



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى



الذي جعل القرآن  
موسى  
الذي جعل القرآن  
موسى

الذي جعل القرآن  
موسى  
الذي جعل القرآن  
موسى



مجلس الشورى

06-03

زکوة در لغت بمعنی نماند طمیع آید و زکوة موجب نماز و ایت و طیب و طمیع مال و سبب نمای ابرو صاحب آن طهارت و از ذنوب است و زکوة  
 صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب و در دعوی صحت ایمان پیدا کند و شریعت زکوة و سایر صدقات مانند خیر و خزان  
 در حکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها عمریت که درمی یابد آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه حکام عمریه قانق حکم الایده و لا حصی است  
 و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقر است و موسسات ایشانست چنانچه وصیت کردی و غریبه بخودی و رسانید  
 آن بایشان بدینست امانت و رغبت بی محنت و مشقت و بی سئو از وی واجب ناشی و ابل که صنعت ناشی در و کثرت از زکوة و صدقه  
 ازین بابست مراعات باصحاب اموال تا اعمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد و تعدل نکنند و از اسوال جیده و خلاصه و تنهاب  
 نمایند و زیاده بر قدر فرض اند و یا مضایفات نکنند و شرط نما و دلان حول که ناظر و شیر فرق است و فعل آنست و هم از جهت رعایت  
 عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که در دین وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج که آن بان و در اول است واجب گردانیده تا اودان  
 باسانی میسر شود و اگر فقیر آنرا بیشتر میباید منع داشت که در صنف اول و ثانی و چنانچه در او فقر او را نگوید و مانند آن نه مثل قبول و بدو اوقات  
 که در اندک زمانی باز گردد و در صنف دوم و سیم و چهارم از شرف و غنا و در صنف پنجم که در فقر و کمبود است و در صنف ششم  
 زرو سیم که توأم معاش عالمیان با اعتبار تقویم شیایان است و در صنف پنجم اموال تجارت از هر صنف که باشد و در پنجم یکبار در وقت  
 و در زروع و ثمار و در وقت حصاد و کمال آن فرمود و شیر از رعایت عدالت است که حسب سببی صاحب مال تحصیل مال و سهولت و  
 مشقت و در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود و لازم پنج را یکی واجب کرد و در ای که بی مشقت و تکلیف نیست و آنچه که بی مشقت  
 یا از غنیه و آمدن سال در آن بختیار نکرد و بگوید در حال که بیاید سبب و واجب شود که از پنج خمس کند و آنچه از اسوال تحصیل آن مشقتی  
 کافی است و سبب نیمه آن که در ای باشد و سبب که در چنانچه در زروع و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت را یکی واجب کرد











مگر ملا پسته خواند آنحضرت صلعم این آیت را و لا یحسبن الذین یخلون الآتیه تا آخر آیه که نیست با اتمم الله من فضله بنو خیر علیهم السلام  
 ششم سیطون با خجلا به یوم قیمته رواه البخاری و عن ابی ذر عن النبی و روایت است از ابو ذر رزیم بن صلی الله علیه و سلم قال  
 گفت آنحضرت صلعم ما من رجل ینزل الی اهل البیت او یقر او یختم لایودی حقها نیست هیچ مردی که باشد مرا و رشتن یا گاو دان یا گوسفند  
 که او نکند حق آنها را الا فی یوم قیمته عظم یا کون و سمنه مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاو دان و گوسفندان را در حال  
 بودن آنها بزرگتر و فراتر تپاه با خجلا فی سیر میکنند آنرا و رشتن بپایهای خود و تخطی بقر و نهال و میزنند گاو دان و گوسفند  
 او را به شاخهای خود و کلا جازت آخر نماز است علیه و لهها هر بار که بگذر طائفه پسین آنها باز گردانیده شود و نخستین آنها  
 این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که استباق گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد و بعضی  
 بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جریر بن عبد الله و روایت است از جریر بن عبد الله بن جحلی  
 که از شاه میر صحابه است و سیاح جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم اذا تم لمصدق به چون بیاید شمار صدقه یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة احوال بیاید که از اسامی  
 و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده صدقه و تصدق بپا دهند صدقه و فلیصد عظم و هو عظم  
 پس باید که باز گرد صدق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار فاضل خوشنود است باین طریق که خوب پیش آید بوی او و او بگوید  
 صدقه تمام و کمال رواه سلم و عن عبد الله بن ابی اوفی پدر رویم بن روح صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه  
 از عالم رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اتاه قوم بصدقه قال حکم چنان بود که مردم صدقات زکوة خود را پیش  
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد و سه  
 قوی صدقه خود را و عامی کرد ایشان را وی گفت اللهم صل علی آل فلان خداوند از و و نفرست و رحمت کن بر آل فلان  
 که صدقه آورده است یعنی بروی دیگرسان وی فاما الی بصدقه پس آوردند آنحضرت پدرین که ابو اوفی است صدقه  
 خود را و قال پس گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم کنی نیز همچنین بود که بگردد صدقه ایشان را و صلوة  
 بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی روایت از ابی اوفی النبی صلی الله علیه و سلم بصدقه فاما  
 چون می آوردند صدقه نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین روایت معلوم شد که مراد بال  
 فلان همان فلان است و آل متهم چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز تبعیت در آن  
 و احوال چنانکه اشارت کردیم و عن ابی هریره قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر علی الصدقه و فرستاد  
 آنحضرت یکبارگی عمر بن الخطاب را بگرفتن صدقه از مردم فقیل بن جهمیل بن جهمیل بن جهمیم پس آمد گفتند بان حضرت صلعم  
 که منع کردند از زکوة را ابن جهمیل که منافق بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و فتح الباری گفته که واقف  
 نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده یعنی گفته اند جهمید گفته اند بن جهمیل منافق بود



بعد از آن تو به کرد و در اتفاق و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن آتایه انتهی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و وزیر نژاد و العباس و عباس ابن المطلب و عسید رسول الله صلی الله علیه و سلم و وزیر نژاد دیگران هم در آن زمان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما یستم ابن جیل و تقیم یعنی باشد که است مست که بعد از خطا برسد و موجب کفران نعمت گردد و در مقام یعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب یعنی کرد و می نپردازد ابن جیل و کفران نعمت نمی در زود الا الله کان تغیر آفاغناه الله و رسول که مگر بسبب همین که وی تغیر بود و پیغمبر پذیرد اشتاپس تو را نگر و داند از خدا و رسول وی و این تو نگر می سبب بخی و طغیان دی شد و کفران نعمت کشید و غنا بخفیف از خداست و ذکر رسول بخت آن است که وی صلعم واسطه است در انفاخت خیرات و وصول نعم از جناب حق در تفسیر کرمیه و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لشکون من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را بفرمود و در التماس وی و عهد دی که شکر گزاری نعمت کند و اما خالد فاکم نظلمون خالد و اما خالد بن ولید که می گویند وی نیز نداد و زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی نیست که وی به قدر جتیس او را و عهده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زره های خود و بره ساله های جنگ خود را از اسلحه ها و چهار پایا در راه خلد بن غازیان و دیگر حالتش آن باشد که هیچین خیرات نفل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید منع وی از جهت ظلم کردن شماست بزی و شجاع بظلم صبر توان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن و در هر چه پذیرد وی بود و از مال حتی سلاح جنگ و ساله آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده و شسته است و عهده بفتح بنهره و سکون عین و ضم تا مرجع عتاد بفتح یعنی ساخت و اما وی و الله اعلم و اما العباس فقی علی و اما عباس پس زکوة وی بدون است و من فاسن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود و دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند و دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرموده و شما معاها و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم محبت داده و ناخیر کرده در زکوة دو ساله عباس - با التماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجا نیز است که محبت دهد و ناخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود و صلعم را در محرم قال سبطه گفت آنحضرت یا عمر یا شریعت ان عم الرجل صنو ابیه ای عمر خدا هستی و نه صیدی که برادر پدر مردشیل پدر است پس عباس بجای پدر من دان و عظیم وی نگاهدار و اندان کن و اصل صنو کبیر صنو بکون نون آنست که در نه و رخت خیر از یک پنج برابر و هر یکی را صنو گویند و هر دو را عنوان فی الصراح صنو کبیر کی از چنده تنه و رخت که همه از یک پنج رشت باشند و هر دو پدر و شرف علی و عن ابی حمید بن نعیم حار و فتح میم الساعدی و منسوب به بنی ساعده که قبیله است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت و قال السهیل البیہی صلی الله علیه و سلم جلوس لازم است گفت عامل گردانید آنحضرت مروی را از ان و بفتح بنهره و سکون ن که در نه با و عین است و آنرا از و شرفه نیز گویند و يقال له

گفته میشود و نام پرده میشود آن مرد را ابن المثنیة یعنی نام و قبح آن دفع شتاء و سکون آن نیز گفته اند و کسر و تشدید  
یابی نسبت نام او را دست که نسبت به بنی اصبه بکون تا برقیه مشهور است و نام ابن المثنیة عبد الله است یعنی المثنیة  
عامل گردانید برگزین صدقه فلما قد قال نه الکلم پس چون باز آمدن مردان ستر گفته بمسلمانان این مقدار مال بر  
شماست که صدقه اموال است و بزرگای بی هو این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن بچهره  
رسید ناخوش اند خطیب النبی صلی الله علیه و سلم پس بخیله برآمد آنحضرت - محمد الله و اتنی علیه پس محمد گفت آنحضرت و شایسته  
کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشند هم قال پیوسته گفت - اما بعد فالی استعمل رجالاتکم علی امورهم و اما بعد مرد  
شما پیش بدستیکه من عامل می گردانم مردان را از شما بر کار با عا دانی الله از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است  
مرا خدای تعالی - فیما فی احد هم فیقول پس می آید یکی از شما از آن عا لان پس میگوید پس در نه مہیہ اہمیت کی - این  
مر شمار است و این ہدیہ است کہ فرستاده شده است مرا - فلما جلس فی بیت ابیہ پس چرا نہ نشست این مرد در خانه  
پر خود او بیت امہ یا ورخانہ ما و خود شک روی است یا تنوع مستند قیظ اہدی لہام لایس بس بنید وی کہ با پیشکش  
فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش کہ فرستاده شده است برای وی بسبب عداوتی او است اگر عداوت میبود و در  
خانہ خود نشسته بود کی میفرستاد پس این حکم مال اہل دار و ازینجا معلوم میشود کہ او دست شخص یا خویش وی باشد کہ همیشه  
برای وی ہدیہ میفرستادہ از جهت این عمل جاہلست کہ قین او چنانکہ در ہدیہ قاضی و ضیافت وی گفته اند - و الذی تسمی  
بیہ الا یا خدا خدا منہ شینا و بچا سو گند نہ گیر و هیچ کی از آن مال نہ کور چیز را - الا جابہ یوم لقیمتہ یکما علی رتبہ - اگر آنکہ ہدیہ آن  
آن مال را روز قیامت برگردان خود و انکان بعیر الہ رغابہ اگر باشد آن مال از جنس شتر میباشد مرد را نا بضم را غنیمت  
محدودہ آواز شتر و گرگ و کفتار و شتر مرغ و آواز گرگ و صبی و گرگ و نخت - او بقرا لہ خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو میباشد  
مرد را آواز گاو نا بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و اہو - او شاة تیغر - یا اگر باشد انا مال از جنس گوسفند  
کہ آواز میکند شتر کہ عین فتح آن بزوزن بفر یا بزوزن بقیع و یا بضم یا آواز غنم را گویند شتر مرغ بضم بشت یا بضم  
ہر و دست خود را و حتی یا یا عفرہ الطیہ تا آنکہ دیدیم با سفیدی ہر و بقل آنحضرت و عفرہ بزوزن حمرة و صفرة یا بضم و بقل  
چنانکہ احمد و یحیی تم قال - پیوستہ گفت آنحضرت - اللهم مل بلغت اللهم مل بلغت - مکرر دو بار خداوند را یار - انیدم حکم ترا بخت  
متفق علیہ قال الخطابی فی تولیہ کہ گفته است خطابی و قول آنحضرت و در ہا جلس فی وجبت امہ و ابیہ فایظنر اہدی - فی الیہ ام  
لا دلیل علی ان کل امر تبذرع - الی امر محظور و غیر محظور - دلیل است بر آنکہ ہر کاری کہ وسیلہ کردہ شود و وسیلہ شود بوی وسیلہ  
امری حرام پس وی حرام است زیرا کہ وسائل را حکم مقاصد است پس ہر چه وسیلہ امر حرام است آن نیز حرام و ازین جهت  
آمہ است کہ ہر قضی کہ آن منفعتی حاصل شود بر او است - و کل فی العقود و ازین چیز کلام خطابی است کہ ہر چیز کہ  
در آمدہ است در قصدا مثل عقد بیع و ہبہ و نکاح مثلاً بی نظر لیکون حکم عند الافرادہ نظر کردہ شود و قابل شود و در

که آیا هست حکم دوی نزد اقدار یعنی پیش از دخول در عقد - حکم بخیرند الاقران همچون حکم دوی نزد اقران و اجتماع و آمدن و سه  
در عقد ام لا یا نیست - بکنانی شرح است و این کلیه ثانی الاقران به کسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و امام  
ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیل را جایز میدانند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح ایشیج - و عمر بن عبدی بن عمیره -  
بفتح عین کسر سیم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعملنا و منکم علی عمل - هر کسی که عامل  
گردانیم ما و را از شمار علی بدستمان نخیط پس پوشید وی از اسوزنی را نخیط بکسر سیم و سکون خادق باء نفاذ و سه - پس پوشید  
چیز بر یک بالایی سوزن است و یکی یا زیادت - کان علو لا یبشیر این کتمان خیانت و علول بضم عین مجر خیانت و غیبت و  
بمعنی مطلق خیانت تیراده - بانی به یوم القیمه بی آید آن کس باین فعل رفو قیامت و عقاب کرده شود او را بر این - رواه مسلم  
**الفصل الثانی** - عمر بن عباس قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیه که و الذین  
یکتزون الذیبه و الفقهه مجمل مضمون آیه آن است که آن کسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکند آنرا در راه خدا گرم کرده میشود  
آن زر و سیم در آتش و ذوق کرده میشود بدان پیشانیها و پهلویها و شستهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت  
که زر و سیم را علی مسکین - بزرگ و گران آید آن بسلطانان - فقال عمر انما افجع عظمی پس گفت عمر بن بکشمش بکشمش بکشمش این اشکال را  
از شما افجع بجم و فشدید کشا و ن از فرج بمعنی کشایش - فانطلق عمر پس رفت عمر فقال پس گفت یا نبی الله انک کبر علی  
اصحابک هذه الآية بهر سببکه گران آمد به یاران تو این آیه - فقال پس گفت انحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا علی طیب  
باقی من اموالکم بهر سببکه خدای تعالی فرض نکرد داندیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزیکه باقی مانده است بعد از  
زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بسازید باکی ندارد و در  
آیه قرآن که برگنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نبند داخل و عید نیست  
و انما فرض الموارث موقوفه نکرد داندیده وی تعالی میراثها و ذکر کلمه و ذکر که در انحضرت کلمه را این قول را و نیست یعنی انحضرت  
بعد از قول دوی و انما فرض الموارث کلمه ذکر کرد که من یا و ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرموده حق تعالی که موارث  
فرض کرده است برای همین کرده است که بشکون لمن بعدکم تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما اند که و از شما نیست یعنی  
در حکم میراث شماست پس بجز از جمع مال که ده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد - فقال پس گفت  
راوی بنکبه عمر پس بکسر گفت عمر بجهت نجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت  
شمارع بر جمع اموال - ثم قال پس گفت انحضرت - الا آخرک بخیر ما یکثر المهره آیا خبر ندیم ترا ای عمر بهترین آنچه گنج کند  
مهره المهره الصائغ آن گنج کدام است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود  
او الاطرا بهما ستره چون نظر کند مرد و بسوی دوی خوشحال و شادمان گرداند او را باشد حسن صورت و سیرت و روشن  
روی - و اول الامر باطاعت و چون کار فرمای مرد او را فرمانبرداری کند او را و از اغاب عنها حفظه چون غایب گردد

مروان زن نگاهدار حق او را و نفس مال رواه ابو داود و عن جابر بن عتيك - ففتح عين دكتر و سكون يا انصار  
صحابی بزرگ است و در شهر دوی بدر را اختلاف است و بعد از بدر زنده ماند شاید حاضر شده - قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم یا یلم کلب تصنیف رکب که جمع را کب است و در باشد که باینده شما را سوارگان به مفعول که دشمن داشته شده اند  
و کرده اند و مردم حکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه خلیج خلیج می کنند بختی می نمایند و قصد  
که برای گرفتن صدقات می آیند - فاذا جاءکم فرجوا بهم پس چون بیایند شما را پس جای فراخ کنید بر ایشان و هر جا بگویند  
بر ایشان و خلوا بینهم و بین بانیغون - و خالی گردانید و می سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان را از اموال  
آمیاد ایشان و آن چیز حاکمی و مانعی نباشد - فان عدلوا فلا تقسوم پس اگر عدل و رزق ایشان و زود و شرم نکنند پس برای  
خود میکنند که ثواب عدالت یابند و آن ظلم و تعلیم - اگر ظلم و ستم فرور کنند پس برایشان است بزه و زیان آن مردان  
که اگر چه ظلم کنند با اعتقاد و زعم شما یا مرد فرض و تقدیر آنست مبالغه و الا اگر حقیقت ظلم کنند و رضای ظالم چه صورت دارد و  
و از موضع فایده تمام نکوتم رضاهم - و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خشنودی ایشان است یعنی  
اگر چه اصل واجب زکوة با دای مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی و خشنود و رندانم و اکمل است سودی و عوام  
و باید که و عا کنند مصدقان برای شما بتابع آنحضرت که حکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات و عا میکند و رواه ابو داود و  
و عن جبریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت - قال جابرنا س یعنی بن الاعراب الی رسول الله  
گفت اند بعضی مردم از یابو نیشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقالوا اننا من المصدقین یا رسول الله یا یلم  
پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را - فقال پس گفت آنحضرت - انما اوصی بکم  
راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را - فقالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله و ان ظلمونا و راضی گردانیم یا نبی الله  
اگر چه ظلم کنند ما را - قال گفت آنحضرت - انما اوصی بکم و ان ظلمونا و راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما همان  
توجه و تاویل که گفته شده رواه ابو داود و عن بشیر بن نفیع - او که بشیر بن نفیع بن الحنفیه بن نفیع بن الحنفیه بن نفیع بن  
تشدید یا تخفیف آن نام او بشیر است که صحابی است و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل الصدقة یعدون بلینا گفت  
بشیر تقیم یعنی یا آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از نامی آیند بجهت و زینمایند از حد انصاف  
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما آنکه تم من اموالنا بقدر بایسته و ان یا بچشم ما از اموالهای خود بر اندازد آنچه ظلم میکنند  
قال لا یغفر الله له انما یغفر الله له انما یغفر الله له رواه ابو داود و عن رافع بن خدیج - ففتح فاه و کسر و ال اندامی  
صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العاقل علی الصدقة بالحق کالغاری فی سبیل الله عمل کننده بر  
صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غرق کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آنرا - حتی جمع  
الی بیت - تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود رواه ابو داود و الترمذی - و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده عن النبي

صلی الله علیه وسلم قال لا حبل ولا حبل بعد وایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جایش از آنحضرت که روانیست نه حبل  
 و نه حبل هر دو یک چیز است که اول بلام و ثانی بعباد و ثانی بعباد است که فرو و آید ساعی در جای دور و امر کند خداوند این را  
 که کشیده بپایرند ماشین خود را در جاییکه فرو آمده است و حبل آنکه خداوند ماشین خود را در جای خود و ساعی را بکلفه کند  
 که بجانب او آورد و هر دو معنی عمدت است از جهت حصول تعب مشقت در اول بر تصدق و در ثانی بر مصدق و لا تو خود صدقه قائم  
 الای و هم سوگرفته نشود صدقه های مردم مگر در برابر او جایگاه ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت  
 حبل و حبل است هر دو سه راه بود او و در عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استغفروا ما انما انزلوا  
 فیهم شیء یحول علیه الحول یکسکه باید مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال در سه راه از سه نری و زکوة  
 جماعتی از هم فرقه علی ابن عمر و دیگر کرده است نزدی جماعت از راهی که وقت کرده اند این حدیث را از ابن عمر یعنی این قول  
 ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما همچنین موقوف که  
 بی سماع آنحضرت معلوم توان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول  
 صلی الله علیه وسلم فی تعبیل صدقة قبل ان تحل به روایت است از امیر المومنین علی که عباس را بنوال کرد و در شتاب داد  
 زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو و آید وقت دی و تحل کسب حاست از حلول دین اما حلول در مکان کسب هم بود  
 که اقاله در نفس زکوة پس خصصت کرد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همچنین است از هر یک از او و زکوة آنکه از  
 جهمت وجود سبب زکوة که سبب است و این حدیث مؤید توجیه اول مرفوع آنحضرت را که و اما العباس فمی علی که در فصل اول  
 از حدیث ابی هریره گذشت در سه راه بود و از سه نری و این مایه و الداری و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان  
 ابی هریره صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال لا من دلی قیام الی الی فلیتجه فیه بخله خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت  
 آگاه باشید هر که دلی شد زنگار داشتیمی را که سر او را بستاند پس باید که سوداگری کند و روی و تاثیر که حتی تا کار کند  
 و نگذارد مال قیام بلی تجارت تا آنکه فرو مال او را و قیامی کم که داند و فانی گرداند او را زکوة در سه راه از سه نری و قال فی اسأله قضا  
 روایت کرد این حدیث را از سه نری و گفت در اسأله این حدیث سخن است لان ابی هریره بن الصباح ضعیف و غیره که شنی بن  
 الصباح بقتله و با که یکی از او این حدیث است اگر چه هر دو صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی نرمی دارد و اوقات است  
 تسع و اربعین و مائت

فصل الثانی عن ابی هریره - قال لما توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم و استخلف ابو بکر بعده و گفت ابو هریره  
 چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر بعد از وی - و کفر من کفر من العرب و کافر شد کسی که کافر شد از عرب  
 مانکا زکوة و لحوق بیک که کتاب لغنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار کرد  
 کفر باشد چنانکه فایز انتفاع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تعلیط و تشدید باشد و مراد کفران نیست



چنانکه در حدیث من ترک الصلوة تعدد فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی بنکشدند و بعضی امتناع آورند پس اطلاق کفر  
و نفی هر دو جایز باشد و عمر اول اخذ بطاهر کرد و در کفر ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد بانی بکفر  
و اعتزال کرد که حق همان است که ابو بکر بدانست چنانکه میفرماید - قال عمر بن الخطاب لا بی کفر فی الله عنما کیف تقابل الناس  
و قد قال رسول الله چگونه شش میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرث آن اقاتل الناس  
حتى یقربوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - لا اله الا الله من قال بیس کسی که بگوید لا اله الا الله عصمتی  
بالله و نسمة نگاه دارد در امن مال خود و نفس خود را - الاجتهاد - مگر حق اسلام و در روایتی صریح آمده است الاجتهاد الاسلام  
چنانکه دین و قصاص و خبر آن - و حساب علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او را آخرت  
بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و زبان لا اله الا الله گوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا قاتل من فرق بین الصلوة و الزکوة  
پس گفت ابو بکر بنجد اسوگند هر آنکه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و بوجوب  
زکوة را منکر گردد و یا باول عمل کند و از ثانی امتناع آورد همان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب و مال است چنانکه نماز  
حق واجب و نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله یمنعونی عنما - بنجد اسوگند اگر منع کند ما را بنجد عناق یعنی عین  
معز که یک سال رسیده است و در روایتی عقلا اگر منع کند پایی بند تر را و این مبالغه است و طلب حق واجب و در قیاس  
گفته است که عقال بکس عین زکوة یک سال از ترش و گوشتند - کانوا یؤدونها الی رسول الله - بودند که او را بیکدند پس رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم تقاضای آنها را منع نمود - هر آنکه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر میگردانند یا بجهت  
شمار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فاقم - قال عمر فوالله ما هو الا رایت ان الله شرع صدرانی بکبر للقتال - گفت  
عمر پس بنجد اسوگند نبودشان من و حال من درین محاجت مگر آنکه دهم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشتاد  
سینه ابو بکر صدیق را برای قتال - ففرقت انه الحق - پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است  
که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابو بکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند ما و صلی و حضور  
در کارخانه اسلام راه باید و توقف و تاخیر لائق نمی نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند من تنه ابرام  
قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیون کنسز  
احدکم یوم القيمة شجاعة اقصر - می باشد گنجی از شمار روز قیامت از بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یفر منه صاحب کبر  
از آن مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - و هو یطلبه - و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقیه اصالبه - تا آنکه بفریاد بگوید صاحب  
گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و انداختن آن دست را در دهن آن می اندازد و فریاد میزند  
منع در دست انگشتان ظاهر میگردد و راه احمد - و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من رجل الا یؤدی زکوة  
ماله الا جعل الله یوم القيمة فی عقه شجاعا - نیست هیچ مردی که او را نسیند زکوة مال خود را اگر آنکه بفریاد خدای تعالی رسد قیامت



در گردون وی ماری را نم فرما علیها صدقه من کتاب الله بیشتر خواند آن حضرت بر او دلیل این سخن را که تصدیق میکنند آن را  
و مؤلف است آن از کتاب خدا این آیت را و لا یحسبن الذين یخولون با آتمم الله من فضله آیت تا تمام آیت چنانکه در فصل اول  
گذاشت. رواد الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عمن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول  
اُكْتُفِ عَائِشَةُ ثَلَاثِينَ مِائَةً أَنْخَفَرَتْ لَكِ مِائَةٌ مَخَالَطُ الزَّكَاةِ لَا فُطْلًا إِلَّا الْهَكْمَةُ - نیامخت زکوة بیج مالی را که اگر هکمه هکمه که زکوة  
بهجت بیرون نیاد و روی از آن مال آن مال را بشناسد. آن آن مال یا بگرام گردانیدن آن در حرام چون نفع گرفته نشود  
بآن در حکم مالک و ضائع است. رواد الشافعی و التجاری فی تاریخه - روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد تجاری  
در تاریخ خود و در صحیح خود و الحامیدی - و روایت کرده است حمیدی - و زیاد کرده است حمیدی و تفسیر خود در حدیث  
زکوة مملکه - قال - گفت آنحضرت - کیون قدر و جب علیک صدقة - میباشد این که تحقیق واجب شده است بر تو زکوة -  
فلا تخربها - پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک المحرم الحلال - پس هلاک میگردد اند حرام حلال را بخاطرت وی با وی بعلم  
اتضاع یا بهلاک و ضیاع - و قد اخرج من یزید فعلق الزکوة بالعین - و به تحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر که یک عهده اگر در  
تعلق زکوة بالعین مال چنانکه شافعی و آنکه دیگر در اطر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمیکند و دفع قیمت و زکوة زیر که  
این قیمت است که تعلق گرفته است بصل پس او نباید بپذیرد چنانکه به ایا و ضحایا و تعلق زکوة به مال نزد ایشان تعلق شرکت است  
دری که مخصوص علیه شاه است مثلاً پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش  
ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة به مال در ذمه چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالفت زکوة به مال صورت ندارد و دلیل خفیه بر  
تعلق زکوة به ذمه آن است که امر با دای زکوة بسوی فقیر ایصال است مرزوق موعود را که مشار الیه است بقول حق تعالی  
و ما من و ایه فی الارض الا علی الله عز و زرق عبادت است از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف است  
با اختلاف حوائج بعد از آن واجب گردانید مال مسمی بر اغنیای برای ذات که بر خود جل جلاله و امر کرد با بخت آن مواعی از آن  
مسمی و مال مسمی احتمال ندارد و به کفایت آن حوائج و انجاز مواعی سبب اختلاف آن حوائج و مواعی پس متضمن گردود  
امر با بخت مواعی اذن باستبدال را و بطلان قید شاه بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بعضی  
و کلاسی خود از مال معین که بوی سپرده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در هر ایا و ضحایا قیمت از آن جهت  
درست نیست که قیمت آنجا اوقات دم است و در متنازع فیه سد جاحت محتاج است بر تقدیر تعلق به ذمه اگر چه به صورت  
مخالفت نیست با دای حکم مخالفت است و در معنی آن است فافهم - بگذرانی لمتقی اینچنین در متقی است که تصنیف ابن عبد البر  
در دای الیه متقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة - و روایت کرده است بهیقی و شعب الایمان  
از امام احمد بن حنبل باسناده وی تا عائشة این معنی را که وقال احمد فی مخالفت - و گفته است احمد و قولی مخالفت الزکوة  
تفسیره ان البر حبل یاخذ الزکوة و هو موسر یعنی - تفسیر وی این است که هر وی بگیرد زکوة را و حال آنکه وی موسر

یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر و غنی فرقی نبند از جهت اشتقاق موسر از میسر یعنی سولیت صدقه و غنی از غنا یعنی علم  
نقد و احتیاج برای تنویر نیز تواند بود و انما بهی للفقراء - و طبیعت این زکوة که برای فقیران مخالطت زکوة به مال و مالک  
آن بخلطت حرام بجلال این مثنی دارد پس درین معنی مراد بخلطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود بسیار و غنا و در معنی  
اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقراء و بهر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور بنی بر معنی اول است

### باب ما يجب فيه الزکوة

اتفاق دارند که بر وجوب زکوة در اتمام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاک کرده اند و تره باو بیک  
و میوه که در پانزده سال تمام نه آید نه زدا که واجب نیست و در آن زکوة و در تمر و طرب واجب است و قتی که بر سه  
پنج و سقنه در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و در زدا امام ابو حنیفه واجب است و عشر و هر چه بیرون آید از زمین  
کم باشد یا بیش گردنی و نهیم و گاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجت الارض نفیه العشر و قائل  
این باب از کتب فقه باید جست

**الفصل الاول - عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** یس فیما دون خمسة اواق  
من التمر صدقة نیست و در پایان از پنج و سق قتیق و او و سقین جمله شصت صاع و صاع چهار صد و یک رطل و ثلث رطل و تحقیق  
این اوزان و بطیس آن باوزان دیگر و در شرح سفر السعادت به تفصیل کرده شده است فلینظر ثمه - و یس فیما دون خمس  
اواق من الاوق صدقة - و نیست و در چند کلمه از پنج اوقیه از نقد و است زکوة اواقی فقیع بمهره جمع اوقیه فقیع بمهره و بسکون و او  
و کسوفان و شید یا حبل و در هم پس پنج اوقیه و نیست و در هم باشد و در قتیق و او و کسر لافقه - و یس فیما دون خمس  
خود من الابل صدقة - و نیست و در او و پنج نفر از شتر صدقه و ذود و ذال و حمره از دو تانه یا از سه تانه را گویند و درین حدیث  
خبر و زکوة تمر و نقره و شتر نگرد و تحقیق علیه و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یس علی المسلم  
صدقة فی عبده و لانی فرسه نیست بر سلمان صدقه و زنده وی و نه و در اسب و بی مراد بنده خدمت و اسب سواری است - و فی  
یس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست و صدقه که صدقه فطر که از وی میدهد تحقیق علیه - و عن افس ان ابی بکر  
کتب له بالکتاب لما وجه الی البحرین - و فایست است از افس که ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را نگاه که متوجه  
گردانید و از نسوی بحرین کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم - هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله - این فريضة زکوة  
است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی المسلمین - و التي امر الله بها رسول - و آن صدقه که بر سر کرده است  
خدا صلی تعالی آن پیغمبر خود را بر من مسلمین علی و جماعت علیها پس کسیکه طلبیده شود و آن صدقه را از مسلمانان بر وجه شرع  
که بر آن صدقه راست باید که به دستار - و من سکما فوقها فلا يعط - و کسیکه طلبیده شود و فوق آن و زیاده بر وجه شرع پس باید  
نهد بعد از آن بیان نصاب نه کوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید - فی البیع و عشرین من الابل فواو و حسان الثمن من کل شئ

در بیت و چهارم این است و چهارم است از پنج شتر یک گوسفند و من اینم بیان شاکست بر است تا کید فاذا بلغت  
عشر و عشرين الى خمس و عشرين پس چون برسد شتران به شش و پنج شتر را تا بهی پنج شتر نفیها بشت مخاض اتقی پس واجب  
در این بشت مخاض است ماده و نبت مخاض آنکه یک سال بزرگدشته باشد زیرا که مادری حامل میباشد و مخاض ناقه بای حامل را گویند  
صبع شست که او را از احد نیست فاذا بلغت ستا و عشرين الى خمس و عشرين نفیها بشت لبون اتقی چون بچندی شش را تا چهل و پنج پس در آن  
بشت لبون است ماده و نبت لبون پنج لام آنکه سال بزرگدشته باشد زیرا که او را شتر میدهند و اگر که زائیده است فاذا بلغت ستا و عشرين  
الى ستين نفیها حقه پس چون برسد چهل شش را تا شصت پس در آن حقه است که حقه و شش در قاف طرقة الجبل اگر گزیده شده شتر است یعنی  
مستحق آن شده است که شتر نزدی بچید و آن است که بخار سال رسیده فاذا بلغت و حقه و تون الى خمس و عشرين نفیها حقه پس  
و تیکه سید شصت و یک را تا بقصد و پنج پس در وی حقه است پنج و ذوال شتر و شصت و حقه فاذا بلغت ستا و عشرين الى تسعين  
نفیها بشت لبون چون سید بشت شش را تا نود و یک و در وی نبت لبون است فاذا بلغت احد و عشرين الى عشرين و اية نفیها حقه و تون  
پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست و در وی حقه است گزیده شده شتر فاذا زادت علی عشرين و اية نفی کل العین نبت لبون پس  
چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نبت لبون است و فی کل حید حقه و در هر پنجاه حقه است و من لم یکن مع الا ربع من الابل  
و یک یک نبت با و اگر چهار شتر فلیس فیها صدقه پس نیست واجب در صدقه الا ان یشاء بها مکر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع  
و تطوع چیزی بکند فاذا بلغت خمس پس چون برسد پنج شتر را نفیها شاه پس اگر و یک گوسفند است و من بلغت عشرين الابل صدقه الجوز  
و یک یک برسد نزد و از شتر آن مقداری که صدق و روی خدعه باشد که از شصت و یک تا بقصد و پنج است و لویت خدعه خدعه  
و حال آنکه نیست نزد روی خدعه و عنده حقه و نزد روی حقه است فانما تقبل منه الحق و جعل مهماتین پس قبول کرده میشود  
از آنکس حقه و میگرداند بوی دو گوسفند ان استیسه تله اگر آسان شوند آن دو گوسفند را و از او عشرين در بها یا یک گرداند بیست  
در بها و من بلغت عنده صدقه الحق و یک یک برسد نزد روی صدقه حقه و لویت خدعه حقه و عنده الجوز حقه و نیست نزد آن حقه  
و نزد او خدعه است که فوق حقه است فانما تقبل منه الحق و پس بدستیک قبول کرده میشود از روی خدعه و عیطیه المصدق عشرين  
او شاتین و میداد او را صدقه عده بیست و در هم یا دو گوسفند چنانکه صدق میداد و رسم سابق و من بلغت عنده صدقه الحق و نیست  
عنده الا نبت لبون و یک یک رسیده نزد روی صدقه حقه و نیست نزد روی مگر نبت لبون فانما تقبل منه نبت لبون و عی مهماتین او عشرين  
در بها پس بدستیک قبول کرده میشود از روی نبت لبون را و بدو برده آن دو شاه یا بیست و در هم و من بلغت عده نبت لبون و عنده  
و یک یک برسد نزد روی نبت لبون را و نزد روی حقه است فانما تقبل منه الحق و عیطیه المصدق عشرين در بها او شاتین پس بدستیک قبول  
کرده شود از او حقه و میداد او را صدق بیست و در بها دو گوسفند عکس آنکه صدق میداد و من بلغت عده نبت لبون و نیست خدعه و عنده  
فانما تقبل منه نبت مخاض عی مهماتین و من بلغت عده نبت مخاض لویت خدعه عده نبت لبون فانما تقبل منه عیطیه المصدق عشرين  
در بها او شاتین تر حقه این عبارت نظر با سبق ظاهر است و حال آنست که اگر صدق را کمتر و حقیق را بیشتر و اگر بکند و اگر بیشتر و در



فصل برده و رده انجاری و عن محمد بن النضر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فیما سئل عن السوار و المیون و در چرخه که آب داده است  
آسمان و چشمه ها و کان غری یا یا باشد زمین غری یعنی نخلین مصله قنای مشکله و رقاموس گفته که غری انجرب داده است آنرا آسمان  
و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که غری آنست که آب داده شده بعد از دو سال  
گوشت که کنده میشود و زمین مانند جوی و آب میرسد از وی البئر بیاد تره یا درخت خراگشت کار و غری نیز مردیر امیگویند  
که فارغ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای غریست  
یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدایه و مانند آن تعب نمیکند غری میگویند از جهت حصول فراغ  
و تسایش در آن و با آنجا در پنج باب بیان چشمه و کندن جوی بی آنکه بکشند بدو مانند آن حاصل شده - العشر - ده ریگی  
واجب است - و ماستی بالنفع - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بنشیند و گاو و خربان - نصف عشر  
بست را یک است - رده انجاری - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما جرج جبار - عمار  
بر وزن حم از بعضی بنهر چنانکه سبب دستور و مانند آن و جرج لغو و خیم است و نفع خسته کردن وایت انچه انجم است و جابنم تخفیف بابر و طفل  
شدن و مرد و آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشنده یا رانده و در روز باشد جراحت و تلف  
او بهر دو باطل است و هیچ چیز به بیان لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قاند باشد ضامن میگردد زیرا که جرج و تلف و تقصیر او است  
و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده و بسبب نگذاشتن وی چه عادت و شب بختن و نگذاشتن جواب و بهائیم است و اگر بلفظ  
حدیث عام است ولیکن آنرا تمسید و مخصوص ساخته اند بدلائل و احادیث دیگر - و البئر جبار - یعنی اگر یکی را با چاه را گرفت تا بر  
او چاهی بکنند نگاه و روی افتاد بر آن شخص متبخر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک او است بکشند یا در صحرائیکه در راه گذر  
مردم است و شخصی در آن بیفند ضمانی نباشد - و المعدن - بکسر ال شقی از معدن یعنی اقامت - جبار - و اگر یکی را برای  
کان بکشند یا چاه بگرفت و وی در کان افتاد و دوست و پای او بشکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید - و فی الزکوة الخمس -  
و در کار پنج ریگی است و کار برادر اول و نهایی و آخر مردان نزد خفیه معدن است و نزد اهل حجاز و فینه اهل جالبیت یعنی اهل  
انساب است ببیان حدیث و در حدیث آمده است که از خفیه صلعم برسد نیکو کاران چیست فرمود و سبب و فقه که بر در کار نعل  
پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکوتی نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج از سبب  
و فقه باشد و نزد مازنی خمس است بی اشتراط حلال حول - متفق علییه

الفصل الثانی - عن علی بن فضال قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عفو عتوت عن الخیل و الرقی - عفو کردم من از  
زکوة و سبب و بنده مراد اسب سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در اساک مال و ذکر انفاق  
آنکه برای عفو گناهی هست ولیکن شفق بر حال بنندگان تقاضای عفو کرده - نهما تو اصدقه الرقة من کل الرهن در هر  
پس چه صید صدقه فقر و از هر چیل و هم یک در هم از آنکه چه نصاب برسد که ویت و هم است - و بیس فی السعین و ان شفی

و نیست و صد و نود و نیمی در کمتر از دو سیت چیزی می باشد فاذا بلغت اثنين فقیها خمسة و را هم بحساب مذکور که از چهل بگیریم - رواه  
 الترمذی و ابو داود و فی روایت لابی داود عن الحارث الا عور عن علی - و در روایتی مرالی و او را از حارث اعور که تابعی است مشهور  
 بصحبت علی و حکم کرده اند در وی از علی رضوان الله علیه آمده - قال زید بن اسبغ عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم - گفت زید بن اسبغ که بر او است از  
 حارث اعور که آن را میبرد حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم که در آن حضرت و موقوف  
 بر علی که گذشت تا این قول علی باشد نه حدیث بنی صلی الله علیه و سلم - انه قال - روایت کرد آن حضرت گفت - فاذا ربح العشر من کل البعین و را هم  
 بزید بن اسبغ که از ده یک که از چهل در هم یک در هم است - و لیس علیکم شیء حتی تم ما نسی و را هم - و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه  
 تمام شود و بگرد و دو سیت در هم پس در وی پنج در هم است - فاذا كانت مائتی و را هم فقیها خمسة و را هم - پس چون بود و دو سیت  
 در هم پس در وی پنج در هم است - فما زاد فعلى حساب ذلك - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست پس چه باشد آنکه یا بیشتر  
 و در زیر و هم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد بعین چیزی نباشد چنانکه در شهر و کوه سفند گشت و میگوید  
 و فی العشر من کل البعین شاه شاه - و در کوه سفند آن در هر جمل گو سپند یک گو سپند است و در آنچه زیاده گرد و در چهل پنج نیست  
 الی عشرین و مائة - تا صد و بیست - فان زادت واحدة خشتان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگر چه یک شاه واجب  
 میشود و در شاه الی مائتين و در سیت شاه همین و شاه است - فان زادت ثلث شاه پس اگر زیاده شود بر دو سیت اگر چه یک شاه هم  
 باشد واجب میشود سه شاه - الی ثلثمائة - تا سه صد شاه و شاه به است و اصل شاه شصت بدلیل تصغیر و بی شصت و جمع بر شصت  
 چنانکه جمع شصت شفا می آید - فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود و آنکه هر چه زیاده شود - فعلى  
 کل مائة شاه شاه - پس بر صد شاه یک شاه است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و کذا و در میان پنج نیست - فان لم تکن الا ربع  
 و ثلثون - پس اگر نباشد گری و نه - فلیس علیک فیها شیء - پس واجب نیست بر تو چیزی - و فی البعین من کل البعین ربع - و در  
 گاوان در هر سی گا و تبیع است که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انشی در اینجا برابر است - و فی الایبعین منته -  
 و در چهل گا و سن است که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است و درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق  
 در فصل اول گذشت ظاهر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - و لیس علی العواقل شیء و نیست  
 بر شتران و گاوانیکه کار میکنند مثل گشت کار کردن یا کشیدن یا خزان چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و  
 این نیز فراموش شده است و نزد امام مالک و انما زکوة ست - و عن معاوان ابی بنی صلی الله علیه و سلم لما وجه الی الیمین - روایت  
 از معاود که چون آن حضرت متوجه گردانید و در تاد او را بجانب یمین - امره ان یأخذ من البقر من کل اثنين بیعا او بیعه - امر کرد  
 آن حضرت معاود که بگیرد از گاوان آن هر سی گا و یک گو سکه نر یا ماده - و من کل البعین منته - و بگیرد از هر چهل گا و دو ساله و تبیع ذکر  
 و ثلثون هر دو ذکرده و در سیت و ثلث ذکر کرده گفت که در بابل یا در تبیع نر یا ماده هر دو برابر است و در سیت ماده بعین است - و الله اعلم  
 و نزد او در هر دو نر یا ماده برابر است و هر دو جانک است - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن انس قال -





خوایندی ظاهر میشود و روی شیرینی قبل آن یوکل منه پیشتر از آنکه خورده باشد از آن این احادیث دلالت دارند بکفایت خوص  
 درین باب و بر همین اندامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را و لیکن فقها میگویند که این قضی میگرد و بر او میگویند که در رو  
 احادیث پیش از تحریم روایت که از قبیل پوشیده نمانده و روایت این احادیث در باب صدقه است و شایع در آن مساحت کرده  
 و اینجا استبدال مال بآل نیست تا روایتم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث و غیر بیع است فلا اشکال و  
 و اگر عام است مخصوص گردد و امید شود تغییر آن و الله اعلم - رواه ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فی الجبل فی کل عشرة ارض زرق - روایت است از ابن عمر که گفت آن حضرت از زکوة غسل در هر ده مشک یک مشک است - رواه الترمذی  
 و قال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی که روایت است از ابن عمر که گفت آن حضرت از زکوة غسل در هر ده مشک یک مشک است - رواه الترمذی  
 مرید است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فدا البساب یعنی در باب زکوة غسل کثیر است - بسیار پیغمبر و علمای زنیة اخلاق دارند و از امام  
 شافعی در غسل زکوة نیست و معنی از امیر المؤمنین علی روایت کرده که فرمود و لیس فی غسل زکوة نزد امام ابی حنیفه و این  
 عشر است اگر در ارض عشر است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از حضرتان و آنکه حجت امام ابی حنیفه  
 قول حضرت رسول است صلعم ما اخرجت الارض فقیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر و روی قیمت است و در روایت دیگره قیمت است  
 چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما ای که پیروان می آید از جبال و روی نیز عشر است نزد امام و غیره نیست نزد  
 ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که غسل که در جبال و بریه یا راض سوات یافته شود اگر چیزی از زکوة شده پس در روی عشر  
 و الله حکم صید دارد و الله اعلم - و عن زینب امراة عبد الله - روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابی است  
 و صحابه از روی روایت میکنند قالت خطبتنا رسول الله فخطبنا فوجدنا خمرنا و ما لنا بها من حاجة فاشتريناها بثلثي  
 پس گفت آن حضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و یوم من حلیکن - و اگر چه از یور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یاء  
 و و ضعی حلیکن کبر حاء و سکون لام و برای وقتانیه بعد تحانه - فان کن اکثر الی یوم القيمة - زیرا که بدرستی که شما بیشترین روز خیا نید  
 روز قیامت - رواه الترمذی - و احتقان کرده اند و زکوة حلی من سار پس نزد امام ابو حنیفه و روی زکوة است و نیز واکن زکوة نیست  
 و حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را و قول است و اظهر منین است و همین مختار و نه مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود و یا  
 اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مباح کرده شده است برای اتفاق نزد حاجت و روی زکوة است باتفاق نزد ایشان  
 نیز و امام محمد و موطن گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و آلاتی در هر حال و حجت آنکه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه  
 به جامهای پوشش وندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی و الذین یکنون الذین  
 و الفقه الاثني عشر قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و من بعد هم  
 اختلاف داشتند در آن بعضی گفته اند که مراد زکوة حلیه عاریت دادن است و روایت کرده شده است این تاویل از صحابه  
 ابن السیب و حسن بصری و در دو عید ناظر در جانب و جوب است و الله اعلم - و عن محمد بن سعید عن ابی عن جده

ان امراتین اثنا رسول الله - ووزن اتمه فی غیره را علی الله علیه وسلم - و فی ایام سواران من ذهب و سوسنای هر یک ازین  
 دوزن یاره بود از طلا - فقال له اتورویان زکوة پیش گفت آنحضرت آن دوزن را آیا ادا میکنید شما زکوة آنرا - قال لا - گفتند  
 ادا نمیکنیم زکوة آنرا - فقال له رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دوزن را - اتجبان ان میو که الله بسواریان شما  
 ایا دوست میدارید شما که پوشانده شما را خدا می تعالی سوار با از آتش و زخ - قال لا - گفتند آن دوزن دوست نمیداریم  
 پوشانده ما را خدا می تعالی سوار با از آتش و زخ - قال فادای زکوة - گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا - رواه الشریفی  
 و قال فی حدیث قد روی الثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه - و گفته است شریفی این حدیثی است که تحقیق در آن  
 کبره است ثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن - و الثنی بن الصباح و ابن هیبة ضعیفان فی الحدیث - و ثنی بن صباح  
 و ابن هیبة که وی نیز از رواته این حدیث است ضعیفان داشته باشند در حدیث - و لا یصح فی باب الباب عن الثنی بن صباح - و صحیح  
 و صحیح نشده است در باب زکوة علی ازان حضرت خنیری - و عن ام سلمة قالت کنت البس اوصافا من ذهب یحلف  
 ام سلمه بودم من پیشو شدم اوصاف از طلا جمع وضع به ضا حیر و حای مملو نوعی از زیورست و اصل وی از فقه است و از  
 ذهب نیز می باشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضع بحت بنفیدی و روشنی او است در صراح گفته  
 وضع در سوره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت پس گفت من - یا رسول الله اگر آنرا - یا کون  
 این که بران و عید واقع شده - فقال بائع ان یووی زکوة - گفت آنحضرت خنیری که برسد مقداری را ادا کرده میشود  
 زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد - فزکی فلیس بکسر پس داده شد زکوة آن پس نیست کفر که بران و عید است بخنیر بهر حال زکوة  
 آن ادا کنند از جلد و عید خارج است - رواه مالک و ابو داود - و عن صخره - ففتح سید و فتح سیم - بن جندب - ففتح و الفتح  
 آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی لغه لعلی - و هو آنحضرت امر میکرد ما را  
 که بیرون آیم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و عید  
 و سوار میبود بران زکوة نبود - رواه ابو داود - و عن یحیی بن ابی عبد الرحمن عن یحیی بن احمد - یحیی بن احمد که نامی جلیل الله  
 شفیق علیه است میان علما و ادوار بقیه الرای میگویند روایت میکنند از بسیاری صحابه - ان رسول الله - که بخیه است - و  
 صلی الله علیه وسلم قطع لیلال بن الحارث الخزنی - جد او کرده و او مر لیلال بن حارث خزنی را که از صحابه است و بران حد  
 در وفد فریده آمده بود و او اطلاع جدا کرد و اندین امام است بعضی از لشکر یان خود را قطع زمین تا از حاصل آن رزق خود  
 سازد و او اطلاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بخیه تملیک - معادن القبلیه - کانهای قبلیه از فتح قاف و یانام ناحیه است  
 از ساحل بحر میان دی و میان مدینه پنج روزه راه است - و بی من ناحیه الفرع - و این قبلیه از جانب فرع است اعظم فا  
 و سکون را مخرج است در جانب بالای مدینه میان حرمین - فلک المعادن لایورخه منها الا الزکوة الی الی غیره - و این  
 که نامی ترغیب و تنهی است و از آنکه زکوة که چهل یک صنیعنی گرفته میشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذنب امام مالک است

در قوتی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر و در ان خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر زکوة است آنرا تعجب و

مونت چهل یک و بعد از ان خمس - رواه ابو داود

**فصل الثالث - وعن علي رضي الله عنه** قال ليس في الخضر والبرص صدقة قلت انما  
 که نیست در سبزها و تره باز کوة و این نه سبب آنکه شسته است و میوه را که دیر نپا نیده و سال تمام تا میسند بهین حکم دارند و نزد امام  
 ابوحنیفه در هر چه از زمین روید یکم یا بیش ده یک است که گاه دنی و بهریم از حبث عموم قول آن حضرت صلعم یا خرما یا خرما یا خرما  
 فقیه ان شیه چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت - ولانی العرا صدقة - و نه در عرا یا صدقة است و عرا یا جمع عرب است و آن  
 فروختن رطب یعنی فرمای ترک بر درخت است تبر یعنی خورامی خشک بطریق تخمین و اگر چه از ربع میوه تر بود چنان بپوشد  
 خشک که آنرا از انبه گویند بر او نقدیم یا بر نون نمی کرده اند چنانچه در کتاب ابو یوسف بیاید انشأ الله تعالی اما برای شای  
 افسانسان و میخانه آن که میخوانند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخورند و نقلی هم دارند که از ان رطب به خیال  
 بخورند و تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند یا رة از ان که از قوت زیاده مانده است بصاحب نقلی میدهد  
 و از وی رطبی که بر درخت دارد و بخش میخورد و در این بجهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در او دین نموده است و سبق  
 رخصت داده اند و چون اقل از خسته اوسق بود و روی زکوة نباشد چنانکه فرمود - ولانی اقل من خسته اوسق صدقة ولانی  
 السواحل صدقة - و نیست بر چهار یا بر یک که میکنند و نه برای تجارت اند صدقة چنانکه گذشت - ولانی الجيرة صدقة - و نیست  
 و جيرة صدقة - قال الفقهاء الجيرة الخيل والبغال والبعيد - گفته است فقهاء بقا که از رواه این حدیث است که امر او بیک  
 اسپان و اسرار و غلامانند که پیشانی دارند - رواه الدارقطني - وعن طاووس ان معاذ بن جبل اتى بوقص البقرة  
 روايت است از طاووس میانی که از شاهر تابعین است آورده شده بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند - فقال لم يا مرفی  
 فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشی - گفت معاذ امر نکردم و مراد وی آن حضرت بخیری از زکوة - رواه الدارقطني و انما  
 وقال الوقص الم شلغ الغرقیة و گفته است شافعی که قص چیست که بچه نه با که در وی زکوة واجب گردند رسیده است خود است  
 خواه و بران قصه و گفته اند که امر او این اول است زیرا که آنچه آورده بودند تر و عا و همان اول بود و الله علم و هو اعلم و شافعی خشک است و نه مان

### باب صدقة النقط

صدقة فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد و ظاهرند سبب و سنت صد بر کرده است نزد مالک و در ان سبب است  
 نزد ما بعضی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر طایفه نقل  
 میکنند و مالک میگوید فرض یعنی تقدیر است و ما میگوئیم و حدیث دیگر سجای فرض امر واقع شده و امر ثابت است با سبیل نقلی فقیه  
 و جوب است و شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نقد یا نسل از حاجت اصلی است بی شرط نه و نزد شافعی هر که تا و نه  
 بهر قوت یومیه خود و برای کسیکه بر وی نفقه است فاضل اند لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقة فطر

و شتر نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شیره و بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده و غیره بجزی و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بود و در زمان نبوت و بعضی گفته اند که واجب در زمان صاع از بر یا تمر یا شیره بود پس مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفته اند که مایل بود و در قیمت صاع از تمر یا شیره فاسم و زبیب و حکم هرست نزد ابی حنیفه و در حکم شیره است نزد ابی یوسف و محمد و هر دو است از امیر المؤمنین علی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون توسعه کرد و بزرگتر تعب لی بر تمام صاع و بهیدان بر و غیره و از این معلوم میشود که زیاده بر نصف به طریق تطوع است

**فصل الاول** - عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شحیر - گفت ابن عمر فرض کرد انبیا آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شیره درین حدیث ذکر نیست و اینجا تا هم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر و بعد از آن نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شیره و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و در خصوص ذکر تمر و شیره درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شیره در مدینه کم شد از شیره میداد و آن خبر یکبار نبود و علی العبد و الحرة و الذکر و الانثی و الصغیر و الکبیر من المسلمین - بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد و وجوب بر وی مبنی وجوب بر مالک او خواهد بود و از جانب وی تخمین وجوب بر من غیر بعضی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و او نام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است - و امر به ان توردی قبل فوج و اناس لی یصلوا و امر که بعد از فطر که او کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظهر حدیث درین است که او بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن آنچه از بعد اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل بسیار در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم - متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام - گفت ابو سعید خدری بودیم با کسی بر آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد فیه است لضم ذال معجم و تشدید را که متعارف در وقت نماز و اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود - او صاعا من شحیر - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعا من تمر یا صاعی از خرما یا خشک - او صاعا من من اقطیع فقمه و کسوفان و لطایح و صاعی از قوت که آنرا فاضل گویند و آن شیره ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبیب - یا صاعی از انگور خشک که آنرا سونیر میخوانند متفق علیه

**فصل الثانی** - عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخراج صدقه هوکم - گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آید صدقه بزرگ خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای آن مععلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است - فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم

عليه وسلم نه صدقة صاعا حسن ثمر او شعير - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو - و نصف صاع  
 من قمح - بفتح قاف و سکون هم یا نصف صاع از گندم - علی کل حر او ملک ذکر او انشی صغیر او کبیر - بر هر کس نه از او باشد یا نبند  
 مژ باشد یا زن غره باشد یا بزرگ - رواه ابو داود و النسائی - و عتقه قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر  
 و هم از ابن عباس است گفت واجب گردانیده است پنجمین خبر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطری صدقه فطری را بر عظمه الصیام -  
 از جهت پاک گردانیدن روزه را و در بعضی نسخ طهرا لامیام من اللغو و الرقت - از سخن پیرویده و لا یعنی گفتن و از رقت  
 که واقع شده باشد در صوم و رقت بفتح را و فاعنی جماع و فحش و آنچه می رود از سخن میان مرد و زن در زیر محاف و آنچه خفت  
 کند مرد و باز از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود بر هر کلام فلیج مراد قصیر است و گناها نیست که در او ای روزه را که امر حق  
 بوجود آمده باشد - و طهرا للمساکین - و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمساکین چنانکه گردانیدن ایشان  
 از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

**فصل الثالث** - عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه و سلم بعث منا و یا بنی فجاج مکة  
 آنحضرت برای نیکوخت و فرستاد و از گندیده را و کوه های کشته که نماند کند - الا ان صدقة الفطر واجب علی کل مسلم - آنگاه باقیه  
 صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر او انشی حر او عبد صغیر او کبیر بدان من قمح - صدقه فطر دو در دست از گندم منشی نصف  
 صاع چه صاع چهار در دست - او سواد یا جو گندم که بر سبب باشد چنانکه نه باب امام ابو حنیفه است - او صاع سن طهرا هم - و کبیر مراد  
 بر طعام گندم باشد او از برای شکر رازی است و اگر جز آن باشد برای تنوع - رواه الترمذی - و عن محمد بن عبد الله بن علقمة  
 او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صغیر یضم صا و فتح عین مملوین - عن ابيه - این چنین است در نسخ مشکوٰۃ و سنن ابی عبد الله بن  
 ثعلبة بن صغیر او بن ابی صغیر و ثعلبة صحابی است مراد از یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر در کاشف گفته است ثعلبة  
 بن صغیر و بعضی میگویند ابن ابی صغیر مراد از صحبت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله - قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم صاع من بل و قمح - شکر رازی است و بر قمح هر دو معنی گندم است میفرماید صاع از گندم صدقه فطر است  
 از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انشی اما غنیکم فیکبر الله - اما تو را که شکر را پسری پاک میگردد از او  
 و نای بخش مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - و اما فقیر کم فیرو علیه اکثر ما اعطاه - و اما فقیر شکر پسری میدهد - هر دو  
 صیر میسند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگردد از او را بهر کس صدقه و مضاعف ثواب آن را این معنی  
 و غنی نیز خواهد بود تخصیص او بفقیر از برای تسلید و ترغیب اوست - رواه ابو داود

### باب من لا تحمل له الصدقة

باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب پنجمین بسیار مذکور  
 من لا یحیی زکوة الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مراد او مال معنی هر دو عبارت یکی است از آنکه



انما اوصی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مسقط ذمه و بستان کرده نمیشود  
 اندر عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و باطن زکوة به کافر متوان داد و بخلاف صدقات و دیگر مثل  
 صدقه فطر و کفارات و تقوای مسلمانان حسب و فصل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی  
 از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و مشروع و ران زبان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع معنی  
 بنی هاشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلم که حواج ایشان خصوصاً جمع کتب  
 ایشان را در کار است بسیار است و کسیکه میان او و من کی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا باعام و عجات و احوال و  
 حالات و اولاد ایشان اولی و افضل است بلکه که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجهیت دارد و به کاتب خود و دیگر  
 دام ولد خود نیز نه

**فصل الاول - عن انس قال مر ابنی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطريق -** گذشت آن حضرت بیک خرمایی  
 خرامه راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرمای افتاد - فقال لولا انی اخاف ان نکون من الصدقة لاکتھا - پس گفت آنحضرت  
 اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرمای از صدقه هر آنکه میخواهم من آن را ولیکن نه خورم از ترس آنکه بباد از صدقه باشد  
 (اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت که است و طهارت چه به شریفی و حرام بود و با حدیث دیگر نیز معلوم شد  
 که بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بنی هاشم و صلی الله علیه وسلم مطلقاً حرام است چه صدقه واجب و چه طمع و بر ایشان  
 صدقه واجب طمع که انال الطهری و در بعضی کتب ثقه حنیفه صدقه نقل نیز حرام است بنی هاشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و  
 روایت است و نیز معلوم شد که بر داشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه او بی چیزی باشد سنت است و اگر خورد نیز  
 جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم نسبت آتی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط و مقام شریف و حرمت  
 واجب است - یفق علیه - و عن ابی هریرة قال اخذ الحسن ابن علی تمر من تمر الصدقة - گفت ابو هریره که گفت  
 امام حسن ابن علی همه از خرمای صدقه بخجلمانی فیه - پس گردانید حسن آن خرمای را در دهن خود - فقال ابنی پس گفت بنی  
 صلی الله علیه وسلم کلمة فی فم کان و کسر آن و سکون خای مع و کسر آن بالقون کلمة است که جزو منع کرده میشود و وی می و  
 باز داشته میشود و از آنچه بگوید و نیز واجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحا - گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد  
 حسن آن تمر را از دهن خود و معنی گفته اند که کلمه انجیمه است و بخاری این را در باب من حکم بالفارسیه آورده - ثم قال -  
 پس گفت آنحضرت حسن - ابا شمر ان لا ناكل الصدقة - آسانی وانی تو که ابنی هاشم دایم بیت طهارت نمیخوری صدقه را ظاهر  
 این عبارت مشعر است بسا اقل علم امام حسن باین حکم و بعد نیست زیرا که وی منعی عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این و امام  
 اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم در صغر سن و بودند و زبان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت  
 ایشان رسال دوم از بهر ت - یفق علیه - و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن اشم قرشی که در زمان آنحضرت به من رجوعیت رسیده بود و گفت گفت آنحضرت  
 این نموده صدقات انجایی و اسباخ اناس - بدرستی که این صدقه با نیست که در کهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را  
 پاک میکند - و آنها را تکل محمد و لا آل محمد - و این صدقات یا این اسباخ حلال نیستند مگر در آن محمد را و او را پاک  
 اینجانبی اشم که حلال نیست مرا ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که جای خود تحقیق کرده شده است - و رواه مسلم بن الحجاج  
 رضی الله تعالی عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اتی به طعام سال عنه ایتیه ام صدقه - گفت ابوهریره  
 آن حضرت وقتیکه آورده میشدند نووی طعام می پرسید آیا بیهیه است یا صدقه فرق میان صدقه و بیهیه آنست که صدقه خیر است که  
 اتفاق کرده میشود و بیهیه بطریق تمطیف و مهربانی و اراده کرده میشود بوسه ثواب آخرت و در روزی نوسه از خواصی و  
 در روزی است آنرا که داده میشود صدقه بوی و بیهیه مخصوص بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود و نذر و اغنیاء و مسکافات کرده میشود  
 در روزی نه در صدقه - فان قبل صدقه پس اگر گفته میشود که این طعام صدقه است - قال لا صحابه کلموا - می گفت  
 آن حضرت مهربان خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود بخور و - وان قبل بیهیه - و اگر گفته بشود که بیهیه است - ضرب بیهیه  
 منیر و دراز میکند دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل منهم - پس بخور و با ایشان و ضرب بیهیه ثانی در راه رفتن و بعضی قرن  
 به طلب رزقی آید و از اینجا معلوم شد که آن حضرت قبول نمیکرد صدقه را و بخور و از او به قبول میکرد و بوقت بخور و آن را  
 شفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بیره ثلث سنن - گفت عائشه بود در بیره بقیع با و کسر آ  
 اولی مولود عائشه سهینت یعنی حکم شرعی بتقریب وی و از او شد و ثابت گشت - احدی بسنن انما تعققت فخرت فی زوجها -  
 یکی از آن سهینت آنست که بیره از او شد پس بخور کرد و اندید شد در زوج وی که نام وی یغیث بود و اگر خواهد و تحت آن زوج  
 باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیانت است که علما اثبات کرده اند آن را در آنی که واه بود چون از او کرد و از این است  
 که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید و شافی اگر شوهر او نبوده کسی باشد و نذر و ما خواه نبوده بود خواه از او این نیست  
 شوهر بیره بود و بیره از او نخواست مغیث و عشق او و فراق او و او را می گشت و فریاد میکرد و میگفت - و قال  
 رسول الله و گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اولوا بر من عتیق - و او را هر کسی راست که از او کرده است این صفت آدم  
 که در بیره بود و بایشان آنست که بیره واه یهودی بود که او را سکا تب ساخته بود و چون از او بی بدگشت ثابت عاخر آید نذر  
 عائشه آمد که تا چیزی به هر که رسید کتابک خود را کند و از او کرد و عائشه فرمود اگر به صاحبان خود بگویی که ترا به دست من ببرد  
 منجم پس وی رفت و به صاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفرستیم ما به شرط آنکه لای وی یعنی میراث و  
 برای ما باشد عائشه بان حضرت صلوات عرض کرد که یو چنین میکنید آنحضرت فرمود که غلط میکنید اولاً بر من عتیق و لا برای است آنرا از او کرده  
 توانی عائشه بخور از او کن و از وی ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل نیست سوم آنست که پیغمبر باید - و در حدیث رسول الله - و در  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یعنی در آید و در خانه عائشه - و البرقه تفرع علی - و حال آنکه وی یک پیوسته به گوشت بریده بصره

وسکون را ویک از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز وین و آلان در حرمین شریفین نیز مشهور است - فقرب الیه خبر و آدم من ادم  
البیت - پس نزد یکدیگر اندیده شد به سوی آنحضرت نان و نان خورش از نان خورش که در خانه بود و آدم بضم هم و سکون  
وال و ضم آن مفروض جمع هر دو آید چنانکه فلک و بعضی گفته اند که به سکون مفرد و بضم جمع است - فقال الم ابرهه فیهما لحم - پس  
گفت آن حضرت آیا منی بنیم و یکی را که در وی گوشت است - قالوا بلی - گفتند آری هست یکی که پیش در وی گوشت است و یکی که  
لحم تصدق به علی بمرتبه - و لکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریده - و انت لا تأکل الصدقة - و تو نخوری  
صدقه را - قال ابو علیه صدقه و نه بمرتبه - گفت آن حضرت این گوشت بر بریده صدقه است و برای ما بدیه است یعنی اگر کسی چیزی  
به فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر به کسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز  
ملک فقیر شده بهر که بپذیرد و است متفق علیه - و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل الصدقة و یتب علیها

بود آن حضرت که قبول میکرد و بهر را و خبر میداد و مکانات میکرد و بر آن - رواه البخاری - و عن ابی هریرة  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعت الی کراع لاجبت - اگر خوانده شوم من به سوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که  
شئی حقیر است قبول میکنم و دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکة و مدینه که آن کراع انعم میگویند  
و معنی اول انعم است و انصب قبول وی - و لو اهدی الی ذراع قبلت - و اگر هدیه فرستاده شود به سوی من یک دست  
گوشتند بر آن قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا - رواه البخاری - و عنهما قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم لا یسأل المسکین الذی یطوف علی الناس - نیست مسکین آن که یک طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد  
و ترویه الله علیه و سلم ان سواک میگرددند و بر یک قدم یا دو قدمه - و التمرة و التمرتان - و یک خرما و دو خرما - و لکن المسکین  
الذی لا یجوز ان یتنبر - و لیکن مسکین چنان کسی است که نوزاید تو اگر بی نیاز گرداند او را - و لا یطعن به فیه صدق علیه -  
و در یافتن شود و در رسیدن نمیشود و حال وی بجهت آنست که تصدق نموده شود و بروی - و لا یقوم فی سال الناس - و بر نخواستن  
از کسی خانه و زاد و غیره بخت نمود تا سوال کند مردم را و در فتنه بماند که بخی زیرکی و جودت نعم است اشارت بخفا و کتمان حال و  
بجهت تصدق و تسر که به آن شود و توان رسید - متفق علیه

فصل الثانی - خرج الی رافع - ای رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة و رافعا  
از ابی رافع که علی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاده برگاشت مردی را از قبیل بنی مخزوم برگردان زکوة - فقال  
لای رافع جعفی کما تصیب منها یسر گفته آن مرد که ای ابی رافع محبت ما بین و بیا همراه من تا برسی از صدقه و تصیب  
خود را و به هم بوزان و خبری - فقال لا - پس گفته ابو رافع مصاحب منی شوم بهودی یک همراه تو - حتی الی رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فاسأل - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - قال طلق  
الی یغنی - پس رفت ابو رافع به سوی بنی مخزوم و سلم و آمد نزد وی - فقال یسر پی رسید آن حضرت را که بروم



یکی سرغوا کنند. و در راه خدا. و او عامل علیها. و در هر کسی که عامل به صدقات و گناشته سلطانیت به تحصیل آن اونها  
سوم هر کسی را که میباید است و دینی بر زنده وی نشسته که غنای وی با دینی وین وی غنا میکند. و او بر حل اشترکها ماله. چهارم  
مرویه اگر خدیجه است صدقه را به مال خود مثل صدقه که نزد فقیر بود یعنی آن را از وی بخیر حلال است. و او نسبت به  
صدقه نیست. و او بر حل کان له جاز سکین. پنجم مرویه را که است مراد از همسایه سکین. قصه حق علی السکین پس تصدیق  
کرده شد بر سکین. فاما السکین لغتی. پس به یه فرستاد آن سکین مراد غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بر سره علوم  
و استحقاق غازی غنی زکوة را نه بهب شافعی است و نه در مال و غارم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میسر  
و غنا و فقر در آن برابر است و غارم به سبب استحقاق وی دین است آن قدر که دین وی او باید درست است نه غازی  
از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آن حضرت فرمود که از اغنیای بگردد بر فقرای ایشان صرف کن و جهت حدیث آنحضرت  
صلعم حلال نیست صدقه مرغی را. رواه مالک ابو داود و ترمذی و ابی داود و عیسی بن سعید و ابن ابی شیبہ. و در روایتی  
مرویه را و او را از ابی سعید خدری و ابن ابی شیبہ غیر واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا افتاده  
زیر که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد و بشارت قول وی تعالی الله فخر المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم  
و عیسی بن یزید و ابن الحارث الصمدی یضم صدقه و تخفیف دال منسوب به شخصی که نام وی حدیث است و ابی استماعیت که آن حضرت  
را و او را آن گفت و بر پیش وی صلعم چنانکه در باب الاطلاق گذشت. قال ائمتنا النبی. گفتند آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
قبایله پس مایل است که درم و بعد مسلمانان است ابی داود. فی کبر حدیثا طویلا. پس از کبر حدیثی و از راه فائده جل  
پس آن نزد آن حضرت وی. فقال اعطینی من الصدقة پس گفت آن مرویان حضرت بهر از هر صدقه فقال له رسول الله  
پس گفت سران مرو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله لم یرض حکمی ولا غیره فی الصدقات. بدو شکی فرمای تعالی  
راضی نشده است نه حکمی غیر از حکم خودی. و بعد از آنکه در تقسیم صدقه که یک باید داد و صدقه حکم فیها موقوف تا آنکه تمام کرده و صدقه  
وی تعالی خود صدقه در آن. و بعد از آنکه در تقسیم صدقه که یک باید داد و صدقه حکم فیها موقوف تا آنکه تمام کرده و صدقه  
طایفه که خبر ایشان را ندانید و اینها صدقات الفقراء و المساکین و مشکفیل بیان آنست و در کتب فقه صحیح طحا  
واقع شده هر گردانیدن فقرا و مساکین یکی از اعتبار فرق میان ایشان. فان كنت من تلك الاطراف عطلتک پس اگر  
بهستی توانی حل آن اقسام میسر هم ترا ظاهر حال وی معلوم بود و در وی تمکین بود و در آن. رواه ابو داود و  
فصل الثانی. عمن زید بن اسلم فقیه عمری مولی عمر بن الخطاب فقه عالم فقیه عابد زاده از چهل فقیه  
در حلقه درس او جمع شدند و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد. قال شرب عمر بن الخطاب  
لبنات فاجبه. نوشید بنفشیر برایش خوش آمد آن فقیر او را. فاعل الذي سقاه من لبن النملین. پس بر سرید عمر آن کس  
که شیش نوشید انید او را که از کجا بود این شیش. فاجبه انه ورد علی مارثه ساه. پس خبر داد آن کس عمر که وی فرموده بود

و

بر آئی که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از آنجا فرو آمده بود - فاذا فقهتم من ثمنه ثمنه کس ناکاه  
 شتری چند از شتران زکوة با خالص بود و هم میفروش - و ایشان آب میدادند شتران را و شتران را از آب ناکاه میفروشدند  
 قدری از شیرهای آن شتران - فجماعته فی سقائی بپس گردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک و در مشک آبگیر و در  
 مشک شیر آب - نه نه آب پس آن شیر که خورد که این شیر بود که از آن جابر آورده بودم - فاذا فقهتم من ثمنه ثمنه کس ناکاه  
 عمر انگشتان خود را و در آن نوزده دانه استقار - پس بنزد روزگار رفتی که در شیر که خورد بود و در مشک آب و در این غایت بقوی  
 و قوی بود و اگر آنگاه فقیه چه کند یا نه آرد و زنده شود و در دست خود را و آنچه از شتران فرو برد در حدیث بر پیر و نعت بود  
 که برای بیان جواز فرو کردن آفیل در راه مالک و البیسی فی شب الایمان

**باب من لا تحل له من ثمن ثمنه**

باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد از سوال کردن و کدانی نمودن و کسی که حلال است او را سوال کردن و گفته آمد  
 که نمی باید که سوال کند هر که نزد وی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت و اقامت است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی  
 ندارد که بدان ضرورت کند حلال است که سوال کند و فقیه می گوید که اگر قوت یوم حاصل است یا قوت یوم است بر کسب حلال مراد از  
 اقامت سوال و اقامت زکوة و سکین که چیز استندار که قوت یوم کند و در غایت کسب حلال حلال است مراد از سوال  
 و اتفاق و از علماء بر اینی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال با کراهت به شتر طاول آنکه خوار کند  
 نفس خود را و الحاح نکند در سوال و از آنکه مسئول عنه را و اگر کسی را ازین مسئله باشد و در اقامت است اتفاق و قبول  
 از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید که سائل چون وجوب الله سوال کند و او را شود بوی چیزی نریا که دنیا خبیث است  
 و چون بگوید الله العظیم که در چیزی که اگر تخمیر کرده او را حق تعالی پس داده شود چیزی جهت زجر و منع و اگر گوید بحق خدا  
 بحق محمد به واجب نمیکرد و هر مسئول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت با ظهار حاجت به رزق مالک نمیکرد و در چنین  
 اگر گوید به رزق که من عاوی ام و اگر کسی را بجهت علاج به رزق و در یا مالک از کتاب به معصیت میکند اگر بداند آن  
 معصی ندهد نیز مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است رزق بر مالک چنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بدبختی و  
 یا شتر سعایت وی و اقامت بروی و اگر فقیه بگوید برای سوال و نخواهد که دست سوال عنه بوسه بدهد چیزی بوسه  
 به رزق که ده است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی نه و بجهت منع و زجر و بدبختی را که دلیل زده بود و در  
 و مطرب را که از همه فحش است این مسائل هر دو مطالب از مؤلفین که در فقه از کتاب الله عالم

**فصل الاول** - عن قبیصة - ففتح قاف و کسر موحده و سکون تخانیة و عا و همزة - بن مخارق - یضم میم و خا و همزة کسرة  
 و قاف و راء صحابی است سعد و در اهل بصره - قال - گفت قبیصة - ففعلت حماله - ففیل و ضامن شده بود من و فی را  
 از جهت ویت و حماله ففتح حای همزه مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد و آوی از قوم بجهت ویت و قرآن و دیون میگیرد و













فقال پس گفت آن حضرت امانی بیک شئی آیا نیست در خانه تو چیزه - فقال بلی حسن نلیس معضه و نلیس بضعه پس گفت  
آن مرد آن در خانه من کلیم و بپرست که می نوشیم پاره را از وی و بپرستیم پاره را از وی و بپرستیم پاره را از وی که بیشتر نشتر بود  
سینه اندازند و در خانه باور زبانشهای فاش می کنند و تعب و تعب قاف و سکون عین قیج و چین خورد و وسط پرست  
نفس را به من المار که می نوشیم و روی انا ب - قال امانی بها - گفت آن حضرت بیا پیش من آن کلیم و قیج را - قانا بها -  
پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن کلیم و قیج را - فاخته به رسول الله - پس گرفت آن کلیم و قیج را و پینه خیز خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم برده - بدست نشتر لقی خود - و قال من بیشتر بدین - و گفت آن حضرت کیست که بخورد این مرد و در حال حال  
انا اخته بها بدین گفت مردی که من میگیرم این مرد را بیک دریم - قال من نیز بدین علی و دریم - گفت آن حضرت کیست که  
زیاده کند بیک دریم بدین گفت آن حضرت این سخن را و باز یاسه بار به قصه تا کبر و اتمام - قال رجل انا اخته  
بدین چنین - گفت مردی من میگیرم آن را بدو دریم - فاعطاهما ایامه - پس داد آن قیج و کلیم آن مرد را - فاخته به رسول الله  
فاعطاهما الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو دریم را پس داد آن دو دریم مرد انصاری را - و قال انصاری به  
طعامه و گفت خجری یکی ازین دو دریم طعام را - فاخته الی الی - پس بنید الین طعام را به سوس که سالن خود را قوت بخیزد  
خود سازند - و انشتر با آخر خود را و به خریدیم نگزیده را و قدوم بفتح قاف و ضم و ال شخوف یا شخوفه و در دگر و دگر در شخوفه  
ابریم هم واقع شده که اختن بالله و هم بعضی گفته اند که شخوفه را و بعضی میگویند که نام موضوع است از شام فاتی به پس  
بیا نزد من آن شخوفه را فانا به پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را و قدیمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خود را به پس  
کرد آن حضرت در آن تیشه بدست مبارک خود - ثم قال فادع صاحب فاحطب و یج - پس گفت آن حضرت به پس بیا پیش من و  
بفرش - و لا اریک خسته عشر یوما - و باید که نه نیم ترا پانزده روز در طلب و یج - پس رفت آن مرد و در حالیکه  
به نیم میگشت و می فروشد - فجاره و قدما صاحب عشره در اتم - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت صلعم خود را که تیکه تیکه رسیده  
و پانزده بسته و دریم بار فاشتری به بعضیها تو باد به بعضیها طعاما - پس خرید آن مرد به پاره ازان و را هم به پاره باره ازان  
طعام را - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم فخر یک من آن چنین است که تیکه تیکه و در یک یوم انصاری این پیغمبر شنید  
و قوت ازان ساختن اگر خجری خجری و در و بهتر است هر ازان آمدن سوال گشتن او و تیکه تیکه و خجک و در وی قور و قیامت  
و انی استکمل انصاری الاثله - بدستیکه سوال کردن یک نیست مگر که کس را شنیدنی فقر و فقر و فقر و فقر - و در این دو  
در حدیث سابق معلوم شد - اولی دوم سوجج - یا هر خداوند خون را که در و خند کنند است مراد بدان دیت است که در بدل  
خون دلو از خود و از غیر خود چنانکه در تفسیر محل حمانه معلوم شد - و راه ابو و او و در وی ابن باجهانی قوله یوم انصاری  
و عمر ابن سعید و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصابت فاقه کسیکه سید او را بخت و در و نشی  
فانزلها بالناس - پس فرود آورد او را به مردان در وی آورد با فیهان - که تیکه تیکه است و در و نشی که در و نشی است



و من انزلها بالقدرة و کسیکه فرو داد و حاجت را به خدا داد شک الله را بافتاد - شتابی کند و برساند او را به غنا بقیع غنیم معنی فایده و کفایت نه غنا بکسب غنیم معنی تو نگری و بالدار می زبیر که فرمود - ا ب موت عاجل او غنی آجل - پابه مرگ که نزد بیا میری یا به تو نگری که دیر حاصل گردد و تو نگری به موت حاصل نمیکرد و پس این تفصیل وی نه شود و اما کفایت موت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مطلق است و گفته اند که اینچنین است و اکثر نسخ مصابح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا را اجل به نهمه محدود است و این اصح است روایت و در روایت که قال الطیبری - رواه ابو داود و الترمذی -

الفصل الثالث - عن ابن القراسی - بکسر فاء تخفيف نسبت است به فراس - بن خنم ان القراسی قال

قلت لرسول الله - روایت است از ابن قراسی از پدرش که فراسی است گفت گفتم مرا پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم اسأل -

ایا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی فرو حاجت - فقال ابی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم - سوال

کنم - و ان كنت لا بد فانسال الصالحین - و اگر هستی تو که البته پیخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن

صالحان را از جهت کم ایشان و حلال بودن رزق ایشان - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن الساعدی

و ابن السعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسين - قال سمعته من عمر بن الخطاب - گفت عامل گردانید

مرا عمر ابن الخطاب بزرگترش زکوة - فلما فرغت منها وادتها اليه - پس برگاه برداشتم من از هم صدقه و رسانیدم صدقه را به وی بفرست

اهل بیاته - امر کرد برای من عمر با جرت عمل من عمل به عین و تخفيف میم فرو کار کن - قلت انما علمت الله و اجری علی الله

پس گفتم من کار نکردم ام گم برای خدا و فرو کار من بر خدا است - قال خدا ما اعطيت - گفت عمر بکبر خیری که داده بشوی -

فانی قدر علمت علی عهد رسول الله - پس به پیشیکه تحقیق من عمل کرده ام و رزان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بپیشی - به پیشی

پس داد اجرت عمل مرا بعین عمل و ادای - قلت مثل تو که است - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم نه من

بر خدا است - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اذا اعطيت ثمنیا من غیر ان تسأل الله

چون داده بشوی تو پیغمبر را بی آنکه سوال کنی تو و طیبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده اند تصدق کن - رواه ابو داود

و عن ابی اسمعید يوم عرفة رجلا یسال الناس - روایت است از امیر المؤمنین علی که وی شنید روز عرفة مردی را که سوال میکند

از مردم - فقال - پس گفت علی - انی هذا اليوم و هذا المكان - ایادین روز که روز عرفة است و در خاص طاعت و عبادت

و دعاست و درین مکان که عرفات و محل و - و اذا انصرف و نزل انوار رحمت است - فقال من غیر الله - سوال کنی

از غیر خدا - تخفقه بالبدنة - پس زد علی آن مرد را برده بکسر دال و تشدید رأیت زون و خفق به خای به خفا و وقاف بدنه

کسی را تخفقه دره و به پنهان شیر زدن کذا فی الصراح و گفت بهی خفق به خیری پنهان زدن - رواه زرین و عن عمر قال لعلمن

ایها الناس ان اطع فقر - گفت امیر المؤمنین عمر میدانید یا بداندای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت

حاجت است - و ان الا یاس - بکسر حظه یعنی - و بدانند که نومید بودن از مردم تو نگری ولی نیاز نیست - و ان المرء اذا یس



اتفاق میکنند یعنی عوض دریافت مال - و بقول آخر العلم اعظم مسکاة - و میگویند فرشته دیگری خداوند را به خجیل آتلف یعنی  
 بزرگ شدن مالی که نگاه میدارد و متفق علیه و سخن را سهار کمال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از سهار کمال  
 ابی بکر صدیق زوجه زهریر بن العوام که از صحابه بیان است و مناقب او بسیار است گفت آن حضرت انفق و لا تحصى - اتفاق کن  
 و شمار کن که چند و چند و چه و چه میبوی الله علیه و سلم پس حصص الله خدای تعالی بر تو شمرده و بد تو مراد با حصصی خدای تعالی  
 قطع موده برکت و سد باب فرید است یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است - و لا فوی فیوی الله علیه - و نگاه مدار  
 مال را پس نگاهدار و خدای تعالی بر تو اتمل و ایا حفظ متل در رعایت یعنی ظن و مراد این جا اسماک و ترک اتفاق است  
 از غنی ما استطعت - بده آنچه میتوانی و رخص بقضا و و خای معجزه عطای قلیل و مراد آنست که بده اگر چه چیزی اندک باشد و آنچه  
 حالت و قدرت است اسما را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال نزع خبر و شری نیست بخوابد بود متفق علیه - سخن ابی سهریر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزت جل جلاله  
 روایت میکنند که گفت ای تعالی - انفق یا این آدم انفق علیک - اتفاق کن ای پسر آدم تا اتفاق کنم یعنی افاضه و تقام  
 کنم من بر تو حکم آنکه اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب نریزیمت - متفق علیه - و سخن ابی امامه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبدل انفق خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه  
 لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردند و را قائل  
 و گوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است ز تر ابدال در با حق و نگاهداشتن چیزی را - و الا تسکرت  
 و نگاهداشتن تو آن را نه خجیلی کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی الکفاف - و نگو بپسندیده نیشوی تو بنگاهداشتن که ذات یعنی اگر  
 مقدار کفایت نگاه داری بکی نیست یعنی توفی که باز دارد از جز و سو ال این مختلف میشود با خلاف اشخاص و احوال  
 و ابا بن بقول - و انما کن و بذل از اندازه کفایت به عیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر  
 از ایشان زیاده آید به بگانان ده - رواه سلم - و سخن ابی سهریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الخجیل  
 و المتصدق - قصه و حال خجیل و آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند - کثل رجلین علیهما جنتان من حیدر بهیچو قصه و حال دو  
 مرد است که همان دو مرد در جنة است از این جن هم چشم و تشنه نون معنی زره در روایت کرده شده است جنتان به دو حوره و جنون  
 اصح است روایت و در آیه زیر که جبهه از این معبود نیست - قد اضطرت ایدیهما الی ندیما و تراقیما تحقیق چه چنانچه در حدیث  
 و ستمای آن دو مرد و پستانهای ایشان و چهره گریزهای ایشان بخت تنگی آن دو زره و اضطراب در اصل یعنی  
 احتیاج و بی اختیار است و مراد اینجا انفصال و التصاق است قدسی فتنه شکنه و سکون و آلتان و آن زن و مرد  
 هر دو را باشد و فتنم تا و گسروال و تشنه بدی با جمع درست و رویت به لفظ جمع و افراد هر دو آمده و بجمع اکثر ظاهر است  
 و شقای صحت تر قوه فتنه فوقانیه و سکون را وضعت استخوان میان مغاک شمر و عاتق و آن هر دو تر قوه است از هر دو و جفا

و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فحصل التصدق کما تصدق به صدقة انبسطت عنه پس در ستاد صدقه کند و هرگاه که تصدق میکند فراخ بیکر و در راه روی و جعل الخیر کلام به صدقه قاعدت - و در استاذ الخیر هرگاه که تصدق میکند به صدقه تنگ نیاید و در گردی آید - و انصاف من حلقه مکانها - و یکسیر و هر حلقه جای خود را و تمییز آن حاصل منی تا که جوایز چون تصدق میکند فراخ و گشاده میگردد و پیشه وی بدان و فرمان به داری میکند و او دستهای او را میزند و بعد از آن بخیل تنگ میگردد پس از آن بعضی جایگزین وی و پیشه وی گفته که تخصیص کرده شد مثلاً بهر چند از حد ایشان بان که اسبک و شمع از جبات انسان یافت است فافهم متفق علیه - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتقوا الظلم - پس نیز کنید ظلم را و کسی شود از آن و ظلم شامل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم و غیره - باین اعتبار است و هرگاه آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکم متعدد از احوال قیامت و شدت اعدا میگردود اصل ظلم وضع پیشانی غیر محله و غالب استعمال او در قسم کردن بر خلق - و اتقوا الشح - و پس نیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست زیرا که آنچه بجهت دنیا و شهوات اوست - فان الشح ملک من کان بخلکم - زیرا که شح نیست گردانیده است کسانی را که پیش از شما بوده اند - حاکم علی ان سئلوا ما هم بدواشت و بدراخت ایشان را زیرا که بختند خون یک دیگر را - و استخوانها را - و هرگاه گردانیده اند پذیرا را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب محل شح بر سبک دما و استعمال معاصی آنست که بذل اموال و مواصات اخوان سبب نجات و تو اصل است و اسبک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این منفی بعبادات است که مؤدی قشاجه و تقابل است - رواه مسلم - بدان که تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل و راف و امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح فصلت غریبه است که مجبور است بر روی آوری را و آن حکم و معنی لازم دارد و در مکرروی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و حضرت الانفس الشح و منی علیه و سلطنت اوست تا مستولی گردد بر عرش قلب و شح که آنرا از حکام ایمان زیرا که برین تقصیر شح میکند بطاعت و محاسن نمیکند بدان و نه این انقیاد را برای امر خدا و شح و نفوس باشد شهوت و حرص مجبور است برای ابتلا و صلوات نظام عالم و عمارت آن و در موم آنست که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شح مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است و توبیختی - و سخن حارث بن وهب صحابی است برادر عبید الله بن عمر بن الخطاب از نادر صد و دست و در کفینین رواه میکند تا آنحضرت و از ام المومنین جعفریه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید و جوایز و ثواب آن را فانی کنید زمان پیشی الرجل به صدقه زیرا که خواهد آمد به شازمانی که بی برود و صدقه خود را یعنی پیش مردم - تلاجه من قبلها - پس نمی یابد که قبول کنند آنرا - يقول الرجل - میگوید مردی که می آید نزد وی صدقه - و توبت به بلا ماس - مگر می آید و در این صدقه وی روزی پیش ازین - بجهت آنها - هر آنچه قبول میکردم من آن را

فاما الیوم فلما خاب علی بها - اما فردیس نیست حاجت مراد وی این حالت در آخر زمان خواهد بود و در زمان اموی علی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة بیانیه متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال رجل - گفت ابو هریره گفت مردی - یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجرو ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و دال اصل و نحو تصدق - دانست صحیح - گفت آنحضرت بزرگترین صدقه آنست که تصدق کنی و حال آنکه توفقه رستی و بخیلی - بخشی دهه قرص از تنی در جانی کمی ترسی در روشنی یا و امید میداری تو انگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید جیات و در رازی عوار و محل این هست که بخیل کرده شود و اگر بدیشاید که فقیر گردد - و لا سهل - بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند تا خیر و توقف نه کنی یا تا خیر و توقف کن - حتی اذ بلغت الحلقوم - تا آنکه چون برسد به روح و رگ - قلت لفلان کنه و لفلان کنه - بگوئی مرغان را چنین و مرغان را چنین و فلان کان لفلان - و حال آنکه مال هست مرغان را گفته اند مرغان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده است مرغان را و لفلان آخر و ارث زید که وارث زو وصیت است در حالت موت اگر خواهد جازت کند و اگر خواهد ابطال آنرا بخیل میکند تا آنکه مشورت میگردد و بر موت بعد از آن تصدق میکنند آنچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد به هر دو وصی باشد در و آرد و آن که نصیب ثبوت و قرار است امارت است بقدری آنچه مقدور است برای وی و گران گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرار قد بر متفق علیه - و عن ابی ذر قال انتمیت الی البقی - رسیدم و ایدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هر جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما انی قال لهم الاخیرون در باب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیانکارتر از هر سوگند پذیر و در کار کعبه - قلت فداک ابی و ای من هم - پس گفتن من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنها که ایشان را زیانکارتر از هر سوگند پذیر و در کار کعبه - قال - گفت آن جماعت اند که بیشتر مال ایشان - الا من قال - مگر کسیکه بکنه - بکنه و بکنه و بکنه - سه بار یعنی بذل کند و بنده از مال را بخیلین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد و به قول خود من من بیت و من خلفه و عن یحیی بن عمار - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود - و یحیی با هم - و اندک اندک این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال ایضا یعنی فصل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر هر افعال چنانکه قال سیده یعنی گرفت و قال برجاء یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

**الفصل الثانی - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلعم - سمعی قریب من الله - سمعی نذریک است از جناب رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس - نزدیک است از دلهای مردم به محبت به عبید من النار - چون نزدیک شد به بهشت لا اجموع عبید شد از فرخ - و انجیل عبید من الله عبید من الجنة عبید من النار - بر عکس حال سخن درین حدیث مبانی است و در مدح سخاوت و در تمجید نخل و در است که مراد سخا و نخل در او است زکوة باشد یا مراد انصاف با این دو صنف است مطلقا - و لاجل سخن احب الی الله من عباده یحیی - و به تحقیق جابل سخن دوست**

و گفته شده است بر سبب خدا از عابد خلیل ظاهر مقابل این را می طلبد که گفته شود و جابل شی محبوب تر است از عالم خلیل یا گویند عابد شی محبوب تر است از عابد خلیل و گویند که سبب این طرفه شامل هر یکی از مقابل هر یک است با خصار و در عبارت فافهم

رواه ابی حمزه و ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لان یصدق المرء فی حیوة بعد ان یموت

نیز از آن یصدق بیایم میبویته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت بر آن یصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک در نیم بهتر است - و از آن یصدق کردن وی بعد از نیم مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد - رواه ابو داود و ابو یوسف

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الذی یتصدق عند موته او یصدق حال کسبک یصدق

میکنند ز مردن خود یا آزاد میکنند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یموت فی اول شایع مثل حال کسب است که بدیده میبویته

طعام را بعد از آن که میرشد و او را حاجت بر تمام نماند - رواه احمد و النسائی و الداریمی و ابی حنبل و طبرانی و ترمذی

پس در این حدیث - و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خصانان لا یخیمان فی الزنا

انجل و سر ر اخلق - و و خلعت یخ میبویته و هیچ مومن که مسلمان است کی بخیلی و دیگر بد خلقی از نفعی اجتماع چنان منکر میبویته

که اگر یکی از این دو باشد تواند گفته اند که مراد اجتماع این دو خلعت است یا رسیدن بدو به نهایت چنانکه افکار که پذیر نیستند

و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بد خلقی کند و بخل و نذر و وجود آن نادر باشد و بعد از بدو پشیمان شود

و نفس را امت کند و با نفس در نزاع باشد منافات پسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که آن گرفتار باشند مگر آنکه

مراد از حدیث و قیاسی که در سیاق نفی که نفی عموم است مومن کامل باشد اگر چه ایدیه این معنی درین عبارت خالی از اشک نیست

یا آنکه تخیل معنی را جمع نمی آید و در فعل و انکار این دو وجهت در غیب برای آنکه آنهاست و یا حاجت

و ترسب از دنیا و رضا بد نیست معنی آنکه آنها از نشان مومن نیست و نمی باید که در وی موجه داشته باشد و مراد سبب خلعت

انسان بد آنچه مخالف دین - شریعت است نه آنچه معارف است و میان مومن از لیس جانب و صابله در امور زیر که

و بعضی کسب از آتوی و ارکان مسلمانی است فافهم - رواه الترمذی - و عن ابی هریره الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لا یزنی المسلم الا بخل و لا یمنه الا بخل و لا یصدق الا بخل و لا یصدق الا بخل و لا یصدق الا بخل و لا یصدق الا بخل

خدا که آن مرد فریبده که ز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق حب لیم دوم بخیلی که در ادای حق خدا و موا

قعه الله که کند سومندان بترشیدیم و منت نهاده بعد از عطا و تواند که مراد از منشی قطع نفی است یا بخلی و طبع حق و غیره

آن کند بیایست در آن و تواند که قطع تواند و تحاب از ذوی الارحام و سایر مسلمانان از آنجا که واجب است محبت و دوستی

آنها و تا بل مثل این احادیث و اصول کلام معلوم شده است بجهت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان عهده دارند و لیکن

رسول خدا صلعم اقتضای کرد و در امثال این موطن بر قول مجمل از جهت اتمامی خوف و نفوس کافین و تمیز از آنچه

موجب منقصت است در دین با اعتماد آنکه علمای را منع در دین از جلع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین



رواه الکندری و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شراني الرجل شح ان وجن خالع - بدترین  
خصلتهاي که در مرد است دو خصلت است یکی شح خیر و فرغ کند بر استخراج حق و دیگری خروشیدن بر اسباب مکروه و  
سستی شح سابق معلوم شد و دیگر بدوی و ترسندگی که می برآورد جان را از بدن انداختن خود یعنی نخل شدید و جن سخت  
مواها بود و او در سند که حدیث ابی هريرة - و مسلم بخامست که در آن گنیم حدیث ابی هريرة را که او شح این است - لا یجمع الشح  
والایمان کتاب الجهاد اثنا و اربع مائتی

فصل الثالث - عن عائشة - ان بعض از اولاد النبی صلی الله علیه و سلم فان لای علی علم - روایت است از عائشه  
که بعضی از زنان آنحضرت گفتند مرا حضرت را بر سر پنداروی - ایضا هر یک کجایا که نام یکی از شتاب ترست پویش وی بود و در  
جوی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ابعاد از تو پیشتر خواهد بود - قال الطولکین بیا - گفت آن حضرت شتاب ترین شما را  
لحوق بمن و از آخرین شماست اندر وی دست یعنی از شتاب ترین خواهد پوشت کسیکه در از دست ترست از شما - فاخته  
قصیده نذر عونا - پس گرفتند زنان بی باره را در حالی که گفتند و نذر دست هر یک را - و کانت سوده اطول من بیا -  
و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است و از دست ترین این زنان - و ان بعدا نماکان طول یدها الصدقة پس دستم  
بعد از آن که بنویسد مراد دست و از وی آن زن که آنحضرت خبر داده بود و به سرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و خیرات که  
دست و سده و آن در از تر و نیز تر بود یعنی اگر چه نخست حویل ید را بر ظاهر حل کردیم اما آخر فکر و مال و نظریه قریبه واقعه  
معلوم کردیم که مراد طول ید کثرت صدقه و انعام است و ید یعنی نعمتی آید - و کانت اسر عا بنه کجایا زینب - و بود شتاب  
ترین از مادر وی لحوق بان حضرت معلوم زینب بنت جحش که در سال بیست و یک از هجرت در زمان عمر و فاطمه  
یافت - و کانت تحب الصدقة - و بود زینب که دست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری و بی روایت مسلم  
گفت عائشه - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اسر عا بنه کجایا الطولکین بیا - شتاب ترین شما  
از وی پویشن بمن و از آخرین شماست اندر وی است - و کانت تطاولن تعین الطول بیا - و بود دینان زنان که گرون گشی و نیز  
میگردد و آن که نام یکی از ایشان و از دست ترست - قالت و کانت اطولنا ید زینب پس بود در از دست ترین ما زینب - لانها کانت  
بیدار و تصدق - زیرا که وی بسیار را میکرد دست خود و تصدق میکرد و درین روایت هر چه معلوم نمیکرد و در نخست  
در طول ید بر ظاهر حل کردند بعد از آن در یافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شتاب که از اول همین معنی  
نفسیده بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم - بد آن که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه  
خیرت لاحق شد بان حضرت معلوم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و تفوق علیه بیان اهل سیر و بعضی  
گفته اند که حضرت سوده بود و عیال بخاری در صحیح مومست بدان بلکه تصریح کرده بدان و در تاریخ صغیر خود گفته  
این خط است از بخاری و موت سوده و در زمان معاویه بود و در سنه اربع و عشرين و در شهرم این معنی را پیشتر

و بیان تفصیل داده شده است قدس بر و سخن ابی سهرسره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لا تصدق  
 بصدقته گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آنکه تصدق کند بر او یا سوگند خورد و یا شتر بصدقته پس بر او  
 آورد صدقه خود را - فوضعها فی بد سارقی پس نهاد صدقه را در دست دزدی - فاصبحوا یجدون تصدق الیه علی سارقه  
 پس صبح کردند مردم در حالی که سخن میکنند به طریق تعجب و انکار تصدق کرده شد امتیاز بر دزدی - فقال لهم لکم انکم  
 علی سارقه پس گفت آن مرد بار خدا را می ترست خبر تصدق کردن بر دزد را با طریق شکر گفت که با کسی تصدق می نمود  
 آمد اگر چه بر دزد بود و با به طریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت - لا تصدقن بصدقته فخرج بصدقته فوضعها فی زنازیه  
 پس نهاد صدقه در دست زن زناکاره که اجرت میگرفت بر زنانی خود - فاصبحوا یجدون تصدق الیه علی زنازیه  
 فقال لهم لکم انکم علی زنازیه - باز گفت - لا تصدقن بصدقته فخرج بصدقته فوضعها فی یرغنی پس نهاد صدقه در دست یرغنی  
 فاصبحوا یجدون تصدق الیه علی غنی - و بعضی فخرج و ربحا اللبنة فبیعها - فقال لهم لکم انکم علی سارقه و زنازیه و یرغنی و غنی  
 پس آمده شد آن مرد غنی نموده شد او را و خواب فقیرانه پس گفته شد او را - اما صدقه علی سارقه - اما صدقه  
 تو بر دزد پس نافع است و بفایده نیست فلعلها ان یصدقن من سرقه پس تنایه که وی پارسائی صبر و باز نایه از دزدی  
 خود در آن روز که قوی بوی رسیده و دیگر چه حاجت سرقه است - و اما الزنازیه فلعلها ان یصدقن عن زناها پس شاید که در  
 عفت و زهد و باز نایه در آن روز از زنا - و اما الیرغنی فلعلها ان یقتیر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند بفقیران  
 اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی یصدق علیه و لفظه بخاری - و سخن ابی سهرسره علیه السلام  
 قال - گفت آنحضرت - بینا رجل بفلاة من الارض - در شنای آنکه مردی حاضر و استاده است به بیابانی و صحرایی گشاده  
 از زمین فسمع صوتانی سحابة پس شنید آوازی در آبروی که میگویی - اسق حدیقه فلان - آب ده بهتان فلان را و حدیقه  
 مرغزار یا درخت و بهتان از خرما و غیره فلتجی اذک السحاب پس یکبار شد آن آبر - فافزع ماره فی حرة ففتح حاء معلمه  
 و تشدید را پس ریخت آن آبر آب خود را در زمین شگستان - فاذا شرب من تلك الشراج قد استوعبت ذلک الماء کله  
 پس ناگاه آب از آبی از آن آب ها فراز گرفته است آن آب را بنهد و شرب ففتح شین معج و سکون را بگویم آب راه از گت آن  
 زمین نرم شراج و شرب جماعت فلتج المار - پس پیروی کرد آن مرد که آن آبر شنیده بود آب را که گجا میرود و نادیده  
 که آن فلان که بحدیقه وی آب فرستاده است کیست و کجاست - فاذا رجل قائم فی حدیقه پس ناگاه مردی استاده است  
 در حدیقه خود بیچل المار بسحابة یکبار هم سکون سین و حاء جمله بگوید آبر را بریل آبی خود - فقال لیا عبد الله و امک پس گفت این  
 مرد را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلانست الاسم الذی سمع فی السحابة انما یکشفه بود و بر فقال له پس گفت  
 این مرد که استاده بود در حدیقه من مردی که پرسید نام او را و از شنیده بود در آبر - یا عبد الله تسارعی عن اسمی ساری بنده خدا که پرسید  
 چه می پرسی مرا از نام من - فقال انی سمعت صوتانی اسحاب الذی یبارک به پس گفت آن مرد که من شنیده ام آوازی را و آبر

اگر این آیه ایست بقول حق علیه قائلان میگفت آن آواز یعنی سبک آواز میگوید آیه حدیثه فلان را - الاساک - در تمام تر این نام تملی پسیم  
 تا بگویم که آن فلان تویی شما خشن فدا پس چه کار میکنی تو در حدیثه که این فصل یافتی که عالم غیب نام تملی نزد ابرار را حکم میکنند که بر وجهی  
 او را آب ده - قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود میخواهم که حقیقت حال را اظهار کنم و بنویسم اما چون پرسیدی و گفتی تو این  
 را بگویم نه - فانی الظالمی ما یخرج منها میسرند و شکی که من نگاه میکنم به سوسه خیره که بیرون آید از آن و حاصل میشود  
 در آن - فانه صدق بگفته پس تصدیق میکنم سوم حصه آن - و اکل انا و عیالی ثلثا - و بخورم من و عیال من ثلث و دیگر از آن  
 و از رفیقا ثلثه - و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیثه و در زراعت و عمارت آن ثلث از این یعنی همه حاصل آن را حصه  
 میکنم کی بفقر امیدم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم - و رواه مسلم - و عنه انه سمع النبی صلی الله  
 علیه وسلم یقول - و هم از ابی هریره هست که وی شنید آن حضرت را که میگفت - ان ثلثه من نبی اسرائیل ابرص و اقرع  
 و اعمی - بدستیکه که کس بودند از قوم نبی اسرائیل کی پس و دم کل تبوم کور فاراد الله ان یتبلیهم - پس خواست خدا  
 تعالی که اینها را ایشان را و از ایشان نماید که شکریعت میگویند یا نه بگفت الله الیهم لکما پس فرستاد خدا می تعالی بسوی  
 این سه کس فرشته را - فانی الابرص - پس آمد آن فرشته نزد ابرص - فقال ای شی احب الیک - پس گفت فرشته با برص  
 که نام من چیست و دانه شده تراست به سوی تو - قال لون حسن و جلد حسن - گفت رنگ نیک و پوست نیک - و ینیب عینی  
 الی فی قد قذرت فی الناس - و این که بر و از من آنچه تحقیق پدید و مکرده میدارند بر امرم یعنی این علت پس بر و و قذرت  
 و پاکیزه شوم الان و ینیب برقع با و نصب آن و قذرتی که بر و ان الله باب سبع یسبع - قال تسبیح گفت آن حضرت پس سبع  
 کرده فرشته او را دوستی بر آورد و بر اندام وی - قد یسب عنه قذره - پس رفت از وی پدید وی و علت وی - فاعطی ثوبا  
 حسانا و جلد احسانا پس داده شد او را رنگ نیک و پوست نیک - فقال ای المال احب الیک - باز گفت فرشته بوی پس  
 که نام مال محبوب تر است به سوی تو - قال الابل - گفت محبوب ترین مال نزد من شتر اند - او قال البقر - یا گفت البقر  
 بجای الابل - شک استحق - شک کرده است استحق بن زهویه که از آن زمان امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این  
 حدیث است و در الابل و البقر - الا ان ابرص او الاقرع - لیکن ابرص یا اقرع - قال احمد ما گفتم کی از ایشان - الابل  
 و قال الاقرع البقر - و گفت دیگری البقر یعنی شک و تعیین است و گفتن کی ابل را و دیگری البقر را معلوم است که محبوب است  
 و غیر این و در نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است - قال گفت فاعطی ثوبا عسرا - پس داده شد  
 او را ثوبه شتری حاصل ده ماهه در قاموس گفته عشر اربعم عین و فتح شین و بد آنکه هر چهل او شصت ماه یا دو ماه گذشته باشند  
 و بشیر اطلاق کرده میشود و بر ابل و خیل - فقال بارک الله فیها - پس گفت فرشته برکت د با خدا می تعالی بر ترا درین  
 ثوبه بجهول نتایج و ثمرات - فانی الاقرع فقال ای شی احب الیک - پس آمد فرشته نزد کل پس گفت که نام چیست  
 و ینیب عینی الی فی قد قذرت فی الناس - و این که بر و از من آنچه تحقیق پدید و مکرده میدارند بر امرم یعنی این علت پس بر و و قذرت

از من این چیز که تحقیق کرده پیدا شده اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت تمسح بخدمت من پس مسح کرد فرشته او را پس رفت از وی کالی - قال - گفت فاعطی شعر احسن پس داده شد سوی نیک - قال فای المال احب الیک - گفت فرشته پس کدام مال محبوب ترست به سوی تو - قال البقر - گفت بقر - فاعطی بقره حاملا - پس داده شد او را گاوی باز دارد و حامله گفت از جهت بودن وی از صفات مخصوصه بسیار و در و سبب تذکیر و تانیث هر دو جایزست - قال - و عاقر فرشته و گفت - بارک لک فیها - برکت و باد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت - فاتی الاعمی - پس آمد آن فرشته ای را فقال ای شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب ترست به سوی تو - قال ان یرد الله الی بصری - گفت این که باز گرداند خدای تعالی به سوی من بنیائی مرا - فالبصر به الاناس - پس بنیم بوی مردم را - قال تمسح به علیک بصره - پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی به وی بنیائی او را - قال فای المال احب الیک - گفت پس کدام مال محبوب ترست به سوی تو - قال انعم - گفت گو سپندان محبوب تر اند نزد من - فاعطی شاة و الدار - پس داده شد گو سپندان زانیده این تیر غل حاصلست در جزای ترک تا - فاتی بنان - پس استیاج کرد و ندان و و غنی صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است - و ولد غدا - و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و استیاج و تولید یک معنی است و غالب استعمال استیاج و ابل است و تولید و غنم و استیاج و تولید معنی زانیده یعنی مثلی و استیاج چنانکه دایه آدمی را است و لابد مالک تیمار داری و لاوت حیوانات خود میکند - فکان لهما و او من الابل پس بود مرا یعنی صاحب شتر را و ادبی از شتر - ولما و او من البقر - و مرا این را یعنی صاحب گاو را و ادبی از گاو - و و از او و او من الغنم - و مرا این را یعنی صاحب گو سپندان را و ادبی از گو سپندان یعنی بسیار شدند چنانکه او بسیار کرد و در ذیل هم اتی الابرص - گفت آن حضرت پیشتر بدستیکه آن فرشته آمد بر من را یعنی صورته پستی - و در همان صورت و یکدیگر را و خود که نخست آمده بود و این او خصلست در شاعت منع و الحاروی - فقال رجل مکین - پس گفت من مردیست سستیم قدر انقطعت لی الجبان فی سفری - به تحقیق گسسته است به من اسباب طلب رزق در سفر من جبال بود و همه جمع جبلست یعنی رسن و صراحتا بن سبب است و تحقیق تیر و ابیت است جمع حیل یعنی و ستان و چار و ابیت و ابیت و همه و همه خطا و تصحیف است - فلا یبلغ لی الیوم الا بالکسر - پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی - ثم کما - پیشتر بود و ابداد و اعانت تو و این بر تقدیر منزلست برو چه صیبت و عجز و جواز است که گویند بدو داشته ایم و ابیت بخدا بعد از وی نبود و ابیتست که گویند بخدا و توفیق و فضل او - قالوا - اسالک بالذی اعطاک اللون الحسن و الجمال الحسن و الی سوال میکنم ترا آن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعبارة تبلغ به فی سفری - سوال میکنم تشریف لکه به هم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود این به طریق استعطاف و طلب مراد است نه حقیقت اخبار زیرا که عارضه چندین است که گفت - فقال اعطوق کثیره - پس گفت ای صاحب حقها را بر دست یعنی

چهارمین کثیره را هم که تا بنها پیش می باید داد و نوبت تو کی رسد فقال انه کافي اعزک - پس گفت فرشته بدرستیکه شان  
این ست که گویان ترا می شناسم - ام کن ابرص بقدرک الناس فقیرا - آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میدانستند ترا  
مردم فقیر که مالی با خود نداشتی - فاعطاک الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال - فقال انما ورثت هذا المال کایرا من  
پس گفت داده نشدم من این مال بگیراث ابا عن جد - فقال ان کننت کاذبا فبیک الله الی ما کننت پس گفت فرشته  
اگر سستی تو دروغ گو پس بگیر دانه ترا خدای تعالی باز کرده به سوی حالی که بودی تو یعنی ابرص فقیر - قال - گفت آنحضرت  
وآلی الاخرج فی صورته - واندان فرشته اخرج را در همان صورت که نخست آمده بود - فقال له مثل ما قال لند پس گفت  
فرشته مرا آن اقرب را مانند آنچه گفته بود مرا این ابرص را - و رد علیه مثل ما رد علی نذر - و جواب داد و در و کرد و روی مانند آنچه  
رد کرده بود برین - فقال ان کننت کاذبا فبیک الله الی ما کننت قال - گفت آن حضرت و آلی الا انی فی صورته و آیه  
وقال رجل مسکین وابن سبیل - پس گفت من مردی مسکینم و مسافر - انقطع بی الجبال فی سفری فلما بلغ فی الیوم  
الایام یکم یک اساکل بالذی رد علیک بصرک شاة - سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا کوفتندی  
استیع بهائی بسفری فقال - پس گفت آن مردی به طریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن - و کننت انی - و تحقیق بودم من  
فردی که بالی بصری - پس باز گردانید خدای تعالی به سوی من بینائی مرا - فخذ ما شئت وری ما شئت - پس بگیر هر چه خواهی  
از گوسفند این و بگذاز آنچه میخواهی - فوالله لا اجدک الیوم شبنی اخذته نذر - پس بخدا سوگند میگویم و در مشقت نمی اندازم  
ترا امروز به پیش من که بگیرم تو از برای خوار اجدک بضم هزه و کسر با وقع هزه و از هزه یعنی طاقت و مشقت - فقال -  
پس گفت فرشته - اساکل ملک - نگاهدار مال خود را تا آفتابیم - چرا این نیست که ابتلا کرده شده آید شماس کس تصادق  
نموده باشد به مجلس از منافق پیدا آید و شاکر از کافر - فقد رضی عنک و خط علی صاحبک - پس تحقیق شنود و شد  
یعنی پروردگار تعالی از تو راناشنود و شد خوشم گرفت بران و دیار تو و رضی و خط بر دو بلفظ مجهول نیز - وایت است شیخی علیه  
و علی بن ابی حمزه - بضم یاء و فتح حیم نام او و است صحابه انصاری بنیت نیز بدین اسکن آخت اسما بنیت نیز بدین اسکن -  
قالته لانت - گفت لنتم - یا رسول الله ان المسکین یقوت علی بابی - بدرستیکه مسکین بر آئینه می آیند بر درین - حتی استجی  
تا آنکه پیش من میرسد - فلا اجد فی بیتی ما اوفی فی یده - پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بنم آن را در دست وی - فقال  
رسول الله پس گفت پیش خدای تعالی و سلم اوفی فی یده و لو ظلفا محرقا - بده و نه در دست وی اگر چه سیم سوخته  
و ظلف بکسر ظا سیم شکافته چون سیم گاو گویند و انشال آن یعنی شی محقر لا ینتفع به و مقصود سبانه است - رواه احمد و ابوداؤد  
و الترمذی و قال بذ حدیث حسن - صحیح - و عن مولی العثمان قال ابدی امام سلفه لفضته من لحم - روایت است  
از مولی که مرغان را بود و گفت فرستاده شد مرا مسموم را گوشت پاره - و کان ابی علی علیه السلام یجده اللحم -  
و بود آن حضرت که خوش آمد او را گوشت - فقالت لعلی دم مغنی البیت - پس گفت ام سلمه مراد را که نه آن گوشت



را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرد باشد یازن صلی الله علیه وسلم شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکله بخورد آن را فی فقهه است  
 کوة البیت پس نهاده خادم آنرا در طاقی خانه و جابر سائل مقام علی الباب - و آمد فقیر سے سوال کننده پس استاد  
 فقال لعبدی ابارک الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کند و خدا در شما - فقالوا ابارک الله فیکم پس گفت  
 اهل خانه سائل را برکت کند و خدا در تو و این رو سائل مست بالطف چنانکه لکن یغنی کونید و فیج الله - فقیر سائل  
 پس رفت سائل - فقیر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه - فقال یا ام سلمة هل عندکم شیء الطعمه  
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را - فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست  
 چیزی گفت آن ام از پی خانی رسول الله - گفت ام سلمه مرده را بر رویا نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکله الهم  
 آن گوشت را که در طاقی نهاده بودی خانی بر سکون هنره و کستر بار و جرم بار - فقربت قلم محمدی و کوة الاقطعه مرده پس رفت  
 واه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در طاقی که شک پاره را مرده شک سفید براق و فی غضی اندکی که از وی آتش بجبهه بینی شک حقیقت  
 فقال انبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان ذلک الهم عاود مرده - بدرستیکه آن گوشت گشت شک - لما لم تعلقوها  
 از جهت نه دادن شما آن را سائل را - رواه البیهقی فی دلائل النبوة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم الا خبرکم بشر ان من منکر الا یاخیزنکم شما به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت  
 قبل نعم - گفته شد آری خبر ده - قال الذی یبیل با الله و لا یعطى به - گفت آن کسیکه سوال کرده شود بنام خدا و در دنیا  
 خدا گفت کسی این شکل است مگر آن که تمت کند سائل را به هم استحقاق و نعم من یا باشد رسول غنه محتاج و نفس خود  
 یا باری عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد و الله اعلم - رواه احمد - وعن ابی ذر انه استأذن علی عمار  
 روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان - فاذن له - پس اذن کرد عثمان را از ابی ذر  
 بی نور و بیدار عشاء و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب اجازت نیز در آنجا حاضر بود - فقال عثمان یا کعب  
 عبد الرحمن کونی - پس گفت عثمان ای کعب برستی عبد الرحمن وفات یافت - و ترک الا - و گذاشت مالی عظیم را - فخر می  
 پس چه فی بنی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثر مال و جمع آن و مالی بروی خواهد بود - فقال ان کان یبیل فی  
 حق الله فلا بأس علیه - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد و در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست  
 بر او - فرفع ابو ذر عصاه - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فغضب کعبا - پس زد کعب را - وقال سمعت رسول  
 و گفت شنیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - یا احب الی بنی الجبل و یا فقهه و یا قبل بنی  
 و دست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلاقه انفاق کنم آن را در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود این در  
 مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد و لیکن و دست نمیدارم که - او خلعی منه مست اواق - بگذرد پس خود  
 اذن زهد بخش اوقیه - انشد کبائر عثمان اسمته - سوگند میدادم ترا به خدای تعالی ای عثمان یا خنید می توان

ثلث مراتب گفت ابو ذر سے ہارین سخن را۔ قال نعم۔ گفت عثمان آری شنیدہ ام ابو ذر رضی اللہ عنہما و زہاد ایشان  
 بود و نہ سبب او ترک کل و اختیار تجرید و عدم او خوار بود و مسئلہ شرعی آن ست کہ ہر چہ مالی ادا کردہ شود زکوٰۃ آن  
 کنند نیست و بہر آن و عید نہ لایسا وقتی کہ صلہ کند دروے حقوق از صدقات نافلہ و شراع وی درین مسئلہ  
 با معاویہ در شام در زمان عثمان مشہور و مذکور ست۔ رواہ احمد۔ و عن عقیقہ بن الحارث۔ صحابی قریشی  
 نوفلی ست اسلام آورد و در روز فتح مکہ۔ قال صلیت و راہی منی اللہ علیہ وسلم را بمکہ العصر گفت ختمہ کواریم  
 من پس آن حضرت در مدینہ نماز عصر را فیلم تم قام سر عا پس سلام داد آن حضرت پیر بات و شتابان بہ نوفلی رقب  
 الناس پس در گذشت گردنہای مردم را۔ الی بعض حجر سائہ۔ و رفت بسوی بعضی حجر ہای زنان خود۔ و فرج الناس  
 من سرعتہ۔ پس ترسیدند مردم از ثنابی آن حضرت کہ چہ واقع شدہ است کہ این ہمت نیرفت۔ فخرج علیہم۔ پس بہر آن  
 آمد آن حضرت از خانہ بر صحابہ۔ فرمای انہم قد تحبوا من سرعتہ۔ پس دید کہ ایشان بہ تحقیق شگفت کردہ اند از ثنابی و  
 قال ذکر تثنیان من سرعتہ نا۔ گفت یاد کردم چیزے را از زری کہ نزد او بود تبرکے تار و سکون باز رہا من این تبرکے  
 حکایت ان کیچنی پس کردہ پند اشم کہ منہ کند مرا از مقام قرب و شغول گردانہ با سوسے۔ و ابرہہ شگفتہ است پس  
 امر کردم منی قسمت کردن آن و از نیجا معلوم میشود کہ اتفاقات با سوسے مقرران را شغول میکرد و اندواہ و انوار  
 قرب فرود می آرد با آنکہ این ہمت برائے تعلیم و تنبیہ امت ست۔ و در این باب روایتی۔ و در ہر دو روایت  
 مر بخارے را این چنین اندہ کہ۔ قال۔ گفت۔ کنت خلقت فی البیت تبراسن صدقہ بودم من کہ پس گذشتہ  
 در خانہ زری از صدقہ۔ فکر است ان البیتہ پس کردہ پند اشم کہ بگذارم آن را کہ شب در آید بروے۔ و عن  
 عائشہ۔ رضی اللہ عنہا انہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندی فی مرفقہ شہ و ناخبر او بسوے و ناخبر  
 از عائشہ کہ وے گفت بود مرا آن حضرت را نزد من در بیمارے وی شش وینار یا ہفت۔ فاصرفی رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم ان افرقہا پس امر کردم آن حضرت کہ تفریق کنم آن دینار با یعنی ہر ہا ہر جا بودم و تفریق  
 بعضی جدا کردن فیشغلنی و جب نبی اللہ پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن در پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 و فرحت نہ شد کہ بہ ہم شہ ما لنی عنہا ما فعلت الشہ او البیتہ۔ پستہ سوال کرد آن حضرت ہر اکہ چہ شدہ آن شش  
 وینار یا ہفت دینار و چیست حال ان خرج کردی آنہا را یا نہ۔ قالت لا۔ گفت عائشہ خرج نکردم۔ و اللہ  
 نقد کان شغلنی و جبک۔ بخدا سوگند بہ تحقیق باز داشت مرا از خرج آن در دو۔ فدعا ہا میں علیہ السلام و ناخبر  
 شہ و عنہا فی کفہ۔ پستہ داشت و نہ او آن را در کف دست خود۔ فقال ما ظن نبی اللہ۔ پس گفت چیست گمانی  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ لولقی اللہ غر و جل و نہر عنہ۔ اگر ملاقات میکرد خدا را و حالی کہ این دینار  
 در دست او ست یعنی بگردن آنہا در دست منافی مقام نبوت ست۔ رواہ احمد۔ و عن ابی ہریرۃ ان

صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال وعنده صبرة من تمر - روایت است از ابی هریره که آن حضرت در آمد بر بلال و نزد  
 بلال توده بود از خرما می خشک - فقال ما هذا بلال - پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و استعجاب چیست این تمبر یا بلال -  
 قال ثنی او خیرة لقد - گفت بلال این چیزی است که ذخیره کرده ام نگاه داشته ام آن را برای فردا - فقال اما خیری ان  
 له عندنا فی نار جهنم یوم القیمة - پس گفت آن حضرت ایابی ترسی که به بنی مرا این تمبر را فردا در آتش دوزخ روز قیامت  
 یعنی برسد آن تبوی گویند رسید او را از نهار و سه یعنی رسید او را و سه یعنی بلال و لا تخش من ذر من الذر الا  
 تخش کن از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی اتفاق کن و از درویشی ترس که ناداری  
 که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پا میدارد و روزی تو البته خواهد رسانید و این را شادوست به مقام تو کل و اعتماد بر حق سبحان  
 و عظمة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السجاء شجرة فی الجنة - جوان مردی درختیست و در بهشت یعنی مانند درختیست  
 خداوند شامها هر که به پیوند و به طریقه از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود - فمن کان حنیفاً اخذ بعضن منها - پس هر که سخی  
 گرفته است شاخی را از آن درخت - فلم تیر که انفس حتی یدخله الجنة - پس نمیکند از آن شاخ او را تا آنکه می در آید و از او در بهشت  
 داخ شجرة فی النار - و نخل درختیست و دوزخ - فمن کان شیخاً اخذ بعضن منها - پس هر که پختل است گرفته است شاخی  
 را از آن درخت - فلم تیر که انفس حتی یدخله النار - پس نمیکند از او را آن شاخ تا آنکه می در آید و از او دوزخ - رواها  
 روایت کرده است این دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 باوروا بالصدقة فان البلاء لا یخطاها - شتابی کنید به صدقه زیرا که بد رستیکه بلا تاخواری کند صدقه را و می گذرد از وی  
 بلکه می آید دفع میشود - رواه زرین

### باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آن است و بر آنچه شامل فرض و فضل باشد  
 و تسمیه آن به صدقه از جهت دلالت اوست بر صدق و صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة به جهت  
 آن است که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد به صحت ایمان وی و کمال وی و وجه دیگر نیز گذشت  
 الفصل الاول - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة - کسی که  
 تصدق کند به مقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل به فتح مثل شئی در قیمت و بکسر مثل در نظر یعنی گفته بفتح آنچه  
 عدل شئی بود از غیر جنس و بکسر از جنس و بر هر تقدیر میفرماید هر که تصدق کند مقدار تمره - من کسب طیب - از کسب پاک  
 و کسب از یدین و گرد آورده و مراد مالی است که گرد آورده است آن را از وجه حلال - ولا یقبل الله الا طیب -  
 و نمی پذیرد خدا سے تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیباً - فان الله یقبلها  
 چهینه - پس بد رستیکه خدا می پذیرد آن را بدست راست خود - ثم یربها لها جها - پشتر پرورش می کند آن

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - کما یروى فی احدکم فلو - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را حتی تکه‌ای  
 مثل ارجیل - تا آنکه بپاشد آن صدقه مانند کوه فلک کعبه را و به وزن عدد و ستم که اسب چون از شیر باز داشته شود تا یک سال  
 شود متفق علیه و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مالکم نه کنه هیچ صدقه چیزی را از مال  
 یعنی به صورت اگر چه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بجهول نزدیک برکت و دفع آفات  
 و ترتب اجر و ثواب - و ما زاد الله عبد الغفور الا عزا - و زیادت نه گرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن و  
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه گرخت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت عفو  
 و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و عبله است نبرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع  
 احد الله الا رفعة الله - و فروتنی نه کند هیچ کی برای خدا که آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است  
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رواه مسلم - و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 من اتفق زوجین من شئ من الاشیاء فی سبیل الله - کسیکه اتفاق کند دو چیز را از چیز یا در راه خدا چنانکه دو درهم  
 و دو دینار و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند دو خبث را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل  
 ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار اتفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً و درهم اتفاق نموده  
 باشد دیگر نیز که اتفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - دعی من ابواب النجاة - خوانده میشود آن کس  
 از درهای بهشت - و النجاة ابواب - و هر بهشت را در است متعدد و بعد و اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة -  
 پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر دوی نماز - دعی من ابواب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص  
 باهل نماز است - و من کان من اهل الجهاد دعی من ابواب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن  
 خوانده میشود از در جهاد - و من کان من اهل الصدقة دعی من ابواب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود  
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام دعی من ابواب الصیام - و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در روزه  
 بفتح و تشدید تخانیه مشتق از رسته به کسر را بمعنی سیرانی نام و بیت از درهای بهشت که مخصوص اندر پادشاهان از آن  
 در روزه داران - فقال ابو بکر با علی من دعی من تلك الابواب من خروجة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست به کسی که خوانده  
 میشود از درها ضرر دهنده نشین هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در آن  
 بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست فصل یثانی من تلك الابواب کلاما یس اینها خوانده  
 میشود و هیچ کی از همه درها - قال ثم گفت آن حضرت تازی هست کسیکه خوانده میشود از همه درها - و از هر آن تا کنون - و اید  
 میدارم که باقی توای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جمع انواع خیرات و بیک وقت تمام صفاتی متفق علیه  
 و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتبع علم الیوم صالحا - پس بدان حضرت از صحابیت که هیچ کس از شما از

روزه دار - قال ابو بکر انما - گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار - قال فمن تبع منکم اليوم جنازة - گفت آنحضرت عجم پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گزارده است بروی و دنبال وی رفته - قال ابو بکر انما قال - گفت آنحضرت فمن اطعم منکم اليوم مسکینا پس کیست که طعام بخوراند از شما امروز مسکینی را - قال ابو بکر انما قال فمن عاذکم اليوم مرغیا پس کیست که پرسیده از شما بیچاره را امروز - قال ابو بکر انما قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم ما اجتماع فی امرئی الا دخل الجنة - جمع نه شوند این چهار چیز یعنی در یک روز پنج مرد مسکین را که در آید و بشت - رواه مسلم - و ازین حدیث معلوم شد که معنی نیست از آن گفتن و اثباته فضیلت بزرگی خود به قصد طلب ثواب و طبع و دان کردن و آنکه بعضی ضوئیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که انما بزرگان رو و مقید بآن نخواهد بود که بر قصد نیک و دعوی هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را بخت آن پس است و شیخ قورشتی درین باب بسط کرده و طبعی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ایها المسلمین لا تحقرن حارة لجار تمنا - ای زان مسلمانان باید که خوار و خوار نشمرید زنی را که همسایه است بهر و صدق ما برای زنی دیگر که همسایه است و لو فرس شاه - اگر چه باشد عجم گویند فرس بکسر فاء سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف عبید و گاهی در شاه نیزه اطلاق کنند و اکثر در شاه ظلف میگویند چنانکه هم اسپ و عرواحا فرمی نامند و این شی لا ینفیع به است که بهر و تصدق در وی نمیرد و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لو بظلف محرق اگر چه هم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای زنی باشد که می دهد وی و فرستد به همسایه یا برای زنی باشد که او داده میشود و فرستاده میشود برای وی و تصدق به زن بجهت آن است که کفران و سخط و رطبیعت زان بیشتر است - یسقی علیه - و عن جابر و حدیثه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل معروف صدقة - روایت است از جابر و حدیثه که گفت آن حضرت بر کار نیک که در وی خیر و تقرب به درگاه الهی است و معروف است در تشریع و تنکیر نیست خواه عطای مال باشد یا سخنی نرم در دهان که از دوسه دلی بیا ساید و خاطری شاد و گردد صدقه است و صدقه مخصوص به مال نیست - یسقی علیه - و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحقرن - یعنی تا و سکون حار من المعروف شیا - نبرد و خوار پس از نیک را چه و لو ان تلقی ا خاک بوج طلیق - و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بر دوسه که شاد و دعوی خوش - رواه مسلم - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی کل مسلم صدقة - لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن - قالوا - گفتند صحابه - فان لم یجد - پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چه کار کند - قال یعمل ببدیه - گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند بهر و دست خود که حاصل شود از آن چیزی که تصدق - و تصدق پس بهر و رساند ذات خود را و تصدق کند با نچه فاضل ماند - قالوا فان لم یستطع - گفتند پس اگر نتواند کرد



آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر خیر - اول الفیصل - شکر را وی است و معنی همان است که تواند کرد - قال گفت  
 آن حضرت - فمعین ذال حاجته المملوكة میس یاری و بد خداوند حاجت اند و بگویند تم زده وادخواه را - قالو افان لم یفعله  
 گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد و موقوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال فیا امر بالخیر - گفت آن حضرت پس امر کند  
 مردم را به نیکی - قالو افان لم یفعل - گفتند پس اگر نه کند و نتواند کرد و امر بخیر - قال فینسک عن الشر - گفت پس باز واد  
 خود را از رسانیدن شر بمر دم چنانکه گفته اند مخرج امر بخیر تو امید نیست بد برسان - فانه له صدقة - پس بد شکر مساک  
 از شر مراد صدقه و خیرست خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقة - هر چند استخوان که از آدمی است بروی معنی بمقابل وی صدقه است  
 و سلامی بضم سین و تخفیف لام معنی عضو و معنی استخوان و معنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختار ترست و درین دعا  
 سه صد و شصت بندست چنانکه در حدیث آینده بیاورد چون در پیدایش آنها حکمتهاست بانه و نعمتهاست علیه است  
 شکرانه آن صدقه لازم باشد - کل یوم یطلع فیه الشمس - هر روزی که برآید در وی آفتاب بعد از آن بیان میکند  
 که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست لیعمل بین الاثنين صدقة - عدل کردن میان دو کس و داد و مظلوم از ظالم  
 ستادن صدقه است - و معین الرجل علی دابته - ویاری دادن مرد را بر دابته وی فیصل علیه است پس بر وارد احوال  
 بر دابته او برقع علیه است صدقه - یا بر دابته او بر دابته او رخت او را صدقه است - و الزکوة الطیبة صدقة - و معنی پاک  
 که در وی ثواب باشد - یا سخن نرم که بر سائل گوید صدقه است - و کل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقة - و هر گامی که بزند  
 آن را به سوی نماز صدقه است و خطوة بضم گام و ففتح یکبار گام زدن - و یطی الاوی عن الطریق صدقة - و دور کردن  
 آنچه از راه مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خاق کل انسان من بنی آدم علی ستین و ثمانمائة مفصل - پدید آمده شده است  
 بهر شخص از اولاد آدم هم بر سه صد و شصت بند - فمن کبر الله - پس کسیکه بگوید یا خدا را و بگوید الله اکبر  
 و حمد الله و ستایشش بکند خدا را با حمد الله - و مل الله - و تعلیل کند بلام الله الا الله - و سبح الله - و یا کی یا و کثر  
 خدا را به سبحان الله - و استغفر الله - و طلب آمرزش گناهان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی  
 او غفر حجرا عن طریق الناس - یا کسی که او را کند سنگی را از راه مردم - او شکره - یا خار - یا او عظم - یا  
 استخوان را که اینها کند ایشان را - او امر - معروف از بنی منکر - یا امر کند به شروع که شناخته میشود و وجود او  
 در شرع و نبی کند از نام شرع که شناخته نمیشود - عدد و ملک الستین و الثمانمائة - بگوید و بکشد این اقوال و افعال  
 را همه یا بعضی به شمار آن سه صد و شصت بند خصوصاً از امر و حق و نبی منکر که آن اقوال و افعال همه یک طرف و این دو یک طرف  
 فانه میبایست - بفتح یا و روشن بجهت معنی راه می رود و در روایتی میسی بضم یار و سکون میم و سین معنی شام می کند

یومئذ - و ران روز - و قدر خرج نفسه عن النار - و حال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش و در قول و  
یومئذ اشارت است بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود - رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ان بكل تسبیح صدقة - بدرستیکه هر تسبیح صدقه است - و بكل تکبیر صدقة - و بهر تکبیر صدقه است -  
و بكل تحمید صدقة و بهر تحمید صدقه است و بكل تهلیل صدقة و بهر تهلیل صدقه است - و امر بالمعروف صدقة و منی عن المنکر صدقة -  
و بهر امر معروف صدقه است و بهر منی منکر صدقه است - و منی بضع احدکم صدقة - و در فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که بزرگ  
یا براه خود میکند صدقه است یعنی ثواب است و چون در پروان بضع صدقه محل است بعد از استغفار بوده قالوا انفسنا صحا  
یا رسول الله ایاتی احدنا شهوت - آیا بیایید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است - و یکن لانیها اجر - و باشد هر او را  
و ران شهوت مرد و ثواب - قال را تیمم و وضعفانی حرام الا ان غلبه فيه و زره گفت آن حضرت خبر دهید مرا شما که اگر  
نبود یکی شهوت را در حرام آیا بداند بروی بارگناه - فکذا لک اذا وضعفانی الحلال لک اجر - پس همچنین و قسمیکه  
نبود شهوت در حلال باشد هر او را ثواب یعنی اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست ولیکن چون در  
فمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است بچشم نمی نفس از هر هوا و کف وی از مصیبت متضمن اجر  
و ثواب باشد و اینها بیکدیگر نمی آورده و گفت فی بضع احدکم صدقة به خلاف تسبیح و تحمید و امثال  
آن که عین عبادت است - رواه مسلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الصدقة  
المقحاة المصقفة - نیکو صدقه است شتر ماده که لاییده که شیر دارد است از روی عطیه که بکسر لام و فتح تیر آید و نافع غلب و آنرا  
نفع بکسر لام نیز گویند و نافع بعد از لاییدن تار و سه اه نام او تقوی است بعد از ان لبون و ضنی بزرگ غنی بسیار شیر را  
و فتح بکسر میم و سکون نون در اصل یعنی عطیه است و غالب اطلاق او بر نافع دشت است که محتاجی را به عاریت دهند  
تا از شیر و سمنه متفع گردد و بعد از قضای حاجت با لکش باز دهد و این در اهل خیر از عیب متعارف بود و آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم آن را مدح کرده و ستوده - و ان شاء الله تعالی صدقة است گویند بسیار شیر دار از روی نفع - تعدد و با نادر  
و ترویج با ندر - با نادر میکند با ندر شیر و شبانگاه میکند با ندری دیگر یعنی نگاه و بیگاه شیر میدهند و بدان نفع میشوند متفق  
و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یغرس نخلا ینتفع به مسلمانی که بفرشاند و نفعی را -  
او نیز بر زرعا - یا بکار گوشتی را - یا کل منه انسان او طیر او بینه - پس بخورد از آن آدمی یا پرنده یا چارپایه  
الا کانت له صدقة - مگر آنکه باشد هر او را صدقه و صدقه بر نفع و نصیب هر دو روایت است متفق علیه - و فی روایتی مسلم  
عن جابر - و در روایتی مسلم را از جابر آمده که - و ما سرق منه صدقة - و آنچه قوریده شد از آن نیز هر او را صدقه است  
و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفر لامرأة مؤمنة بحلب علی راس رکی - آمرزیده شد  
مزننی زانیه را که گذشت به سگ بر سر جابه و مؤمنه بضم میم اولی و کسر ثانیه یعنی زانیه از روس یعنی اعشاک یعنی در باد

چیز سے راہ چیرے ورنہ کی چاہ۔ یثیت کا و قیقلہ اعطش۔ ورحالی کہ برمی آرد آن سگ زبان خود را از تنگی  
 نزدیک است کہ بکشد اورا تنگی۔ قترعت خضا۔ پس بکشید آن زن زانہ موزہ خود را۔ فاوقشہ بنما۔ پس بر بست  
 موزہ را بفر خود بخمار بکسر عجبہ سر پوش زنان۔ قترعت لمن المار۔ پس بکشید آن زن برائے آن سگ چیز سے  
 از آب کہ سیراب گشت بدان۔ غفر لہا بذلک۔ پس آمرزیدہ شد مر آن زن را بان عمل کہ آب وادون بہ سگ است  
 فکیف بہ آدمی خصوصاً صالح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی الہام اجسام۔ بدرستیکہ  
 ما را در احسان کردن ہما تم وسیعہ اب کردن آنها ثواب است۔ قال فی کل ذات کبد ربطتہ اجبہ۔ گفت آن حضرت  
 در احسان کردن ہر حیوان خداوند جگر تر ثواب است و جگر تر کنایت است از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیاتیست  
 و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود و پچنین چون بر آتش نہادہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصف کرد جگر را تیرے  
 باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد جزا آمدہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبیرہ ربطہ  
 مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر ترا جسد در جگر گرم بہ طریق اولی خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موزیات مستثلی  
 ما و کثرت و جزآن۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غلب امر  
 فی ہرۃ مسکتہا۔ عذاب کردہ شد زنی از جہت گردنہ کہ بستہ نگاہداشت آن زن کہ بر را۔ حتی ماتت من الجوع۔ تا آنکہ  
 مرد آن گردنہ را گرسنگی۔ فتم کلن قطعہا۔ پس نبود آن زن کہ چیز سے بخورد آن گردنہ را۔ ولا ترسلہا۔ و نہی کرد کہ بگذارد  
 و رہا کند اورا۔ قال من خاش اللارض پس بخورد گردنہ را کہ مہا کہ بر زمین انداختنش بکسر خاشی ہر حشر است  
 زمین انچہ و باغ ندارد و از دواب بیشیش خاصرات زمین و نجسہا و مانند آن۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من رجل فقصن شجرۃ علی ظہر طریق گذشت مرد سے بہ شاخ و رقتہ کہ بر بیشیش  
 راہ است و فوق اوست و ظاہر است بران۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا یحین ہذا یفیم ہمزہ و فتح نون و کہ  
 حاشی ہولہ شد و ہ از تنجیہ و بسکون نون و تخفیف حار و فتح تحتانیہ و نون ثقیلہ از انجا ہر آئینہ کیسو گردانم این شاخ  
 را عن طریق اسلمین۔ از راہ مسلمان۔ لا یؤذیہم۔ تا ایزانہ کنند این شاخ مسلمانان را۔ فاوخل الجنتہ۔ پس وارد شدہ  
 آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ گردیا کیسو ہم گردانید۔ متفق علیہ۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 لقد رايت تینہ بنی الجنتہ۔ گفت آنحضرت ہر آئینہ تحقیق دیدم من مرد سے را کہ میگردد و تنعم میکند در بہشت۔  
 فی شجرۃ قطعہا من ظہر طریق۔ بہشت درختی کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت قودی الناس  
 بود آن حضرت کہ از اری کرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر است کہ آن حضرت اورا  
 چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد در بہشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز توسعہ از مبالغہ بود کہ  
 بریدن شاخی بہ بہشت و آمدن چہ جائے تمام درخت۔ رواہ سلم۔ و عن ابی ہریرۃ۔ ففتح موحدا و کون

را روئای صحابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد آن حضرت و او است کشته عبد الله بن خطل بنجای بمجمعه  
و طایفه همدان و متین در روز فتح مکة - قال - گفت ابو بکر - قلت گفت من - یا بنی الله علی شیتا ما تنفع به - پیامبران  
هر آنچه از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاوی عن طریق السلین - گفت آن حضرت که سوکن آنچه از راه  
کننده است از راه مسلمانان از خمار و سنگ و جز آن و بنیداختن آواز از راه و در حکم کیس کردن است و بتاویل شامل  
تمامه دفع آزار است از هر جنس که باشد - رواه مسلم و سند که حدیث عدی بن حاتم - و سرانجام است که در کتب حدیث  
عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمانان شد که در وی این کلمه است اتقوا النار فی باب علامات النبوة -  
در باب علامات النبوة - ان شاء الله تعالی - و این حدیث و از است که بان مناسب تر است

**الفصل الثانی - عن عبد الله بن سلام قال لما قدم البین صلی الله علیه وسلم المدينة فبیتا به عیسی بن عبد الله**  
بن سلام که از صحابه کبار است و از اجاریه و بود و گفت هنگامی که قدم آورد و حضرت مدینه را بهر آنکه آمد من نزد آنحضرت  
صلعم تحقیق حال و صحبت نبوت وی - فلما تبیت وجهه فبیت ان رجلیس بوجه کذاب - پس هنگامی که دریم و تامل  
کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روسه و بی نیست روی دروغ گوی و تبین یا بطریق تامل و تفرس بود  
یا به علامات مذکوره و در توحید و سیاق حدیث ظاهر و معنی اول است بیست و در دل بهر اشی که حق مظهر است در رو  
و او از پیغمبر معجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد و عبد الله بن مسعود و یاران بروی خود بر او افتاد و فغانند  
چنانکه در مجلس مذکور است - فکان اول ما قال - پس بود نخست پذیرای آن حضرت و صحبت و در وقت صبح  
این کلام بود یا ایها الناس اتقوا السلام - اسی آریسان فاش گردانید سلام گفتن را یا آن جناب که ظاهر کرد و آید و  
باید گوید چنانکه سلم علیه بشنود یا به معنی آنکه غم گردانید بر آشنایان و بگویند هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق  
اسلام است نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام - و بخورایند طعام همانان را و اگر اریان را و هر که محتاج باشد بدان -  
و صلوا الارحام - و پیوندید رحمها را با احسان کردن و محبت داشتن و بخورالطمت نمودن بخور ایشان بر حق و رعایت  
قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضوعی است که بچیدران پدید آید و - و صلوا بالاییل  
و الناس پیام و نماز بگزاید و شب در حالی که مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و در محبت  
تدخلو الجنة بسلام - این کلام بکنید می در آید و بشت به سلامت از عذاب و در خواب و در آید که آنحضرت  
صلعم با شجاعت صفت تو اضع وجود و عبادت که اصول کمال است بدنی و مالی و دین و متعه و مستحق و او التبرع می  
و این تاج و الداری - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله بن عمر - عبادت  
کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا آنکه نشاید او را  
از یاد برد - و اطعموا الطعام و اتقوا السلام و اتقوا الجنة بسلام - و این حدیث مطلق و چنانکه ذکر کردیم و چه نماز

و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که او خلع است و در نفع و دوران حدیث تقدیم کرد و سلام را که اقرب است به محبت و ایثار و تخصیص کرد و به ذکر صلوات عام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن انس - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة تنطفئ غضب الرب - بدرستی که صدق کردن هر آینه می کشد آتش خشم آسمی را - و تدریج میثه السور - و در دیگر داند مرگ بد را اشارت است ب حصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و بعد از و قال و میثه کبیر میم و سکون یا ر حات موت و مراد میثه السور حات بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی به کفر و کفر آن کرد و از آلام و اوجاع و خج و فرج و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه منفی گرد و بسور خاتمت و دو خاتمت عافیت نمود و با شستن ذلک و موت نجات در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل موت صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی در وقت مخصوص بال نیست - و ان من المعروف ان تلتی اخاک بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور است و ان تفرج من ولوک فی انار اخیک - و از جمله معروف است که به بریزی از دولا برادر خود را و در برادر خود آب را که در ولوک فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر اینست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد و الترمذی - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبسک فی وجه اخیک صدقة تبسم کر و تو در روی برادر خود صدقه است و در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن - و امرک بالمعروف صدقة - و امر کردن تو بمعروف صدقه است - و نهیک عن المنکر صدقة - و نهی کردن تو از منکر صدقه است - و ارشاد الک الرحیل فی ارض الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در روی راه گم می کنند مر ترا صدقه است - و لک الرحیل الرودی البصر لک صدقة - و یاری دادن تو مر تبا به بنیادی را مر ترا صدقه است - و راداة بفتح و هم و د تبا ه شدن - و اما طنک الحجج و الشوک و العظم عن البطرقی لک صدقة - و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در روی احتمال از راه مردم باشد از راه مر ترا صدقه است - و اخر انک من ولوک فی ولوک لک صدقة - و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است - رواه الترمذی و قال نهاده بیست غریب - و عن سعد بن عبادة قال - ی وایت است از سعد بن عبادة انصار غنی که از مشاهیر صحابه است و مقبولان در گاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعدات بدرستی که مادر سعد بنیچه مادر من مرده است فامی الصدقة افضل پس کدام صدقه که بر وجه وی کنم فاضل تر و بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب بهترین صدقه هست که برای وی چاه کنی و بنسنگان بدی - فخر میرا پس بکنند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود

ناخیر جاری باشد۔ و قال۔ و گفت۔ بنده لام سعد۔ این چاه برای ام سعد است و برای اوست تا ثواب این  
بروح وی برسد۔ رواه ابو داود و النسائی۔ و عن ابی سعید۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم۔ رواه ایست  
از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت۔ ایما مسلم کما سئلوا با علی عری۔ هر مسلمانی که پوشاند مسلمانان و دیگر اجماع  
کبر بر شکی و عری نفیم عین و سکون را بر شکی ضد نفیم نفیم لام۔ کساه الله من خضر النجدة۔ پوشاند او را خدای تعالی  
از حله های سبز بهشت و خضر نفیم غای و سکون ضا جمع اخضر نفیم است بقول غر و جل عالمهم شیا به سندس خضر۔  
و ایما مسلم اعظم مسلمان علی جوع الطمة الله من ثمار النجدة۔ و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر شکی بخوراند او را خدای تعالی  
از میوه های بهشت۔ و ایما مسلم سقا مسلمان علی ظما۔ و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانان را بر شکی نی الا صراح ظما را شبتین  
ممنون نشاندن۔ سقا الله من الریح الحق المنخوم۔ بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر  
شده است طوف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من ریح حق مخوم ختامه مسک  
یعنی مهر کرده اند او را به مشک بجای گل که او را نی را بدان مهر میکنند از جهت غایت نفاست یا بعد از فرو کردن از آن  
بوی مشک می آید۔ رواه ابو داود و الترمذی۔ و عن فاطمة بنت قیس۔ صحابه قرشیة از معاجزات اولی است  
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال حقاسوی الزکوة۔ بدرستیکه در مال حق است خیر زکوة  
یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد و هر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که بپایا کرد و چنانکه نماز و روزه  
و حج هم فرض است و هم نفل۔ تم لا۔ پسر خواند آن حضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیت را که پس ایها  
تو لو اوجواکم قبل المشرق و المغرب الاية۔ تا آخر آیت وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق خیر زکوة در مال  
آن است که حق تعالی واجب کرده است او را مؤمنان را بدادن مال به حجت و می خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن  
واجب کرده است باقامت صلوٰۃ و ایامی زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الله عز و جل و این  
و الدارمی عن همیشه نفیم موحده و قبح ما و سکون تخانیه و من حلاله صحایب ان شاء و حدیث وی در بعد از آنست عین ایها رواه همیشه  
از پدر خود۔ قالت۔ گفت همیشه که قال۔ که گفت پدر روای رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال حقاسوی الزکوة۔ چه چیز است که حلال نیست منع است و می  
و ندون کسی را از آن۔ قال المار۔ گفت آنحضرت آن خیر است که منع نمیوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را خدای می و مجوزی باشد  
و دیگری را از آن منع نباید کرد و قال۔ باز گفت۔ یا نبی الله ما تشی الذی لا یحل منه۔ چه چیز است که حلال نیست منع است و می۔ قال المار۔  
گفت دیگر یک است که منع آن را نیست چنانکه مک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و سوره انعام فی حدیث  
آن در باب حیا و الموات و اشرب بیایر نشاء الله تعالی و در آنجا آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست۔ قال۔ باز گفت یا نبی  
ما تشی الذی لا یحل منه قال۔ گفت آن حضرت۔ ان یحل الخیر یک۔ کردن تو خیر را بهتر است مگر از این که جامع است مگر خیر  
را یعنی به هر چه بخوای و هر چه از دست تو آید و بچسب از آن منع کن۔ رواه ابو داود۔ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم



علیه وسلم من جمیع ارضائیه فلهما اجر یکة زنده گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مراد را  
در آن ثواب حکم آن در باب حیات موت باید - و ما کلت اضافة من فوله صدقة - و هر چه که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن  
مراد است و عاقبت هر طالب رزق از آن زمین و طائر عانی کی و عاقبت جماعت و در روایتی العزانی نیز آمده - رواه النسائی و الدارقانی  
و بعضی نسخ رواه الداری - و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نزع نخلة لبن - کسی که عطا کند  
عطیه شیر یعنی ناخته یا شاتی و به بقیه تا مدت شیر آن را بخورد و باز رد کند به سوی وی - او ورق - یا عطا کند عطیه نقره  
را مثلاً و ورق مشهور نقرج و او و کسر را نام در اهرم منسوب است و مراد فرض در اهرم و دنانیر است و آنرا صفتی نام کرد زیرا که  
رد کرده میشود بر صاحبش و نخبه یعنی عطای مطلق نیز آید - و بدی زقاقا - یا راه نماید گمراهی را یا گوری را شتی از  
بهائیه فزقاق یعنی همی که بچه بخانه رود و بمعنی رشته از خرباکه در بساتین نشانند نیز آید برین تقدیر بدی از  
بدی که برینتی تصدق کند و نخبه رشته و رختان خرباکه بر هر تقدیر بدی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال  
نیز آمده از بسا که مبالغه و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل عتق رقبة - باشد مراد را مانند آزاد  
شدن نبوده - رواه الترمذی - و عن ابی جریر - یضم جیم و فتح را و تشدید یاء که نام و سه جابر بن سلیم - یضم سین  
و فتح لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول صحیح و شهرت صحابی است قلیل الروایه روایت کرده است از و سه  
محمد بن سیرین - قال اتیت المدینه - گفت آمدم مدینه - فرأیت رجلاً یصلی الناس عن رایه یس و دیدم مردی را  
که باز میگذرد مردم از راسی وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میرود و ند و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل  
میکند چنانکه فرمود - لا یقول شیئاً الا صدق و اعنه ینگوید آن مرد چیز را و رای نمی زند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند  
او را و عمل میکنند بدان و اصل صد و باز گشتن است از آب که تشدید می آیند و سیراب شده باز بر میگردد و رود که فرود  
آدن است بر آن و صد و بعضی مطلق باز گشتن نیز آید - قلت من هذا یفتم من کیت این مرد - قالوا انما رسول الله -  
گفتند که این بنپی خداست و فرستاده اوست بخلق برای هدایت ایشان - قال و هبت و قلت - گفت جابر بن سلیم  
رفتم پیش آن حضرت و گفتم - علیک السلام یا رسول الله مررتین - و دوبار گفتم این را استقال - گفت آن حضرت - لا تقل  
گو - علیک السلام - زیرا که - علیک السلام تحیه الکیت - سلام مرده است که مرده را بدان تحیت نمایند - قل -  
گو - السلام علیک - که تحیت زنده است و ظاهر این عبادت این است که چون زیارت مرده بر و بر علیک السلام  
گویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم  
السلام زیرا که ثابت شده است که آن حضرت در زیارت متوفی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که  
علیک السلام تحیه المتوفی است جابر عادت مردم در اغلب احوال و وجش آن است که زنده را و میکنند سلام را  
به علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام گویند مگر لازم آید بخلاف میت که در سلام از وی متحقق نیست و نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم مبارزت می کند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب دی و تقدیم علیک که موضوع بر آن  
 حضرت منافات دارد و مناسب نیست آن را که ذاقیل فافهم باز میگوید جابر بن سلیم - قات انت رسول الله یفتم من  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای تو رسول خدائی - فقال انما رسول الله الذی ان اصحابک فمرد عتوت که شفعه عنک پس گفت  
 آن حضرت من پیغمبر خدا یم آن خدائی که اگر برسد ترا زبانی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زبان را از تو و تاد  
 و عتوت مفتوح است برای خطاب و فتم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زبانی رسد و من دعا کنم که رسول ایدم  
 دور کند زبان را از تو و همچنین در مابعد - وان اصحابک عام منته فمرد عتوت انبتهما لک - و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا  
 کنی تو او را بر و یاز برای تو - و اذا کنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مملکه - او فلاة - یا در دشت شک راوست  
 فصلت را صنگ - پس راه کم که دشت تو - فمرد عتوت - پس دعا کنی تو او را - رد یا علیک - بازی آرد وی تعالی را حله را  
 بر تو و قفر بتقدیم قاف مفتوح بر فانی یعنی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفاغانه و صحرا می فرخ و در قول آنحضرت  
 صلعم که من رسول خدا یم که این صفات اوست ابشارت است که دی مبعوث است و در سیک رحمت و واسطه در فاضله غیر  
 و برکت از پروردگار عالمان که بر آن نهاده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم - قلت -  
 گفتیم - اعند الی - اندر زکن مر او نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تبین احدا - دشنام مده هیچ کی را -  
 قال - گفت جابر بن سلیم - فما سببت بعده حراد لا عبدا - پس دشنام مکردم بعد از آن هیچ کی را نه از او نه بنده را - و لا یزیر  
 و لا شاه - نه شتر را نه گوشت را یعنی او میان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام مکردم چنانکه عادت عوام می باشد  
 قال - گفت - آنحضرت - و لا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار و خور و بدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو  
 به کسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکمگ و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان - و ان حکم خاک  
 و انت منبسط الیه و جبک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فرخ  
 و کثاده است بسوی آن برادر روی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است  
 و انفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از خود را تا نیمه ساق - فان ابیت فالی الکعبین - پس اگر سر کشی  
 میکنی از بلند کردن از تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نیاید اروا آن را پس بدار تا هر دو شت انگ - و ای ک  
 و اسبال الازار - و در و را خود را از فرود داشتن ازار - فانها من النجیلة - زیرا که از فرود داشتن از جمله کبر است  
 و ان الله لا یحب النجیلة و بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را نجیلة بفتح میم و کسب خا و سکون یا و خال  
 و خیل اویم خار و فتح میم محدود که در این مسئله با واقع آن در کتاب الباس میاید افتار الله تعالی - و ان الله لا یحب  
 و اگر مردی دشنام و بدترا - و یحک بالعلم فیک - و سترش کند ترا یعنی که بداند وجود آن در تو - فلما تحیره بالعلم فیه  
 پس سترش کن از او یعنی که میدانی تو وجود آن در دس - فانما و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن اگر

بروی و نوچه و ارباب بی اتقی و بزی بدی به بدی میدی پست بدی ز بدی سهل باشد جزا اگر مردی حسن انی من عیصله و ظاهر محضت  
صلعم اندا و این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس نموده پس وصیت کرد بدان و الله اعلم - رواه ابو داود - و روایت کرد  
این حدیث طبر تمام بود او - و روی الترمذی منه حدیث اسلام و روایت کرده است ترمذی از محمد بن حدیث صدر آن را تا حدیث  
سلام که ابو جری سلام و او بر آن حضرت صلعم و گفت عییک اسلام فوی کرده آنحضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت  
نکر - و بود و بعضی جوشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده و لیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است و کتاب لفظی را او  
فوی روایت سودر روایتی بجای فاما و بال ذلک علیه این عبارت آمده است - فیکون لک اجر ذلک و و باله علیه پس بیانش مر ترا  
ثواب آن وی باشد و بال آن برگو - وعن عائشه رضی الله عنهما انهم ذبحوا شاة - روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت  
آن حضرت صلعم ذبح کردند و گوشت را - فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باقی متها - چه چیز باقی ماند از آن  
گوشت - قالت البقی منها الا کتفها - گفت عائشه باقی ماند از وی گوشت نه دی یعنی همه تخمیش که دزد و لبقه ان دادند و حجات  
همسایه را فرستادند الا کتف که در خانه ماند - قال - گفت آنحضرت - بقی کلها غیر کتفها - باقی ماند همه شاة جز کتف وی یعنی  
باقی آنست که آنچه بر دم و اوید که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید  
میفرماید ما عندکم نفید و ما عند الله باق - آنچه نزد شماست سپر به میگردد و آنچه نزد خداست پابنده است - رواه الترمذی  
و صحیح - وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول - گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت  
را که می گفت - امن مسلم کاسلما ثوبا - نیست هیچ مسلمانی که می پوشاند مسلمان را جامه - الا کان فی حفظ الله - اگر آنکه  
باشد آن جامه پوشانند و در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله - اوام علیه منه فرقه تا آن وقت  
باقی ماند از آن جامه پاره - رواه احمد و الترمذی - وعن عبد الله بن مسعود برقمه - روایت است از ابن مسعود  
در حالی که رن می کند حدیث را و می رساند آن را بان حضرت - قال الله یحییهم الله - سه کس اند که دوست میدارد و  
ایشان را خدای تعالی - رجل قام من الیس یلو کتاب الله - یکی از آن سه مرد و روایت است که برخواست و پاره از  
در حالی که بخواند قرآن را و در ناز یاد غیر ناز و ظاهر اول است - و رجل یتصدق بصدقة خفیة - دوم مردی که  
تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را - اراه قال - گمان میبرم او را که گفت -  
من تماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که می پوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است  
در اخفا - و رجل کان فی سمریة - سوم مردی است که بوده است در پاره از لشکر - فانتم احبابه پس شکست  
خوردند یاران او - فاستقبل العدو پس روی آورد و دشمنان دین را و جنگ و فتح نمود - رواه الترمذی و  
قال نه حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است  
و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد - احمد روایت ابو بکر بن عیاش کثیر الخطا - یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است

به تخمین و ششین معجزه دوی بسیار غلط میکند در حدیث و این کلام ترجمه در اسناد و خاص است از اسانید  
 این حدیث و بابنا و دیگر صحیح است کناقیل - **و عن ابي نور قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم**  
**تملثه بحبهم الله و تملثه بغيرهم الله** - سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر  
 که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی **قالا الذین بحبهم الله** - پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را  
 خدا سه تعالی فرج ائی تو بایکی از آن سه مردی که مذکور است درین تفسیر که مرد سه سائل آمد گردوی را  
 فسألهم بالله پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای دوی - **و لم یسألهم بقوله بینه و بینهم**  
**و سوال نکرد ایشان را از جهت خوشی که میان او و میان ایشان است - ممنوعه - پس ندادند ایشان او را آنچه**  
**سوال کرد و فختلف رجل باعیانهم - تو رشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مرد سه ازین**  
**قوم این قوم را با ایشان خاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد**  
**بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را - فاعطاه سراً - پس داد آنرا نهانی - لا یعلم لمعطیه الا الله و الذین**  
**اعطاه - در حالی که نمیدانند داده شده او را مگر خدا و آن کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم**  
**آمد و این روایت شبهه و نسب است بخلاف که معنی تاخیر است چنانکه میگویند بخلاف که دنان از غرور و غلان یعنی**  
**متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده که قال التورپشتی پس آن مرد که دوست**  
**میدارد او را خدای تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شد و نهان بسائل دادند آن مرد که آمد قومه را و سوال**  
**کرد و چنانکه خاص عبارت است فانهم - و قوم سار و ایلتیم - دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب -**  
**حتی اذا کان النجوم احب الیهم ما یعدل به - تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چه برابر**  
**کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز - فوتموا و اوسمهم پس نهادند میان قوم سارای خود**  
**را بخواب - فقام رجل منهم پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ - فقام احدیهم فیلقی - در حالی که گفتا**  
**میکند مرد و غایت نفعی نیاید - و یلوایابی - و بخواند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالی است که آن خفته**  
**کرده ذی الصراح تلقی چالوسی کرد و تلقی با تهمید دوستی و نرمی کرد و در تلقی ناز و نیاز نیست که میان خوب**  
**و محبوب میکند و در امر است که خیزبان وقت و حال شگفت بیان آن نواز شد چنانکه نربان مجاز اشارت**  
**بران کرده است و حال حقیقت عالی تر از آنست - فظلم اسی عاشق ناز را به نربان - مستحق نیاز مستندان**  
**چشم گرم تو عین ناز است نازی که در و در صد نیاز است - و شد المثل الاعلی تعالی و تقدس و خرد و عباد**  
**مشایخ طریقت گفته اند که یکی از نشان های بهشت که درین دنیا گشته اند ذوق تلقی است که محبان در دنیا**  
**وقت سحری یا نبد اشارت بشاهد قلبی که نمونه روی بصری است که در آن عالم خواهد شد انهم از رقص**

در جل کان فی سرتیه فلقی العدو ففر من اقبال بعدد ره - سوم مردیست که بود در لشکری پیش آمد و دشمنان را بچنگ  
پس شکست داده شد و نهای این لشکر پس اقبال کرد این مرد پسینه خود یعنی روتی آورد و بچنگ و در اقبال پسینه  
سبانه است در قتال و جرات یعنی پسینه کشاده بی تخاصی مقابل شد - حتی قاتل او بچنگ - تا آنکه کشته شود آن مرد  
یا کتایش کرده شود و نصرت داده شود و مراور - و الله الذین یغنم الله الشیخ الزانی - و آن سه که دشمن میدان  
ایشان را خدا یکی پسر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود خدمت آن و عدم قدرت بعضی نبش باطن و افکار  
شبهت آورده میشود بدان - و الفقیه النخال - دوم در ویش تکبر کننده است که با وجود اسباب خجسته و اسرار سی  
و شکستگی تبسول نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید که بر شت است از گدایان در شت تر - روز بروز و شب  
سر و جامه تر - اما استغفای فقیه و تعفف از سوال ناشی از غرور و رضا بدان و عدم التفات به دنیا و اهل آن و دیگر  
شیرین حاشا امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المؤمنین فرمود و بیکه است هر بانی تو گوی  
بر فقیه آن به طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن بیکه فطرت بر اغفایا با حق و توکل به خدا - و انشی اعلی - و فقیه آن  
ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و بازیر و ستان مهرانی نمی و زرد و بخی گفته اند سر و دایک که این  
توانگر است در ادان حق از قرض غیر و راه الترنیدی و انسانی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی -  
و لم یذکر - و ذکر کرده است نسائی این عبارت را که - و الله یغنم الله یعنی ذکر کرده است نسائی آن سه که  
را که دشمن دارد و ایشان را خدا و اقتصاد کرده است بر ذکر عبودان الهی تعالی و عمن النفس قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تیل - وقتی که پدید آمدن خدای تعالی زمین را شرب و کوه زمین که پدید  
کند و بچنگ - خلق الجبال - پس پدید آمدن خدای تعالی کوه بار - فقال بها علیها - پس نه که بهای زمین و قال فیها  
تکلم و ضرب بهر و آمده - تا استقرت پس قرار گرفت و حکم گشت زمین بر دکان کوهها بدان - و زمین از آب و آتش و  
سئوه - فرو گرفت بر دامنش پنج کوه - فجعلت الملائكة من شده الجبال - پس شگفت کردند فرشتگان از خلقی که  
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی  
سخت تر از کوهها - قال نعم الحديد - گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که زین و زره میکند آن را  
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الحديد - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی  
سخت تر از آهن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب قاهر است بر کوه که میکند از آتش  
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت  
تر از آتش و غالب و قاهر بر وی - قال نعم الماء - گفت آری آب غالب است بر آتش که میکند در سیر و دیگر و اند  
آن را - فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الماء قال نعم السج - گفتند ای پروردگار آیا هست بر آب که شمع

و تحرک و متحرک لزل میگردد و انداخته فقال یا رب اهل من خلقت نخی اشد من الريح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة به میتیه  
 یخففها من تناله گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه و اوان فرزند آدم است که تصدق میکند بهت است  
 خود وی پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر  
 طبیعت و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود بهیچ چیز از آنچه مذکور شد و نفس آدمی همچون است بر غرائز و طبائع  
 که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بر یافت و مجاهده و کمال توفیق الهی و باید وی بسپارد از طبع آدمی است اینها  
 سمع و ریاء و عجب و حب ثناء و طلب تفوق بر امثال و اقربان پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند  
 نفس و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر طعمای کند غنایب  
 پروردگار را و غنایب پروردگار مقاومت نمیکند آن را بهیچ چیز در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود  
 نزول غنایب وی تعالی مثلاً بسج و تصدق کند بعد از سر منقطع گردد و غنایب مذکور و مشکفت گردد پس صدقه سر  
 از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته اند که از جهت آنکه حاصل میشود بآن رضای  
 الهی تعالی و رضوان من الله اکبر - روه الترمذی و قال هذا حديث غریب و ذکر حدیث موا - و ذکر کرده شده  
 معاذ که این است - الصدقة تطفی الخطیئة فی کتاب الامان - در کتاب الامان

**فصل الثالث - بحسن ابی زور قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** من عبد سلم يتفق من كل مال  
 له زوجین - نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست و دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو  
 شل اسپ و شتر و در نیم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استقبلته حجة الحجیة - مگر آنکه پیش می آید او را  
 پرده داران بهشت - کلمه بر عوه الی ما عنده - هر یک ایشان میخواهند او را به سوی چیزی که نزد او است از ناز  
 و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است - قلت و کیف ذلک - ابو ذر میگوید گفت من و پریدم از آن حضرت  
 که چگونه است اتفاق زوجین از هر مال - قال گفت آن حضرت در جواب آن - انکانت ابلا فبعیرن -  
 اگر باشد اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را و ان کانت بقرة فبقرتین - و اگر باشد اموال گاو و ان  
 پس اتفاق کند دو گاو را چون و نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد از ان  
 همین خواهد بود ولیکن بجهت احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آن را  
 فهمیده باشند و الله اعلم - روه النسائی - وعن هرمد - بفتح هیم و سکون را و فتح مثله - بن عبد الله - از  
 ثقات تابعین است و مفتی مصر بود و در زبان خود و عمر بن عبد العزيز از وی استفسار میکرد - قال - گفت من  
 حدیثی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - حدیث کردم بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انما یصح سوال  
 صلی الله علیه وسلم یقول - که وی شنید آن حضرت را که میگفت - ان طلل الیوم یوم القیمة صدقة -



بر ستم که سایه مومنین و پناه خجای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده  
 و توانم که صدقه را بمثل بصورتی سالیانی سازند که در گری روز محشر بر سر وی سایه کند - رواه احمد و حسن ابن مسعود و قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء - کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در  
 خج روز عاشوراء - وسع الله علیه سائر سنه - فراخ گرداند خدای تعالی پرده در بانی سال دی - قال سفیان  
 گفته است سفیان ثوری - انما قد جربناه فوجدناه کذلک - بدرستی که ما آنرا سودیم این را پس یافتیم این را همچنین -  
 رواه زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود زرین عبد ربی که از اکابر علمای حدیث است - و روی البیهقی  
 فی شعب الایمان عنه و عن ابی هریره و ابی سعید و جابر - و روایت کرده است بیقی از ابن مسعود و از ابی هریره  
 و از ابی سعید و زرین و از جابر بن عبد الله - و ضعف - و علم کرده است بیقی به ضعف این حدیث و نیز گفته است  
 که اگر چه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون شمس کرده شوند بعضی از آن به بعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت بداند آنچه ثبوت  
 رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء و صوم است و توسع طعام و حدیث هموم صحیح است و حدیث توسع ضعیف  
 ولیکن بعد از طرق و کثرت آن بمراتبه حسن رسیده و در کتاب ثابت است فی ایام الله احادیث واروده در روز  
 عاشوراء از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات تفصیل ذکر کرده ایم دائر علم - و حسن ابی امامه - صحابی مشهور  
 و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است باین کیفیت - قال قال ابو ذر یابنی الله آرایت الصدقة  
 ما ذی - گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست - قال  
 انما ان سفاهة - گفت آن حضرت ثواب صدقه چند است و از احادیث معلوم میشود که صدقه چند است با  
 صد و آیت که بیک کیش چنانست سبع سنبل فی کل سفید مائة جبه نیز ولات دارد بر آن - و عند الله المزیة و نزل  
 خداست زیادت که اگر خواهد از هفت صد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه و الله یضاعف لمن یشاء در آخر  
 که بیه مذکوره اشارت است بآن و ضعف بکسر فناء و بنویشتل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست  
 همچنین تا میرود - رواه احمد -

### باب فضل الصدقة

ان فضیلت صدقه یا با اعتبار آن است که آن در حد فوائدها است یا با اعتبار آن است که آن چنانکه بیه هر چه  
 احتیاج الیه است در وقتی و حال یا نسبت تقوی یا واقع است بر حالت محروم و کسب و صدق مثل جود و بودن وی  
 بر طهر غنی چنانکه در تفسیر احادیث معنی آن معلوم گردد و صدقه آن بر وجه اخلاص و صدق و تفسیر حدیثی  
 از وی دانند آن یا بصفاتی که مرئیت در صدق علیه چنانکه بودن او سختی احسان و انعام و بودن وی عیال و  
 و روی هم وی یا سوال کنند بوجه الله و مال آن اکثر احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر است

**الفصل الاول** عن ابی هريرة - وحكيم بن خزام - بكسر حاء و زاء صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین خدیجه است از مشران قریش بود و صد و بیست سال عمر داشت شصت در جا بیست گذرانده و شصت در اسلام - قال قال رسول الله  
 گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خبر الصدقة ما كان عن طهر عنی ما كان بهترین صدقة با چیزیست  
 که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند بر صدق بران و بسخنهای نامید بان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج  
 نگردد اندیشنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن بماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و چنانکه فرمود  
 و ابدار من تعول - و آغاز کن بانفاق بر کسیکه غفوری وی میکند از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا  
 و سخاوت نفس باشد تبوک و نفقه خدای غریب و در تصدق کردن از فقر ترسد و لذت آیش کو آنحضرت ابو بصیر  
 را چون برگرد از تمام مال خود برسد که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود انزل الصدقة جسد لثقل چنانکه در فصل  
 ثانی بیاید و اما احادیثی معنی اول بسیارست و تحقیق آنست که اگر تبوک درست باشد و عیال نیز موافقت کند بدین چه خواهد والا  
 رعایت کند و سابق دارد چنانکه نفس و عیال را در جسد لثقل نیز فرموده است و ابدار من تعول - رواه البخاری و رواه مسلم  
 عن حکیم و حمده - روایت کرده است مسلم و حکیم بن خازم و نه بخاری از ابی هريرة و حکیم هر دو کرده پس این حدیث را باعتبار روا  
 حکیم متفق علیه بود و از ابی هريرة از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 انما النفاق المسلم نفقة علی اهله و هو یحبها کانت له صدقة - روایت است از ابی مسعود انصاری که صحابی مشهور است  
 و او را بدین گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بعد بر اعتبار سکونت است که در اینجا میبود و نه بجهت حضور غزوه آن و الله اعلم  
 که گفت آن حضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن  
 میباشد آن نفقه صدقه اگر چه نفقه انداده است و با اهل و عیال خود داده متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم وینار النفقة فی سبیل التدریک وینار است که انفاق کرده توان را در راه خدا یعنی جهاد  
 و دینار النفقة فی رفقة - و دیناری دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دینار تصدق علی مسکین و دینار  
 دیگر است که تصدق کرده بران بر سکینی - و دینار النفقة علی الملک - و دینار نیست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود -  
 اعطها اجر الذی النفقة علی الملک - بزرگترین آن دینار با از روی اجزان دینار نیست که انفاق کرده آن را بر عیال خود  
 رواه مسلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انفضل دینار نفقة الرجل فانه لمرین ویناری که  
 انفاق کند آن را مرد - و دینار نفقة علی عیاله - دینار نیست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند  
 و هر که در نفقه و مؤنت او باشد - و دینار نفقة علی الذی فی سبیل الله - و دینار نیست که انفاق کند آن را بر چار و  
 خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چار وای سواری که برای جهاد میباشد گویا که حکم عیال دارد - و دینار نفقة  
 علی اصحاب فی سبیل الله - و دینار نیست که انفاق میکند آن را بر یاران خود در راه خدا که این سه محل افضل مصداق

صدقه است از غیر خود اما افضل یکی از اینها بر دیگر است ازین حدیث معلوم نمیکرد و یارب مگر تقدیم فکر شمار می برد آن توان نمود  
 و احادیث دیگر صریح است بدان - رواه مسلم - و عمر ام سلمه قالت قلت - روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت  
گفتم - یا رسول الله ای احسان اتفاق علی بنی ابی سلمه - آیا مرا مزد ثوابی هست از جهت آنکه اتفاق میکنم بر پیران ابی سلمه  
انما هم بنی - نیستند پیران ابی سلمه مگر پیران من و ابو سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت معلم و از کبار صحابه بود چون  
از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد و از ام سلمه پیران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان اتفاق میکرد پس پرسید  
از آن حضرت که مرا و اتفاق بر ایشان ثوابی هست که آنها چون پیران شوهر من اند گویا پیران من اند و مرا و پیران  
ابو سلمه نه ام سلمه اند و الا آنها و پیران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه چنان فائده ندارد و آنها عمر فریبت بود که ریب  
آن حضرت بودند قدس سره - فقال اتفاق علیهم فلک اجرا انما انفق علیهم پس گفت آنحضرت اتفاق کن بر پیران ابو سلمه پس  
متر است اجر آنچه اتفاق کنی بر ایشان - تعلق علیهم - و عمر زینب امراة عبد الله بن مسعود - روایت است از زینب  
بن مسعود که صحابه است متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و روح وی و ابوهریره و ابی سعید خدری و عائشه از  
روایت دارند - قالت قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و ترغیب انسا بر اتفاق تصدق  
یا معشر النصار تصدق کنید ای گروه زنان - و من حلیکن - اگر چه از زیورهای شما یان باشد - قالت فرجحت الی عبد  
گفت زینب پس بر شتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم به سوی عبد الله - فقلت انک رجل خفیف  
ذات الیه پس گفتم بر سبیکه تو مردی بستی سبک دست یعنی نفی که گرانی مالی نداری - و ان رسول الله - و بر سبیکه پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم تمام از الصدقة تحقیق امر کرده است ما را به تصدق - فاته فاساله پس بیان آن حضرت را پس پرسید او را  
یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلافی و از دواچی که مرا باقت - فان کان ذلک یحکم  
عنی پس اگر باشند آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسنگی میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما - و الا امرت بها  
الی غیر کم - و اگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و بر من آن را به سوی غیر شما الی غیر کم علی غیر کم هر دو روایت است - قالت  
فقال لی عبد الله لی الخیانت - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود بر و و پیرس  
و مرا تسکین کن گویا وی زنده شرم داشت از پیریدن آن که محل جیاد حجاب است - قالت فانطلقت - گفت زینب پس  
رفته شدم من نزد آن حضرت - فافا امرأة من الانصار باب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار ایستاده است بر و پیغمبر  
خدا - صلی الله علیه و سلم و حاجتی حاجتها - و حال که حاجت من حاجت اوست یعنی آن زنی نیز بر اسه پرسید آن  
سخن در گفتن همین مسله آمده بود که ایا اتفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قد اقبلت علیه المنابة - و بود آنحضرت که به تحقیق انداخته شده بروی نزدگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست  
در آمد بر و سبکی بی آن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر بالایل از نزد آن حضرت

فقلنا له ايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجبه ان امر اثنين بالباب ليس بغيرهم امر بلال را بيا آن حضرت را پس خبر کن  
که دوزن بر در ایستاده اند - نسا آنکه آنحضرتی الصدقة عنهما علی از واجها و علی ایام فی مجور بها - سوال میکند آن دوزن ترا  
آیا بندگان میکنند تصدق کردن از آن دوزن بر شوهران ایشان و بر یتیمان که در کفار ایشانند بلال سر آید این تصدق بر مال  
از اتفاق بر از واجب بود ظاهر سوال از اتفاق بر یتیمان در دل مشغور داشتند یا آن پنج طراف ایشان رسیدند فانه و آنچه  
من سخن - و خبر کن آن حضرت را که چه کسانییم یا یعنی نام ما را در حضرت وی خبر که بسیار و بنشینید من آن نام تصدق و وقت  
تشریف وی لازم آید به بلیدین در حضور و از جهت عدم حاجت بآن - قالت قد دخل بلال علی رسول الله گفت زینب  
پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فساله پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله - فقال له رسول الله  
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من هاهنا کس اند آن دوزن - قال امرأه من الانصار و زینب - گفت بلال یک  
زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزینب - پس گفت آن حضرت  
که من یکی از زینبها هستم زینب نام چه کس از صحایب است پس پرسیدین که آمده است کدام یکی از آنهاست بلال با آنها و آنکه مشهور  
چنین زینب امرأه عبد الله خواهد بود مطلق آورد و نام آن زن دیگر را نشنید و این را شنید - قال امرأه عبد الله گفت  
بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آن زن که از انصاری  
بر شوهران و بر یتیمان که در کنار ایشانند و یعنی نسخ نفقه نم نیست همین گفت که - لیس احوال انصار و احوال الصدقة  
مردین دوزن را از قرابت و خویشی است که بشوهران یتیمان دارند و از صدقه است پس فصل و اکمل باشد از صدقه  
بر غیر ایشان متفق علیه اللفظ سلم - و سخن میمونه ثبت الحارث انما احدثت و لیه فی زمان رسول الله  
از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده و او خانه را در از زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فذكر ذلك رسول الله  
و ذکر میمونه آن را رسول خدا صلعم - فقال لواء عطیتها انما کان عظم الامرک پس گفت آن حضرت که میدادی  
تو آن ده انصاریان خود را که محتاج بودند بخادمی بود بزرگ تر مر ثواب ترا از بیجا معلوم میشود که صدقه هم افضل است  
از اعتناق یحیی علیه - و سخن عاقلشتم رضی الله عنهما قالت - گفت عائشه - یا رسول الله ان لی جارية بنی  
مرو و هم سائیه اند - فالی ایجابیدی - پس بسوی کدام یکی ازین دو مدینه فرستم - قال الی احرها فکتاب بابا - گفت آن حضرت  
بفرست به سوی کسی که نزدیک ترست و وی از تو پس پیغمبر در میان یکی ازین باب نزدیک و در است نه اتصال بخدا و تو  
آن - رواد النجاشی - و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بلخت مرقه فاکثر مار یا و ذنک خبری  
شور بای را پس بسیار کن آب آن را - و تعاهد جیراک و باز پرس کن بهایه بای خود و بفرستادن شور با نجاشی  
ایشان و مرقه بقیع میم و را شور با - رواد سلم

افضل الثاني عن ابی هريرة - قال يا رسول الله ای الصدقة افضل - که ام یکی از انواع صدقه فسالته

قال جده اقل - گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشت گشت کند و آنچه در دست و پاقت او صدقه ببرد و بگوید  
 اللهم تمم فقیح آن هر وقت است و بعضی گویند فقیح یعنی مشت و بعضی میگویند و این بر نقد و بخت و قوت و قوت یقین  
 بمو افقت و حال است و اگر ایشان را فقی نباشند و را نیست و لذت فرموده و ابراهیم بن زکریا - و بدایت کن بهر کسی که  
 عیال ندارد و آنرا میگوید نفقه ایشان را واجب است بر تو چنانکه گذشت سواد ابراهیم و عثمان سلیمان بن سین عا  
 همچنین است و فقیح کوه سلیمان بن فیم سین و یاسی تخمین و گفته اند که ثواب سلطان مست فقیح سین و بی یا و سلیمان  
 سهوست یا از کتاب یا از صاحب کتاب و در دنیا میگوید که سلیمان بن هبیب است که سلطان فارسی و سلطان ابن عامر  
 و سلطان اغر و عبد الرحمن بن سلطان ابوالی است و سلیمان بن عامر صحابی است و در ادوی و در بصره بین است - قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم صدقه علی المسکین صدقه کون بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و در بی علی بن ابی  
 نقیصه خرد و صدقه کردن بر کسی که قرابت و رحم دارد و ثواب دارد و یک ثواب صدقه و دیگر ثواب صدقه رستم  
 سواد احمد و الترمذی و انسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عثمان ابی هر چه قال جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر  
 قال عنده بنی دینار - گفت ابو هریره که صدقه در آن حضرت پس گفت نزد من یک دینار است - قال الفقه علی بن فضال  
 گفت آن حضرت خرج کن آن را بر ذات خود فقال عندی آخره - گفت آن مرد و نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی  
 و لکن - هر چه در خرج کن آن را بر فرزندان خود - قال عندی آخره - گفت نزد من دینار دیگر است قال الفقه علی بن فضال  
 اتفاق کن آن را بر هر کسان خود و بر هر کس که در دنیا و آخرت و بر هر کس که در دنیا و آخرت و بر هر کس که در دنیا و آخرت  
 قال عندی آخره - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی بن فضال - هر چه در دنیا و آخرت و بر هر کس که در دنیا و آخرت  
 قال عندی آخره - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی بن فضال - هر چه در دنیا و آخرت و بر هر کس که در دنیا و آخرت  
 مستحق است - سواد ابراهیم و انسائی - و عثمان ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا خیرکم خیر الناس  
 گفت آن خیر که خیر شما را بر خیر من و مردم - جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر  
 عثمان بن عفان خود را ندیده بود یعنی سواد شده و شرف جنگ با کافران بنا شده است و مراد آنست که او از خیر الناس است و آن شخصی  
 که علم با فقه و تقوی و شرفی دارد و بهر دنیا باشد و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت  
 و یا خیر که علم با فقه و تقوی و شرفی دارد و بهر دنیا باشد و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت  
 و گویند که هر چه در دنیا و آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت و بهر دنیا و بهر آخرت  
 بهر ترین مردم و جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر  
 بدان بهر ترین مردم و جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر  
 بهر ترین مردم و جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر

اسم آبی تعالی میگردد - رده الهی و انسانی و الهی - و سخن امم پیچیده بضم موحده و فتح جم و سکون تخمین در آخر  
وال صیغایه انصاریه است - قائلت قال رسول الله صلعم رده و الی السائل و الی المکلف محرق - بازگردانید سائل را اگر چه  
بهم سوخته باشد و طاعت بکسر طای مجر و سکون نام سیم شگافه گا و و گو سفند و این مبالغه است و در محرق زیاده  
مبالغه است - رده مالک و انسانی و رده الهی و الهی و رده مبالغه - و سخن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم  
من السعد ان شکم بائع فاعیزه - که یک پناه طلبید از شریک شما یا از شریک شما بنام خدا پس پناه دهید او را - و من سائل با  
فاحطوه - و کسی که سائل کند و بخواهد از شما چیزی بخواهد پس بپایید او را - و من دعاکم فاجیبوه - و کسی که دعوت  
کند شما را و بخواهد به طعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مالتی نباشد شری یا شری - و من صنع الیکم  
معروفا فکانوه - و کسی که به سودی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیکوئی کنید با وی و صنع فتم  
نیکوئی کردن به کسی و معروف نیکوئی و فتم و یا معنی فعل است - فان لم تحذروا ما کانوا فاعواله - پس اگر نیاید  
چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید بر او یا حتی ترویج آن قریب فاعواله - تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات  
کردید او را و او که دید حق او را یعنی مبالغه کنید و در دعا و کردار نیکو تا حاصل کرد و شدت و نیکوئی مشیخ میفرمود  
که کفایت میکند درین باب قول جزاک الله فیما اوتیت و ردت عجزت از نفس خود  
مکافات و تقویض دمی بحق سبحان تعالی رده او را و رده الهی و انسانی و سخن چنانچه قال قال رسول الله صلعم ایسا  
وجه الله الا انجته - سوال کرده نشود و طلبیده نشود و وجه خدا یعنی نجات وی و بنام وی اگر نجات دهد و معنی است  
یکی منع از سوال کردن از مردم وجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود و وجه خدا اگر نجات و نجات خود از مردم سوال  
کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی نه وجه الله و هم آنکه سوال کرده شود از خدا چیزی نه از مقام دنیا و جنت  
حضرت و نهای وی را اگر سوال کنید بشت سوال کنید که غلبه است و باقی وقت بود و مبالغه است - رده او را و او  
**فصل الثالث - عن انس - قال کان ابو طلحه انصر الالهینه مالاً من نخل - انس گفت بود**  
**ابو طلحه که از مشایخ صحابه است و روح ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما و کان انس ابو طلحه**  
**الیه بر حار - و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحه به سوی ابی طلحه بر حار که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ خنکات**  
**و مشهور بکسر ح و قهقهه است و در اول کتاب آمده است - و کان من قبله المسجد - و بود بر حار مقابل مسجد**  
**نبوی صلعم - و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا صلعم به خلعتی و را بر آن بوستان را - و بیشترین من بار فیها طیب -**  
**و بیشترین را آنی که در روی بوستان و بیشترین - قال انس فلما نزلت نبه الایه - گفت انس پس هرگاه که فرود آمدن**  
**آیت که - من تنالوا البر حتی تفقوا ما تحبون - هرگز نمی یابید نیکو را تا آنکه اتفاق کنید دوست تر دارید آن را -**  
**قام ابو طلحه الی رسول الله - ایستاد ابو طلحه و رفت به سوی پیغمبر خدا صلعم فقال - پس گفت ابو طلحه - یا رسول الله**



ان الله يقول - بدرستیکه خدای تعالی بگوید - لمن تنالوا البسر حتى تتفقوا عما تجبون - وان احب مالی الی بصر حاد - بدرستیکه محبوب ترین مال من بصری است که ایستادگی بر خوارست که ایستادگی نکند و است - و انما صدقة الله تعالی ارجو بها - و بدرستیکه این بصر حاد صدقه است برای خدا امید دارم منی را بچوب این آیه گوید - و ذکر ما عند الله - و امید میدارم ذخیره نهادن آن را نزد خدا بیفتنما پس بنه آن را - یا رسول الله حیث ارکب الله - انما که نباید ترا خدای تعالی و قدر اید برای تو بران یعنی بده هر که بخوای و هر جا که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ و نخ و ذلک مال رانج من فی آن یعنی بصر حاد مالی سودمندست بر تو نفقه آن و نخ کلمه ایست که گفته میشود نزد خود و بچ و درضا بچیزی و خود در کار بعضی اوست و نگه آر کرده میشود برای ابوالله و آخر وی ساکن است و چون وصل کنند مجبور و منون و وی مخفف است و گاهی میشود نیز آید و فرمود انحضرت - وقد سمعت ما قلت - و به تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر - وانی ای آن بجعلها فی الاقربین - و بدرستیکه من می بینم و می دانم که بگردانی تو آنرا و خویشان خود و قصد کنی بر ایشان تا تو با صدقه وصله رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة افعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی و بگردانم آن را در خویشان خود - یا رسول الله قسمها ابو طلحة فی اقارب - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و بنی عمه - و در سپهران عم خود این بیا اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه و زمران امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه مال فراوان خرید و در هر برای باند باز کرد و متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصدقة ان شیخ کبد اجمالا - فافضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی حکمران را بطیبی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان -

## باب

عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن مسمات و ملحقات باب سابق را و بعضی نسخ باب المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خان و خادم را نیز شامل است

فصل الاول بحسن عا لیسمة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غیر مشقة - چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده میشود در حالی که تباه نکند و واسراف نه نماید است - کان لها اجر با انفق - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - و اگر و جها جرة بها کسب - و باشد هر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - و لئان زن مثل ذلک - و باشد هر کسبینه دار که این طعام حلال است مانند آن ثواب کردن را و شوهر او راست - لایققق بعضهم اجر بعض شیئا - که نمیکردند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را جاکمال ثواب تمام است و موجب نقصان نه متفق علیه







فرضی است که ثابت میگردد نه با اختیار بخلاف شر اگر وی در حکم است و دست با اختیار - قائلت مبارک گفت آن زن - یا رسول الله  
 ان کان علیها صوم شهر - بود برادر من روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افای صوم عنها - پس  
 آیا روزه دار من از جانب وی - قال صومی عنها - گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی - قائلت مبارک گفت آن زن  
 انما حج قفا فاجع عنها - مادر من حج نگذاشته است هرگز آیا حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنها پس گفت آن حضرت  
 آری بگذار حج از وی - و او مسلم - بعد از آنکه این حدیث ولایت دارد و بر آنکه ولی را سیرسد که نگاه دارد از میت آنچه سیرسد  
 بود از روزه فضای رمضان یا نذریا کفارت و باین رفته است امام احمد بن حنبل و ترمذی نیز نه کرده اند از آنکه باشد  
 که قال الطیبری و نهیب ما آن است که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی  
 از دیگران و نه نماز گزارد هیچ یکی از دیگران بلکه اطعام کند و فدیة دهد اگر و میت کرده است واجب است فدیة از قنط  
 و اگر وصیت کرده باشد میت که تبرع کند و رفته اما لازم نیست و زود شافعی حاجت نیست بصیت که از ذکر فی البدایة تفصیل  
 لازم آن است که بجا و از چند نوع است یکی مالی مخصوص است چنانچه ذکر کرده و دیگر برائی مخصوص چنانچه مصلوة و دیگر مرکب از مالی و  
 برائی چنانچه حج و نیابت و غیره - اما در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود فایده و نیابت و جاری  
 در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود نیابت نفس است و آن حاصل نمیکرد و فعل نیابت و جاری میگردد و در نوع ثالث نیز  
 غیر از جهت معنی ثانی که مشقت است بتبقیه مال و جاری نمیگردد و زود قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نیابت  
 و نیابت در حالت قدرت زیرا که نیابت فعل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج فعل بود و فایده و الله اعلم  
 تمام شد کتاب الزکوة بوالله و توفیقه و تالی او است کتاب الصوم فسال الله الثمامه

### کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی انساک و در شریع عبارت است از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جمیع و اختلاف  
 کرده اند که مصلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که مصلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده  
 است و اعلموا ان خیر اعمالکم المصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم  
 فانه لا عمل له و ظاهر این خصوص یعنی طاعت است فافهم

فصل الاول بحسب ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون  
 می درآید رمضان گشاده میشود درهای آسمان - و فی روایتی تحت ابواب الجنة گشاده میشود و درهای بهشت - و غایت این  
 جنتم و بهشت میشود و درهای دوزخ و ستمت الشیاطین - و زنجیر و پیکر ده میشود شیطانان - و فی روایتی تحت ابواب النار  
 گشاده میشود و درهای جهنم و شیطان مشتق از رمضان است بمعنی ستمت تا فتنه گرایان و ابواب بر یک فردین و جزآن و  
 سوختن قدرها و بگریه و پند کردن و سوختن درون و علت ناک شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که نفس

میکردند اسما می شنود را در لغت قدیم نام کردند آنها را بزبانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بر آن هر دو اسم علم  
 تحت تحقیق و به تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت و عفو  
 اعمال بی نایب و احباب دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بدل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ  
 از تشریف نفس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قیام شهودات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته  
 شدن طرف معاصی و وسوس و روایت اخیر که اثبات قیام ابواب رحمت میکند تفسیر می میکند و خلاصه همین است  
 متفق علیه - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في النجاة ثمانية ابواب فرمود آن حضرت  
 که در بهشت بهشت درست به نام باب بی الریان - از حدیثی که در او می است که نامیده میشود آن را یکی از فروع راوند  
 یا از روی بهی سیرانی - لا یدخله الا الصائمون - در نمی آیند آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فصل صد روز  
 متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ایا ما و احتسابا با عفو الله  
 بالقدم من ذنبه کسیکه روزه دار و رمضان را از جهت ایمان بخدا و انتقال به عروسی و تصدیق بر عهده وی چشم داشت  
 اجماع و ابوی امرزیده شود مراد بر آنچه پیش رفته است از گناه می - و من قام رمضان ایا ما و احتسابا با عفو الله  
 من ذنبه و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماند گزارد و در شبهای وی از جهت ایمان و صبر و قدر آمرزیده شود و آنچه پیش رفته  
 از گناهان وی - و من قام لیلة الله را یا ما و احتسابا - و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب - عفو الله  
 ما تقدم من ذنبه متفق علیه - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم یضاعف - هر عمل نیک  
 آدمی را مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنة بشراشها - یک نیکی ده چند وی - الی سبع مائة ضعف - تا ده صد  
 مانند اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص و سجد سجد و غیره و در حدیثی که قال الله تعالی الا ان تصوم گفت خدا  
 تعالی مگر روزه که جزای آن پیمانه بی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و اما آنچه می بود - و من  
 خیرا بعد هم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه میخواهم از حد صبر و احتساب بیرون فانه لی زیرا که روزه بخش مر است اگر چه چه چیز را  
 آسانی و تقدیر و چه عبادات برای او است و روزه را در آن میان تخصیص کرد و تکیه و تشریف خاص مخصوص کرد و چند  
 از جهت آنکه این عبارت پذیر است از ریاضت و شیره است از چشم غیر خیرات و سایر عبادات که ریاضت را به پیاده و  
 انداخته کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن حلقی نیست و چنانکه  
 فرموده یسع سموت و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان است  
 و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعام و شراب گفته اند که خیر حق سبحانه و تعالی معبود و روزه  
 نه شده و تعلیم کفار و بیع عصری از اعصاب معبودات خود را بصوم نبوده اگر چه معبودات معلوم در دنیا است و بعضی  
 گفته اند که استغناء از طعام و سایر شهودات از صفات پیر و درگاه تعالی است و چون تقرب جستن به راه و گاه و سب



تعالی با آنچه موافق و مشابه صفات مقدس اوست نسبت کرده آن را بخود موافق بیان حدیث آن است که اضافت از جهت آن است که در سه سبب آن عالم است بقدر ارباب و تفصیل آن و منفرد است بدان - لکن آنکه فرشتان صوم روزه دارند و خوشی و نشاطانی است - و فرقه عند فطره - یک فرحت نزد گشتن روزه است یا بجهت تمناش طبیعت بسیر و سیرانی بعد از گشتن و تشنگی باغذیر نورانیت عبادت و قرب شکسته چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می باشد و شکرانه را زود و دل یا بجهت شکریه بر تمام نعمت و توفیق - و فرقه عند یقار به - و فرحت دیگر نزد حصول تقای پدید و گارست که در آخر خواهد شد - و خلوت هم الصائم اطلب عند الله من سبج المسک - و هر آینه بوی دهن روزه و از خوشترست نزد خدا از بوی مشک تصویر و تخیل معقول است به محسوس و خلوت بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاص تنبیه شدن بگویند - و الصیام جنة - و روزه سببست و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش و دوزخ در آخرت - فاذا کان يوم صوم احدکم فلا یفرث یغیم فایس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که کلمه بکلام قبیح فحش نگویید - و لایصحب بفتح خا و بلند کند و اندازد از اینان و خصوصت - فان سابه احد او قائله فایقل انی امر بالصائم ایس اگر تو نام و پیر بویژه و در یابی و قال کنی یعنی خصوصت کند او را کنی پس باید که دشنام ندهد و خصوصت نوزد و گوید که من هرگاه روزه دار نبیان گوید یا بدل خود گوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصوصت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد نبیان گوید اگر فضل باشد بدل تا از روزه باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موضع خلعت صوم فصل است و در فرض البتة نبیان گوید - متفق علیہ -

**الفصل الثانی - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان اول لیلتین شهر رمضان صعدت الملائکین چون میباشد نخست شبی از ماه رمضان نهاده میشوند و محکم به میشوند و شایطین و مصفاو بکبر صاع و دال بند و غل و انجا سیر بر بیان نمیکند از قید و غیره و صفدت به تشدید فارایت است - و مرده آهن و نهاده کرده میشوند سرکشان سخت ازین و مرده و فحش جمع دارد و چنانچه طلب جمع طالب - و خلعت ابواب انبار - و سبب میشوند در سبب آتش - فلم یفتح منها باب - پس گشاده میشود و از آن در میجوری - و فحش ابواب الجنة - و گشاده میشود و برای بهشت فلم یفتح منها باب - پس بسته میشود و از وی در می - و دنیاوی نشاود - و ندای کند و آواز میدهد و از وی و میگوید - یا باعی الخیر اقبل - ۴ می طلب کنند و نیکی و ثواب پیش آس که وقت تست - و یا باعی الشر اقص - و ای طلب کنند بهی باز و انفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - و لله عطاء من انار - و هر خدای راست آنرا و گاه از آتش و دوزخ یعنی در رمضان - و ذلک کل لیلة - و آن آزاد کردن در رمضان مخصوص به شب قدر نیست - رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی هذا حدیث تحویب**

رمضان

**الفصل الثالث - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم رمضان - آید شمارا**

رمضان شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است  
 خدای تعالی بر شمار ذره آنرا به نیت فیما ابواب السموات - گشوده میشوند در وی در ای آسمان - وخلق فیما ابواب الجنیم -  
 وپشته میشوند در وی در پاسه ووزنخ - وخلق فیما مرده اشیا طین - وغل کرده میشوند در وی مرده شیاطین وغل بصر  
 بگردن فیما لیلۃ خیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیر افتد حرم  
 من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد یکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه  
 در حدیث انس باید دانین مهاله است یا مراد خیر خلق باه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است باطل  
 نظر از متعلق - رواه احمد و الترمذی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام و القرآن  
 شیفان للبدن - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند بر بنده را - یقول الصیام ای رب انی مسنة الطعام  
 و الشهوات بانها تسقنی فیہ - میگوید - روزه ای پروردگار من بدرستی که من بازو شتم او را از غورش و شهوات و دیگر  
 چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مراد در وی و ظاهر آن است و الله اعلم که هر دو تامة شهوات باشد  
 از سکنات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تامة اعضا و حواس را یافت فرماید و از آب و  
 بازو در عظم رحمت الهی منع طعام و شراب جماع گفتا که تامة را شامل باشد و غلبت بر نیت صغیان ثوری نفس  
 صوم است - بقرآن القرآن مسنة النوم باللیل تسقنی فیہ - و میگوید قرآن شیخ کردم من او را خواب را پیش پس قبول آن  
 شفاعت مراد در وی و شیفان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواستش کردن و در روز  
 گناه کسی را شفع و شفع خواستش کرد و شفع پذیرفتن شفاعت شفع نفع فاد شدید آن پذیرفته شده شفاعت  
 رواه ابی نعیم فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز رعایت کرده و ربالی وی حجت اند و صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط  
 مسلم و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آید ماه رمضان پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضر کم و فیہ لیلۃ خیر من الف شهر - بدرستی که این ماه تفتیق حاضر شده شمار  
 و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من و ما فقد حرم الخیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم  
 گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یحرم خیر الا کل محروم - و محروم گردانیده میشود از خیر من شبی که هر کسیکه محروم است  
 از سعادت و موسوم است به صمت حرمانی و تحمل است بدان این عبارت ناظر و معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره یق  
 رواه ابن ماجه - و عن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -  
 گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در یومین روز از ماه شعبان - فقال یس گفت - یا ایها الناس قد اظلم  
 شهر عظیم ای مردمان تحقیق اشرف کرد و سایه انداخت شمارا بهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی است که برکت  
 کرده شده است و در - شهر فی لیلۃ خیر من الف شهر حبل الله صیامه و فی لیلۃ خیر که گردانیده است خدای تعالی روزه را و صیام





**فصل الاول - عن ابن عمر** - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا الهلال - روزه نهار تا آنکه ببینید هلال را - ولا تقطروا حتى تروه - و آن قطره نیکبند برای عبید تا آنکه ببیند آن را - فان عم عليكم فاقدر و الله - پس اگر پیشیده شود ماه بر شما بنام یعنی با برپس اندازده کنید ماه را یعنی به شمارید روزهای او را پس روزی تمام کنید و اگر گروانید این عدد را در راهی که پیشیده شده است بر شمار و مواجب بدین گفته است که این ندریب ما و ندریب مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد از قدر برینا زل تم و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماهی مذکور است یا نیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول مجیب نامقبول و نامقبول است در شریع و اعتقاد و بران فتوال کرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و عطف و خلف ستر الله علیهم بدان محل فتوه و اعتبار نکرد و اندر عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث آمده باید سخن الله امیه لا ینکب و لا ینحسب الحدیث و فی روایتی قال اشهر تسع و عشرين لیلة و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد - فلا تصوموا حتى تروه پس روزه نهار تا آنکه ببیند ماه را - فان عم عليكم فاکملوا العدة بثلثین ریس اگر پیشیده شود ماه با برپس شمار پس تمام گروانید شمار سی روز و این روایت صحیح است و بران که مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و شمار زل -

**متفق علیه و عن ابی هریرة** - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صوموا الی الله ثم فان عم عليكم فاکملوا العدة شعبان ثلثین متفق علیه - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم ان الله امیه لا ینکب و لا ینحسب فرموده با یعنی عرب که روی ایم امی که حساب و کتاب را نمیدانم - اشهر یکذا و یکذا و یکذا - ماه چهلین است و چهلین و چهلین ریزه بر هر رگشت هر دو دست نمود - و قد ابراهیم فی الثالثة - فلیست ترا گشت را در بار سوم برای تعیین عدد و بیست و نه تر قال ریزه گشت آن حضرت صلعم - اشهر یکذا و یکذا و یکذا - بی آنکه ترا گشت را عقد کند - یعنی تمام الثلثین - در حالیکه پیش از آن حضرت تمام عدد سی را یعنی صرة تسع و عشرين و صرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد بار دیگر سی روز متفق علیه - و عن ابی هریرة - فلیست ترا گشت را در آخر شعبان یا در آخر شعبان یا در آخر شعبان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نام وی فلیست بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طائف از چرخ چاه نژد آن حضرت انداخت پس کنیت او را بیکره شد و بیکره فلیست با و سکون کاف چرخ چاه - قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم شهر عید لا یقصدان - و و ماه عید اند که کم میشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگر چه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند آن روزه که ام اند رمضان و ذوالحجة متفق علیه - و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا یقصد من احدکم رمضان بصوم یوم او یومین - باید که پیشی نکند یکی از شمار رمضان را بر روزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجلا کان یوم صوما - اگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل ووشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم -

پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نمی خصوص است بضعاف و آن حضرت صلی الله علیه و سلم می فرموده است

بیان موسم شعبان و رمضان متفق علیه

**الفصل الثانی - عن ابی سهریرة** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تعدت شعبان فلا تصوما

چون نمیرسید ماه شعبان پس روزه نداشتید این نیز در حق کسی است که قوت ندارد و برپایی و افشیدن روزه

رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا ابطال شعبان

در رمضان - شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بهیچ وجه

یا سنی است - رواه الترمذی - و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه و سلم یصوم شهر شعبان

تقاعین الا شعبان و رمضان - گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت و ماه پیاپی مگر شعبان

در رمضان را - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و عن عمار بن یاسر قال من صام اليوم الذی

یشک فیہ فقد عصی ابی القاسم کسیکه روزه دارد و روزی را که شک کرده میشود پس تحقیق بی ضرر مالی کرد ابو القاسم یعنی محمد

رسول الله و ابو القاسم کنیت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه

و الدارمی - بعد از آنکه یوم الشک عبارت است از روزیکه احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد

بپوشیده شدن بلال و برابری آن در شب روز بستی و نم و علما را اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام

ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن است که روز شک روزه نداشتند و کرده است روزه داشتن در آن و اگر دارند

بیت نفل دارند ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مشبیه است

نزد ما هر کسی را که موافق ائمه روزی را که حادث دارد روزه داشتی در آن روز و هر خاص را و غیر ایشان افطار کنند

بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غشی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه

دری از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگفتند از شعبان بهیست و نه روز طلب میکردند بلال را اگر میدیدند

آن را بیای شستند خبر آن را روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی غایت بودی افطار می نمودند و اگر غایت بود

روزه میداشتند و محل کرده اند این را بر عموم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بهیست و رمضان

میدارند و الله اعلم - و عن ابن عباس - قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رايت لیل

یعنی بلال رمضان - آمد اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدیستی که من دیدم ام بلال یعنی بلال در رمضان را -

فقال انشده ان لا اله الا الله - پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوحدا نیست حق - قال نعم گفت اعرابی اگر

گواهی میدهم - قال انشده ان محمد رسول الله - گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خدا است -

قال نعم - گفت آری گواهی میدهم - قال یا بلال انون فی الناس ان یصوموا حکفت آن حضرت انی بلال ندانم



در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و درین حدیث دلیل است بر آنکه یک مرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است بخجری و در ماه رمضان و غیره نیست لفظ شهادت و تفصیل طایب آن است که در سبب حقیقه و صحیح از سبب شافعی و مشهور از سبب احمد آن است که ثابت میشود بطلان رمضان بخجری و احدی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر و شیئی است که متعلق به آن است و جواب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث از اخبار را بخجری و احدی عدل و نزد مالک و در ترمذی و غیره را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت در کس چنانکه در سائر شهادت است و لیکن عدالت بخجری شرط است بآلقا و طحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغير عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امرأه و بعد و این در صوم است باغیم و در فطر باغیم شرط است عدو شهادت و عدالت و حدیث و بی علت و در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تو اترست و نزد بعضی اهل محله و روایت است از ابی یوسف پنجاه مرد - و سخن این عمر قال ترا ای اناس الملل - بیک دیگر نمودند مرد ماه نورانی یعنی حج شدند بیدین آن - تا خبرت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ائمه - پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را بتمام و امر الناس بصیامه پس روزه داشت آن حضرت و امر کردم مردم را بروزه داشتن - رواه ابو داود و الدارمی

**فصل الثالث** - سخن عایشه - رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحفظ من شعبان ما لا یحفظ من غیره - گفت عایشه بود آن حضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگار بانی میکرد و آنچه میکرد و از غیر شعبان یعنی تکلیف میکرد و مبالغه می نمود و در شعبان ایام ماه شعبان برای محافظه صوم رمضان فی الصراح تحفظ بسیار بیدار بود و یک یک یاد کرد و در آن ماه صوم نور و تیر رمضان - بیشتر روزه میداشت آن حضرت و در آن ماه رمضان - فان ثم علیه عید تثنین یونانم صام - پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد و سی روز را بیشتر روزه میداشت

رواه ابو داود - و سخن ابی انحرسی - یفتح موعده و سکون بخجری و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید این غیر ذر کونی - قال کف من خیر العمره برون اکیم ما برای عمره گزارون - فلما نزلنا بطن نخله - پس چون فرود آمدیم ما بطن نخله که موهب نیست میان که و طائف - ترا اینها الملل - چه شدیم بر طلب بلال - فقال لبعض القوم هو ابن ثلث - پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است - وقال بعض القوم هو ابن لیلتین - و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شب است - فلقینا ابن عباس ثقلنا - پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم - انار اینها الملل فقال بعض القوم هو ابن ثلث و قال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلته را تیموه - گفت ابن عباس که نام شب دیدید شما ماه را - قلنا لیلته کذا و کذا گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیدید و در آن

فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم مدله و تیر - در آن گروانیده است

در رمضان را وقت دیدن بلال یعنی مدت رمضان را زمان دیدن بلال گردانیده است یعنی هرگاه که بلال بنید رمضان کند -  
 نوعی که را میگوید - پس این بلال مرثی را مست که دیده آید او را در آن شب - و فی روایتی گفته قال - و در روایتی از ابی بصیر  
 همچنین آمده است که گفت وی - اهلنا رمضان - دیدیم ماه رمضان را بلال و استملال باه دیدن و معنی بر داشتند  
 او از نزد دیدن بلال تیر آید - و سخن بذات عرق - و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق است بکسر الهمزة  
 و سکون را نزد یک بهمان موضع است که مذکور شد - فارسلنا رجلا االی ابن عباس لیسأله پس فرستادیم ما در وی  
 به سوی ابن عباس که پرسید او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس  
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد مدد له وقته - بدرستی که خدای تعالی به تحقیق مدت گردانیده است رمضان  
 را زمان دیدن بلال - فان اخی علیکم فاکملوا العدة - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را  
 یعنی سی روز شمار کنید و روزی را درید - رواه مسلم

### باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

**فصل الاول** - سخن آنس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سجور و افان فی الصوم برکت و طعام  
 سجور زید زیرا که در طعام سجور برکت است - و سجور نفیع بین و نفیم آن هر دو جائز است اگر نفیع است معنی آن طعام  
 سجور است و نفیم طعام سجور خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین نفیع است و اظهر در معنی فیم است زیرا که برکت و نفیل است  
 بتما بیت سنت که در نفس طعام کذا قبل - معنی علیه و سخن عمر و ابن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا یصل بالین و یسانا و یصام اهل الکتاب الا که اسحر فرق میان روزه با و روز اهل کتاب خوردن سجور زیرا که خدای تعالی  
 مباح گردانیده را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن با ایشان شکار است و این نعمت است و اگر نفیع نبود  
 و بکون کان یکبار خوردن و نفیم نیزه معنی نفیم و این موافق روایت تنویر است نفیع بین و لیکن روایت اینجا نفیع نیزه  
 است - رواه مسلم - و سخن سهل - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یراه الناس نجیة باجملوا الفطره روایت  
 از سهل بن سعد السعیدی که از شایسته صحابه و آخر کسی است که مرور دیده از اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 همیشه اندر مردم لباس نجیر با وام که شتابی کنند و رکشادن روزه بتفقی علیه و این نیز جهت مخالفت اهل کتاب است که تا قیام  
 میکنند در انظار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت اشعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند و لیکن  
 باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تعین بدان و احتیاط و ران نه استیصال با ترو یا ملن چنانکه بعضی از ارباب مخلصه  
 در شنیدن میکنند و در وقت گفتی است که اگر قصد در تاخیر تا ویب نفس و دفع سحرشی و توفعی که در آن نفس یا صولت  
 عثمان بن نوفل باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و در این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است  
 آنرا ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نه کنید و سر کدام از شما که خواهد وصال کند گوید وصال کند

و سحر و تافیه انظار نظریه بسیارست نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند از البیاری رها بین و در باب احوال و  
 معاملات اعدا و اشتد علینا من بر کاشتم انتهی کلامه - و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 اذا قبل الکیل من بهننا - چون پیش آمد تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق - و او بر النهار من بهننا - و پس  
 در روز از اینجا یعنی از جانب مغرب - و غربت الشمس - و در روز و اقبال و این اقبال و او بار نیز بسبب  
 غروب آفتاب خود به بود و ذکر این برای تاکید و تفرید و قول یس است - فقد افطر الصائم - پس تحقیق روزه گذار  
 روزه در این وقت انظار و معنی بای که انظار کند متفق علیه - و عن ابی هریره - قال سئ رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عن الوصال فی الصوم - نمی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن و در روز  
 یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحابه - انک لو اهل  
 بدستیکه تو وصال میکنی بسیار رسول الله پس مراجع منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوانی از او اکل و شرب خود - قال -  
 گفت آن حضرت - و اکلیم متلی - و کلام کی از شما اندوز است - انی ابيت لیطعمنی ربی و یطعمنی - بدستیکه من شب میکنم  
 در حالی که احام میدهد مرا آنکه بدو روزه و تربیت کننده من است و آب میدهد و میطعم علیه - بداند که علماء را درین  
 طعام و شرب چند قول است یکی آنکه طعام و شرب محسوب بود که برای آن حضرت شرب از زرد و سر و دگانه ای آمد و خور و وی نوشید  
 و این کثرتی بود و رضای تعالی مخصوص بود که صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود و اگر چه خورد و زنده نیز  
 فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اطل غنم بنی یثرب لیطعمنی و یطعمنی من زرد و دگانه خود طعام و شرب  
 میدهد مراجع آنچه موجب افطار است شرعاً طعام و شرب معتاد است اما آنچه بطریق فحش عادت از بهشت و از پیش  
 چه در دگانه باشد بطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد به طعام و شرب اینجا قوت است که لازم است پس گویا  
 قوت مراد از دگانه من قوت اکل و شرب است نه چیزی که قائم مقام طعام و شرب میگردد و افاضه میکند و بدان  
 قوت بر طاعت و عبادت می یابیم و مراد به طعام و شرب میسر است و سیرانی است که بی طعام و شرب آن حضرت  
 را حاصل میشد و المجهود و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت  
 بود و در گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیر و سیرانی است و گفته اند معنی اول راجع ترست چه  
 سیری و سیرانی منافی حال صائم است و نفوت مقصود از صوم وصال است چه روح این علی گرسنگی است تشنگی و نیز چا  
 آن حضرت در اکثر طریق بود چنانکه سنگ بزرگ مبارک می بشت کفانی فتح الباری و مختار است که مراد طعام  
 و شرب محسوب نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات  
 و فیضان لطافت الهی که در دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذا  
 جسمانی و لازم آن معنی میشد و این در مجتبه ای مجازی و مسترهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت

معنوی که امر آنحضرت را بوجوب تعلیمه - اخلاق است علما را در صوم وصال در غیر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه و طائفه گویند که جائز است مگر کسی را قاضیست بر آن و بی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عایشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و حمزه و ابی بن کثیر مثل عبد الله بن ابی معمر و عامر بن عبد الله بن الزبیر و از اهل بیت می بقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تنهیه کرده اند بر آن است و اختلاف کرده اند که اگر است تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح ترست و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تأخیر از نماز است نه وصال و چه بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث بیست و نهم است و از اهل سلوک آنها که مولی اند بر یا ضمت نفس و گردن حقن وی افطار میکنند بکف اهل نماز حقیقت وصال بر آید و الله اعلم

### فصل الثانی - من حلفته - یعنی الله عزما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یجمع الصیام

قبل الفجر فلا صیام له - که یک که نیت نه کند و تعمیر غم نه نماید و نه را پیش از فجر مس نیست روزه و او را جمع الصیام یا صوم جمیم و کسیریم از اجماع بهی و سستی غم و ثابت حرام بودن بر کاری - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و قال ابو داود و وقفه علی حقه - و گفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حقه - معنی بیست و نهمین و عین مملد در میان آنها که از اتباع تابعین است و توری و ابن عیینه و عیبه الزرق از وی روایت دارند و از دیگران معنی زاری و فتح موحده و سکون تخانیة منسوب بر پید نام او معین صدب است از یاران زهری است و ده سال با و بوده و سماع حدیث از وی نموده - و ابن عیینة نیز از اتباع است و مشهور است - و یونس الاپلی بیست و نهمه و سکون تخانیة منسوب بایشان مشهور از شام نام پدر وی نیز است - کلام عن الزهری - همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان و ابن یونس روایت می کنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حقه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفع نموده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب سه فرجه خاری روایت کرده اند و از قطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی بمثلقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و غیره و کفارت یا نفل و لیکن در ایام و در پنجاه مختلف است در ایام مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است بر روزه که باشد نظر معیوم این حدیث و شافعی و احمد نیز برین قائل اند و غیر نفل یا نفل جائز است نیت قبل از وصال نزد شافعی بعد از وصال نیز در ایام مالک آنست که روزه ماه رمضان و نفل و تدر معین جائز است به نیت از نصف نهار یعنی که قبل از وصال است و براس روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و اولایل هر یک مذکور است و شرح فقه بر و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء احدکم

والا انما نری بیده - چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - فلا یقهقه  
 حتی یقطنی حاجته منه - پس باید که نهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را از وی یعنی نبوشد آب را احتمال دارد که مراد  
 از آن مغرب باشد پس درین تاکیدست برای تحجیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نزد اذن مسنونست یا اذن  
 صبح بود یعنی مدار بر اذن نیست لکن بر حقیقت صبح کند اگر چه بقیین طلوع کرده است بخورد و در شکست تحریری  
 نماید اگر در غالب فتن شبست بخورد و الا بخورد و گفته اند که مراد اذن بلال است که به شب میگفت چنانکه در باب اذان  
 گذشت و قید بودن اذان در دست اتقاقیست - رواه ابو داود و در بعضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب  
 و هم از بانی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی ان یحلم فطره - دوست داشته ترین  
 بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روز کثادن از جهت اذناک شرف متابعت و شکر گذاری  
 ترخیص و اعتقاد نعمت و اغمار رنجبگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیری کنند  
 و ران - رواه الترمذی - و عن سلمان - ابن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است  
 بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مولف کتاب کند قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطار احدکم  
 فلیفطر علی امر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خور یا فانه برکت - پس بدرستی که یا یا افطار  
 بر خور یا سبب برکت و زیادت ثواب است - فان لم یجد فلیفطر علی امر - پس اگر نیابد برکت را پس باید که افطار کند بر آب  
 فانه طهر - پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار با آب پاک کننده است معده را از آلائش و صاف کننده  
 است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد بشود قبول  
 میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین نتفع گیرد و چون بوی غایت استغناء خصوصاً  
 قوت با حده که استغناء وی از خلوات بیشتر و قوی ترست و چون خلوات اهل حجاز ترست و مجبول است طبیعت ایشان  
 بر آن و تربیت یافته است به آن استغناء ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بر ذره خشکی حاصل میشود پس  
 چون تر شود و استغناء وی بندگان تر گردد و اولی بخالت نشد و گرسنه آن است که اندک آبی شرب کند پس اذن  
 طعام بخورد و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و لم یذكر فانه برکت - غیر الترمذی - و ذکر کردیم که  
 لفظ فانه برکت - الترمذی - و عن الحسن قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات -  
 بودند آن حضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد و بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات تمیرات - پس اگر نبود  
 خرمای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده - فان لم یکن تمیرات  
 حسی حیوات سن یا کسکس اگر نبوی بود خرمای خشک هم می نوشید چند گفت آب - رواه الترمذی و ابو داود و قال  
 الترمذی فله حدیث حسن عریب - و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نظر صائماً

از خبر نماز یا قناده اجله - روایت است از زید بن خالد که از شایسته صحابه است گفت گفت آن حضرت که یک روز کشتایان را  
روزه دایره ایاسازد سامان غراکننده را پس مراد است مانند اجروی بجهت اعانت بر غیر و شریک شدن در آن -  
رواه البیهقی فی شعب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است و در  
ونسائی و ابن ماجه و ابن خزمیه و ابن جبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند و عن ابن عمر رضی الله عنهما  
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت <sup>الطهاره</sup> و تلبت العروق و ثبت الاجران شاکر الله تعالی - رفت تشنگی و تر شد رگهای و ثابت شد اجرو ثواب اگر خواسته است  
خدا افطار هموزست خود و در مقصود معنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابو داود و عن معاوی بن زهره یقین زای هوکن  
ما از ثقیف تابعین است - قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد  
میگفت - اللهم کک صحت - خداوند برای رضای تو روزه داشته ام - و علی بن زید قناده افطرت - و بر روی تو که سانیجا  
کند ام روزه را - رواه ابو داود و مرسل

**فصل الثالث - عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهراً ما عمل**  
ان سس الفطر - همیشه است دین غالب ما و ای که شتابی کنند مردم افطار را - فان البیرو و انصار علی یورخرون  
زیر که پیرو و نصاری تاخیری کنند و افطار پس و خلالت ایشان و بهم بنای علی ایشان غلبه و شوکت است  
و دین و دین کلام اشارت است که قوم دین و غلبه آن در مخالفت ای ای دین است - رواه ابو داود و ابن ماجه  
و عن ابی هریره - رضی الله عنه تا میست از اقران مسروق - قال - گفت - و خلعت انما و مسروق علی عایشه -  
و آدم بن مسروق بر عایشه - قالت - پس گفتیم ما - یا ام المؤمنین جهان من اصحاب کرم - و در و اند از یاران محمد  
صلی الله علیه وسلم - احدی ما عمل الا افطار یجیل الصلوة - یکی از آن دو مرد شتابی می کند در روزه کشتادن و شتابی  
میکند در نماز گردیدن یعنی نماز غریب - و الاخر یجیل افطار و یجیل الصلوة و دیگر از آن دو مرد تاخیری می کند افطار را  
و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عایشه - ایها یجیل الافطار یجیل الصلوة - کدام یکی از آن دو مرد یجیل میکند و افطار  
و یجیل میکند نماز را - فلما عبد الله بن مسعود و یقین ما آن مرد که یجیل میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه -  
قال کذا صنع رسول الله - گفت عایشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و الاخر ابو موسی - و مرد دیگر  
که تاخیر میکند ابو موسی شعری است از فی الله عنه پس ابن مسعود عمل بغیرت می کرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود  
اعلم واقعه است و احکام و اقدام است و اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است او نیز سندی یا عذر  
خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم - و عن العرباض بن ساریه صحابه است  
از اهل صفه و از آن گویندگان که نازل شده در ایشان دلائل الدین انما توک تعلم آ لایه قال دعانی رسول







و سه روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نیگردد و فائدا طهر اشد و سقا  
 ز بر آنکه بخوراند است او را و نه نوشانیده او را مگر خدای تعالی بتق علیه و این حکم عام است و در هر روزه فرض باشد  
 یا فضل و زود همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد  
 از امام ابی حنیفه که می گفت اگر نمی بود اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت آنکه این حدیث را قائل بشدم  
 بقضا و در مدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد و جماع از جهت استوار رکینت و وعنه  
 قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اوجاره رجل فقال - ورائنا می انگیزد ایمنه ایمان و آن حضرت ناگاه  
 آمد او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله بکلت - بلاک شدم من معنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کرد  
 و ابلکت و بلاک کردم معنی زن خود را بافکنده او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کرده  
 تو که این را میگوئی قال - گفت آن مرد - و تمت علی امرائی و انما صائم - اقدام بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در  
 روایتی بجای و انما صائم فی نهار رمضان واقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
 بل تجد رقبه تقصرا - ای می یابی بنده را که از او کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال - گفت آن حضرت - فصل تسلیع  
 ان الصوم شهرین متتابعین - پس ای می توانی که روزه داری دو ماه پیایی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت  
 آن حضرت - بل تجد طعام شهرین مسکینا - ای می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی یابم قال  
 گفت آن حضرت - اجلس شهرین و بکلت النبی - و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از  
 طعام و بوی دهنش کفایت می شود و گفت بفرم کاف و فتح هر دو رواست - فبینما نحن علی ذلک آتی النبی پس در آن  
 آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لعرق فیم - بنزلی یافته شده از برگ خرمای و عرق بفتح  
 عین و ما و به سکون نیز آمده و العرق المکثل الصم - بنزلی سطر که در وی پانزده صاع تابست صاع گنجد و پانزده  
 صاع شصت است - قال ابن السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد را مثل و کمیت - قال انا - گفت منم اینجا حاضر  
 قال - گفت آن حضرت - خذها تصدق به - بگیر این که مرا پس تصدق کن بوی بر فقرا اگر کفایت خود - فقال الرجل  
 اعلمی فقری - پس گفت آن مرد یا تصدق کنم بر فقیر تر از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیر تر از همه ام بر فقر چه  
 تصدق کنم - فوالله ما بین لایقها - پس خدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه - یرید البحرین - میخواهد به لایق  
 درین دو حره و هر دو زمین سنگ لایق سوخته و در بنیه مطهره در میان دو سنگ لایق واقع شده - این بیت فقر من این بیت  
 نیست اهل خانه فقیر تر از این خانه من فصیح آنی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه - تا آنکه چپ آمدنابهایی  
 آن حضرت و ناب دندان پیشین و در دندان ایشان دیشک میگویند و آن دندانهاست متصل ر با عیات و در روایات  
 بیت الواجده نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرب العقل و ضرب الحکم میگویند و وقت بلوغ

او کمال عقل برآیند و پیدا آید آن آهناز و خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق و ندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر که  
که و مفسر است ثم قال الطبرانی استبر گفت آن حضرت بآن مرد و بخور آن تمر را اهل خانه خود را چون دید آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم که آن مرد در رعایت احتیاج است فرمود بخور کفارت و در وقت دیگر خواهی داد که حدیث خواهی یافت  
و خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بر آن رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است  
و بعضی گفته اند که نسخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیہ -

**فصل الثانی عن عائشة** ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقبلها و یبوسها - روایتی می کنند عائشه رضی الله  
عنها که آن حضرت بوس می کند او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود - و میبوس لسانها - و میگوید آن حضرت زبان  
عائشه را بوس میکرد و گفته اند بعضی مثل مقصد مجتهدین لیکن همه بطرف زبان میباشد و بجهت تمام زبان شکی  
نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود - رواه ابو داود - و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است  
یکی از روایه وی محمد بن زبیر و الطحطاوی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - **عن ابی هریرة**  
ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن المباشرة للعصام - ابو هریره روایت می کند که مردی پرسید آن حضرت را از  
مباشرة ص عصام بطور مباشرت پس مرد وزن است یکسای دیگر و ملاقات بشره بشره در غیبه خرج - فرفض له  
پس رخصت کرد آن حضرت مرد را و بیا که گردانید - فأتاه آخر فساله - و آمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از  
مباشرة بشره پس نهی کرد او را و فرمود - فأتاه الذی رخص له شیئاً فیسئ ناکاه آن کسی که رخصت کرد مرد را و پس بود -  
و او از آن می نهد شاب - و آن کسی که نهی کرد او را چون است پس معلوم شد که پس را درست است و جوان را نهی است  
پس و عوف است و در غالب سبب آن پیر است و جوانی است - رواه ابو داود - و عثه - قال قال رسول الله صلی الله  
عیه و سلم من دبر غیره فقیض و من دبره فقیض عایه تضار کسی که سبقت کند و غلبه آرد او را قیض نیست هر دو قضا یعنی بطلان  
روزه نیست - و من استقام بعد فایق قیض - و یکیکه قیض کند بقصد باید که قضا کند که سبطل صوم است اما کفارت نیست نزد  
آن و این هر دو صورت مطلق است و برابر است که قیض پیری دهن باشد یا کمتر از آن و این است ندیدیم آنکه گفته اند و الله اعلم  
نزد اصحاب ما پس امام محمد و اتفاق است آنکه در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید میگردد و الله اعلم  
تعمدتی را بکار انداخته پس اگر قیض باشد قضا کند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است و در بایه مذکور امام ابو حنیفه را  
در روایتی شریع بایه گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتیم من و بنجد توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است  
که همین است قول ابی حنیفه - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یرویه الا  
حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد بن ابی النضر  
لا اراه محفوظاً - و گفته است محمد بنی بخار - که گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شایسته

و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد - و عن معان - بفتح میم و سکون مده - بن علی علیه السلام گفته است روایت دارد  
 از حضرت ابی الخطاب و ابی الدرداء و ابی یان - ان ابا الدرداء و ارحمته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قارفا فطره رواه  
 ابی اناسه که ابو الدرداء و ارحمته را حدیث کرده و را که آن حضرت می کرد پس اظهار کرد - قال فاقیت قوبان فی مسجد دمشق -  
 گفته است حدیثی پس ملاقات کردیم قوبان را در مسجد دمشق - فقلت ان ابا الدرداء و ارحمته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه السلام - پس گفتیم: راستی که ابو الدرداء و ارحمته را حدیث کرده و را که پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم قارفا فطره رواه  
 گفته است قوبان راست گفته است ابو الدرداء - و انا عیدتنا و صورته - و من ربحته بودم برای آن حضرت آب و مشک و اور  
 و قوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث و انا  
 و ارحمته می ناقض و ضمیمه و تقریه حدیث سابق است تا معنی تعمد می شود و خواهد بود - و راوی تمیز نکرد و انا  
 و این حدیث است که لای کرده اند ابو حنیفه و احمد و سلیمان و ابن المبارک و ثوری که می ناقض و ضمیمه و حمل کرد  
 شامی و انا که قائل نیستند بقبول می و صور را پیشتر در این دروی یا بر استیجاب و ان شاء الله علم و حسن ظاهر بن سبطیه  
 بصیرت تدبیر الاسلام حاضر شده بر سر و قاعده شایسته را - قال رايت البی صلی الله علیه و سلم مالا حصی تیسوک و هو حجام  
 گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شمار نمیتوانم کرد و سواکی که در حال آنکه می سوزد دارد و - رواه الترمذی و ابی یان  
 و این حدیث مطلق است و در جو از سواک کردن و سوزد و او را و علما را اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جازمه میدانند  
 خواه سواک سبب باشد یا ترک کرده شده باب و غیر اقبل از زوال بود یا بعد از آن و ابو یوسف گفته مکرده است رطب  
 و سبیل و نذر شافعی مکرده است بعد از زوال زیرا که دروی از آنکه خلوف است و نذر و احمد و سحنی مکرده است  
 در آخر نماز پس آنکه مکرده نیست و در وقت می دارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صحیح به اعلی - و عن انس  
 قال جاز رجل الی البی صلی الله علیه و سلم قال استکایت یعنی - گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت شکایت  
 کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم من بدو اند میگویند شکایت کرد فلان حکم خود را وقتی که بدو اند شکایت  
 یا چشمم گاهی چون میگویند شکایت کرد و لیکن او یعنی در رنده شده و بیمار شده و اصل شکایت یعنی گله است و انا  
 نیز ازین باب است - اما تحمل و انا صام - گفت آن مرد و آیه پس سر که چشم و چشم من است و حال آنکه از  
 روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری سوزد کثیر یعنی سر که کشیدن بر زوزه زبان نمیکند اگر میخواهی بخش  
 رواه الترمذی و قال البی اسناد به بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست  
 اسناد دروی قوی - و ابو عاتکه الراوی لضعف - و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف و انشائی شود و حکم  
 کرده میشود و به ضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس  
 اسناد دروی قوی نیست و بهیچ تر سیده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و درین باب چیزی و شکایت

کرده اند اهل علم بدان پس کرده و شسته اند از بعضی و این قول بنفیان و ابن المبارک که جهل و سختی است و خست کرده اند یعنی  
 و این قول شافعی است انتهى و قول امام ابو حنیفه نیز خست است و از امام مالک که استیصال کرده اند و جامع الاصول از انس بن مالک  
 بروایت ابو داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که سر میگرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم باینکه برین گندازان و سر و در حدیث ضعیف است را گفته علم - و عن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قال لقد رايت النبی  
 صلی الله علیه و سلم بالبعج - گفت تحقیق دیدم آن حضرت را ببعج یعنی عین جمله و سکون را نام موضعى است میان مکه و مدینه و بعضی گفته  
 موضع بدینیه یعرب علی رأسه الماء - میرخت آن حضرت بر سر خود آب را - و هو صائم - و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود -  
 بین العطش - میرخت آب از جهت تشنگی - او من الحمر - یا از جهت گرمی شک را ولایت - رواه مالک و ابو داود -  
 و عن شداد بن یساف - بن اوس نفعی - که برادر زاده حسان بن ثابت او را  
 دید را و صحبت او است آن رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتی رجلاً بالبعج - آمد مردی را  
 به بقیع که قبره مدینه مطهره است - و هو یحیی - و آن مرد حیات میکرد - و هو آخذ بیدی - و آن حضرت گیرنده بود دست  
 مرد - قالی عشرة فقلت من رمضان - و قتی که پیچیده شب گذرشته بود از رمضان - فقال - پس گفت آن حضرت -  
 افطر الحاکم و الحجوم - روزه کنش و حیات کننده و حیات کننده یعنی فاسد شده یعنی فاسد شده روزه هر دو - رواه ابو داود  
 و ابن ماجه الدارمی قال الشیخ الامام محی السنه رحمه الله علیه و بناه البعض من رخص فی الحیاه - و تاویل کرده است این -  
 را که ظاهرش در فساد صوم است بجماعت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند و در جماعت و میگویند که روزه بجماعت نمی شکند  
 و میگوید بقول خود اسی - ثم ضا الافطار یعنی پیش آمدند از حجام و مجوم برای افطار و نزدیک است که شکند روزه  
 ایشان - بمجوم بلضعف - اما مجوم بجماعت ضعیف است که عارض میشود مراد بجماعت خون کم کردن اینی نزدیک  
 است که ضعف کند و بجماعت آن بخور و روزه تا ملامک نشود - و الحاکم لانه لا یاء من من ان یصل شی الی جوفه - و اما جماعت  
 کننده زیرا که وی این نیست اندر سیدین خیره از خون شکم وی - بعض الملائم - بکیدن شیشه های حجامت و در  
 عرب باین طریق خون کمی کنند که بر موضع خون نشیند و به شاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسریم بر آن موضع  
 شده بهمان می کنند وی کنند پس جای آن دارد که خون در دهن و آید و از دهن درون شکم رود و ملازم جمع  
 ملازم بکسریم قاروره جماعت که جمع میگردد و روی خون تبار آنکه جبر علیا بر آنکه جماعت نمی شکند روزه را ذکر کرده  
 نیست مرصم را که بجماعت طریان ضعف و این در سبب امام ابو حنیفه و شافعی است و همین است مردی از فعل آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر  
 و زید بن اسلم و ام سلمه و زینه ام احمد و طا الله از علما مثل عبدالله بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی نوره  
 به آنکه جماعت مفطر است صوم حاکم و مجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و نشد بیکر عطا



و کفارت برائت واجب گردانید و قبول احمد قال شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و دوی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطار الحاجم و الحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کنند صائم حجامت را باشد تر و من محبوب تر و اگر کنند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد آن حضرت و چون بمصر آمد میل کرد بر خضت و در فتح الباسی گفت که بود شافعی که می گفت حدیث ابن حبان در احتجام آنحضرت انشأ و ارجح است از حدیث اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی که از داخل و خارج و در نمی آید چیزی که از خارج به داخل نیز حجامت موجب منفعت و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جمیع هم اگر چه چنین است ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و منع علیه است و محفوظ از محایبه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار حجامت است و قوی میگویند که حجامت اگر چه مفسد نیست اما کرده است از جهت طریای خضت و خون پاک و علمای ائمه چهارم میانه کرده اند و در مجمع حدیث افطار الحاجم و الحجوم و تأکیدند بر این خود و نصرت آن معقول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمیع را تأویل میکنند آن را که مراد افطار نصرت بر این اوست و وقوع و بر این پیوسته مولف و کتابت نقل از بعضی ائمه بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطار یعنی آنچه از پیش از این روایت کرده اند که با حجامت است یا در کتاب صغیر بود و دیگران گفته اند حجامت و آن امر غریب است و او پیش از افطار اجتناب می نمود و اندر بعضی میگویند که آن حضرت از ویکی شام حجامت نمود و چون گفت و این قول فرمود و مقصود بیان عمدت از جانب ایشان بود یعنی خوب بنا کرده اند که حجامت کرده اند ولیکن پاک نیست که وقت شام و در سجده است و بعضی میگویند که خضت بعد از نبی است و از پیوسته است و در

و سخن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوم من رمضان من غیر شهوة و لا مرض کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رغبت شری چنانچه سفر و پیری و بیم مرض - لم یقیض عنه صوم الدهر کاله - قضا کنند از وی روزه تمامه عمر - و الا صامه - اگر چه روزه دارد و قاضی عمر و این حدیث از بابها قاضی و صیغه است و مراد آنست که فیصله روزه فرض در آن مرتبه است که بر روزه نفس و قضا آن یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفار و غیره و ماه کفایت می کند و این - روزه احمد و اکثر غریبی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری و ترمذی و ابن حبان و روایت کرده آن را بخاری از ترمذی بواسطه بطریق شریفه و روایت کرده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است - و قال الترمذی سمعت حمدا یسئلی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم حمدا را یعنی بخاری را میگوید - می گفت بخاری - ابو الهکوس - یضم بهم و قحطای و کسر و او مشدود در آخرین معانی - الراونی - که راوی این حدیث است

از اعراف این غیر از حدیث - نمی شناسم مراد از این حدیث و گفته است گمان نمی برم بر او که شنیده باشد آنرا از بابی هر سوره و این خلقت تشریحی گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده بشود و بعضی وی کذا فی نفس الامر و گفته - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کم من دناکم لیس یؤمن بحدیثه الا انظر - بسیار روزی که در آنست مراد از حدیثی از سوره خود که تشکیلی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر منافی خود را باز ندارد - و کم من دناکم لیس یؤمن بحدیثه الا انظر - و بسیار شب خیر نمازگز نیست مراد از حدیثی از قیام خود که بیداری چنانکه نماز در زمین مقصوب کند و از کتاب منافی نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتقاد دارد و از اشتباختن مرد و مقصود تشکیلی یا تشکیلی سخت - رواه الداریمی و ذکر کرده است - و ذکر کرده شده است حدیثی لقیط بن یحیی لام و کسرات - بن صبرة - بفتح صا و هماد و کسر موحده که در روایتی تحکم مبالغه در اشتیاق است مخرج فی باب سنن الوضوء - اگر چه در بعضی این را ذکر کرده است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قلت لایضاح ان اصائم خصلت است که روزه نمی کشاید مراد روزه دارد - الحجا ته و اشیای الاحتمال - مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعد کند که وی بضرست چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال بنی جریث غیر محفوظ - و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عهد الرحمن بن - یحیی الداریمی یصفی فی التمهید - و گفته اند که مراد کرده است آن را در قطنی و یحیی و روایت کرده است ابو داود و ترمذی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود و اشبه است بهواب و ابو زرعه گفته که این است و عن ثابت البنانی - یعنی موحده و ضعیف چون از کبار تابعین است روایت می کنند از انس - قال - گفت - سهل انس بن مالک پیغمبر شنید از انس پیغمبر مالک - گفتیم مگر چون الحجا ته لایضاح علی عهد رسول الله - و یا ابو ذر غفاری که کرده چند اشتباه حجا است را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال لا - گفت انس که روزه نمی چند اشتباه حجا است - الامن اصل انفس - مگر از جهت پیدا شدن ضعف حجا است یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد و نه معلوم را اگر دست و ران - رواه البخاری - و عن البخاری - تعلیقا - و روایت سه از ثمالی بطریق قطعی و معنی قطعی و رتبه معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحیی و موه ام - بود ابن عمر که حجا است میگردد و حال آنکه ه ام است یعنی حجا است میگردد و روزه - ثم تکرر - بعد از آن گذشت حجا است کردن را در روزه - فلان تحقیق البلیل - پس بود که حجا است می گردید شب - و عن عطاء رمی الله عنه قال ان من نفس - گفت عطاء که از تابعین است اگر آب در دهان چنانچه - ثم انفرع مانی فیه من الماء یستر رخیة آنچه بود در دهان و سه از آب - لایضاح ان تدر و رقیه زبان نمی کند او را که فرو برد و بگوید آب دهان خود را - و ابی فی فی و فرو بر و چیز یا کما مانده است

در همین او بعضی گفته اند وی نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن وی و گفته اند که اصل عبارت ما ذی سست  
 خا از نظم نسخ افتاده و معنی آن است که وجه چیزی باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیزی باقی نمانده است بعد از بخور  
 آب از دهن بیافند و شیخ ابن حجر گفته است و در روایات دیگر ما ذی بصریح آمده است تقدیر - ولا یضع العلك  
 و نجایه علك را بکسر عین مهله و سکون لام معروف است مثل مفعلی و آن را علك رومی میگویند که برای قوت دندان  
 میخایند و علك یعنی نسیج و چسبان مثل سیرشم نیز آید و علك نسیج یعنی خابیدن نیز می آید - فان از در و رقیق علك  
 را اقول انه یفطر - پس اگر بگوید بر آب و دهن را که نجاییدن علك پیدا می گردد و نجی گویم که وی افطار میکند زیرا  
 از وی چیزی جدا نمی گردد که بشکم در روز و تازه بشکند - و لکن نهی غنه - و لیکن نهی کرده میشود از فرو بردن و  
 کرده است و احتیاط نیست و در بعضی نسخ و میضع العلك بی کلامه لا و گفته اند که این ادق است بایاق فافهم - رواه الطبرانی

## فی ترجمه باب

## باب صوم المسافر

همانکه احادیث آورده در صوم مسافر و افطار وی مختلفه و بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام  
 یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بختیار میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و در صیام نظر در تفاوت  
 احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل قوی که افطار و صیام هر دو جایز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام  
 یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابر اند ابو حنیفه و مالک و شافعی و ثوری و حنابلان بر آنند که صوم افضل است  
 کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و آسان بودن او و موافقت مسلمانان و شکل بودن قضای بعد از  
 قضی رمضان و نقل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت است مرا ایشان را و نیز در احمد  
 و اسحق و آذرعی و سعید بن السیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز  
 نقل کرده اند از جهت تسک بنظر قول خداوند تعالی نعمة من ايام اخر و با حاشی که وارد شده است و در  
 صوم تا آنکه بعضی از اصحاب بطور ابر عدم جواز صوم در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دار و قضا کند که قوتش همان است  
 و بعضی علما بدان رفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده غیر است  
 در آن واقعه اعلم

فصل الاول - عن عائشة - رضي الله عنها قالت ان حمزة بن عمر و الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه و سلم  
 اصوم فی السفر - گفت عائشه که حمزه بن عمر و الاسلمی که از اصحاب است گفت مر آن حضرت را آیا روزه دارم در سفر  
 و کون کثیر الصیام - و بود این مرد بسیار روزه دارند فقال ان شئت فسم و ان شئت فافطر پس گفت  
 مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم اگر نمی خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن - اما آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود

و این حدیث باطل است بر جوابی که میماند و می افطار میقتضی علیه - و عن ابی سعید الخدری قال غفرنا عن رسول الله - گفت غزا کردیم با همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - است عشره - صفت من شهر رمضان - وقت شام از شب که گذشت بود در رمضان - فقامن صام و نما من افطر - پس معنی آنرا کسی بود که روزه داشت و بعضی آنرا کسی بود که روزه افطار کرد و نام عیب الصائم علی المفطر و الا المفطر علی الصائم - پس عیب گرفت - روزه و بار افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز بنا بر تفسیر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز روزه اگر چه یک جانب افضل باشد - و واه سلم - و عن جابر - رضی الله عنه قال کان رسول الله - گفت جابر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی سفر - و سفره - فرمای زحاما به کسری پس دید آن حضرت انبوی مردم را - و جلاله تامل علیه - و دید مردم را که تحقیق سایه کرده شده است بر روی بخیمه و مانند آن تا از مشقت عطش و حرارت صوم بجا خود آید یا کنایت است از ایستادن مردم بر سر او و گرد و گرد او - فقال ما هذا - پس پرسید آن حضرت چیست این انبوی و این سایه کردن و عیب آن چیست - قالوا الصائم - گفتند این چهار روزه دار است که بجهت خاف ضعف افتاده است - پس گفت آن حضرت - ليس من البراءة یا من فی السفر نیست نیکی از روزه داشتن در سفر یعنی باین سرحد که برسد روزه داشتن نیکی است و افطار افضل است - یعنی علیه - و عن انس - رضی الله عنه قال کان مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی السفر بودیم - ما بان حضرت و سفری - نما الصائم و نما المفطر - پس معنی آنرا افطار کننده - فقامن صام و نما من افطر - و قام المفطر و ان - و بر پا ایستاد و نماز افطار کننده گان - و فطر لوالا انبیة - پس زدن خیمه بالا - و فطر لوالا انبیة - و آب داده شد تراشید - فقال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ذوب المفطر و ان الیوم بالاجرة - بر زدن افطار کننده آن امر و زاجر و ثواب را بدین معنی که فطر باقی است از صوم باقی که تا قبل گفت باشند - ضعیف ساخته الله که در قول وی الیوم ایما است باقی است از فضیلت فطر بجهت خدایا که می افطر آن است هر سال که آن را علی الاطلاق فاقیم و در حدیث دلیل است بر آنکه خورند صاحبان فضل از فضل است فطر و استیغفار فی العوارض - یعنی علیه - و عن ابن عباس - قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدينة الی که - پیروزان آن حضرت از مدینه بکعبه یعنی به سال تقی که - فقام فی روزه دار و راه - یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و پیغمبرین و پیغمبرین و فقام فی روزه دار - پس هر روز است از آنجا که چاه است شیرین آب - ثم دعا بآبار به پیش طایفه آن حضرت آب را - فخر معالی - پس هر روز است از آنجا که در دمازی دست خود - کبره الناس - تا بدین حد که مردم - فافطر - پس آب خورد و روزه گشا و - یعنی تمام شد - تا آنکه قدم آورد و بک - و فطر فی روزه دار - و این - الله - بر زدن آن حضرت -

از دینیه دوم بر همان بود و در آمدن بکه و فتح آن بستم - و کان ابن عباس یقول - و بود ابن عباس که میگفت - نه حمام رسول الله تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - یعنی و سفر و ادین سفر - و افطر - و افطار کرده است یعنی بهر دو وجه عمل فرموده اند - فمن شارب حمام و من شارب افطر - پس هر که خواهد روزه دار و در هر که خواهد افطار کند - یعنی هر دو باب درست و نیکو است - متفق علیه و فی روایه مسلم عن جابر - و در روایتی هم مسلم از جابر این چنین آمده است - این شهر با بعد العصر - که آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی - محسن انس بن مالک کعبی صحابی است غیر انس بن مالک مشہور گفته اند کہ در میان  
صحابی بہ بیت دو کس اند کہ نام ایشان انس است از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک  
را یک حدیث است در صوم مسافر و حامل و مرضع - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وضع عن  
المسافر شطر السجۃ - بدرستیکہ خدا بی تعالی نہادہ است از مسافر یعنی اسقاط کردہ است فرضیت آن را از شطر  
و بی نصف نماز را کہ چارگانگی را بدو گانہ آوردہ - و اللہ و محسن المسافر نہادہ است و جوب روزہ را از دفعہ سیافر  
و عن المرضع و الحبل - و نہادہ است ہزوزہ را از زن شیر دہندہ و از زن باردار و انظار مرضع و حبل را بر دفعہ بیست  
کہ اگر نہ ان کند بچہ را یا نفقہ ایشان را و مرضع و بچہ را یہ است کہ حکم عقد اجارہ ارضاع بروی لازم شدہ است  
اما م بروی ارضاع لازم نیست اگر اتناع او جبرش نتوان آورد مگر آنکہ پدرش فقیر باشد یا مرضع نیاید بچہ بین  
ند صاحبان - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و عن سلمہ بن محقق - یضم ہم وقع حار و شید  
موجودہ مفتوحہ و آخر کتاب و کسر بانیہ گفتہ اند ولیکن محدثان فتح با یخوانند صحابی است و حسن بصری از وی روایت  
می کنند و بصری سنان بن سلمہ کہ از وی بران و پلو انان بود و غزوہ چند کردہ نیز صحابی است - قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ صلوۃ تادی الی شیعہ کسیکہ باشد مراد را مگر می کہ برساندہ او را بمیزل در حالت سیر  
و آسانی و حلوہ بفتح حا چیزے کہ برداشته شود بار بروی شتر یا خراف یا آن فیئ مرکب - فیکسم رمضان حیث اور کہ  
پس با یک روزہ دارد رمضان را ہر جا کہ در یا بر رمضان اور یا در یا بد اور نشان را ازین حدیث معلوم می شود  
کہ بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزہ باید داشت و امر بروی محمول بر ندب و استحباب و الا انظار جاکز  
در سفر اگر چہ مشقت نبود با جماع و برین حدیث سخن بحدت خوف بعضی رجال است کہ اسناد کردہ اند و کردہ اشخ

**فصل الثانی** سخن جابر بن ابی سول الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکه فی رمضان - روایت از جابر که آن حضرت را پیرون آمد و سال فتح مبعوسی که در رمضان - قسام - پس روز دوازدهم ماه - حتی پنج کله انیم  
ضمیمه کامل و تحقیق با دو ترجمه همین مجرای رسید این موضع را که میان مکّه و مدینه است نزدیک به عثمان بر سه میل از مدینه

فصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بفتح من مار - پسر طلبید قدحی از آب - فرقه - پس برداشت قدح  
 - حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح شکم خربند - پسر نوشتید آب را به نقیل ایستادند و آن بطن  
 قدح را - پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بطنی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند و انظار  
 نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئک العصاة اولئک العصاة -  
 آن کسانی که توبه نمیکنند یا آن کسانی که توبه نمیکنند گناهان کردیم و در آنجا که توبه میکرده بودید و در آنجا که توبه میکرده بودید  
 علیه و سلم را و قبول نکردند رخصت خدا را و غرض و او را و دشده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای او  
 را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غریبههای او را از آن جهت که روزه داشتن حرام است و سفر چنانچه  
 طاقت ندارد بهر توبه که کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و قدح بر - رواه مسلم -  
 و عن عبد الرحمن بن عوف - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صام رمضان فی السفر  
 کالمطعم فی الحضر - روزه و از روزه رمضان و سفر مانند افطار کنند است در حضرت ازین حدیث معلوم میشود و منع  
 از صوم در سفر همچو منع انظار و در حضرت و این محمول بر نفس و خون ملاک در صوم و در بعضی مواردی که است که توبه  
 و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک غریبت - رواه ابن ماجه - و عن حمزة بن عمر الداعی  
 انه قال - گفت - یا رسول الله انی اجد فی قوة علی الصیام فی السفر - رسید که من می یابم در خود قوت بر روزه  
 داشتن در سفر - فعل علی جناح - پس ایاهست بر من گناه - قال - گفت - ای رخصته من السفر - این افطار رخصت  
 است از خدای عزوجل - من اخذ بها نحن پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند به آن پس نیک است  
 نظر بشود که در توبه و تسبیح الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - و من احبها ان یصوم فلا جناح علیه - و کسیکه  
 دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بروی او درین اشارت است باو بوی افطار - رواه مسلم -

### باب القضاء

ظاهر است که او بقضای صوم رمضان باشد و اگر مردان عام تر باشد ضرورت دارد و ظاهر است که او باقی باشد و قضا  
 و نه کفارت و اگر تعدد باشد بغير کفارت است و قضا و در ابواب سابق هم آن گذشت و اگر تعدد باشد چنانچه سفر و مرض و در اینجا قضا  
 انفصل الاول عن عائشة - قالت کان یكون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بودشان که می بود بر روزه من  
 روزه از رمضان که بعد از خورده بودم - فما استطاع ان اقضی الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم  
 مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت - یحیی بن سعید یعنی الشغل من الهی او الهی  
 صلی الله علیه و سلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا سه ماهی و در پیشینگی که صادر میشد از جانب آنحضرت  
 از جهت طلب کردن و صلی الله علیه و سلم استماع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بشتی بودن و در آنحضرت را و آنحضرت



در شعبان و اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت و درین میان عایشه فرمت نی یافت و روزه قضای کرد - متفق علیہ  
 و عن ابی هریره - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم ذروها شاید الا باذنہ روا  
 مزین را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضرست مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را  
 و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر مذہب ابی حنیفہ و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل  
 بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مرد و ترجمہ باب قضای صوم است وجود  
 یا بعد از آن پس موافق باشد بر مذہب شافعی و هر که با اوست و عدم وجوب قضای آن فافهم - و لا تا روزه فی بقیۃ الایام  
 و اذن کند زن بی هیچ یکی را بدر آمدن خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه محرم باشد - رواہ مسلم - بحکم معاوۃ العدویۃ -  
 انما قالت لعائشۃ ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوۃ - روایت است از معاوۃ عدویہ کہ تا بقیۃ نیست  
 و کیفیت ادا صیاست کہ وی گفت مر عایشہ را کہ چیست حال حائض کہ قضای کند روزه را کہ در ایام حیض  
 خورده است و قضای کند نماز را با وجود آنکہ هر دو فرض اند ما قاطع شد او ای آن بند حیض - قالت عائشۃ کان  
 یصیباؤنک - گفت عایشہ بود کہ میرسد ما را آن یعنی حیض - فمؤخر قضای الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم  
 و لا تؤخر قضاء الصلوۃ - و امر کرده می شدیم بقضای نماز یعنی این امر عقیدہ است کہ شارع بدان حکم کرده است علت  
 آن پرسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود کہ می گفت در قضای نماز جرم و مشقت تمامست باین سبب قضای  
 آن واجب نہ شد اما عایشہ را گفتگو بر نیست شاید کہ وی میگفت ما را بیج نیست و مشقت نی و اشارت کرد کہ  
 در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه نماید باید کرد - رواہ مسلم - بحکم عائشۃ  
 رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مات و علیہ صوم عام غفر ولیہ کہیکہ میرد و بر وی صوم است  
 کہ قضا کند و آنرا - روزه دارد از جانب ولی وی - متفق علیہ - بد آنکہ اختلاف کرده اند علما و کہیکہ مرد و بر وی صوم  
 واجب بود و قومی بدان رقتند کہ جائزست کہ روزه دارد و ولی وی راین قول قابل است امام احمد و شافعی  
 و در قولی صحیح کرده است آنرا و در مسند از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیہ میگویند کہ خیرست ولی میان  
 صوم و اطعام و جمهور علما بر آنند کہ جائزست و تمسکین است اطعام کہ آنرا فدیر میگویند و باین قائل شده امام  
 ابو حنیفہ و مالک و شافعی و واضح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود  
 از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را با آنکہ  
 مرد و بر وی صوم و اطعام و تکفیر است و این تاویل بعیدست مگر آنکہ ثابت شود بدلائل و بیکر کہ فدیر واجبست  
 و صوم درست نہ - متفق علیہ

الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من مات و علیہ صیام رمضان

فایضاً علم مکان کل یوم مسکیناً - کسیکه بمیر و بر روی روزه رمضان باشد پس باید که خورائیده شود و از جانبها و پس بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث تنسک جمهرست و غالباً این ناسخ اول است یا اول مازل است بهین چنان گفته شد - رواه الترمذی و قال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بے سماع از شارع درست نباشد

**فصل الثالث - عن مالک -** باخه ان ابن عمر کان یسأل - روایت است از امام مالک رسیده است اورا که ابن عمر بود که پرسیده میشد - هل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - ایاروزه و اوردیکی از جانب دیگری و نمازیکرد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد می گفت ابن عمر رضی الله عنهما که روزه ندارد یکی از دیگری و نمازیکرد یکی از دیگری که امرای و نه وی شود اما در روزه و نمازیکردن ثوابان را بدو یکسان بخشد و اختلاف است و صحیح جواز است - رواه فی الموطا -

### باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فراموشداری کردن و توبیختی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فریض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند بے آنکه شارع او را تکلیف کند -

**فصل الاول - عن عائشة -** قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم حتی نقول لا یفطر فی غیره حتی نقول لا یفطر - گفت عایشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخوابد و او افطار میکرد تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخوابد و نقول در هر دو جابجا و توانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه می گفتی تا آنکه مخاطب و مقصود آن است که عبادت شریف آن حضرت در روزه فعل و اوست و استمرار نبود گاهی چند روز متوالی روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند روزی می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عایشه میگوید - و ما راایتنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم شهره الا یفطر و ندیم من آن حضرت را و هیچ نمانی که کامل و تمام کرده باشد - روزه گریه رمضان را - و ما را یشه فی شهر اکثر منه صیاماً فی شعبان - و ندیم آن حضرت را و هیچ نمانی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه می داشت و هیچ ماه دیگری داشت چنانکه گفت - روی روایتی قال - و در روایتی این چنین آمده است که گفت عایشه - کان یصوم شعبان کلّه - بود آن حضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون درینجا میماند بود و باعتبار اقامت اکثر مقام کل و او آن اکثر را حکم کل گفت - کان یصوم شعبان الا قلیلاً - بود آن حضرت که روزه می داشت شعبان را آنکه اندکی و بعضی بگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت و گاهی اکثر آنرا

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بود و زنی فافهم متفق علیه - و عن عبد الله بن شعیق - از کبار تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشه اکان النبی - گفت گفتیم مرا عایشه را آیا بود پیش از صلی الله علیه و سلم یصوم شهر اکل - روزه می داشت بیج ماهی را همه ماه - قالت ما علمته صام شهر اکل الا رمضان - گفت عایشه نمی دانم من آن حضرت را که روزه داشتند باشد ماهی را همه در رمضان را - و لا افطر کله حتی یصوم منه - و نیدانم آن حضرت را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعضی آن ماه را یعنی بیج ماهی را تمام روزه می داشت بیج ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذارند حتی مفی بید - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت و اشارت آنکه بودن آن حضرت در دنیا و توقف در روزه برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه بان عالم بود کار تمام کرده و گذشت - رواه مسلم - و عن عمران ابن حصین - یصوم حار و فح و داو و معتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بروی سلام می کردند آورده اند که یکبار سه داغ سوزان پس از دیدن ملائکه مجرب گشت - عن النبی - روایت می کنند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه سأل عن آن حضرت سوال کرد عمران را - او سأل رجلاً و هو یسعی - یا سوال کرد و مردی را و عمران می شنیدند که دارد در صورت حال بر بستر بیماری سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است - فقال یا بافلان - پس گفت ای ابو فلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او را به گفتند چنانکه اکثر که خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا او کنیت نداشت او را ابو فلان علی الاطلاق به کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر کرده باشد را می فرمودش کرد و الله اعلم - و اصمت من سر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا - گفت نداشتی ام - قال - گفت آن حضرت - تا اذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فیم یومین - پس روزه دارد و در روزی که آن مرد روزه کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نمی از تقدیم رمضان بهوم یک دور و چنانکه در فصل اول از باب رتبه الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منزه و در مقدار پس بیان کرد آن حضرت که روزه مندر و معتاد منعی عنه نیست بایست و اگر فوت شد قضا بایک روز و در بعضی و در او یکسره و بعضی بعضی نیز گفته اند و بقیع را بعضی اول ماه و او وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قیاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا بعضی اول یا او وسط است زیرا که از صوم آخر شعبان منعی واقع شده است و تحقیق آن است که هر روز را هر روز گفته نمی شود و در آخر ماه که قمر و شب آنها مستقر و پوشیده می شود و توجیهش آن است که گفته شد متفق علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم - فاضترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه خداست که محرم است بعضی میگویند که همراه با محرم به روزها مشهور است که خدای وی اعظم است و میگوید آن است حدیث

آینده از ابن عباس و اصناف برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد از محل استفسار بشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود و چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند و در محرم جواب داده می شود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شود یا از عموم ماه محرم مانعی پیدا می شود و افضل الصلوة بعد الفریضه صلوة اللیل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمید است افضلیت آن از حیثیت تاب و شدت و وجود اخلاص و با فضیلت سنن و رواتب با تریبی که در آنهاست چنانکه در مذہب خفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات بآن ندارد بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت تفصیل در شرح مذکور است و رواه مسلم و عن ابن عباس قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یجری صیام یوم یفصل علی غیره الا انہ الیوم یوم عاشوراء گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی را که تفصیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر روزه گامه این روز را که روز عاشوراء است و هذا الشهر و ما صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحریری قصد کرده آن طلب کردن چیزیکه احی است یعنی سزاوارتر است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و در بعضی توهم و تخیل هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که فضیلت روز عاشورا بنی بر نعم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فهمید و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشوراء است بلکه از سائر ایام غیر حججه که در افضلیت روز عرفه و جمیع از یکدیگر اختلاف است و تحقیق دارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه همجود و سال است ثبوت علیہ و عنہ قال صین صام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشوراء و امر بعبادته و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا و قالوا گفتند اصحاب یا رسول اللہ انہ یوم یعظم المیود والنصارى - بدرستی که روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را بنیود و نصاری - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لمن فقیست الی قابل لاصومین التاسع - اگر بایده ماندم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر تر است از برای اظهار مخالفت بابل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده بلکه دفعات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم ناسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت صحت غرم آن حضرت بران و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است که روزه دارد روز نهم و دوم و یازدهم همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم ششم و دهم سوم و دهم چهارم و هفتم و عن ام الفضل بنت الحارث - وایت است از ام الفضل بنت الحارث - که امر آنرا به عباس است و نام اولیا به است و خواهر ام المومنین میونہ است و ام عبداللہ بن عباس نیز است مشهور بام الفضل شد

وکنیت یافت بآن - ان ناسا تاروا عندنا یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و تراغ نمودند و روز  
عوفه در روزه داشتند بنحوی که علی الله علیه وسلم که آنحضرت بر روزه است یانه فقال بعضهم یومنا هم وقال بعضهم لیس بعامنا هم پس گفتند بعضی که  
آنحضرت روزه دار است گفتند بعضی که روزه دار نیست میگویند رضی الله عنهما فانما یومنا هم یومنا هم - پس فرستادم  
نزد حضرت قحش شیر را و بود واقف علی اعیان العرفه و آن حضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود - قحش بر -  
پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و چنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما این عمر  
گفت روزه ملی دوم من و منی نیز یکیم و عمل سلف نیز بر من است که مستحب است افطار مردم و افطاران بفرزات را تا فوت  
یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بفرزات و با سهرات مختلف می شود با اختلاف  
احوال و وقوف و ضعف و تحقیق دارد شده است در صوم یوم عرفة احادیث که وی تکفیری کند گناهان سال گذشته  
و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفة مستحب است مگر برای حجاج یتحقق علیه و عمن عایشه -  
رضی الله عنهما قالت ما یأت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائمی الشتر قطه - گفت عایشه ندیدم من آن حضرت را  
روزه دارنده در ماه ذی الحجه هرگز - رواه کلم - بدانکه تحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین  
ایام و فضیلت سطلق عمل درین عشره و در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه و آن حضرت  
تیر در آن روزه داشته و این حدیث عایشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنهما خبر از علم خود داده و گفته  
که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عایشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت

رو بر آن اوقات مانع شده باشد از سفر یا مرض یا حزن آن - و عمن ابی قحش و قحش رضی الله عنه - ان رجلا  
اتى البیة صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است که میگوید  
آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو - غضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس در شرم  
آنحضرت ازین گفتن آن مرد و پرسیدن از حضرت و کسی که چگونه روزه میدارسی چه حق سوال آن بود که  
میگوید از حال خود که گوید یکینم هم تمام جواب میگرد آنحضرت آنچه موافق حال می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند و فعل  
آنحضرت در خلوت و کثرت اسرار و صلوات که بحال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود مصالح مسلمانان  
و حقوق ازواج و اعیان ظالمی عمر غضبه قال پس چون دیدم خشم آنحضرت را گفت عینا بالله ربنا - راضی شدیم به خدا  
که پسر و کار ما را با اسلام دنیا - و راضی شدیم با اسلام که دین ما است - و محمد صلی الله علیه وسلم نبیا - راضی شدیم به محمد که پیغمبر ما  
ست شیخ این کلیات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد - بعد بآنکه من غضب الله و غضب رسول - پناه می جویم بخدا از غضب خدا و  
رسول خدا - جعل عمر یوم ذی الحجه الکلام - پس در استیاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه تا آنکه آرام  
یافت غضب آن حضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنجا آن مروی پرسید تفصیل بوجه ادب و نیاز - فقال -

عمر گفت عمر با رسول الله کف من یوم الله هر گاه چگونه است حال کسی که روزه دارد و در روزگار همیشه - قال لا صام ولا فطر گفت  
آنحضرت نه روزه داشت آن کس روزه نگذاشت که در و قال لم یفطر شک را دریت اما حکم افطار خود ظاهر است و او را تو حیدم صوم  
حقان کرده اند بعضی گفته اند که از جهت فطرت و سنت را که موجب نفس اجزاء است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استقامت آن صوم یا از جهت  
و بعضی گفته اند از جهت زیان روزه شدن شخص به این بهشت و اتقای نفس در تملک و عجز از جفا و اداری حقوق  
و گیر و باین نوعیات مخصوص میگردد و نمی باشد که افطار نکنند در ایام نهم و بسببیکه تفسیر گردد و در وقت شود و در این  
جماعتی از آنکه بجز آن روزه اند هر کسی را که حالش خلاف آن بود و استلال کرد و اندک بانه حکمی است از بعضی صحابه  
مثل ابی طلحه انصاری و منقره بن مرواسلو و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز تفرقه داشت ایشان را بعد از قبول  
از بسیاری از تابعین و در ایشان و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسی از عبادت کرد و فطر گرفت، آن اول میگردد  
گفت و مشقت که مدارا جز و ثواب بر آن است که مقصود از تفرقه عین صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده  
و جدا اول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم - قال - گفت عمر - کیف من یوم یومین و فطر یوم یا چگونه است  
حال کسی که روزه دارد و روز و افطار کند یک روز - قال - گفت آن حضرت - و یطیق و یک احد - یا کلفت  
دارد آن را هیچ یک که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد مقصود و در انداختن این است از قبول  
در خدا و این کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دوام صوم و وقوع در مشقت و کلفت است - قال -  
گفت عمر - کیف من یوم یومین یا فطر یوم یا چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند روزی و دیگر  
قال - گفت آنحضرت و یک صوم دو و این روزه و او پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز فطاری کرد و این نوعی  
و کمالی دارد که در نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این تشریحی دارد و چنانکه سابق حدیث بدان مشهور است - قال - گفت عمر  
کیف من یوم یومین یا فطر یومین چگونه است حال کسی که روزه دارد و دیگر روز و افطار کند روزی و دیگر روز  
انی طوفاً ذاک - و دست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و مانع نیاید مرا از آن حقوق و مانع درین عبادت  
است که این در طاقت طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت را در مرا برسان و عرض تبویه در و این قسم نیز که تامل  
رسول الله رفته گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت من کل شهر رمضان الی رمضان پس است یا اولی و ایق است سه روز و از پناه  
و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان سه افاده دوام و استمرار آن است و ایماست با آنکه گویند روزی است همیشه چنانکه  
فرمود - هذا صیام الله هر گاه پس این است روزه تمام روزگار و همیشه - و صیام یوم عرقه حصب علی الله ان یفر الله الی تبلیه  
الله الی بعد - و روزه روزی و از روز و ثواب چشم و ادم محمد فضل خدا که تکفیر گناه سالی را که پیش از دست یعنی پنجشنبه است  
که در آن سال کرده است و تکفیر کند گناه سالی را که بعد از دست با این معنی نگاه دارد و از گناهان در دست  
یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشد - و شود - و صیام یوم عاشور را - حبیب علی الله ان یکفر الله الی تبلیه



و روز عاشورا چشم دارم که گفتم که گناهان سال را که پیش از دست گرفته اند که مزیت و فضیلت موسم عرفه را بر همه  
عاشورا بخت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام  
رواه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم الاثینین یوم از ابی قتادواست که پرسید  
مشبه غیر خدا صلی الله علیه و سلم از روزه روز دوشنبه فقال فیما ولدت پس گفت آن حضرت در روز دوشنبه  
زائیده شده ام من - و روزه از روزه شنبه نخست فرستاده شده است و بی بر من احتمال دارد  
که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است  
و درین روز بهر تقدیر سبب آن شکر آن نعمت وجود آن حضرت و وجودین و شریعت اوست - رواه مسلم -

و عن معاویه العذری - انه لما لیت عایشه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من کل شهر ثلثه ایام  
روایت است از معاویه که وی پرسید عایشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم  
گفت عایشه آری میگوید معاویه - قالت ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم من عایشه را از کدام روزها  
ماه سه روز می داشت - قالت گفت عایشه کم این بیایی من ای ایام الشهر یصوم - بود آن حضرت که باک می داشت  
از کدام روزهای ماه سه روز می داشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روز و داشتن از هر ماه  
در هر سه روز که باشد گنایت می کند و تنقید به سیر دوم و چهارم و پنجم نیست و لیکن اکثر احادیث و آثار و راجح  
واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طرفیت دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است  
مجموع اقوال نه است در شرح آن بیان کرده ام - رواه مسلم - و عن ابی ایوب الانصاری - جمالی  
بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اربعه ای هجرت در منزل و سه بود از وی آمده است  
انه حدثه که وی حدیث کرد را وی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستان شوال - گفت آن حضرت که یک روز در رمضان را پس تا پنج گرداند  
آن را شش روز را از شوال - کان که صیام الدسره - باشد پنج روز را روزگار همیشه - رواه مسلم - و عن

ابی سعید الخدری - قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم یوم الفطر والنحر - نهی کرد آن حضرت  
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر اشیاء  
نزد غیر روایت و نزد ما نیز جایز است و مضاف کرده شود در روز دیگر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم لا صوم فی یومین الفطر و الاضی - نیست روزه در روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید اضی  
که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی داشتن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه متفق علیه  
و عن یحیی بن یزید - و یقع موعده و سکون تخانیه و تبیین معجزه - الهذلی - نفهم ما وقع وال معجوب بن بطله

بن مبرکه که ابن ابیاس صحابی است او را نبیسته انجیر میگویند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام  
اکل و شرب - روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم - روزهای خوردن و  
نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در این ایام میکنند  
و نیز فوج بهی در وقت طلوع آفتاب می گفتند - و ذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر  
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده و ذکر الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند به تکبیر الله بعد از  
نماز فرض و نیز در حج قربانیاوری چهار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید - رواه مسلم - و عن ابی هریره -  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شما روز جمعه - الا ان یتیم  
قبله او یصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد  
بلکه روزه دیگری که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه یا وی غنم کند و اگر سه روز روزه دارد بهتر است - متفق علیه -  
و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخصوا الیوم الجمعة بقیام من بین الیامی مخصوص نکر دانید  
شب جمعه را به شب خیر از میان شبها - و لا یخصوا یوم الجمعة بقیام من بین الایام - و مخصوص نکر دانید  
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم - مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی  
که روزه می دارد یکی از شما بتدریج عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم شلأ عادت کرده اند کرده است اتفاقاً روز  
جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه مسلم - بدانکه روزی از صیام  
یوم جمعه تها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را احوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفاء آن  
کرده شده است و اقرب وجه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهاست به یهود و نصاری که  
که روزی معین را تعظیم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را نصاری یوم  
الاحد را جزایح و شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است و صوم آن معنی نیست اما از  
پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و لذا قالوا گفت بنده ضعیف عن الله عنه که سببه نمی آن است که بنده را باید که  
در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات الهی غراسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن  
و در اوقات دیگر معطل بودن چیز نیست و این معنی ثبوتی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است که لا  
علی المتظن فانهم و الله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در مورد گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم  
و فقه از آنها که اقتدا با ایشان توان کرد که نمی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و در بعضی از ایشان را که روزه  
جمعه تنها روزه می داشت و بدان تحریر میگرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است بر این است  
در ای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او به تحقیق ثابت شده است و رای او

یوم جمعه تنهادر و در حدیث صحیح در آن پس متعین است قائل شدن بدان و مالک منفذ و درست که او را حدیث  
 نرسیده و داودی از اصحاب مالک گفته که نرسیده این حدیث مالک را و اگر نرسیده مخالفت آن نمیکرد و الله اعلم  
 و عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله و بعد  
 عن النار سبعین حریفا - سیکه سوزه و در یک روز و در راه خدای تعالی و در و در خدای تعالی سوزی و او را از آتش  
 و در نوح مقدار سافت نجات و سالی که مراد بدان جهاد است و در فصل سوم با جهاد احادیث آمده و طبعی گفته که تواند  
 که مراد بدان لوجه الله باشد و مرید این است آنچه از ابو سهریه آمده و تا آخر باب و مراد بخیرین سال است و عرب  
 ابتدا می سال بخیرین کند - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله - گفت  
 عبد الله بن عمرو گفت مر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم أخبر انک تقوم النهار و تقوم اللیل - ای عبد  
 آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و میداری باشی تمام شب و درین کلام تهدیدی و سلفی است  
 که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگویی بگفتن من بلای رسول الله بخیرین است که منیرانی قال فافعل گفت آنحضرت صلی الله علیه  
 نیست اگر بخیرین است کن هم فطر هم روزه دار هم فطار کن - و هم و هم - و شب بر خیر و خواب هم کن - فان لمجدک علیک حق  
 بدرستی که من ترا بر توفیق است که بسیار در تعجب نیندازد و بیچاره نشوی و هلاک نگردی - و ان لمجدک علیک حق  
 و بدرستی که مر چشم ترا بر توفیق است و گاهی خواب هم کنی چشم را آرام دهی - و ان لمجدک علیک حق - بدرستی که  
 مر زن ترا بر توفیق است و در رجب هر مراهه بغیر تا اطلاق می کنند و در رجب بتایید - و ان لمجدک علیک حق - و بدرستی که  
 مر زیارت کنندگان و همانان ترا بر توفیق است که بدین تو بنیانید که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری و با ایشان  
 طمانی بخوری و در رقیع ترا و سکون و اوج جمع ترا و چنانکه رجب جمع را کب - لا صام من صام الله به - روزه نما  
 سیکه روزه داشت همیشه و چه این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثه ایام من کل شهر صوم الله هر کله  
 روزه سه روز از ماه در حکم - روزه روزگار است همیشه - صم کل شهر ثلثه ایام - روزه دارد هر ماه سه روز -  
 و اقرار القرآن فی کل شهر - و بخوان قرآن را در هر ماه - قلت ای اطلق اکثر من ذلک - گفتم بدرستی که من طاقت  
 و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن - قال - گفت آن حضرت - صم افضل الصوم صوم داود و در روزه  
 فاضل ترین روزه که روزه داود است علیه السلام - حیام یوم و افطار یوم - روزه یک روز و افطار یک روز  
 و اقرانی کل سبع لیل مره - و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - و لا تزد علی ذلک - و زیاده  
 کن بر آن در روزه و در قرآن - متفق علیه - و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند  
 باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد

الفصل الثانی - عن عائشه - رضی الله عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین

و اثنین



بهشت است و در روایتی او انجمن است و در روایتی او چنانچه طبری آن آورده و منی این چنین میشود که غیر میباشند که ابشدا  
 بهوشند کند یا بخینند که سر و دست و پا که به او است نیز برین معنی حمل میشود که وفایم - رواه ابو داود  
 و الترمذی و ابن جریر و صحابی است ابو عبد الله علیه السلام و بعضی گفته اند عبد الله بن مسعود قال سألت رسول الله ﷺ عن رجل  
 من یاکف پر سیده شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن صیام الدهر - از حکم روزه و هر - فقال ان لا یلک علیک  
 حقاً پس گفت آن حضرت بدرستی که مرزبان ترا بر تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب منفعت و تقوی و حصول  
 و رادای آن حق است - صم رمضان و الذی یلید - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متعل است بر رمضان که هر دو آن  
 شته شود باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان هر دو است این چنین است و در شهر رمضان و در کل اینها و در شهر  
 و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کله یسر الکون تو چه تقوی روزه داشتنی چه در شهر  
 را ازین حدیث معلوم می شود که حکم بصوم و هر چه در حساب بودن حننه بیشتر امثال نیست بلکه شایع بفضل خود بود  
 صوم و هر سیده خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم - رواه ابو داود و الترمذی و ابن جریر و صحابی است ابو عبد الله علیه السلام  
 روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم می فرمود که هر روزی که روزه دار روزه داشته  
 روز عظمی و عرفات از جهت و عیدان شقت و جهد و رادای و طائف آن چنانکه گذشت و گویند که نبی تعزیه است  
 تعزیه می - رواه ابو داود و ابن جریر و عبد الله بن مسعود و سکون علیه یحیی احسنه الصالحین و تعزیه صا و تعزیه  
 و تشدید میم و بعد آن - ان رسول الله ﷺ قال - روایت است از عبد الله بن مسعود از ابی هریره که صحابی  
 و پدر او که در بخت و مادر و سکه که عطیة نام دارد و خواهرش که او همان نام دارد و همه صحابی اند روایت می کنند از  
 خواهر خود صما که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه نداشتید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما اوتیر  
 علیکم مگر و چیز که کفر من کرده شده است بر شما اگر بپایان تراش بندز باشد - فان لم یجد احدکم الا حار غنیه -  
 پس اگر نیاید یکی از شما اگر پوست درخت انگور را بر کمر بلام و محدود - او خود بخور - یا نیاید مگر چوب درخت -  
 فایمضه پس باید که بخاید آن را یعنی از طهارت کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیاید بماند  
 پوست انگور و یا چوب درخت هم بشکند و سبب نبی از صوم سبت از و تعظیم است بصوم و تعظیم و می تشبیه است به یهود  
 و اگر چه ایشان روزه نمی دارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه  
 بیاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد محبت ایشان که ایشان روزه نمیدادند و در  
 بجهت آنکه عید ایشان است پس در وقتیکه ترک کرد صوم سبت و احد را تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر  
 روزه داشت بقصد محبت و جهت محبت است که از قبل - رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن جریر و الدارمی  
 و ابن جریر و ابن ماجه - قال قال رسول الله ﷺ من صام یوماً من بیس الله - یکروزه دار و یکروزه







از ملک و بشیر بگذران ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احوال و بعضی احوال ترک و در بعضی احوال و در بعضی احوال به لفظ جمع آمده - رواه احمد و ابن ماجه و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صام یوما ابتغار وجه الله کسی که روزه دار و در روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی ایستاده بعد از آنکه من چشم - و در میگردد و اندر او اخلاصی تعالی از و در نوح - که بعد خواب مانده و در می نشیند و در می نشیند و در می نشیند - در حالی که آن نافع چو زده است - حتی مات هر با - تا آنکه بپیرد و در غایت پیری عمر نفع بر او نیست در تمام عمر که بپیرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد - رواه احمد و در وی البیهقی فی شعبه الانبان عن سلمه بن قیس صحابی است از اهل کوفه

## باب در منومات و ملقیات ابواب سابقه متعلق به روزه و قضا آن

فصل الاول - در من عایشه - رضی الله عنها قالت دخل النبی - گفت عایشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و روزی فقال هل عندکم شیء - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام - قتلنا لا - پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذ احاطم - پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل در نماز جایز است و بعد از آنکه نیت نفل با و برین قیاس است امام شافعی و امام احمد و اکثر علماء و امام مالک و بعضی ائمه و دیگر قائل اند که واجب است نیت از شنبه چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب روتیه الهمال - ثم اتانا یوما آخری پسر اند آن حضرت نزد ما و در سه دیگر نیتی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید - قتلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله ای ناسی - فرستاده شده است برای ما چیس بقیع حار مهله و سکون نختانید و در آخرین مهله و آن طعام که ساخته شود و از قوت و قوت و روغن و گلاب بجای قرص آرد و اسوده را اندازند و حیس و در صل یعنی خنط و مزج است - فقال ارینه - پس گفت آن حضرت بعایشه بنماز حیس را که بگوید و است و در روایتی قریب به نزدیک گردان آنرا - فلقه صحبت علماء - پس هر آنکه تحقیق صحیح کرده ام من - روزه و این بر خاسته ام بر نیت روزه - فاکل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار هموم تعلیم جایز است به عذر و برین اندا که اکثر علماء و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جایز نیست افطار بگر بعد از نیت و مانند آن زیرا که این البطلان علی است و البطلان علی منی غنه است از جهت قول وی سبحانه و لا یطلبوا عما کم و همچنین هر عمل که مشروع کرده شده است و در آن لازم میگردد و بر شروع و اگر نقص کند واجب است قضای آن و در روایتی جایز است مطلقا زیرا که قضا خلف است پس باکی نیست به نقص آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است و نیز و مالک قضا کند اگر بعد از نقص کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه نشین کرده و رواه مسلم



و ترجمه این است که در حفظ اختلاف است نه وفیه و در وی این عبارت است - فقالت پس گفت ام بانی یا رسول الله انی كنت صائمة - آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار - فقال الصائم المتطوع امیرنفسه پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است تا که نفس خود دست و اختیار را و بدست اوست - ان شاء صام وان شاء افطر - اگر نخواهد روزه دار و اگر نخواهد افطار کند و در روایتی این نفس او امیرنفسه بطریق تشکیک را وی و توراتی گفته که تا و بایش این است که مرا و امیر است که افطار کند نظر بر معنی که ظاهر میشود از امور که امیر و این ساخته شده بران چنانکه کسی که ضیافت نمی کند قوی را یا فروزی آید به قوی وی بنید که در ترک افطار در وقت انداختن مصاحب خود را پس او را میرسد که واقفت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردی و در حق و شقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از انقضای صوم بلکه وارد شده است در حدیث امیرنفسه چنانکه در حدیث آمده از عائشه باید فایده فهم اند آنکه در کتب سیر با بفاق روایات آمده است که فتح که در رمضان بود و برین تقدیر شکل میشود و بدان صوم ام بانی صوم تطوع و در حدیث ام بانی تکمیل کرده اند و ترجمه می گویند که در اسناد وی قتال است و خبری گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده به آن نسائی انتی و در حدیث ام بانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترجمه آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام و کس نیست بلکه اقامت آن حضرت است و مستمرا بقای آن قضیه است و درین باشد و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت و در خروج رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که اتفاقاً می کنند که فتح بعد از رمضان باشد و الله اعلم - و عمر بن الخطاب - عن عروة عن عائشة قالت كنت انا وحفصة ما نكین - گفت عائشه بودم من حفصة روزه دار - فعرض لنا طعام استنید او - پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را - فاكلنا منه ایس خوردیم ما از آن طعام - فقالت حفصة یا رسول الله انا كنا صائمین فعرض لنا طعام استنیدناه فاكلنا منه پس گفت حفصة یا رسول الله بدرستی که ما روزه دار پس عرض کرده برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - انقضای او با آخر مکانه - قضا کنید در روزی دیگر بی آن روز که خوردید این حدیث دلیل ضعیف است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و ثانیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است و شاید که آن صوم نفل یا قضا بود و در سبب نزد ایشان آن است که واجب نیست قضای صوم نفل و چنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیت کرد و بپند خورد و واجب است قضا و چنین نزد یک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد - بر شروع و تحقیق فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعه من الحفاظ و رواه الترمذی عن عائشة رضي الله عنها و لم يذكر و ان فيه عن عروة و هذا صحيح - روایت کرد و این حدیث را ترمذی و دیگران و ترمذی چنانکه عقی از حفاظ

حدیث را که روایت کرده اند از هر یک از علایقه بطریق ارسال و ذکر کرده اند و روی عروه را که در روایت سابق  
و اسطر فو و میان زهره و عایشه و گفته است نزدی این که ذکر کرده است عروه را اصح است و ارسال اینجا  
یعنی سقوط را و از اسناد است یعنی انقطاع و این نیز مطلق است و مشهور آن است که مرسل حدیث تا به  
این ذکر صحابی و بعضی تا به کبیر قدس کرده اند نیز اصطلاح است - و رواه ابو داود و عن زید بن اسلم عروه - و روایت کرد  
ابو داود و این حدیث را از زید بن اسلم و یحیی بن یزید و سکون تهمانی که مولای عروه است - عن عروه عن عایشه -  
از عروه از عایشه و درین حدیث سخن کرده اند و عن ام عماره - یحیی بن عیین و تخفیف یحیی - ثبت کعب - یعنی کعب بن  
عمرو بن عوف صحابه انصاریه است نام آن فدیبه بقیع لون و کسر سین حاضر شده بقیع العقبه را و حاضر شد  
عروه و اصرار همراه روح خود و یحیی بن زید و در سیه بوی یا زده جراحت و حاضر شد - بقیع الزبوان را و حاضر شد  
حاضر شد تمامه شاد را و مجروح شد بیازده یا و از ده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنه و یازده  
می کند - ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل علیها - که آن حضرت درآمد بروی - فدخلت له بطعام - پس طلبید  
و کے برای حضرت طعامی را - فقال لعلی - پس گفت آنحضرت مرا و را بخور - فقالت انی صائم - پس گفت و  
که من روزه دارم - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الصائم اذا اكل عنده صلت علیه الملائکه  
حتی ینفخوا - بدرستی که سوزده و از خون خورده می شود و نزد وی دعا می کنند و درود و رحمت می فرستند بر روزه  
نفرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بر ناخوردن تقریر کرد و شد اگر دو بار و او را  
ابا حنیفه و یزید - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی -

**فصل الثالث** عن حمزه بن عبد الله بن عمار عن ابی جعفر علیه السلام فی فضل عروه و یحیی بن زید و یحیی بن اسلم  
در حضرت نبوت و بعد از او که صلی الله علیه و سلم که در عهد خفای راشدین و بود در حرب جمل و صفین و با علی  
مرتضی و قبر و کے قبر و مشهور است نیز در و تیر که به - قال - گفت بریده - دخل بلال علی رسول الله - و را که بلال  
پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و هو یخدی - و آنحضرت طعام چاشت بخورد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم ان الصائم اذا اكل عنده صلت علیه الملائکه - حاضر شو طعام را ای بلال خدا بقیع یحیی و دال همراه طعام چاشت - قال انی  
صائم - گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم  
تا کل رزق و فضل رزق بلال فی الجنة - بخوریم از رزق خود و زیادت رزق بلال و پشت مت شربت یا بلال ان الصائم  
یسبح عظامه - یا شتور واری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح می کند استخوانهای وی - و یستغفر الملائکه  
و آمرزش می خواهند او را فرشتگان - اما کل عنده - اما که خورده شود و نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان

## باب الیة القدر

الیة القدر را الیة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود و روی از زاق و نوشته میشود و متفکر و میشو و آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی به سکون و ال نیز آمده است اگر چه مشهور بحریک و ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدر می زائد است براینکه در غیر اوست و بدانکه اختلان اقوال و تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث دارند که در رمضان است خصوصاً در او تا بر عشره اخیره خصوصاً در شب بیست و نهم و در قولی وی دوازده است و در تمام سال و نقل و تحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضی خان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عمره و جز ایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافته نمیشود و در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه ولیکن تعیین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که در وی تحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو حنیفه از آنکه که دلالت دارد بر بودن او در عشره اخیره از رمضان با آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند بر آنکه مکمل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا برین معنی است یعنی گفت کاتب حرون بنده مسکین عبد الحق بن سیدنا الدین عفا الله عنه که این قول اثر است بطریق اقوال و جمیع آن و گفته اند که حکمت در انقضای آن آنست که تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و تدارک و عتقا نگرفت بران و گفته اند که هر که اجتهاد کند و بیداری شب یک سال تمام در یاد آنرا انشا الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف الیة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت و امارت است و استنباط کرده اند آثار از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها و از باب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزیه از عالم ملکوت و بارست از قوی نقل کرده است که در ختان و در آن شب سجده کنند و بر زمین افتند باز بنهایت خود باز گردند و سجده کنند و در روی هر چیزیه و بهی در فضائل اوقات از طریق انراعی از علیمه ابن ابی عمیر روایت کرده که گاهی میشود در آن شب شیرین گردد و در ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره و بنی عبید الله از ابن مسعود گفته اند که در آن شب ساطع میشود و انوار حق در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شبنمه میشود و سلام و خیر و طاعت آنرا ملاک و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مثلاً این امورها کسیکه دریابد آن شب را



و ستا باده کند ازین امور چو خبری درو است که دو کس در یکجا باشند و آن شب را سه دور یا سه دور برای یکی ازین  
چیز پاکش گبر دونه دیگر بپزد و احسن آنچه حاصل گردد دوروی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق  
و حضور اخلاص است و این اشپایی که امانت است بلی شبهه و مشابهه خوارق عادات عمل خطرست و جای شبهه است  
و تحقیق دارد شده است و احادیث تحریر و ترغیب و ترهیده و استمن آن شب و مختار آنست که مقبره اجداد  
اکثر بیدار است و اگر تمام شب اجیای کند و بخیر برض و ملال و احتمال و راهی فرافض و سخن موکده نگردد و افضل  
و اکمل است و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد بمصو و حاصل است و لدلیل انسانی سعی و کان سید مشکور از رتبه انوار

الفصل الاول - بحمد عباد الله - رضي الله عنهم اجمعين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحو اليه الله من في الارض

من العشر الاواخر من رمضان - طلب کنید و بخورید و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر از  
رمضان که شب بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم است که از یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود اگر چه  
مبهم است - رواد النجاشی - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال ان رجلا من اصحاب النبي صلی الله علیه و سلم  
از وایله القدر فی المنام - روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شد در شب

قدر را در خواب نمی سبج الاواخر و در بهفت شب اخیر احتمال دارد که مراد بهفت شب اخیر باشد که متصل بهترین اند یا بهفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله ص گفت پیغمبر را

صلی الله علیه وسلم اری رویکم قدر توانا است - و در بعضی نسخ قول است - فی السبع الاخره - خبر مودعی بنیم روی و انهم خواست  
شمارا که بتجقیق موافق افتاده است در سفت شب اخیر - من کان محرم یا علی قری البیت الاواخره من کسیکه است  
طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند او را در سفت شب اخیر از پنجاه معلوم پیشتر که رویای صالح را اعتبار  
در امور وجودیه و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد - متفق علیه عن ابن

عقبه اس - رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التمسوا في القسمة الاواخر من رمضان ليلة القدر -

روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت غرہ و طلب کینہ اور آورہ شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر

۱۰۰- فی ساقه ثقی - در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم است - فی ساقه ثقی - در شب هفتم

باقی می ماند و مراد شب بیت و نهتم است - فی خاصه متقی - در بیت یازدهم که باقی می ماند و این موافق است بحد

بیاورده بن الصامت که بیاید یا مرا و تاسعه و سابعه و خامسه تسعید و سابعه و خمره خیال کند در حدیث الی مکررا است پس

در اوقات مری است که واقع می شوند ورنه روز بقیه از عشره اخیر آن بیت و سوم و نیت و پنجم

و بیت بیستم و بیست و نهم است یا در اوتار کے واقع میشوند در ہفت روز و آن سہ شب است و دو

و اما در واقع در پنج روز و آن دو شب است فافهم - رواه البخاری - وعن ابی سعید الخدری - رضی الله

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشرة الاولى من رمضان - روايت ست از ابی سعید که آن حضرت اعتكاف کرد و روزه شبها نخستین از رمضان - ثم اعتكف العشرة الاوسطه - پسر اعتكاف کرده شب میانه را - یعنی تبه ترکیه - و غیره ترکی که نوعی است از نیمه که خود دیبا شد از حد و گفته میشود آن را بفارسی خرگاه - ثم اطلع - یعنی نمره و سکون طایفه تخفیف را - پسر هر دو آن روزه خود را یعنی از تبه - فقال انی اعتكف العشرة الاولى الخمس نذر الیایه - پسر گفت آن حضرت بدستیکه من اعتكاف کردم عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را - ثم اعتكف العشرة الاوسطه پسر اعتكاف کردم عشره اوسطه را یعنی برای التماس این شب - ثم ایتت فتمیل لی انانی العشرة الاواخره پسر آمد شدم من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب و روزه شب پسین است - فمن كان اعتكف معی - پس کسیکه بود که اعتكاف کرده بود با من به طلب این شب - فلیتکف العشرة الاخره - پس باید که اعتكاف کند و شب آخر را تخصیص امر با قنات بطالبان آنها که اعتكاف کرده و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و نقش آن بودند و در نیافتند باز اعتكاف می کنند تا در یابند و آنها که طالب نیستند غایب نباشند یا نشینند - فقدر ایت نذر الیایه - پس به تحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب و - عشره اخیره - هم آنستنها - پسر فراموش کرد و انیده شد مرا - و قدر را یعنی اسبجی مار و طین من به تبه - و تحقیق دیدم نمودار در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت بیج آن شب که در خواب دیدم او را - فانتسوا فی العشرة الاواخره - پس طلب کنه آن شب را و روزه شب آخره - و انتسوا فی کل وتره - و طلب کنه در هر طاق این شب که هر دو ازین نیست - قال - گفت - راوی فخرت اسرار که الیایه - پس با هر آسمان و آن شب - و کان المسجد علی عزیت - و بود بقیعتن مسجد بر عزیت منی بر شاخهای درختان و عایش ففتح عین مملو که در زمین بر جبهه که از شاخ و برگ و خزان ساخته شود چنانکه برای تا گهای سازند و عیش بر چیزیکه در سایه آن نشینند و بقیعتن مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از شاخ و برگ درخت خرابا بود و فخرت اسبجی پس چنگید بقیعتن مسجد و کن چنگید بقیعتن خانه از باران فخرت عینای رسول الله صلی الله علیه و سلم و پسر هر دو شوم من بنیمه خرابا صلی الله علیه و سلم و علی جبهه الله المار و الیکن - و آنکه پیشانی آن حضرت از آب و گل بود و من بنیمه خرابا و فخرت اسبجی - و بیج تا بیج بیت و یک این روایت ثبت است که شب قدر بیست و یکم باشد میثقی علیه فی المعنی و اللفظ اسلام - این حدیث میثقی علیه است و معنی که معنی آن بنام رسول الله صلی الله علیه و سلم است کرده اند و لفظ اسلام است - الی قوله - تا قول روی که این است فتمیل لی انانی العشرة الاواخره و الیایه فی الجاری - و فخرت اسبجی - و بنام رسول الله صلی الله علیه و سلم است و این روایت ابی سعید خدری بود - و فی روایت عبد الله بن ابیسیار - فقم نمره و قم نون و سکون آنستایم که سبحان انصاری بزرگ است مثل گفته است - لیلته ثلث و عشرین بیج شب بیست و شوم - رواه اسلام - چون نمره و سکون آنستایم که و نشدید این حدیث به فهم مملو و فتح موحده و سکون تحتانیه یعنی الله است که با ایت را در یافتن شصت سال در باب ایت

که زانیده و ششست در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر  
 علمای قرأت بوده از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزی از غرابت می پرسید  
 و ابی بن کعب بوی میگفت ای ز تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه پرسی مرا از آن - قال سالت  
 ابی بن کعب فقلت ان اخاك عبد الله بن مسعود يقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو ابی بن  
 مسعود می گوید - من لقی الحول یصیب ليلة القدر - کسیکه قیام یل کند سال تمام در می یابد شب قدر را - فقال  
 پس گفت ابی بن کعب رحمه الله - رحمت کند این مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یبطل الناس - منحو اهلین مسعود  
 غرض وی ازین گفتن آن است که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را در یابند حصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند  
 و باقی سال با آرام و آسایش بگذرانند و بعد در عمل ننمایند - اما انه قد علم انما فی رمضان - آگاه باش بدینستیکه  
 این مسعود تحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است - و انما فی العشر الاواخر - تحقیق دانسته است که شب  
 قدر در ده اخیر است - و انما فی لیله سبع و عشرین - و تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است و هفتم  
 از هشتاد و نهم است سوگند خور و ابی بن کعب در حالتی که استثنای می کند یعنی انما فی لیله سبع و عشرین میگوید و هفتم میگوید که - انما لیله  
 سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است ازین بیست و هفتم که گوید که فقلت - پس گفت یعنی ابی بن کعب را - بای  
 شنی تقول ذلك - بچه چیز دیگر هم دلیل میگوئی تو از آن - یا ابا عبد الله - کنیت ابی بن کعب است - قال بالعلامه التي  
 اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم - گفت به نشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - ایها لایة - شک را بدیت که  
 بالعلامه گفت یا لایة و هر دو یک معنی است - انما تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت این است که آفتاب در هیچ  
 آن شب می برآید و در حالتی که نیست روشنی مراد را - رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند  
 طشت و از پنجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشان گفت نه بعضی دیگر این نشان در غیر این شب  
 یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم را و پرسید  
 ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من بیند آم  
 یا گمان می برم که آن شب هفتم است که می گذرد و یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا  
 گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و هر سیکه دو در هفت و آدمی پیدا  
 کرده شده است از هفت اندام و پنج روز از هفت و سبزه میکند به هفت و طواف را و که کرد و چهار را هم  
 و چیزهای دیگر که هفت اندیش گفت عمر تحقیق در یافتی تو چیزی را که ماند را یا قیتم و بعضی از فضلا گفته اند  
 که خدا تعالی فکر کرد و الله ليلة القدر را در سوره انا انزلناه و در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و هفت  
 حرف است و این و امثال آن امارات طیناست نه دلائل قطعیه و هیچ کس را یقین حاصل نیست و این را اگر

آن حضرت بودند و آن کرده نشد به یقین هر صاحب را و اگر کسی آن از صاحب باشد که اعلام کرده شده او و وی نیز ممنوع بود و از  
 اظهار آن بجهت حکمتی که در انقضای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سوگند داد مرا آنحضرت را که خبر دهم او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت ای پس  
 فرمود اگر از وی کرد مرا خدا می آید که خبر میدهم بدان خبر میدهم او را شمار اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن کعب  
 بی استئذان و غیرم کردن وی بدان چه بود و جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر غلبه ظن و سوگند  
 خوردن بر غلبه ظن جایز است و مواخذه نیست بر آن همچنین هر که گفته است بغلبه ظن و جهل و گفته و آنچه محمد صلی الله علیه و سلم  
 و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجهد فی الفجر الاواخر الا یجهد  
 فی غیره - گفت عایشه بود آنحضرت که گوش می نمود و شقت می کشید و بر عمل در عشره او آخر رمضان انداخته نمی نمود در  
 غیر عشره او آخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشره میجره - بود  
 آن حضرت چون می دسار و میزد رمضان محکم می بست از آن خود را کنایت است از اجتهاد و عبادات زیاد و بر عباد  
 یکنایت از گوشه رفتن از زمان - و احیی لیلہ - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و  
 ایضاً لیل که می گویند و معنی دارد با بختی زنده گردانیدن شب است چه حیات و وقت و تازگی وی و عبادت کردن  
 است در آن یا بختی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی و بیداری است خصوصاً به عبادت  
 و خواب و حکم موت است و بیکاری حکم مرده دار و - و ایقظ لیلہ - و بیداری می گردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز  
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر و عمر نمایند - متفق علیه -

**فصل الثانی - عن عائشة - رضی الله عنها قالت -** گفت عایشه گفتسم یا رسول الله روایت اینست  
 ای لیلۃ القدر یا اتول فیما خبرتہ مرا اگر بگویم که کدام شب است شب قدر و در میانم آن - ایچه گویم از ذکر و عبادت  
 قال قولي - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو رحیم - فاراد ما بعد استیکام تو عفو کننده  
 و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره - قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انما یستحب ان یبکی ان حضرت را که می گفت شنبه ام آن حضرت را که می گفت شنبه  
 کنید آنرا یعنی لیلۃ القدر را یعنی تسع یحقیق و فی سبع یحقیق و فی تسع یحقیق - و زنه شب که باقی میانند که چهار  
 است یا در هفت شبی که باقی میانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میانند و آن در شب است چنانکه در حدیث  
 ابن عباس ذکر کردیم - اولت او آخر لیلۃ - یا بگوید در سه شب که باقی میانند که شب بیست و هفتم است یا شب  
 بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و در هفتی گفته اند که تسع  
 یحقیق محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم و از ثلث بر بیست

در هشتم و آخر میل به بیت و هم و بعضی گفته اند به مسجد نبوی - رواه ابوالقاسم - و عن ابن عمر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لیلته القدر - ان عمر یسید به شد آن حضرت از شب قدر - فقال هی فی کل رمضان یسید به شد آن شب در کل رمضان است و این در وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر رمضان و در آن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بشهره او اشرافیت که اقال بطیبی - رواه ابو داود و در و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود و در روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق کازر اکابر تابعین است - موقوف علی ابن عمر - موقوف بر ابن عمر در رفع کرده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عن عبد الله بن انیس قال قلت - گفت من - یا رسول الله ان لی بادیة اکون میا بهر سنی که مراد بادیة ایست که بیابان در آن و اما اصلی فیها من غازی که از مراد بادیة - بعد از آنکه غزنی بادیة آنرا همانا الی هذا المسجد پس امر کن به شبی که نزد تو ام در آن شب بر سوی این مسجد اشارت کرد و به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم گوید قصد وی طلب شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلته و عشرین - فردا می شب بیست و سوم - قبل لایله کین کان ابوبکر یصنع - گفته شد هر چه او را چگونه بود که میکرد و پدر تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد و الاصلی العصر - گفت پدر وی بود پدر من که می در آن مسجد را چون می گذارد نماز عصر - فلا یخرج منه الحاجة - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافعی بافتد بکانت باشد و در بعضی اصول - الا الحاجة - یعنی بیرون نمی آمد از مسجد بگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح و بعد و ابته علی باب المسجد - پس چون میگزارد و صبح را می یافت چاره وای خود را بر در مسجد - مجلس علیها - پس می نشست بر دایره - و حتی بادیة - وی پیوست بادیة خود را - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم لیخبرنا بلیلة القدر - گفت عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه و در وقتیکه نمودند نبوی لیلته القدر را تا خبر دهد ما را بلیلة القدر - قتلاهی رجلا من المسلمین - پس نزاع نمودند و دعوت کردند بیک و دیگر و در روز مسلمانان فقال - پس گفت آن حضرت - خرجت لایله القدر - بیرون آمدم تا خبر دهم شما را به شب قدر که کدام شب است قتلاهی پس نزاع کردند فلان و فلان فرقت - پس بر دایشته شد آن شب در فراموش گردانیده شد تعیین آن بیشتر نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع و دعوت بیک و دیگر شنیع است و سبب حرمان از برکات و خیرات و غالباً نزاع ایشان نباح بود و با متجاوز از حد اعتدال - و عسی ان یکون خیر الکم - و نزدیک است باشد که این بر داشتن از خاطر تعیین آن و بمعنی که دانیدن آن بهتر مر شمار که سبب جد و اجتهاد و ذکر طاعت و عبادت گردد - فالتاسعة و السابعة و الثامنة - پس طلب کنند آنرا در بیت و هم و بیت و هم

و بیت پنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند و در میان این سه شب یا تدریجاً میان این سه شب  
 بغایه طهر کردن و آینه اعظم و او را پنجاری و سخن نفس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان ليلة القدر  
 تزل جبرئیل فی کبکبه من الملائکه چون شب است قد فرود می آید جبرئیل و جماعت از فرشتگان و کبکبه لغیر  
 و فتح جماعت یعنون علی کل عید قائم اتفاقاً در آن شب دعا می کنند و استغفار مینمایند و درودی فرستند  
 بر هر بنده که این عید داده است یا شب که یاد میکند سر خدا را غرور حل - فاذا کان یوم عیدیم پس وقتیکه باشد  
 روز عید مسلمان یعنی یوم فطر یعنی روز فطر ایشان - باهی اللهیم ملائکه - مغفرت می کند خدای تعالی وی  
 به بنده گان خود فرشتگان خود را که طعنه میزدند بر ایشان به عصیان بقیول - پس میگوید - یا ملائکتی ما جازا جبر  
 و فی عالمه - ای فرشتگان من عیدت پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را - قالوا ربنا جازا ان یوفی اجرة  
 گویند فرشتگان ای پروردگار ما این است پاداش او که تمام داده شود اجرت وی - فقال ملائکتی عید  
 و انانی قضوا فرشتگان عیدیم پس میگوید پروردگار تو ای فرشتگان من غلامان و دایان من گذاروند عیدت  
 مرا که فرشتگان که روزی در رمضان است - ثم خذوا یحیی الی الله عامه - چنانچه بیرون آمدند در حالی که  
 بر میدارند از خود را بدعا همچون بکسر عین و فتح آن - و عظمی و جلالی و کبری و علوی و تقوی و سکاتی - بگویند  
 بفرشته قدرت و بندگی و جود و بندگی قدر و بندگی مرتبه من - لا یهم - هر آینه اجاب می کنیم و قبول می کنیم دعا  
 ایشان را - فیقول ارجو الله شفقتکم پس میگوید خدای تعالی برگردید تحقیق آمدیم مرشدا - و بدلت  
 بنیایکم صفات و تبدیلی میکنم بدیهای شما را به نیکبای یعنی بدیهی را می آموزم و میگویم انما کنان را و نیکبای  
 من پذیرم و ثابت میکنم و انوار طاعات را یا تبدیلی میکنم بلکه معصیت را از نفس بلکه طاعات بلکه میدهم  
 بدل بر معصیت طاعت و ثابت می کردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت هر دینا  
 بسیار از فرمان آید که عرض کنید بروی گنا گناهان منیره او را و نهان دارید گناهان کبیره او را و گفته میشود مرورا  
 کردی تو روز چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر میشود وی ترسد از گناهان کبیره  
 که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدین بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناهان بسیار  
 که نمی بینم آنها را اینجا الحذر - قال فیرجعون مغفور الهم - گفت آنحضرت پس بر میگردد بنده گان در حالیکه تضرع  
 شده است در ایشان را - رواد البیہقی فی شعب الایمان -

### باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت بازداشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجا بستن و لازم بودن چیزی را در و بستن  
 و در و بستن چه کسی در شرع و درنگ کردن و مسجد و لزوم و بستن بر وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر و در باطن



خفیه سنت مکرره است از جهت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چیست که  
در صحیحین از حدیث عایشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتمکان را و آنحضرت  
عمل میکرد و نه از قبل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتمکان را هرگز و واجب نمائند آنرا با وجود آنکه یک سال  
نشست در سال و دیگر قضا کرد و در عشره نبشست زیرا که واجب آنحضرت در واجب با وجود موافقت آن بود  
که امر میکرد بدان و آنکار میکرد و بر ترک آن و در اعتمکان گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتمکان کند  
باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نخستین در سال و دیگر در عشره بجهت قضا بود بلکه در سال و قضا بود  
بجهت کمال شوق و تمییز و استعداد و قبول درگاه و صواب آنست که اعتمکان بر قسم است واجب و آن اعتمکانست  
کسیکه نکرده بیان و واجب گردانیده آنرا بنفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این در قسم  
مستحب است و خفیه مرزبان را در مسجد بیت توحید کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود و برای  
نماز و احکام مسجد نیست که درین حکم که جواز اعتمکان ناساست و روی و قول قدیم شافعی نیز برین است و نقل  
کرده اند بعضی از اصحاب آنکه اعتمکان عراده در مسجد بانه و خود جائز است و برین قایل است امام احمد رحمه الله  
و نقل آن حضرت صلی الله علیه و سلم از وای مطهره را دلیل است بر آن و منع بجهت مصلحتی و دیگر بود چنانکه بیان  
بهر از آن امام ابو حنیفه و امام محمد و شافعی هر سه کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود و روی خمس صلوات تا آنکه کافی  
سبب ترک جماعت که مکرر تر از آن است که دو باعث بر خروج پنج وقت نه شود با امر آن اعتمکان از آن  
و در شرح ابن باز آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جایز است و روی اگر چه اقامت  
کرده نشود و روی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتمکان واجب جائز نیست مگر در مسجد جامع  
و اعتمکان نقلی جائز است و غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در حاکم  
که در زهد شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمیع شافعیه جائز است در مسجد بستر بدانکه اکثر عدل  
اعتمکان را حدی می بینند اگر نیت مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتمکان است که چیست نزد  
بعضی اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید بود که چون در مسجد در نیت اعتمکان کند تاواب  
آن بدست آید و در نزد این قائل شد من نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور معتبر نیست و نه دخولی اقل اعتمکان  
یک بار در است و نه در مسجد آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است  
و تحقیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتمکان باشد و در کمتر از یوم پس صائم اگر گشت  
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و مکرر اشتراط صوم آن است که چون نیت اختلاف شب کند  
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

**فصل الاول** در عین عبادت رضى الله عنهما ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يكتف الاواخر من رمضان حتى توفاه الله - گفت عبادت بود آن حضرت که اعتكاف میکرد و در شب اخير از رمضان تا آنکه میرانند و را خدا و این بعد از آن که در عشر اول و او سبط شست و شب قدر را در نیافت و باره نمود که شب قدر در عشر او اخرست چنانکه در باب سابق گذشت - ثم اعتكف از واحد من بعده - پسر متکف شد و از او حاجت روا شد آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخير و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتكاف و بودن آن سنت موكده چنانکه مذکور شد متفق علیه - و سخن ابن عباس رضى الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جوادترین مردم به نیکی و در جمیع اوقات - و كان اجود ما يكون في رمضان - و بود جواد تر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات به فعل خیر - كان جبرئيل يلقاه في كل ليلة في رمضان - بود جبرئیل که ملاقات میکرد و آن حضرت را در هر شب در رمضان میفرمود علیه السلام ان قرآن عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را میشنید و میگوید که این حدیث را فافهمه جبرئيل كان اجود خیر من الاربع المرات - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل بودی علیه السلام جواد تر و جید تر و خیر تر به نیکی از باکره باکره شده است و فرستاده شده است به اشارت اشارت است بقول حق سبحانه و تعالی و هو الذي يبعث الينا الرسل و یفرود می آید به ان اسما و پیدا میشود بپس از اوقات و ساعات و همچنین وجود و ثمرات و نشانه خیرات و مبرات و برکات بود و خصوصاً درین اوقات و در هر چند اشارت است بآنکه آدمی را در اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر و فعل خیر و انسب و آید باید گوشه دهد و آوردن این حدیث در اعتكاف جهت آنست که آن حضرت در رمضان متکف میبود و متفق علیه و سخن ابی هریره - قال كان یعرض علی النبى صلى الله عليه وسلم القرآن كل عام مرة - بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کند - جبرئيل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه در قول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد و بر آن حضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد و بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرات بر وی میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان است و آرو شده است که هر دو بخوانند قرآن را بطریق بسیارست چنانکه حافظان بیک و دیگر بطریق و در بخوانند - فخر علیه مرتبة فی الامام الذی قبض فی - پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت و در سال که قیامت رسیده و در آن وقتیکه کل عام عشره بود آنحضرت که اعتكاف می کرد و هر سالی یک عشر - تا عتکاف عشرین پس اعتكاف کرد آن حضرت و عشر و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند که هر دو عبارت یک است - فی الامام الذی قبض فی - و در سال که قبض کرده شد آنحضرت

از جهت کمال شوق در پیدا و استغفار او بوصول درگاه بیت و عده وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیز تر گردد و در این ایام عایشه رضی الله عنها قائله کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اعتکف اونی الی راسه و فی بعض روایات گفت عایشه بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد نزدیک من میگردد و اندر سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد ای بود و ناز جلوه پیش شانه میکردم من آنحضرت را ترجیح میداد که در آن و موی فرو رشتن از اینجا معلوم شد که باکی نیست بر آوردن معتکف سر خود را از مسجد و کان لایدخل البیت الا حیاه الانسان - و بود آنحضرت که پیش می آمد از مسجد بر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب و خروج از مسجد نیز در جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم چه آنکه در شرح او را گفته اند که پیروی می کند بر این غسل فرض باشد یا فصل یتفق علیه - و عن ابن عمر رضی الله عنه ان عمر سال النبی روایت است از ابن عمر که عمر بر سر سید پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کنت نذرت فی الحیاة ان اعتکاف بیده فی المسجد الحرام - گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در حیاة است که اعتکاف کنم پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال فاوتف بیدک - گفت آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی یتفق علیه - و این حدیث استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه عموم شرط نیست در اعتکاف مگر با التزام آن نذر زیرا که اگر عموم شرط بودی امر فیکره و بوفای این نذر و جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روز سه پس روایتی که در وی لیل واقع شده است شب بار فرود است چنانکه از این روایت باشباه مراد است و نذر دای خفیه و مالک عموم شرط است در اعتکاف مطابق واجب باشد یا فصل و تشکک ایشان حدیث عایشه است که باید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث در اشراط عموم و اعتکاف فصل النبی صلی الله علیه وسلم - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعتکف فی البیت الا و اخر من یضال - گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف میکرد و در شب آخر از رمضان قلم بعتف عام پس اعتکاف کرد یک سال - فلما کان ایام القبل عتکف عشرين - پس بقیه شد سال آینده اعتکاف کرد و در شب رمضان این بظاهر علامت و جوب است و لیکن تضامی سنت مبرکه و نیز آمده است چنانکه سنت ظهور اجداد از نماز حضرت فدا کرد و چنانکه در کتاب الصلوة گذشت - رواه الترمذی و رواه ابو داود و ابن ماجه عن ابی بن کعبه و عن عایشه رضی الله عنها قائله کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی النحر - بود آنحضرت و بقیه نیز است که اعتکاف کند یک روز یا یک شب و قول فی متکلف پیغمبری و آمده و حاجی اعتکاف خود - رواه ابو داود و ابن ماجه - و گفته اند که این روایتی که مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب نیز روایت کرده و مستدل کرده با نیز روایتی که فاضل است که آنجا در اعتکاف از اول نماز عشره اخیره کند و این قائل است از برای و ثوابی و لیست در یک قول و ابو حنیفه و آنکه و شافعی بر آنست که در اعتکاف پیغمبری و پیغمبر از نماز و جانی و این حدیث را با عایشه روایت کرده اند

در این حدیث





و نیز آن در ذکر فضیلت نبیائین کرام وین - پس بیاورد و ناته بزرگ کو مان را نصبت کان و ناته بزرگ کو مان  
فی غیر آنهم و لا قطع رحم - بی از کتاب معصیت مثل سر قید و غضب و بی بریدن قرابت که واجب است پیوند بدان  
این شخص پس بعد نمیمست که از باشد انواع معصیت است - فقلنا پس گفتیم یا رسول الله که ما نخب ذلک  
همه دوست می داریم از او در وایتی حجب بختیانیه - قال - گفت آن حضرت اظلاله و احدکم الی المسجد - آپا پس  
باید از نمی کند یکی از شما به سوسه مسجد تعلیم پس تعلیم کند و بداند - او یقر اینین من کتاب الله - یا بخواند و  
و کتاب خدا و بعضی نسخ فیعلم تخفیف از علم و برین تقدیر کار او برای شک یا توابع است - خیر من تا مقبول  
این تعلیم و وایت خواندن آن بهتر است سر او را از و ناته - و قلت خیر له من ثلث - و سه آیت بهتر است سر او را از  
سه ناته - و اربع خیر له من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار ناته - و من اعدا وین من الابل - و همچنین اینها بهتر است  
از اعدا خود از شتران یعنی پنج و شمش آیت بهتر است از پنج و شمش و علی هذا القیاس و ایل اسم جنس است  
شامل نر و ماده و نر با حمل گویند و ماده را ناته چنانکه انسان مروح نام گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امراة  
گویند اگر گویند که آتی از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها تفصیل  
نهند و بیان فضل قرآن بان کنند جوایش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مردین بهتر است  
از آنچه محنت و شقت می کشند و آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص گردانند  
بناته کو مان از جهت بودن آنها از خیار اموال عیب یا مراد آن است که تعام قرآن و اشتغال با مردین و امر معاش  
نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بجمعیل اسباب دنیا است بکم وین متیق الله بجعل له مخیرا  
و پیر زرقه من حیث لا یحسد و در امر معاد و چه گویند که تمامه دنیا و مافیها در جنب او محو و متلاشی است تا قسم  
و بالله التوفیق - رواه مسلم - و عن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ایحب احدکم ان یرجع الی الله ان یجذبه ثلث خلفات عظاما سما - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید یکی از شما  
چون باز گردد به سوی اهل خانه خود که باید در وی سه ناته آیت تن بزرگ فرجه و خلفات جمع خلفت یعنی خاوا ته  
و که در ناته آیت تن - فقلنا نعم گفتیم یا ارسى دوست می داریم از او - قال - گفت آن حضرت فقلنا آیت یقر بون  
احدکم فی صلوة خیر له من ثلث خلفات عظام سما - پس سه آیت که بخواند آنها یکی از شما در نماز خود بهتر است مراد  
از سه ناته آیت تن بزرگ فرجه و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و من قال فیما یسمی  
رضی الله عنهما الماسر بالقرآن مع السفرة الکرام البرة - بزرگ و نیکو در یا نیده و ادب تا در قرآن بجهت و بگوید  
یا الله که دنیا است که بزرگان نهند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است  
و سفره می مسافر یعنی کاتب شوق از سفر یعنی کتاب یا معنی سفر شوق از سفارت یعنی میانجی شدن و در امر



علامه اند که انسخه می کنند کتب سماره را از موجب محفوظ و میبایستی بشوند میان خدا و رسول وی یا انبیا اند که انسخه نموده  
 وی را و سفیر اند میان خدا و اوست یا هر او اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اند که اول انسخه قرآن پیش  
 کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان بنویسند و کرام جمع کردیم و جمع باربعی نیکو کار - والله یقرء القرآن و شیخ  
 فیه و هو علیه شاق لاجران - و آن کسیکه بخواند قرآن را و در میماند و بخواند آن قرآن و خوب نمیرد و زبان او در آن  
 و بر زبان میماند زبان را و خواندن قرآن بر دهن و شوار است مراد او را و اجرت یکی اجرت قرارت و درم اجرت  
 اگر چه با هر افضل و اکمل است اما از حیثیت ثعب و مشقت این را نیز نفیاتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تسکین  
 طالب است به مشقت و ریاضت فایده میفوق علیه و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا یخس الا علی الغنیم - نیست جای رشک بدون کرب و دوس - رجل آتاه الله القرآن - یکی مردی که داده است  
 او را خدای تعالی قرآن را - فهل یقوم به النار اللیل و آتاه النار - پس آن مرد و بر بخیزد و قرآن و بخواند آن را در  
 ساعات شب و ساعات روز - رجل آتاه الله الاضواء اللیل و آتاه النار - دوم مردی که داده است  
 او را خدای تعالی مالی پس آن مرد و نفاق می کند از آن مال و ساعات شب و ساعات روز - متفق علیه - و در  
 کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق مال هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام  
 همه مستفاد از دست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز نفید علم است فافهم -  
و عن ابی موسی - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن  
مثل الاثر جید - و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال اثر جید است بضم سز و سکون تا و ضم را و تشدید حیم  
 و اترج بی اترج و ترنج نیز میگویند و ترنج در روایت نیز آمده میوه معرنی است که جامع است میان طیب طعم طیب  
 را که چنانچه فرمود - یجها طینة و طهما طیب - بوسه وی خوش و مزه و سه خوش است و همچنین مؤمن که بخواند قرآن را  
 لذت میگیرد و از آن و عکس دیگر و از بوسه اشعه نور قدس و وصولی یابد بدگران - و مثل المؤمن  
الذی لا یقرء القرآن مثل الثمرة لا ریج لها و طهما حلو - و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال خرباست  
 که نیست بوسه مراد از مزه و سه شیرین است - و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الحظالة لیس لها ریج و طهما  
و حال منافق الذی لا یقرء القرآن را همچو ضل است که نیست مراد از بوی و مزه و سه تلخ است - و مثل المنافق الذی  
لا یقرء القرآن مثل البجاة ریجها طیب و طهما مر و حال منافق الذی لا یقرء القرآن را همچو حال ریجان است که بوسه  
و سه خوش است و مزه وی تلخ است - متفق علیه و فی روایه - و در روایتی این چنین آمده است - المؤمن  
الذی یقرء القرآن و یعمل به کالاجر الجواد المؤمن الذی لا یقرء القرآن و یعمل به کالثرمة - و درین روایت یعمل  
 به زیادت کرده و در حجت اولی گفتا الجنوان مؤمن نموده است از عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت

از اعتقاد و کرم و در دل دارد و داشته باشد و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذ الکتاب اتوا و یضع به اخرین - بدرستی که خدای تعالی بکتابم رتبه میگرداند  
باین کتاب یعنی قرآن که دینی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و کلماتی که کلمه آزاد اخلاص می و در آن  
در آن و پستی می گرداند بوی که دینی و دیگر را که برخلاف آن باشند - رواه مسلم - و عمر بن ابی سعید - الخدری  
ان اسید - یضم حمزه و فتح سین منه - بن خصیر - یضم حار ممله و فتح ضاد و جیم بیانی انصاری ستم از نقبای انصار  
کبیر ایشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گزار و بر وی و دفن کرد و شد بقیع  
سنة عشرين و قیل احدی و عشرين - قال - گفت - بنیامو یقر من الیل - سوره البقره - و را شنای الله و یقر  
و رشب سوره بقره - و فرسه مر بوطه بخند - و اسب وی بسته شده بود و زردی - از حالت الفرس - ناگاه یحیی  
اسب تنی انصراف جولان کرد بر آمدن - تسکنت - پس خاموش گشت اسید و ترک کرد و اندون را - تسکنت  
پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان - فقره پس باز خواند اسید - محالست - پس باز جولان کرد و اسب  
تسکنت تسکنت - پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب - ثم قرار و پشتر خواند - فحالت الفرس - یس بر لایان  
کرد اسب سه بار همچنین واقع شده - فانصرف - پس برگشت اسید از قرار و گذار گشت قرار و کان  
یعنی قریا منها - و بود پسر اسید که ناسش یحیی بود و نزدیک با اسب - فاستقیق ان نصیبه - پس تر سید اسید  
برسد اسب پسرش را و آنرا رساند او را و لما اخره - رفع را سی الی السمار - و چون پس انداخت اسید پسر  
و دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان - فاذا مثل الظلله پس ناگان چیز را بدید مانند سایبان  
فیما انشال الصباغ - و ان ظله انشال چیز است مانند چرخها - فلما اصبح حدث النبی - پس چون صبح کرد این  
حقیق خبر کرد و پسر را صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن حضرت مکرر دو بار - اقرار یا ابن خنیف اقرار یا ابن  
خنیف - بخوان ای پسر خنیف و مراد و ادم و استمرارت بر قرار - قال - گفت اسید بن خنیف که است  
از انصراف و گذار گشت قرار - فاستقیقت - پس تر سید من - یا رسول الله - و فرسخه استقیقت بی فای - ان تقاطع  
از آنکه پایمال کند اسب یحیی را - و کان منها قریبا - و بود یحیی از اسب نزدیک - فانصرفت الیه - پس برگشت من  
بسوی یحیی - و رفت را سی الی السمار - و برداشتم سر خود را بسوی آسمان - فاذا مثل الظلله فیما انشال الصباغ  
پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در وی مانند چرخهاست - فخرجه حتی الای - پس بیرون آمدم من از جای  
خود تا آنکه نمی بینم من آنها را - قال - گفت آنحضرت - و تعدی ما ذاک - و می ندیدی که چیه است آنچه می توانست  
ظه و صباغ - قال لا - گفت اسید و زنی یا بم که نیست آن - قال - گفت آنحضرت - ملک المملکه و نته بصوتک  
آن فرشتگان که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی و موقوفات را بصوت نظر ان من ایسا و اگر

میخواند می تمام شب هر آنکه صبح می کردند آن فرشتگان در حالی که نظری کردند مردم بسوی آنها و هم میسریدند  
 لا تنواری ششم - پوشیده نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه و اللفظ التجاری و فی مسلم - و در صبح  
 مسلم واقع شده است لفظ - عزجت فی الجو - بالارفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو فتح جبرم و نشدید و او  
 میان آسمان و زمین و کشادگی و ادس - بدل فخر جت علی صیفه اشکلم - بجای لفظ فخر جت بصیفه اشکلم که در روش  
 اولی واقع شده است - وعزج البرار - قال کان رجل یقر سورة الکہف - و گفت برادر بن عازب که از  
 مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را - والی جانب حصان - در پهلوی و سس اسپ بود حصان  
 بکسر حاء و ممله نرا جمل - مربوط بنشین - بسته شده بود آن اسپ در درختن شطن بشین بمعجم و طای ممله هر دو  
 منفتح سن یارین در از را گویند - متعشقه صحابه - پس پوشیده آن اسپ را و آمد بر بالا سدی ابر سس فصلت تدنور  
 پس گشت آن ابر که نزدیک شده هی آید می آید - و جعل فرستة نفر - و گشت اسپ و سس که می گزید و تنفر تا و یا  
 هر دو روایت است و فرس خاک و میو نشا هر دو آید فلما أصبح اتی النبی - پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم فرزند کرد که پس ذکر کرد آن واقعه را بر اسس آنحضرت - فقال تلک اسکینه میس گفت  
 آنحضرت که آن اسکینه است - تنزلت بالقرآن که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه یعنی آرامش و آسایش  
 و معنی رحمت آید و آنچه حاصل گرد و دوس آرام و سکون و صفای قلب و هر و طمئت نفسانیت و فرود آمد  
 فیما سرحانیت و دنور ذوق و غنیمت و گاه صورت گیر و بصورت ابر و مانند آن و کلام در و سس در فصل  
 اول از کتاب اعظم زیاده برین گذشته است قدس بر متفق علیه - وعزج ابی سعید - بن معلی - یفهم معجم و  
 فتح یمن و تنفر به لام صحابی انصاری مدنی است - قال کنت اصلی فی المسجد - گفت بودم من که نماز میکردم  
 در مسجد - فدر عالی النبی - پس خواندم را پیغمبر صلی الله علیه و سلم علم اجیده صی صلیت - پس جواب ندادم من آنحضرت  
 را تا آنکه نماز کردم - ثم ایتیمه - پس ترادم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز - فقلت - پس گفتم بقصد اعتذار  
 نمودن جواب - یا رسول الله انی کنت اصلی - بدرستی که من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم - قال  
 گفت آنحضرت الم یقیل الله - آیا نگفته است خدای تعالی - استجیبوا لله و لارسل اولاد عالم - پاسخ دهید خدا را  
 و رسول را و قیام بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او را جانب حق است و طاعت  
 او طاعت حق - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن - آیا تعلیم نکنم و ندانم ترا  
 بزرگترین سوره که در قرآن است - قبل ان تخرج من المسجد - پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد - فاخذ بیدس  
 پس گرفت دست مرا - فلما اراد ان یخرج - پس هنگامی که خواستیم که بیرون آییم - فقلت - گفتم - یا رسول الله  
 انک قلت لا اعلمک اعظم سورة من القرآن - بدرستی که تو گفتی که بزرگترین سوره از قرآن

قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن - محمد بن عبد الله بن الحارث بن اسد - این سوره سبع مثانی است  
والقرآن اعظم الذی اوتيته - و این سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارت است بقول حق سبحا  
وقبالی و نقد آئیناک سبحان المثانی والقرآن اعظم یعنی تحقیق دادیم ترا ای محمد صفت آیت که مکرر میشود و نماز قرار  
دست یا تکرار شده است بران بوضاحت و اعجاز و ثناء گوینده است برخلاف آنچه پیشتر که وی سبحانه اهل آنست  
که مراد بران فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بران نیز فاتحه است و بمبانی فرمود که قرآن عظیم همین است  
و جزو اعظم قرآن است و تحقیقه فی کتب التفسیر - رواه البخاری - و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است  
که این قصه نسبت باب بن کعب است و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجاءوا  
بکم مقابرکم و انید خانهای خود را خالی از ذکر تلاوت و عبادت مثل مقبره بکه مانند مرده در وی اقتاده باشد  
بعد از آن ذکر که در جیره که افضل و نفع است مریوت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است و فرمود - ان الشیطان  
یفتر من البیت الذی یقرئ سورۃ البقره - بدستگاه شیطان میگردد از خانه که خوانده میشود و در وی سوره  
بقره - رواه مسلم - و عن ابی امامه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اقرؤا القرآن - گفت  
ابو امامه شنیدم که می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را - فانه یاتی یوم القیمه شفیعاً لاصحابه - پس بدرستی که  
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت می کنند بر آن - افسرد  
الزهریون - بخوانید و سوره روشن و تابان تر و تازه را - البقره و سوره آل عمران - آن دو سوره که ایم اند  
سوره بقره سوره آل عمران فانها ثانیان یوم القیمه کانهما غامتان - پس بدرستی که آن دو سوره می آیند  
روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابرند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید - او غیایان - بدو  
تختانی هر چه سایه کند بالا سر ابر و جز آن - و قرآن من طیر - یا و جماعت از طیر اند - صوائف - صفه ده  
و فرق با کس فاد سکون را در صل گله گویند مراد تشبیه به یکی ازین سه چیز است - سخا جان عن اصحابها - در حالیکه  
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد و بمل سوره بقره و فرمود -  
اقرؤا سورۃ البقره - بخوانید سوره بقره را - فان اخذ ابرک - پس بدرستی که گرفتن این سوره برکت و سبب  
مزی نعمت و سعادت است - و ترکها حصره - و گذاشتن آن سبب دروغ و پشیمانی است - و لا یستطیعها البطلة  
و توانائی ندارند اخذ از اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز و ادبی افتد - رواه مسلم -  
و عن الثوالب - یفتح نون و تشدید و او - بن سنان - یفتح سین مملو و کسر آن بحالی است ساکن شام -  
قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول یوتی بالقرآن یوم القیمه و امله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت  
آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن - الذین کانوا ایماناً - آن کسان که بودند که عمل میکردند با حق

قرآن - تقدسه - یغیم دال - سورة البقرة وآل عمران - پیشوای کذ قرآن را سورة البقرة و سورة آل عمران - کائنات ایشان  
گو یا این دو سورة در برابرند - او طلائع سوداوان - یا دوساکنان سیاه و صف سیاهی از جهت از دحام و تیراکم  
و بریم شستن بعضی بر بعضی است - بنیها شرق - در میان این دو سورة فرجه و فرق است از جهت فصل و تمیز نمیه  
و شرق در اصل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا بعضی اشراف و درخشندگی گیرند و آن نیز تو قسمیه است  
او کائنات افرقان من طیر صوان بحاجان عن صاحبها رواه مسلم - وعن ابی بن کعب - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر یغیم بهم سکون نون و کسرة نون مع کسرة ابی بن کعب است - اندری ای آئین من  
کتاب الله ملک اعظم می در بانی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت - گفتیم - الله و رسوله اعظم -  
خدا و رسول خدا درنا تر است - قال - باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر اندری ای آئین من کتاب الله ملک اعظم  
قلت - این با گفتیم بزرگتر آیت از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القيوم یعنی آیت الکرسی - قال - گفت ابی بن  
کعب - نصر بانی صدری - پس زود آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده صریحا ذکر است - و قال -  
العلم - و گفت آنحضرت گوارا با تو ترا علم - یا ابا المنذر - هیچ کرد و آنحضرت ابی بن کعب را بد ریافت آنکه بزرگتر  
آیه الکرسی است اگر چه آن دریافت تبهرت و اتفاق آنحضرت بود بینک نفی تخانیه و سکون با و کسرة نون و در بعضی نسخ  
بینک بهمه و اصل همین است و بینک تخفیف آن است - رواه مسلم - وعن ابی هریره - قال کفی بک  
گفت ابو هریره وکیل گردانید و این خبر خدا صلی الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که ابو  
رضی الله عنه میبرد تا وقت دیگر میان فقرا بخش کند - فامانی آید پس آمد سر آئینده بی شخص آمد جمعی بخشون الطعام پس شروع  
کرد آن شخص آنکه میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود - فاخته پس گرفت من آن شخص را و قلت لا رفعلک الی  
رسول الله و گفتیم سر آئینده بیدارم ترا می برم بهوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خیم را نیز حاکم می برند قال گفت آن شخص  
ای محتاج و علی عیال بدستیک من فقیرم و برگردن من بار عیال است - ولی حاجه شدیده - و مرا حاجتی سخت است - قال -  
گفت ابو هریره - فخلیت عنه - پس رها کردم او را - فاصبحت - پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال ابی  
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل امیرک البارحة - چه شد بندگی دیشب تو - قلت  
گفتم - یا رسول الله شکلی حاجه شدیده و عیال - گاه که حاجت سخت را و عیال را - فرجته و خلیت عنه پس نهانی  
کردم او را و رها کردم او را - قال اما ان قد کنذ بک - گفت آنحضرت آگاه باش که دوی تحقیق در روع گفته است  
تو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - و سیعود - و نزدیک است که باز آید نزد  
الله سیعود - پس دانستم من که دس باز می آید - بقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و الله سیعود که دس باز می آید - فرصدته - پس منتظر نشستم او را - فجار بخشون الطعام - پس آمد در حالی که

می گیر و طعام بهر دو کف دست خود - فاخته - پس گفتم او را - فقلت لا رفقک الی رسول الله پس گفتم من بهر دست  
می بر دارم و می برم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال و غنی غالی محتاج و علی عیال لا اعود - گفت بگذار  
بدرستی که من محتاجم و در بر من یار عیال است باز نمی آیم - فرمودت خلیت سبیلک فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه  
یا اباسریرة المصل اسیرک البارة قلت یا رسول الله کی احاطه شد - ید و عیال لا فرحت خلیت سبیلک فقال امانه قد کنه  
در رخ گفت در دعوی ایتیم و عیال و باز آمدن - و سید و فرستاده بخاریت من الطعام فاخته فقلت لا رفقک  
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا آخر ثلث مراتب - و این آخر سه بار است که می آئی - انک تزعم لا تعود و تم فعود -  
بدرستی که تو میگوئی که باز نمی آئی تو پیشتر باز می آئی - قال - گفت - و غنی - بگذار مرا همراهت که من رفقک الله بها -  
تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خلاصی تعالی بآن کلمات - و اذا اوسیت الی فراشک فاقرأ آیه الکرسی - چون پناه گیر  
و بیای تو بسوی جانم خواب خود پس بخوان آیه الکرسی که - الله لا اله الا هو حتی تنتم الا لله تا ختم میکنی آیه الکرسی و این  
آیه الکرسی اذن گویند که در دهن تو ذکر لفظ کرسی است - فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستی که  
همیشه می باشد بر تو از جناب خدا انگار بانی - و لا یفرک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جردن و انس  
حتی تصبح - تا آنکه صبح میکنی - خلیت سبیلک - پس - اگر دم او را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانی هر سیر و هر سفر بود  
بود که او را بهمانی کنی و البته پیش می آیی اگر می پس را که او را و میگوید ابوهریره - فاصبحت - پس صبح کردم و  
نزد آنحضرت آمدم - فقال لی رسول الله - پس گفت هر پنج روز خدا - صلی الله علیه و سلم مصل اسیرک - چه شد  
اسیر تو - قلت - گفتم - زعم انه یعلنی کلمات یغنی الله بها - گفت که وی تعلیم می کند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خداوند تعالی  
بسبب آن کلمات - قال - گفت آنحضرت - امانه قد صدقت - آگاه باش که وی به تحقیق راست گفته است آنچه گفته  
است از خاصیت آیه الکرسی و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده - و هو کذوب - و وی در سبب  
اعمال خود دروغ گوشت - تعلیم من مخاطب شد ثلث ایال - میدانی تو ای ابوهریره که که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی  
درین مدت سه شب - فقلت لا - گفتم نمی دانم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطان از شیاطین است که بر تخیل  
صدقات و اخلال به محل خیر انده بود - و رواه البخاری - و عن ابن عباس رضی الله عنه قال بینما جبرئیل  
قاعد عند النبی صلی الله علیه و سلم - و شنیدی آنکه جبرئیل آمد نشسته است نزد آنحضرت - اذ سمع نقیضاً من فوقه -  
ناگاه شنید جبرئیل غم یا آنحضرت آوازی را از بالا سه خود نفیض بقاف و ضاد حیران ماند آوازی که در محفل  
و بالان شوال مناسب ترست بقیح - فرفق راسه - پس برداشت جبرئیل دم یا آن حضرت سر خود را و فقال -  
پس گفت جبرئیل غم - نه بابا من السامع ایوم - این در می است از آسمان گشاده شد سر زرد - و لم یفتح فط  
الا ایوم - و گشاده نشد آن در هرگز مگر سر زرد - ففرق منه ملک - پس فرود آمد از راه آن در فرشته و این کلام را می



قتال۔ پس گفت جبرئیل غفرم۔ هذا ملک نزل الی الارض لم یزل قط الا لیوم۔ این فرشته ایست که فرو آمده است بمسکوت  
 زمین و فرو نیامده بود دیگر گز اگر فرشته سلم۔ پس سلام گفت آن فرشته۔ سبحان بشر بنورین او یثیمها پس گفت فرشته  
 با حضرت شاد و شوی و نور سے کہ داده شد و بسمان و نور سلم یو تھا ہی قیلک۔ و اور نقشہ آن دو نور بیچ پیچھے سے  
 پیش از تو۔ فاتحہ الکتاب و خواتیم سورۃ البقرہ و نور کہ نام ستیا کی سورۃ الحمد دیگر و آیت کہ در آخر سورۃ بقرہ انداز  
 آتن الرسول تا آخر سورۃ۔ من تقرأ حرف سحالا اعطیتہ ہرگز خوانی حرفی از فاتحہ الکتاب و خواتیم سورۃ بقرہ مگر اگر کہ داده شد  
 ثواب آن ترا اجابت کردہ شود و دعا ہی کہ در آن است یعنی این عمل البتہ مقبول است و این دعا البتہ مستجاب اند  
 و مراد حرف کلامهاست کہ در انما واقع اند مثل ابدنا و ربنا لا تو اخذنا و ربنا لا یخلفنا و جزآن بر تقدیر یعنی اول اگر حرف  
 کہ اجزای کلمات اند از حروف صحیحی مراد و از دیگر درست است چنانکہ آمدہ است کہ ہر حرف قرآن را اجزی و ثوابی است۔  
 رواہ مسلم۔ و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا قیان من آخر سورۃ البقرۃ۔  
 روایت است اندابی مسعود کہ نام وی عقبہ بن عمرو بن ثعلبہ انصاری است گفت گفت آنحضرت روایت است  
 از آخر سورۃ بقرہ۔ من قرأ بہا فی لیلة کسیکہ بخواند این دو آیت را در شبی۔ کفایت میکند خوانندہ را  
 یعنی دفع میکند از وسوسہ شریک و انس را یا بسندہ انداز از باقی اورا و در شب اگر هیچ ورد دیگر بخواند کفایت  
 است بتفوق علیہ۔ و عن ابی الدرداء۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ غزلیا  
 من اول سورۃ الکہف۔ کسیکہ یاد گیرد و بخواند آیت از اول سورۃ کہف۔ عصم عن الدجال۔ نگاہداشتہ نشود  
 از دجال مراد دجال مسموم است کہ در آخر زمان بر آید و مردم را در فتنہ اندازد و از ہر کذاب و جاحل و دلت  
 کذب و خیانت و خداع و تمییس است۔ رواہ مسلم۔ و در روایت ترمذی ہم از ابی الدرداء ہمہ آیت نیز آمدہ است  
 چنانکہ در فصل ثانی بیاید و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایمیر احدکم ان یقرئ لیلة ثلث القرآن۔ یا  
 تا توانی میکند یکی از شما از آن کہ بخواند در شبی سہ یک قرآن را۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ کیف یقرئ ثلث القرآن۔ چگونه  
 خواند یکی از ثلث قرآن را در شب کہ خالی از عمرتی نیست خصوصا اگر شب میفرمائی با وجود او را و دیگر و او اسے  
 حق نفس و زود چہ کہ امر است بہ رعایت آن۔ قال قل ہو اللہ احد یحیل ثلث القرآن۔ فرمود این سورہ برابر است  
 ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانہ بفضل خود تضاعیف ثواب آنرا برتر  
 اصل ثواب قرأت ثلث قرآن میرساند و گفته اند کہ قرآن را قصص است از احکام و توحید و قل ہو اللہ احد مثل  
 بر توحید۔ رواہ مسلم۔ و رواہ النجاشی عن ابی سعید و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا ان ابی بنی صلی اللہ علیہ  
 و آلہ سلم۔ روایت است از عائشہ کہ آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکر سے و سر بہ بقیع سین و تخفیف  
 شدہ و پتہ تھا نیاید بارہ از لشکر یعنی نو بجہ کہ بجای فرستادہ شد عظیم۔ و کان یقرأ لاصحابہ فی صلوٰۃ ثم یقبل ہو اللہ

و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن صراحتاً در نماز که با ایشان می گذارد پس خشم میکرد و قرائت را  
 به قیل میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و قیل میخواند احد که قال طیبی و ظاهر در آن میباشد که تمام قرآن که نماز  
 و سوره است میخواند و قرآن قیل میخواند احد میخواند و هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه  
 قیل میخواند احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب و سبب با وی که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز  
 اکفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز بخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذارد و سوره دیگر بخوان گفت بن این  
 سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر نکرده می دارید می گذارم شما را و او را  
 افضل قوم می دانستند و کرده می داشتند که خبر دس امامت کند ایشان را - علماء جواد که و از آنکه لایق نیست پس  
 چون باز آمدند از لشکر که کردند آن قصه مرثیه را صلی الله علیه وسلم - فقال پس گفت آنحضرت - سلوه لای شئی  
 یضع ذلک بر سید او را بر سبب چه می کند آنرا یعنی الترام سوره قیل میخواند احد را - فسالوه پس پرسیدند او را  
 که بر سبب چه میکنی - فقال پس گفت آن مرد و لایقاً لبرحمین - از بر سبب آن میگویم که این سوره و صفت خداست  
 تعالی است - و اما احب ان اقربا - و من دوست می دارم که بخوانم او را - فقال النبی صلی الله علیه وسلم اجروه  
 الله یحب - خبر دهید او را که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت  
 از وی پرسید که چه شئ کرد ترا از آنکه کنی آنچه امر می کرد ترا یا این توجه داشت ترا با الترام این سوره در  
 هر رکعت گفت بدرستی که من دوست می دارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو از او را و او را  
 ترا در بهشت میفوق علیه و عن انس - ان رجلاً قال - روایت است از انس که مردی گفت - یا رسول الله  
 انی احب نده السوره - بدرستی که من دوست می دارم این سوره را قیل میخواند احد - بیان سوره است  
 قال گفت آنحضرت - ان جب ایا با ذلک الخ - بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را و او را و او را در  
 مستحق آن گرداند - رواه الترمذی و رواه البخاری معناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکه  
 ذکر کردیم - و عن عقیقه - بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التراتیات از لایق الایات - ایامی نبی  
 و نبی شناسی آنها را که فرد فرستاده شده است امشب مقصود تعجب و تعجب است از ان لم یکن قطره - دیده در آنست  
 نه شده است مانند این آیات هرگز در باب تعویذ بر آنکه در آن پناه بخوید از مکاره ظاهر و باطن و جسمانی و روحانی  
 بکمال مبالغه و تکیده قیل اعوذ برب اهلک و قل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره شریفین آن است - رواه مسلم  
 و عن عائشہ رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیل - بود آنحضرت و قتی که  
 می آمد به سوره جامه خواب خود هر شب - جمع کفیه تم نفث میماهم می آورد و هر دو کفیه خود را پست در می دید  
 در هر دو کفیه نفث و نفث و نفث و دم کردن صریحی آنکه از آب و من چیز سبب با وی باشد و فضل و میدان

پانچویں از باب وزن و لغت کہ از فضل تقدیم نفث پس بخواند آنحضرت در سہ دو کفست قیل ہوا کہ احد قیل اعوذ بربہ ہفتی قیل اعوذ  
بر سہ الناس و بدلول کل ذلک و نقرا اقصاے آن می کند کہ قرات بعد از نفث باشد و ظاہر آنست کہ عکس باشد اول خواند  
باشد پس از وے نفث پس بعضی میگویند کہ مراد بہ نفث ارادہ نفث است و بعضی میگویند تا اینجا یعنی و او است  
و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرات برای مخالفت سحرہ بطلہ است و نیز گفته اند کہ آن از سہو را وی یا کاتب  
است و اشد اعظم۔ ثم یسیح بہما استطلاع من جسدہ۔ پتہ نسخ می کرد آنحضرت بہرہ کفست چیزے را کہ  
میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا کہ دست می رسید۔ بیک بہا علی را سہ و وجہ نمازی می کرد و بگذراند  
ہر دو کفست بر سر خود و رے مبارک خود۔ و اما قبل من جسدہ۔ و پچہرے کہ پیش است از جسد شریف  
و بعد از وے بجانب دیگر یعنی ذلک ملت مرات۔ می کرد این خواندن و دیدن و مسح کردن را سہ بار  
دہم در روایت عایشہ آمدہ است کہ آنحضرت در مرض اخیر گرفت بر دست عایشہ را و خواند و میس  
در دستہاے عایشہ و امر می کرد بام از سہ دو دست وی بر جسد شریف خود و شقی علیہ دستہاے حضرت ابن مسعود  
و سہ انجام است کہ ذکر کنیم حدیث عبد اللہ بن مسعود را کہ او ش این است۔ لما امرے برسول اللہ صلی اللہ علیہ  
علیہ وسلم۔ و در وے ذکر عطای خواتم سورہ بقرہ است۔ فی باب المعراج الشارح۔ در باب معراج  
کہ نسب است بدان باب و در مصالح در باب فضل القرآن مذکور است

**الفصل الثانی۔ عن عبد الرحمن۔ بن عوف۔ رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ثلثۃ**  
**نحت العرش یوم الیقینۃ۔** سہ چیز زیر عرش آمد روز قیامت کنایت است از اختصاص این سہ بکمال قرب و قربا  
و در گاہ غوث بختی کہ ضائع نمی گشت و می سبحانہ حق آنرا و واجہ کسی را کہ محافظت میکند بر آن و ترک نمی کند  
مجازات عالمان آنرا چنانکہ حال مقربان در گاہ سلاطین است۔ القرآن۔ یکی از آن سہ چیز قرآن است  
بحاج العباد۔ کہ حجت میکند بندگان را گاہے حجت می کند بر اے نفع ایشان بچست محافظت ایشان حقوق  
آنرا و گاہی بر ضرر ایشان در آنچه ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی را بطریق شرف و امانت و بطنی ظاہر  
بہرہ نیکان شریک اند و فهم آن و عمل بدان و بطن آنچه بر فهم خواص بدان میرسد اشارت است بآنکہ ہر کس مطالب خود را  
مواظقت بقدر آنچه رسیدہ بہت علم فہم وی قرآن عظیم۔ و الامانہ۔ دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق الناس است و امان  
و اعراض دوائی ایشان یا خصوص باموال دارند کہ و مانع است و بنا و فہم از ذکر امانت آن است و الامانی کہ در قول  
حق سبحانہ تا عشنا الامانہ علی السہوات و الارض اشارت بدان واقع شدہ شامل تمامہ تکالیف و احکام است۔ و الحمد للہ  
الامن و بطنی رسوم جم است آواز میدہد و فریادی کند رحم و میگوید و انا گاہ باشد کہ یک بہ پیوندد و مراد رعایت کند حق  
و جملہ اللہ بہ پیوندد و اورالطف و کرم خدا و رعایت کند اورا۔ و من قطع علی قطعہ اللہ۔ و سیکہ بہرہ مراد پیوندد نہ کند

در عایت نکست حق مرابرو اور اقر و غضب خدا و بر انداز و از درگاه رحمت و نذا را مخصوص بر جم کرد انید  
 اشارت است بنایت اتهام و اعتنای بوسے۔ رواہ فی الشرح السنہ۔ وعن عبد اللہ بن عمر و قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقرا و ارتق۔ گفته میشود صاحب قرآن را و ملازم  
 او را تبادلت و عمل بخوان و بر و بر درجات جنت بر قدر آنچه بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند  
 باقصی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است بر اسے او و لائق است بحال او پس امر شامل است بحسب  
 اصحاب قرآن را از انبیاء و صلین و اولیاء و علماء و سائر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تل لکنت ترتل فی الدنیا  
 و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل سیکردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن  
 ترتیل فبتحقیق سخن ہموار۔ فان منزلك عند آخراۃ القدر ما یس بدرستی کہ منزل تو نزد آخراۃ است کہ بخوانی اگر۔  
 رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم ان الذین یس فی جو فی من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کی کہ نیست و بر درون  
 وی چیزے از قرآن بچو خانہ ویران است کہ آدمی درون و سے نیست و فی الصراح جون درون شکم ظاہر  
 آن است کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر اینچو بہ الصلوٰۃ و بعضی تعبیر کردہ اند و گفته اند حفظ او نظر او اللہ اعلم۔  
 رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی بذل حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک و تعالیٰ من شغلہ القرآن عن ذکری و مسکتی۔ سیکہ بازی دارد  
 او را قرآن اند کہ من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل ما اعطی السالمین۔ میدم او را  
 بہتر و زیادہ تر از آنچه میدم سوال کنندگان این ظاہر آن است کہ گفته شود ذکر کنندگان را لیکن همچنین گفت و  
 اکثافا بذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریف زیرا کہ ذکر کہیم  
 دشنامے وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمدہ است سیکہ باز دارد او را ذکر من از سوال  
 من میدم او را بہتر از آنچه میدم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہمہ ذکر و دعا  
 جزوے از قرآن است و قرآن کل اکل است و آنکہ بعضی از درویشان مریدان اند کہ مشغول میدارند قلاوت  
 قرآن را چید گاہ موقوف گزارند مصلحت در و سے آفت کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن  
 در قرآن بطلی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر یہودی آید و در و غیر  
 نکرد آنکہ بسر حد ملکہ برسد و بفنا سے تمام کشد کہ الفانی لایزالی او صافہ و در قرآن ویرانیدہ و ویر پائندہ  
 کذا ذکر الشیخ الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعہ و نیز گفته است کہ طالب قرآن و تلاوت آن  
 در نماز و غیر نماز ہر آن روزے کہ درین راہ دار و برسد۔ و افضل کلام اللہ علی سائر الکلام بفضل اللہ علی خلقہ

و فی فضل کلام خدا براتی کلام ای خلق بجز فضل خداست خواست بر خلق و س - رواه الترمذی والداری و البیهقی  
فی شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ - فله حسنة و حسنة فشرکها - سیکه یجوز ان یک حرف از کتاب خدا پس  
مرا و رانیکي است و مقرر است که ہر نیکی جزا داده میشود بدو مانند اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این  
خود و ہر جادہ ہر نیکی است فضل قرآن چیست جوابش آنکہ ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن است کہ ہر ہر جزو  
وی ثوابی مرتب است و در سائر اعمال ہر عمل یک نیکی است نہ کہ ہر پارہ از وی نیکی دیگر باشد ہم علی ہست کہ مرکب  
از چند عمل است آنجا ہر عمل کہ جزو عمل است نیز نیکی است فافہم بعد از ان می فرماید - لا أقول الم حرف - نمیگویم  
الم حرف است - الف حرف - الف تنها حرف است و همچنین - لام حرف و ہم حرف - مراد باین کلام نہ نفی حرفی است  
از الم کہ مرکب از سہ حرف است و منقح سورہ است و اثبات مراد باین حروف را بلکہ مراد نفی از اسامی سہ دانبا  
مرسمیات را کہ با لفظ حرف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فائزہ سورہ بقرہ است مثلاً نو و باشد و آنکہ در الم  
ترست ہستی فافہم - رواه الترمذی والداری و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً و عن  
الحارث الاور - تابعی کوفیت مشہور بصحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ - قال ہرثم فی الصحیح  
گفت گذشتہم در مسجد نماز ہر آن است کہ کسی کہ کوہ مراد است - فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاہ ہم  
درآمدہ اند و سخنان فوض باب درآمدن و سخن درآمدن و بکار - سے در شدن - فدخلت علی علی - پس درآمد  
بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ - فافترتہ - پس خبر دادم او را باین حال مردم - فقال - پس گفت علی رضی اللہ عنہ  
او قد فعلوا - یا این چنین است کہ تو گفتی و بتحقیق کردہ این خلعت شیعہ را و فوض کردہ در اباطیل - قلت لیس  
گفتم آرسہ کہ دندہ - قال - گفت علی - انا الی سمعت رسول اللہ - آگاہ باش بدستیکہ من شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول - می گفت - الا انہا سكون فتنہ - آگاہ باش بدستیکہ قصہ این است کہ نزدیک است کہ پیدا شود  
فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اہوا - قلت ما المخرج عنہا - گفتم چیست بنیل پیرون آمدن و بجا  
یا قتل از ان فتنہ - یا رسول اللہ قال کتاب اللہ - گفت آنحضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن است -  
قیہ بنا ما تمکلم - و ان قرآن جمیع خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال اہم مانی و وقائع ایشان - و خبر بعد  
و خبر چیز کے کہ پس از شما پیدا از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت - و حکم بانیکم - و در قرآن است حکم حکام  
معاملات و وقائع کہ میان شماست - ہوا الفصل - اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مقبول و مبین  
کہ نیست در وی اشتباہ و اہام - لیس بالنزل نیست قرآن نہر لہ یعنی بہیودہ و نادرست خلاف جدا شارت است  
مقبول حق سبحانہ انہ لقول فصل و اہو بالنزل - من ترکہ من جبار قصصہ اللہ - سیکہ باند او را و افتادہ و نورزا

ہو سہ دستہ و مستقبل گرد و بقل و ہر اسے خود از سر تکریم کند و ستمگار معاند حق بشکند و پارسہ پارسہ کند اور را  
 خدای تعالیٰ - و من یبتغی الہدی فی غیرہ اضلہ اللہ - و کسیکے طلب کند را راست را و غیر قرآن گمراہ سازد اور را  
 خدا سے تعالیٰ - و ہو جبل اللہ الثین - و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را می کشد بدان بدر گاہ قرب  
 خود و ایشان میرساند آن در گاہ تعلق و تمسک بدان - و ہو الذکر الحکیم - و اوست ذکر متعل بر بیان سعادت  
 و کمال مبادی و معاد و ظاهر و باطن - و ہو الصراط المستقیم - و اوست راہ راست کند و وی آسان بنزل مقصد و رساند  
 و ہو الذی لا یزغ بہ الا سوار - و قرآن آن چیز سیست کہ میل نمیکند بسبب و سی ہوا یا نفس از حق باطل مگر آنکہ  
 اتباع کند شایعات را و ترک کند حکامات او را - و لا یلتبس بہ الا ستمہ - و اینچہ نمی گرد و بوسے زبانہا یعنی شتہ و مخط  
 نمی گرد و بغیر خود از جهت غایت اتیان و افراد و سے بفضاحت و اسلوب یا مراد آنست کہ دشوار نمی آید و تنگ  
 نمی گرد و بیزبانہا از جهت انشراح و لباس تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار کسی و اینچہ شدن تاریکی  
 یا روشنائی - و لا یضیع منہ العلم - و سیر نشیند از سے علمانی احاطہ نمیکند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان باشند  
 ایستادن کسی کہ سیر نشیند از طعام و فارغی گرد و از ان و با سیر نمیکرد و از تلاوت و سے کسیکے بدانند و حاضر گرد و  
 از سلامت الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کہنہ نمی گرد و از بسیار سے تردد و تکرار و سیر و  
 روق و رواج و سی ولذت قرار و استماع و سے و یخلق بفتح یا و یضم لام و یضم یاء و کسر لام نیز روایت است -  
 و لا یقنی عجائبہ و تمام نشود و پیرداختہ نمی گرد و کار ہای شگفت و سے و تمام نمی گرد و معانی و معارف و سے و از جهت  
 است کہ سیر نشیند از سے علم و کہنہ نمی گرد و از تکرار - ہو الذی لم یثبہ الحق انہ سمعہ حتی قالوا - و قرآن چیز سست  
 کہ باز نیامد بجن و قیامکے شنیدن آنرا یعنی باز نیامدند از مع و ثنائے و سے و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکہ  
 گفتند پس میل بہ استیصال - و انما قرآننا عجباً - بدرستیکہ ما شنیدیم قرآن شگفت را - یہدی الی الہد -  
 کہ راہ ینہاید بسوے صلاح کار رشتہ برہ شدن و بمان بودن مراشد بسبب یا راہها - فامنا بہ - پس ایما یا و ریم  
 بقرآن این نیز بقول حق و تسمہ آیت است - من قال بصدق - کسیکے قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود -  
 و من عمل او جبر - و کسیکے عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شد - و من حکم بہ عدل - و کسیکے حکم کند بوسے  
 و بر فرمودہ و سے و عدالت کند - و من دعا الیہ ہدی الی صراط مستقیم - و کسیکے دعوت کند و خواند مردم را بسوی  
 قرآن راہ نموده شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث اسنادہ مجہول  
 و گفت ترمذی این حدیث است کہ اسناد و سے مجہول است یعنی رجال اسناد و سے مجہول اند - و فی احادیث  
 مقال - و در احادیث امور کہ منتہا سے اسناد است سخن ست نسائی گفتہ کہ قوی نیست و در قولے گفتہ لایاس بہ  
 و شعبی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند نقد است و محسن معاذی کہ نبی - انہم جیم و فتح



اور ثقافت تابعین ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وعمل بآیہہ۔ کسیکہ بخیر اند قرآن را  
وعمل کند بخیر سے کہ در قرآن ست۔ ایس والدہ تاجا یوم البقیۃ۔ پوشانیدہ شود پدر و مادر اور انفسہ کے روز قیامت  
منورہ احسن من ضوء الشمس نے بیوت الدنیا کو کائنات ملک۔ روشنائی آن تاج نیکتر و تہتر از روشنائی آفتاب باش۔  
در خانہا سے دنیا اگر میوہ آفتاب در خانہا سے شمایینی نزدیک بشما و درین مبالغہ است در نورانیت و سے و بعضی  
گفتہ اند کہ اباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت۔ غنا ظلم بالذی عمل بہذا پس چیست گمانا سے شہا بان کہ یکہ  
بخیر اند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر اور بسبب و سے این درجہ دین کرامت خواہد شد قیاس تو ان کہ در کتب خود  
را چہ قدر خوار بود۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ وعن عقیبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
یقول لو سئل القرآن فی الہاب ثم اتی فی النار ما حرق۔ اگر گردانیدہ سے شود قرآن را در پوستی پسترا ندانجہ نشود  
در آتش نسیوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیث کہ اگر بفرس و تقدیر در آتش اندازند نسیوز و لیکن طور  
این کرامت ہر دست ہر کس نیست یعنی گفتہ اند کہ این معجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم  
و متحقق بود و بعضی گفتہ اند کہ مراد از آخرت ست کہ ہمیر ست میان حق و باطل و خبر حق کارگر تنقید و بعضی گفتہ اند  
کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نہ رود و مراد بابا ہر پوست آدمی و بدان اوست  
و اباب بکسر ہزہ جلد غیر مدبوع را گویند و درین مبالغہ دیگر ست کہ فساد و احتراق بحجم غیر مدبوع زود سہرایت می کند  
رواہ احمد و ابوداؤد و الدار سے۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن  
سہر کہ خواند قرآن را۔ فاستظمرہ۔ پس یاد کرد از آنرا۔ فاحصل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال گردانید حلال اورا و حرام  
گردانید حرم اورا یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان۔ اوحد اللہ الخبۃ۔ می در آرد اورا خدا سے تعالی در بہشت۔ و شفعہ  
فی عشرۃ من اہل بیتہ۔ و قبول میکند شفاعت اورا و درہ کس از اہل بیت و سے۔ کلمہ قد و جیت ہم انار۔ ہر  
اہل بیت و سے کہ تحقیق واجب شدہ است مرانہا را آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند  
رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدار سے و قال الترمذی بہ حدیث غریب و حفص بن سلمان الراوی لیس ہو بالقوی  
یفصح فی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب کیف تقرآن فی الصلوۃ  
گفت آنحضرت مرا بی بن کعب را کہ چگونه قرأت میکنی در نماز یعنی چہ بخوانی در نماز۔ فقرام القرآن۔ پس خواند  
ابی بن کعب فاتحۃ۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ انزلت فی التورۃ و الانی الانجیل  
ولانی الزبور و عرود و نوحا سو گنت کہ فرو فرستادہ شدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور۔ و لانی  
القرآن مثلاً۔ و نہ در قرآن کہ از ہمہ فاضل تر ست مانند ام القرآن۔ و انہا سبع من التائسۃ و القرآن العظیم  
الذی افقیتہ۔ و ام القرآن سبع التائی ست و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است سراسر تفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن ابی کثیر گذشت - رواه الترمذی وروے الدار سے من قولہ - وروایت کرده است واری از قول  
 وے - ما انزلت ولم نیکر الی بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب اورا بگفتہ است عن  
 ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما انزلت فی التورۃ ولا فی الانجیل ولا یوبہ - و القرآن شکلاً یعنی مثل اسم  
 القرآن الحدیث - و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صدق و القرآن  
 فاقرونہ - بیا ہونید قرآن را پس بخوانید اورا - فان مثل القرآن لمن تسلم فقرأ و قام بہ - بدرستی کہ حال قرآن  
 مگر کسی را کہ آموخت پس خواند قرآن را و قیام پیل کرد بدان کہ مثل حباب محشوس کا - پیچو حال ابنا بیست ہر کردہ شدہ  
 از مشک - تفوج ریج کل مکان - مید بدوے وے و ہر جای فوج میدن بے خوش - و مثل من تسلمہ  
 تسلمہ و ہونی جو نہ - و حال کسی کہ آموخت قرآن را پس خواب کرد و قیام پیل نکرد و حال آنکہ قرآن در شکم اوست  
 کش حباب او کی علی مسک پیچو حال ابنا شکست کہ بستہ شدہ است سروے پوشیدہ ماند کہ ظاہر  
 حدیث آنست کہ مراد بقیام شب بر خاستن و خواندن قرآن باشد نہ ناز شب بقرنہ مقابلت وے بر تود کہ غنی  
 خوابست و یعنی انہ قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و تود کہ کنایت از غفلت و ترک عمل دارند و انہ ہم  
 رواہ النسائی و ابن ماجہ - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیہ لم یضر کسکیکہ بخواند سورہ حم را کہ اورا  
 سورہ مؤمن میگونیہ تا قول وی و الیہ لم یضر قولہ تعالیٰ تم تزل الکتاب من اللہ و التزم علیہم غافر الذنب و قابل التوب شدہ یعقوب  
 ذی الطول لا الہ الا ہوا الیہ بصیر و آیہ الکری - و بخواند آیہ الکری را چین یعنی - ہنگامی کہ صبح کند حفظ بہمانی کسی نگاہ نہ  
 میشود بہ برکت این دو آیت از آفات و بلا ہای ظاہر و باطن تا آنکہ شام کند - و من قرأ بہ صبح می حفظ بہمانی یعنی - کہ کسی بخواند  
 آن دو آیت را ہنگامی کہ شام کند گاہ باشد شوقا آنکہ صبح کند - رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث غریب -  
 و عن الثعلبی بن بشیر - و لدت وی بعد از چاروہ ماہ است از ہجرت و او دل مولودی ست کہ زائیدہ شد نصار را بعد از  
 ہجرت و او را و الدین اورا صحبت ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب کتابا قبل ان یخلق السموات و الارض  
 بالقیام - بدرستی کہ خداے تعالیٰ نوشت کتابے را یعنی او کہ کرد و ملائکہ را نوشتن آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمان  
 زمین را بدو ہزار سال - انزل منہ اثین ختم بہا سورۃ البقرۃ - فرو فرستاد از ان کتاب و آیت کہ تم کرد و ان  
 و آیت سورہ بقرہ را تحقیق این کتاب و کتابت وے باین مدت و شرح ذکر کردہ شدہ است - و لا تقر ان  
 فی دار ثلاث لیل یا یقر بہا الشیطان - و خواندہ نشوند این دو آیت و پیچ سراسے شب پس ایکہ نزد یک شد و  
 ان سراسے را شیطان - رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی الدرداء  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلاث آیات من اول الکاف حصہ المؤمن فقتلہ و جال یک بخواند  
 سہ آیت را از اول سورہ کہف نگاہ باشد مشو و از قتلہ و جال چنانکہ خام شدہ است نہ صاحب کہہ از شدہ جہا

نام او و قیاس بود و در فصل اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد و ده آیت از اول  
سوره که گفت گام داشتہ شود از شر و جال و تواند که اول برده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد از آن  
توسیع نفس نموده بر سه آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرقتی نهند و اندر اعلم - رواه الترمذی و قال نہا حدیث  
حسن صحیح - و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کل شیء قابل و قلب القرآن یس - بدرستیکہ  
سر بر چیز سے لادل است و دل قرآن سورہ یس است و گفته اند کہ دل ہر چیز سے خلاصہ فرماید دوست و این سورہ  
شیرانیہ شغل است بر مقاصد قرآن بروجہ اتم و اکمل باقص نظر و منہرجم آن و اللہ اعلم - و من قرأ یس کتب اللہ  
القرآن تبارک و تعالیٰ و قرآن عشر مرات - و کسیکہ بخواند یس را بخوبی بخدای تعالیٰ براسے او سبب خواندن این سورہ  
توابعند از قرآن و بار - رواه الترمذی و الدار سے و قال الترمذی نہا حدیث غریب و عن ابی ہریرہ  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قرطہ ویس قبل ان یخلق السموات والارض  
بالف عام - و اینست است از ابی ہریرہ کہ گفت گفتید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ خواندنی  
اطلا کرد و سورہ نمل و یس را پیش از آنکہ پیدا کند آسمانها را و زمین را بہزار سال پہلہ سمعت الملائکہ ان قرآن  
یس ہر گاہ کہ شنیدند فرشتگان قرأت تکرار و یس را و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرات بعد از ان الطلاق  
کردند و را بہر تکرار و اینجا باین معنی نیز درست است پس با تمام قرآن مراد باشد کہ طہ و یس خیر و نیکو یا مین طہ و یس  
مراد باشد کہ قرآن نام خیر و کل ہر درست - قالت - گفتند فرشتگان - طوبی للعبید تلہا یا علیہا - خیر و خوبی  
او درستہ را کہ فرمودست او شود این قرآن کہ فرمودہ ان این دو سورہ است باین است - و طوبی لاجل ان عمل بہ  
و خوبی باو فرشتگان را و در ہما را کہ بر او تکرار و حافظ آن کردند - و طوبی لاسنہ حکم بہند - و خوشی باو زیرا بنا را کہ  
حکم گذاردہ باین و بخوانند این را - رواه الدار سے - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم الحما  
لیکے کہ کسیکہ بخوانم را کہ اور سورہ دخان میگویند در شعی - اجمع یہی تغفر لہ سبعون الف مک - صحیح می کند و حالتی  
کہ امرزشن بخوانند و در مقام ادہار فرشتہ - رواه الترمذی و قال نہا حدیث غریب و عن ابی شحم یضغ  
خاہد ہر دو سکون شکستہ و فتح یسین - الراوسے - کہ راوی این حدیث است یضعف - یضعف و اشتہار شدہ در حدیث  
و قال محمد بن یسار سے ہر تکرار الحمد - و گفته است بخار سے کہ عمر نہ کہ حدیث است - و عنہ قال قال رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم الحما فی لیلة الجمعة غفر لہ - کسیکہ خواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ بشود  
مراد را درین حدیث تخصیص بہ شب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب جمعہ یا غیر شب جمعہ  
پس خواندن شب جمعہ اولی است تا حاصل کرد و فضیلت یقینا - رواه الترمذی و قال نہا حدیث ضعیف -  
و در بعضی نسخ غریب ضعیف - و ہشام ابو القدام الراوسے یضعف - و عن الدریاض بن ساریہ صحابیت

اذا نزل نازل شدة ورايشان ولا على الذين اذا ما اتوا تكلموا الآية - ان النبي - روايت مي كند كه پيغمبر صلي الله عليه وسلم  
يقول السجات قبل ان يرقى في نحو السجات را پيش از آنكه خواب كند و سجات بكسره باهے موحده سورتها سے كه در اول  
آنها سبحان يا سبح يا سبح است كذا قال الطيبي - يقول ان فيمن آية خير من الف آية - مي گفت آنحضرت كه درين سورتها  
آيتي است كه بهتر است از هزار آيت و طيبي گفت كه آن آيت هم است چنانچه شب قدر و ساعت جمعه و الله اعلم  
و ثوابه كه آخر آيت سوره خشر مراد باشد و دوسه مذكور و مشهور است و سادعيه ماثوره و اول سوره حديت عظيم  
بذات الصدور نيز مذكور است و شمول اين حديث بقول طيبي على الاجمال مست و الله اعلم - رواه الترمذی  
و ابو داود و رواه الدارسة عن خالد بن معدان بفتح ميم و سکون عين ممله - و سريلا - بطريق ارسال زير كه خالد  
ابن مسعود - و قال الترمذی في هذا حديث حسن غريب و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم  
ان سورة في القرآن تلتون آية شفقت لرجل حتى غفر له - گفت آنحضرت كه سوره است در قرآن كه مي آيت است  
شفاعت كرده و دوسه را تا آنكه آمرزيده شده آن مرد را - و هي وان سوره - تبارك الذي بیده الملك رواه احمد  
و الترمذی و ابو داود و النسائي و ابن ماجه و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبي - گفت ابن عباس  
كه در بعضي اصحاب پيغمبر صلي الله عليه وسلم - خبارة على قبر خيمه خود را به قبر سے و خبار بكسره خاسه بهجه حمد و خيمه  
و در بعضي نسخ خبارة تبار و آخر - و هو لا يجب ان قبر - دوسه گمان نمي برد كه آن قبر است - فاذا فيه انسان لغيره  
پس ماگاه در آن قبر آدمي است كه بخواند سوره - تبارك الذي بیده الملك نهي شده - تا آنكه ختم كرد و اين سوره را  
قال النبي - پس آن پيغمبر را - صلي الله عليه وسلم فاقبه - پس خيمه و او انفسه - فقال النبي - پس گفت پيغمبر  
صلي الله عليه وسلم هي الماتعة - اين سوره مانع است يعني منع كند و باز دارنده است عذاب را از خواننده  
خود و هي الماتعة - اين سوره رستگاري و نجات خواننده خود را بخيانت عذاب الله رستگاري ميدهد و او را  
از عذاب خدا برهاند و قال - و گفت ترمذی - و حديث غريب و عن جابر ان النبي صلي الله عليه وسلم  
كان لا ينام حتى يقرأ روايت است از جابر كه آنحضرت بود كه خواب نمي كرد تا آنكه بخواند - الماتعة و تبارك الذي  
بيده الملك رواه احمد و الترمذی و الدارسة و قال الترمذی - و گفت ترمذی - و حديث صحيح و كذا في شرح السنة  
و في تفسيرين گفته مي است در شرح السنة كه اين حديث صحيح است - و في الماتعة غريب - و در بعضي گفته كه انجيلي است  
غريب است كه گفته ام كه خواب است با صحت منافات ندارد بلكه مراد غريب شاذ باشد - و عن ابن عباس و انس  
بن مالك قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اذا نزلت تعدل نصف القرآن - گفت ابن عباس و انس  
كه گفت آنحضرت سوره اذ نزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات و سه ثواب قرات  
نصف قرآن است - و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن - و قل هو الله احد برابر است ثلث القرآن را و

اولی ایها الکافرون قرآن سچ قرآن را و در توحید بودن افاضت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدء و معاد می کند  
 و درین سوره بیان معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها  
 الکافرون سچ قرآن آنست که قرآن مثل است بر تفریق توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره محتویست  
 بر اول زیرا که بابت از شرک اثبات توحید است و الله اعلم - رواه الترمذی و عن معقل بن یساف - یفتح میم و سکون  
 عین و کسر قاف بن یساف - یفتح تخانیة و تخفیف ملامه صحابیت از اهل بقیة الرضوان روایت می کند از دوسه  
 حسن بصری و غیره - عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال عین یفتح ثلث مرات - گفت آنحضرت هر که  
 بگوید نه گامی که صبح کند سه بار - اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سوره  
 العنبر - پس بخواند سه آیت از آخر سوره عنبر از قول و سه سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره -  
 و کل الله بیسبعین الف ملک - وکیل گرداند خدا سه تعالی موسی بنفاد هزار فرشته را توکیل وکیل گردانیدن  
 و گفتار شستن کار را یکس - یصلون علیه حتی یبسی - درود می فرستند این بنفاد هزار فرشته بر و سه و دعای کنند  
 و آخر شستن میخوانند مراد آنکه شام کند - و ان ات فی ذلک الیوم مات شهیدا - و اگر سیر و آن کس در آن روز  
 شهید می یابد ثواب شیب - ان - و من قالها حین یسی کان تبارک المنزله - و کسی که بگوید این آیات را نه گامی  
 که شام می کند باشد بهمان منزلت که در صبح بگوید ده شد از توکیل بنفاد هزار فرشته و صلوات ایشان بر او  
 و شهید مردن اگر میرود در آن شب - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث خریب -  
 و عن انس من قرأ کل یوم مائتة مرة کسی که بخواند سر روز دوویست بار - قل هو الله احد می عنه ذنوب حسین  
 ستمه - محو کرده شود از دوسه گناهان پنجاه سال محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح - الا ان یکون علیه  
 دین - مگر آنکه باشد بر و سه و سه - رواه الترمذی و الدارمی و فی روایت حسین مرتبه - و در روایت دارمی  
 خواندن و سه پنجاه بار واقع شده - و لم یکر الا ان یکون علیه دین - و ذکر کرده است دارمی این استثناء  
 و این استثناء و معنی دارد یکی آنکه این گناه که دین است محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تعلیل  
 و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قرات این سوره تاثیر می کند و الله اعلم و عنه  
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه - کسی که خواهد که خواب کند بر جانب خود  
 پس خواب کند بر جانب راست خود - ثم قرأ بآیه مرة - پسر بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القيمة یقول  
 لا اله الا الله - و تبارک باشد روز قیامت سه گوید مراد او را پروردگار - یا عبدی ادخل علی یمین الجنة - ای بنده من  
 و راسته بر جانب راست خود بهشت را - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابی هریرة ان النبی  
 صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقرأ روایت است از ابی هریرة که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی که

سچواند۔ قل ہوا اللہ احد فقال۔ پس گفت آنحضرت ادحیث۔ واجب گشت۔ قلت ما وحیث یگفتیم من چہ چیز واجب شد  
 قال الحجۃ۔ گفت آنحضرت بہشت واجب شد۔ رواہ مالک والترمذی والنسائی وعن فرقة بن نوفل یفتح فا  
 وسکون را تابعی است و بعضی گفته اند کہ مراد از محبت است۔ وعن ابیہ۔ روایت می کنند کہ پدرش نوفل کہ صحابی است  
 انہ قال کہ پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علمنی شئیاً اتقواہ اذا ودیت الی فراتی۔ بیا میزان مرا چیزیکہ بگویم آنرا تو حق  
 پناہ آرم بسوے جائہ خواب خود یعنی بخوانم در وقت نماز بوقت رقت۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرأ بخوان  
 قل یا ایہا الکافرون فانما براؤہ من الشکر۔ زیرا کہ این سورہ ہزار بار است از شکر بزرگ عبادت انجہ عبادت  
 ی کنندگان آن پس در خواب روئے برے شوے از شکر و پاک اللہ الایمن آن را اگر میرے بر تو حید میرے  
 رواہ الترمذی والبوداؤد والدارے۔ وعن عقیبہ بن عامر قال بنا انما سیرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 در اثنا سے آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الحجۃ۔ میان الحجۃ و عیدیم و سکن حاسہ مہرہ وفا  
 والابواء۔ و میان ابو الفتح ہمزہ وسکون موحده و کسہ ہمزہ نیز آمد ہمزہ و موضع اند میان کہ ہمزہ زار ہما  
 تشریف دیکریا۔ از غشتیناریج وظلمہ شدیدہ۔ ناگاہ پوشیدہ را با بونار کی سخت۔ فجعل رسول اللہ پس گشت  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تہود۔ کہ پناہ می جوید۔ با عوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس۔ و در بعضی از روایات  
 فقیرانہ کہ ترک قل ازین دوسورہ جائز است و این حدیث سند و سے میتوان بود۔ و فیقول۔ و یگوید آنحضرت  
 یا عقیبہ تہود بها۔ اسے عقیبہ پناہ جو باین دوسورہ۔ فہا تہود شو و تہود بها۔ پس پناہ نہ جتہ است ہیج پناہ جوئیدہ  
 بانند این دوسورہ و تہود ہے مانند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن حبیب لضم خانہ ہمزہ و فتح ہمزہ  
 صحابی است مدنی حلیف انصار۔ قال گفت۔ خرجنا ہا بیدہ مطر و طایفہ شدیدہ۔ بیرون آمدیم و شب باران  
 و تاریکی سخت۔ فطلب رسول اللہ۔ و رجائے کہ میجویم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فادر گناہ پس دریا ہم  
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ بگوئینی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما اقول۔ چہ گویم یعنی  
 چہ خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل ہوا اللہ احد والعمودین۔ و بخوان تہودین نفیم میم و کسر واد  
 مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است۔ عین لفتح و عین مہمی۔ و رہنگائی کہ بیج کئے  
 و رہنگائے کہ شبانگاہ کنی۔ ثلث مرات۔ بار تکیفیک من کل شئی۔ بسندگی می کنند از ہر جنبہ یعنی دفع میکنند  
 ہر رفت و بلارا۔ رواہ الترمذی والبوداؤد والنسائی۔ وعن عقیبہ بن عامر قال قلت رکت اُنتم۔  
 یا رسول اللہ اقرأ سورہ ہود و سورہ یوسف۔ یا بخوانم سورہ ہود یا سورہ یوسف یعنی بقصد تہود دفع  
 ہے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقر ان شئاً بلغ عند اللہ ہرگز نہ خوانی تو چیز را آسان تر و نامتر  
 در باب تہود و خدا من قل اعوذ برب الفلق کہ و روئے تو دست از شر تمامہ مخلوقات عمداً و خصوصاً



## رواہ احمد والنسائی والدارمی

**الفصل الثالث** - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعرابوا القرآن - اعراب کہند  
قرآن را یعنی بیان کنند و اظہار کنند معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظہار آید و حرکات و سکنات را کہ نحو با  
اعراب سے گویند ہم بجهت آن سے گویند کہ ظاہر و مبہین سے گرد بان معنی و درین شریک است ہر کہ زبان عرب  
سے و اندہ بیان بیان فرمود انچه مخصوص است بابل شریعت و مسلمانان بقول خود و تابعوا غرائبہ -  
و پیرو سے کنید غرائب قرآنرا و تفسیر کرد غرائب را بقرائن و حدود و فرمود - و غرائبہ قرآنہ و حدودہ - و غرائبہ  
قرآن قرائن است یعنی احکام واجبہ و حدود و اوست یعنی سنن و آداب و تسمیہ اینها بقرائب بجهت آن  
باشد کہ مخصوص است باہل دین و از جهت آنکہ ایمان غریب است پس احکام و سے نیز غریب باشد و طبیعتی گفتہ کہ مراد  
بقرائن مقدمات مواریث است و بحدود و احکام یا مراد بقرائن انچه واجب است بر مکلف اتباع آن و بحدود  
اسرار و رموز چنانکہ مکمل آیتہ ظہور و بطن انتہی - و عن عائشہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قرأہ القرآن  
فی الصلوۃ افضل من قرأہ القرآن فی غیر الصلوۃ - خواندن قرآن در نماز بہتر است از خواندن آن در غیر نماز  
و افضل حالات قرأت قرآن خواندن اوست در نماز الیستادہ بعد از ان نشسته - و قرأہ القرآن فی غیر الصلوۃ  
افضل من التسبیح و التکبیر - و خواندن قرآن در غیر نماز بہتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگر چه در نماز باشند  
زیرا کہ تسبیح و تکبیر و تحمید و تہلیل ہمہ جز و قرآن اندہ افضل دادہ اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتغال  
قیام بہ قرأت قرآن - و التسبیح افضل من الصلۃ - و تسبیح و تحمید و ذکر خدا نا فاضلتر است از صلوۃ و صرف  
مال در راہ خدا دشوہر آن است کہ عبادت متعدی سے کہ نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم کہ  
نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید کہ مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از ان مستثنی ہو و ذکر خدا  
اکبر و بزرگتر است از ہر چنانکہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ ذکر تہ و فاضلتر است از اتفاق ذہب و فضہ در راہ  
خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث کہ در کتاب مذکور است یکی از اینهاست فقہ برہ - و الصلوۃ افضل  
من الصوم - و صدقہ دادن در راہ خدا و مال صرف کردن بہتر است از روزہ داشتن و اساک کردن در مال  
و گفته اند کہ در صوم اساک مال است از نفس بعد از ان صرف کردن مال بر ان و در صدقہ صرف کردن مال  
بر غیر چنانچہ گفته است بیت و گر نہ حاجت کہ زحمت برے - ز خود باز گیرے و ہم خود خورے - بجهت  
افضلیت صوم کہ اشارت کردہ شد بان بحدیثی کہ در کتاب صوم گذشت کہ ہر عمل نبی آدم کی بدہ است مگر روزہ  
کآن برائے من است و من خرا میدہم بدان باقی است و شک نیست کہ اخلاق جہات و حیثیات بہتر است  
در شال این سائل باین اشارت کرد و بقول خود - و الصوم خیر من النار - و روزہ داشتن بہتر است از آتش

و در نوح و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شہوات و کید شیطان که سبب دخول نارند و گفته طبعی که چون نظر  
کرده شود و بذات عبادت نماز نافلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کند مہر کی بسبب اثر و خاست آن  
صوم انقل بود استی و عن عثمان ابن عبد الله بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون واو - انقل یعنی بفتح شلثہ و قاف  
عن جده - روایت سے کہ عثمان ابن جده خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال - گفت اوس  
قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قرأ الرجل القرآن فی غیر المصحف الف ورجع - ثواب خواندن  
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار و چہ دارد - و قرأت فی المصحف ثلثہ و رکع الی الف  
درجہ - و ثواب خواندن و سے در مصحف زیادہ کردہ میشود بہر ثواب خواندن از ہر تاد و ہزار درجہ از جهت  
زیادت ثواب نظر کردن مصحف و مساس کردن و ہر شستن آن و تحقیق دارد شدہ است کہ نظر کردن  
در مصحف عبادت است و بسیار سے از صحابہ و سلف در مصحف میخواندند آورده اند کہ عثمان راضی اللہ عنہ در مصحف  
پارہ شدہ از جهت کثرت قرات و سے در آن و تو و سے گفتہ کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قار سے را در یاد  
خواندن تدبیر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا در خواندن انقل باشد و اگر  
ہر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طبعی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صوت  
قرأت از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم  
ان ہذا المصحف لیس الا کما یسجد المجدید - ہر سجدہ کہ این دہدے مردم زنگ سے گیرد و تیرہ سے گردد  
چنانکہ زنگ میگردد و آہن - اذا اصابہ المار - و تمیکہ برسد آہن را آب - یقیل - گفتہ شد - یا رسول الله اجلاؤہ  
چہیت سبب روشنی دل و صفات و سے - قال اکثرہ ذکر الموت و ملائکہ القرآن - گفت آنحضرت موجب جلا سے  
تلاوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت بر نفع است و ہر نیز روایت کردہ آمد و ہر درجہ اول مراد  
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - رو سے البقی الاحادیث فی الاربعۃ فی شعب الایمان - و عن النبی  
بفتح ہمزہ و سکون تحتانیہ و یفا - بن عبد الکلامی - بفتح کاف و زای - ان یحیی المملک منسوب نبر سے و الکلام کہ فی حدیث  
از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را نزد خود طلبید پس حیرت کرد و مسلمان  
قال - گفت ایفع کہ - قال رجل - گفت مرد سے - یا رسول الله اے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورۃ قرآن  
بزرگتر است - قال - گفت آنحضرت - قل ہوا ان احد - ان سورہ بزرگتر است و سابقا کہ شد کہ اعظم سورہ  
قرآن فاتحہ الکتاب است - متنبہ تعدد وجہات و صفیات است چنانکہ گفتہ - قال - گفت آن مرد - فای آیت  
اعظم فی القرآن - جس کلام آیت در قرآن بزرگتر است - قال آیت الکرمی - فرمود آیت الکرمی بزرگتر است  
کہ اللہ قال لا اله الا هو الحی القیوم - است - قال ہی آیت یا سبجہ اللہ بحب ان یصیب و اسک - گفت آن



یا اشارت بکثرت و عدم احصائے آن۔ رواہ الذاری سے وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان  
قرآن سورۃ الکہن فی یوم الجمعۃ اضاء لہ النور باہین الجمعین۔ روایت مست از ابی سعید خدری سے کہ آنحضرت  
گفت کہ یکہ بخواند سورۃ کہ در روز جمعہ روشن گی گرد و براسے و سہ نور ایمان و ہدایتہ در میان رقیبکہ  
بیان و وجعہ اسنہ۔ رواہ البیہقی فی دعوات الکبیر وعن خالد بن معدان۔ یفتح یمیم و سکون عین از نقاش  
تا بعین شام ست کہ ہفتا و تن از صحابہ را دریافتہ۔ قال۔ گفت بروایت از حضرت۔ رسالت علی اللہ علیہ وسلم  
اقرؤا الحجۃ۔ بخوانید سورۃ را کہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت۔ وہی الم تنزیل۔ و آن سورۃ  
الم تنزیل ست کہ در سہ آیت سجدہ است۔ فانه بلغنی ان رجلا کان یقرأ بہ زیراکہ بدستی مرا رسیدہ است  
کہ مرد سہ بود کہ بخونہ آنرا۔ بالقرآن شینا غیر با۔ بخواند بیچ چیز را جز این سورہ یعنی نمر دانیدہ بود براسے خود  
در سہ جز این سورہ۔ و کان لہ الخفا یا۔ و بود آن مرد بسیار گناہگار۔ فاشترکت جناح علیہ پس برانکہ  
کرد این سورہ باز و سہ خود را بران مرد یغیہ آمد و بر سہ افتاد و در پناہ خود گرفت گناہت از طور ثواب  
خواندن آن۔ قالت رب اغفر لہ۔ پس شفاعت کرد این سورہ و گفت اسے پروردگار من بپا از مراد  
فانه کان یکثرت قرار تے۔ پس بدستیکہ آن مرد بود کہ بسیار۔ مے کرد خواندن مرا۔ ثم شفعنا الرب  
لنعالے فیہ۔ پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار و گناہ او رقی آن مرد۔ و قال الکبوالہ بکل حقیقۃ حسنہ۔  
و گفت پروردگار بہ فرشتگان بہ نویسید براسے این مرد بہرہ سہ نیکی یعنی بدیہ اسے او را پامیزیہ نمکیا  
را بنہ بریدہ بلکہ بر سید بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب۔ و در سوالہ در حقہ۔ و بعد  
گفت ان کان کثف ان کنسید بلکہ بلمت گردانید براسے دسے در حقہ۔ و قال ایضا۔ و گفت نیست  
انما سجاد لہ عن صاحبہ فی القبر۔ بدستیکہ این سورہ دعوت سے کند و قبر از جانب خوانندہ خود کہ از دست  
میگرد خواندن آنرا اتقول۔ جلال انجین می کند کہ میگوید۔ اللهم ان کنسید من کتابک شفعنی فیہ۔ خواندہ اگر سہ  
من سورۃ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا و حق دسے۔ و ان کنسید من کتابک فاشفی خذہ۔ و اگر سہ  
من ان کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب۔ و انما کمون کا علیہ۔ و بدستیکہ این سورہ سہ گرد و بقدر۔ تہ الہی  
بہر جانور پرنہ۔ بحمل جناح علیہ۔ می گرداند و سہ اندازد و باز دسے خود را بر خوانندہ خود و شفاعت لہ۔ پس  
شفاعت سے کند مرا و از شفعہ من عذاب القبر۔ پس یفتح۔ کہ کند مرا و از عذاب گور۔ و قال فی کتابک شفع  
و گفت در سورۃ ہمار کہ اللہ سہ بدہ الملک اندازین۔ و کان خالک لا یجیب شیئ غیر اجماع۔ و بود خال۔ و این  
کہ دسے این حدیث ست شب نمیکرد و خواب فیرت تا آنکہ بخواند این دو سورہ۔ و قال طاووس  
و گفت طاووس یانی کہ از شاہید تابعین ست۔ و قدما علی کل سورۃ فی القرآن۔ تفصیل را و شدہ اند از این

برہم سورہ کہ در قرآن است۔ بہترین حصہ بہت نیک۔ رواہ الدار سے۔ روایت کردہ این را دار سے و این دو حدیث است کہ در سے روایت کردہ و مکتب آنرا جمع کردہ و قول طاووس نیز حدیثی دیگر است کہ دار سے آنرا روایت کردہ و این احادیث مسلسل اند و لیکن در حکم مرفوع اند زیرا کہ این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث رسول خدا چنانکہ در اول حدیث اشارت کردیم بآن۔ وعن عطاء بن رباح۔ بفتح را و تخفیف با سے موحدة البی است از اعلام علماء واجلہ فقہا و ثقہ کثیر الحدیث است امام ابو حنیفہ گفت ندیم من از انہا کہ دریافتیم ایشان را خاصہ از عطاء بن رباح و ابو دوسے رضی اللہ عنہ اسوداعور اقطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنیہ حدیث از ابی عباس و ابی ہریرہ و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشہ رضی اللہ عنہم ہشتاد و ہشت سال عمر یافت و سنہ صمد و پانزدہ اعالم۔ فت۔ قال یبنی ان رسول اللہ۔ گفت رسید مرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ یس فی صمد النہار نفیت و اتجہ۔ گفت کسیکہ بخواند سورہ یس را در اول روز پر فاختہ شود و حاجتہا کے و سے رواہ الدار سے مرسل و عن معقل۔ بفتح میم و سکون معقلہ و کسر قاف۔ بن یسار۔ بفتح یحسانہ و سین مملہ۔ الحرانی۔ بفتح میم و فتح لا و نبون نسبت بقرنیہ کہ نام قبیلہ است صحابی است از اہل بیعت الرضوان روایت کردہ از سے حسن بصرہ و غیرہ سے۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ یس ابتغوا وجہ اللہ تعالی۔ کسیکہ بخواند سورہ یس را از برائے طلب رضا کے خدای تعالی۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آنرا زیرہ شود و مر او را چیز کہ پیش رفتہ است از گناہان و سے۔ فاقروا ما عند موتکم۔ پس بخوانید آنرا نزد مرگہای خود یعنی آنکہ شتر موت اند تا بشنوائید ایشانرا و بگذرانید معافی آنرا بر دلہاے ایشان پس گرد و در حکم قرأت دگر و سبب منفرت و ذنوب و احوال دارد کہ مر خواندن این سورہ را خاصیتی باشد۔ در غفران و ذنوب کسیکہ مشرک باشد بر موت و فوائدہ شود و از سے۔ رواہ ابی ہشام فی شعب الایمان۔ وعن عید اللہ بن سعید و انہ قال روایت است از ابن سعید کہ و سے گفت۔ ان کل شیء ساء۔ بد رستیکہ مر ہر چیز کے را رفعت و بلند سے و سنام القرآن سورۃ البقرہ۔ و بلند سے قرآن سورۃ البقرہ است سنام بفتح سین مملہ و اصل کوہان شتر است بعد از ان استعارہ کردہ شد۔ مر ہر چیز بلند۔ را و سنام زمین و سطا است بعد از ان استعارہ کردہ شد۔ بواسعہ رفعت و بلند سے۔ و ان کل شیء لباب۔ و بد رستیکہ مر ہر چیز پر اخلاصہ است۔ و ان لباب القرآن لفصل و بد رستیکہ خلاصہ قرآن مفصل است و ان اول از حجات تا آخر قرآن بر قول مشہور و درینجا اقوال است کہ در باب القرات از کتاب الصلوۃ گذشت۔ رواہ الدار سے۔ وعن علی رضی اللہ عنہ انہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن۔ روایت است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ و سے گفت رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت مر ہر چیز را عروس است

و عروس قرآن سوره الرحمن است عروس بالفتح زن و مرد و خواسته کید گیر را و مراد اینجا حسن و جمال است که لازم  
 عروس است و آن تبارک را قول دوست تعالی عباسی آلا ر بکما آنگذبان - که حسن و جمال خاص سے بخشند و مراد از  
 شئی چیرمی است که مناسب است که اضافت کرده شود و بسوسه عروس - و محسن ابن مسعود و قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ سوره الواقعه فی کل لیله لم یصبه فاقه ابد - کسیکه بخواند سوره ازا وقت  
 الواقعه را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه در رویش و حاجت مند شدن - و کان ابن مسعود یا سرشار  
 یقرآن بهانی کل لیله - و بود این مسود که می فرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شایع  
 ترغیب کرده به بعضی عبادات که موش و نافع اند در امور دنیوی و دیر که حصول آنها در دین است و در دین تا بهر  
 تقدیر بشنول باشند عبادت بهر وجه که باشد و این عبادت محبت است با آن عبادات و محبت آن بفضی است  
 به محبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که بجهت جمعی است و ازین جهت است انسان و سه تعالی بقول خود  
 اذکم بانعام و بنین و بنات و عیون و در روع را نموده آن - و روایا البیهقی - روایت کرده این و در حدیث را بهی  
 فی شعب الایان و عن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسبح بحسب نده السوره - بود آنحضرت  
 که دوست میداشت این سوره را که هیچ اسم ربک الا علی - است گفته اند که دوست داشت از جهت قول حق  
 سبحانه است ان یذلقی الصحف الاولی و الحف ابراهیم موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن و دوست بود بر سر کان  
 و اهل کتاب رواه احمد و عن عبد الله بن عمر و قال انی جبل البی - گفت آمد مردی چیرمی یا صلی الله علیه و آله  
 و قال اقراتی پس گفت آن مرد بخوانان مرا - یا رسول الله فقال - پس گفت آنحضرت - اقراتک من ذوات الر  
 بخوان سوره از سوره ها که مصدر است بالرا و آن پنج سوره اند و در نسخه دیگر ذوات الایمانی لفظ ثانی است  
 یعنی از آن سوره ها که مصدر را ندید و در اینجا الم را نیز داخل میشود - فقال - پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم  
 قرات این سوره - که برت سخی - بزرگ شد سال عمر من - و اشته قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت  
 و غلط سانی - و درشت و سلبه شد زبان من - قال فاقرا کتاب من ذوات حم - پس گفت آنحضرت بخوان سوره  
 از آن که حم است در اول و سه - فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد و ما نی سخن خود که گفته بود در اعتذار یا اهل  
 گفت آن مرد - یا رسول الله اقراتی سوره جامعه - بخوانان مرا سوره را که فراموش کرده است همه طالب دنیا و آخرت  
 را و ثواب و عقاب را باختصار - فاقراه رسول الله سلم و از آن است الارض حتی فرغ منها - پس خوانانید آن مرد را  
 آنحضرت سوره اواز از لث الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر سے خواند که من میبم انتقال و ده غیر آیه دین  
 بعمل فقال و ده شرا یزد و جامعیتیکه آن مرد و بخیر است و اینجا است فقال الرجل و الذی بک بالحق لا ازید علیه اید -  
 پس گفت آن مرد سوگند بان خدائی که فرستاده است مرا بر استی زیاد و نیکنم برین مقرر میخ چیر را همیشه و



الفاظ و نصیحت و عمل ثم اور بر الرحیل۔ پستہ پشت داد و رفت آنحضرت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انظر الى الرجل مرتين۔ رستگار سے و غیر ذر سے یافت این شخص دو بار و رجول بفهم لا و فتح و او و کثیر تفصیر اجل مست یعنی پیادہ یا تفصیر رجل یعنی مرد و تفصیر اینجا برائے تعظیم است باقطعت رواہ احمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم الاستطیع احدکم ان یقرأ الف آیت فی کل یوم۔ ایانیتواند یکی از شما که بخواند ستر آیت در هر روز و التزم کند بران باوجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید۔ قالوا ومن یتطیع ان الف آیت فی کل یوم۔ گفتند صحابه کیست که بتواند که بخواند ستر آیت در هر روز۔ قال۔ گفت آنحضرت ای استطیع احدکم ان یقرأ الف آیت۔ گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سوره الفکم التکاثر را یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن ستر آیت پیدا بد و ستر این عدد موقوف بعلم شایع است و همچنین ستر عدد و کدر احکام شریع دارد است حقیقت آنرا جز شایع کسی نداند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ و عن سعید بن السیب مرویست از سعید بن السیب که از کبار تابعین است۔ مرسل بطریق ارسال عن ابنی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آنحضرت من قرأ الف سوره یکبار ثوابه قل هو الله احد عشر مرات۔ ده بار۔ بنی که قصر فی الختمه پراوده شود برای وی کوشکی در پشت دامن قرأ باعشرین مرقه بنی که قصراً فی الختمه و یکبار بخواند آنرا میت بار بر آورده شود بر اس و دے دو کوشک در پشت۔ دامن قرار با شصین مرقه بنی که ثلثه تصور فی الختمه۔ و یکبار بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود بر اس و دے سه قصر و پشت۔ فقال۔ پس گفت۔ عمر بن الخطاب و الله یا رسول الله اذا التکثر من قصورنا۔ اکنون چون ثواب خواندن این سوره باعشرین است هر آنکه بسیار بخواند این سوره را و بسیار دیگر دانیم بسبب خواندن آن قصر بر اس خود را۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انظر اوسع من ذلك۔ خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او اوسع است پس تعجب کن و دور بینداز آنرا که قال الطیبی و ظاهر آنست که مقتضای عمر رضی اللہ عنہ اظهار میل و رغبت در تکثیر این ثواب خیریل باین عمل قلیل است و تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول دے از انکاترین دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل دے وسیع تر از آن است پس رغبت کنیده و بر آه تعجب نر و بدینهم در دهن آدمی را و تعجبی از آن هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتضای بران دشمن استبعاد بران چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده ماند که عبارت طلق است که یکبار دے عمر بخواند یا هر روز و دسانه و الله عظم و فضله اوسع۔ رواه الدارمی۔ و عن الحسن مرسل ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ روایت است از حسن بصیر بطریق ارسال که آنحضرت گفت من قرأ فی لیله الف آیت یا حبه القرآن فکان لیلته کیک بخواند و شبی صد آیت حاجات نکند و خصم نشود و او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود و هر کسی را که بخواند او را دے ثواب است دے کند پس این قدر که صد آیت است در دفع خصم قرآن و او اسے حق دے



آن زیرا که بر سببیکه قرآن سخت ترست و در گنجین و برآمدن از سینه او سر و ان از چار پا به پاسه که اگر نه نبیند و در حالت  
 نماند بگریزند و به ایند شوق علیه و لا و سلم بقلها سوزیاده کرده است سلم در روایت خود لفظ بقلها را مدنی آن معلوم  
 و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المستظله نیست  
 حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن گمانند حال خداوندان قرآن بسته شده پیاسه بند - ان عابد  
 علیه السلام - اگر محاسن کند بران نگاه اروا - و ان اطلقها و بیت - و اگر را کند شتران را سیر زند آن شتران  
 روی گریزند متفق علیه - و عن جناب یفهم دال و فتح آن - بن عبد الله - محالی است و گاهی خدمت بن سلفان  
 نیز می گویند ثبت بجد و بجای و عقلی مفتوح بین و لام و بقا و نیز می گویند بگونه بود پس ازان انتقال کرده به صبر آمد  
 روایت می کنند از رسته حسن و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرأ القرآن انما یفهم علیه  
 قلوبکم - بخوانید قرآن را و اوم که الفت و جمیعیت دارد بر قرآن را با شهادت و ذوق قرأت و نشاط و سرور حاصل باشد  
 نایا آن مفتوح - پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل کرد و دشوار ملالت و تفرقه قلوب - فتقوا مواضع پس بخیر  
 از خواندن قرآن و ملالت و بی فوتم خوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و وجه رجید نماید نفس  
 را ریاضت فرمایند تا بیشتر قرأت لال نیار و نشاط افزاید زیرا که کلامان و آسوده دلان که اختیار و اریاض نداشتند  
 سر و ملول شوند یکی باشد که در قرأت خبر و از قرآن ملول گرد و دیگر سده و خبر و ذوق نوز خواند چنانکه اسلام  
 ملالت راه نیابد و باشد التوفیق و در مدنی این اختلاف به قیام و وجه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است - متفق علیه  
 و عن قتاده قال سل انس کیف كانت قرأه النبی - روایت است از قتاده که از شایسته تابعین است که پرسید  
 شد انس را که چگونه بود قرأت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال كانت مراء - گفت انس بود قرأت آنحضرت خداوند  
 بر او بر وزن حمزه و در روایتی کانت یا بلفظ مصدر آن نیز همین معنی است و در معجم البهاره که لان میرد بود  
 که آنحضرت مدعی که در مدنی شتم قرأ - بستر خواند - بسم الله الرحمن الرحیم - و در حالی که می کند - بسم الله  
 یعنی در لفظ الله و بعد - و در مدعی کند - بالرحمن - یعنی در سیم و سه - و بعد بالرحیم - یعنی در حاکم و می - و در  
 به آنکه مرد را باید که اصل است که آنرا مدعی گویند از جهت بودن و سه لازم ذوات حروف مرد و بافع و سه چنانکه الفت  
 و در و قاف و ا و ی و قیل و حاصل میشود این بدانام حرکات یا خیر از اشباع مقدار الف یا کثر ازان زیرا که اگر  
 آنچه بن خوانده نشود و تمام پیش از بقیه باین حروف و در متعارف که بحث کرده خود ازان نزد آداب ضاعت مذموم است  
 و او را در سبب است سکون و بهر که بعد ازین حروف واقع میشود سکون یا بهجت او خام باشد چنانچه و ایضا و لا  
 یا به او خام چنانچه در حروف واقع است در او اکل سورشل الله لام سیم کان حادون قاف و سکون گاهی بهجت  
 وقف عارض میگردد و مثل نستیعین و المفلحون و اولی الالباب و اما خبر و یا در یک کلمه مانند السمار و السورجی

یا در دو کلمه باشد تا آنکه ما آنرا آموختیم و انفسهم در قرآن اختلاف است و در مقدار این مدح بعضی مقدار الف و بعضی دو بعضی  
دو الف و بعضی تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجرید است - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشيء يستماع فيكون مني وادعيني را نمی گوید و درست نمی دارد و فعلیعا  
صریح پذیرا از سموعات - ما اذن انبی تنبئی بالقرآن - چنانکه استماع میکند و گوش میدارد و هر آواز پیغمبری را که  
تغنی میکند و سرود و خوش آوازی می نماید آن پیغمبر بقرآن و بخواند کتابی را که فرستاده میشود و بر روی تحقیق علیه  
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشيء ما اذن انبی من السموات بالقرآن یکبر به -  
در حالیکه هر میکند و بلند میگردد و آوازی را بقرآن و بر روی پیش تقدیر و تپید (نمی) یا بخوش آوازی و در حدیث  
دیگر آمده است که فرستاده ای تعالی پیغمبری را که خوش روست و خوش آواز پس مراد آن است که خوش آواز  
میکند بقسم آن و تغنی میکند بآن و تغنی علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مناسن لم یغن  
بالقرآن نیست از این طریق و تابعان ماکسکه تغنی ناکند بقرآن - رواه ابی هریرة - چه آنکه در احادیث استجاب  
تغنی در قرآن واقع شده خصوصاً این حدیث که بوعید بر ترک آن ناظر است پس بعضی میگویند که مراد تغنی جبر است  
چنانکه در حدیث یحیی واقع شده است و بعضی میگویند که مراد تغنی بقرآن است و خدا از مردم است از غنی مقدوس بعضی  
بی نیاز است از غنا که مراد معنی سرود یعنی کسی که او را خداست تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه تغنی  
کرد و توکل بنماید و اعتماد بر مرد نکند و از ایشان طرد نکند و نود و اندک ایشان خواند و علم قرآن را  
و سبیه حطام دنیا سازد و بعضی گفته اند که تغنی یعنی استقامت در لغت نیامده است و این سخن خطاست و  
جواب آن است که آمده است و تحقیق آنست که مراد تغنی تحسین صوت و تعلیم با و تزیین و ترفیق و تخرین است  
چنانکه شنیدن آن در دوا کارگزار کند و تاثیر کند و موجب ثنیت و جمع هم و هم زیادت شود و دوزوق  
و شوق آورد و دل را ترقی گرداند و بار طاعت و توبه را بوی و سرانجامش فکر و کارات و صورت چنانکه در حدیث بیاید -  
و نیز القرآن باصواتکم و اشارت که و آن قول ابی هریرة که تغنی بقرآن اگر در این معنی باشد چنانکه عرب دارند و اعانت  
طبیعت در تزیین آن بگوشتند که از این عربی است که گوشت اولی را صحن باندند و از آنکه از این صحن گوشت کرده است  
و اگر مودست تغنی بقرآن کرد و حرام است بطبیعی گفتند که تغنی بقرآن باصواتکم و باصواتکم و باصواتکم و باصواتکم  
که خارج گردد از حد قدرت و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من علم القرآن  
گفت این معنی را که مراد از تغنی و حال آنکه و سه به پیغمبر است و آنرا تغنی است و در آن چنانچه چهره یزید  
فعلت پس گفت من اقامت علیک و علیک انزل - یا خیر آن قرآن را سرود و تو و حال آنکه قرآن مراد فرستاده شده  
است یعنی قرآن خواندن قیست که آن چنان بیرونی که نازل است دیگر که در وجه حال که در حضرت آنجا آمد و حال

احباب ان ہمہ میں غیر سے۔ گفت آنحضرت من دوستی دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گو یا حکمت در آن است کہ در  
 استماع از غیر قسم معانی و ملاحظہ آن و تدبیر در آن آتم و اسهل است گو یا از غیب سے آید بہ مثال مذکور کلام از شجرہ  
 موسیٰ و اشد اعلم ابن مسعود سے کہ یہ فقرات سورۃ انفار پس شروع کروم و در خواندن سورۃ انفار حتی اتیت نہ لایم  
 تا انکہ آدم و رسیدیم باین آیت کہ فلیک انوا جناس من کل امۃ بشیید و جبنا کب علی ہود لا تشیید یعنی آیت این است  
 کہ پروردگار عالم سیر مایہ میں چگونہ باشند حال این کافران و فیکہ یاریم از ہر امت گو ای را کہ گو ای و چنی ہنہ پیشان  
 بر ایشان بفساد عقائد و فوج اعمال ایشان و بیا ریم ترا سے مجر گو اوہ این پیہر ان کہ گو ای دہی بر صدق ایشان  
 درین گو ای یا گو ای دہی بر است خود کہ ایشان گو ای خوانند و او بر امتان دیگر خصوصت ذکر روز قیامت است  
 کہ محبوب روزی سخت است کہ امتان را فراہند گرفت و پیہر ان بر ایشان گو ای خوانند و او دہن مسعود و میگویہ  
 چون این آیت بر خواندم۔ قال۔ گفت آنحضرت حسبک الان۔ پس است ترا اکنون ہنہ اکنون پس کن ردگر  
 مخوان۔ فالتفت الیہ۔ پس روئے گردانیدم بہو سے آنحضرت و دیدم۔ فاذا عیناہ تدران۔ پس نگاہ ہر چشم  
 آنحضرت اشک بہر نینہ و اشک۔ و ان ی رد و بکاسہ آنحضرت از تصور حول قیامت و سختی احوال مریم بود  
 ببحث غایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم فافتم شفق علیہ۔ و عن انس قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب۔ گفت آنحضرت مرا بی بن کعب را کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی  
 بود و یکی از ان شش تن بود کہ یاد گرفتہ بودند قرآن را در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقر صحابہ بود و او را  
 سید القراء سبگفتند و ان حضرت اورا سید الانصار سبگفت و در فضی اللہ علیہ السلام میں ہی نامید پس آنحضرت بگو گفت کہ ان قدر است  
 ان اقر اعایک القرآن۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ امر کردہ است ہر کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب  
 اللہ سمائی الکتب۔ یا خدا نام بر در ہر بار سے تو یعنی مرا انجوس نام من یا ذکر و نام من انجا ذکر و شہد من را از  
 جہت شکست نفس و گناہی خود گفت تبخیا و استغفر با کہ من کجا لائق این مقام و شہرتم یا از غایت شوق و لذت  
 گفت کہ این چہ تشریف را کرامت کہ میکنی۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آ رہے نام ترا برد و ترا بنام خواند۔ قال۔ باز  
 گفت ابی بن کعب بطریق تعجب بر اسے تقریر و تحقیق حال خود۔ و تم ذکر کرتے محمد رب العالمین۔ یا نبی تحقیق ذکر  
 کردہ شد من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آ رہے ذکر کردہ شد ہی تو نزد پروردگار۔  
 تدرت عیناہ۔ پس اشک بہر نینہ ہر چشم ابی در ان شد اشک از چشم دی و این گریہ شادی است کہ نزد  
 لطف محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت نماز راہ چشم برد میرود۔ و فی روایتی۔ و در روایتی انجین آمدہ  
 کہ چون سورۃ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آنحضرت ابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امری ان کرا  
 فیک۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ امر کردہ است ہر کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی۔ و قد سمائی۔ یا تحقیق

نام بر سر خدا - قال نعم گفت آنحضرت آری - فکی تنفق علیه - و در حدیث استجاب بر قرارت است بر خدای و اهل علم  
فصل اگر چه قاری افضل باشد از مفسر و علیه و تحقیق تشریفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دس قرارت تعلیم و التماس بود  
که تا یاد گیرد آنرا از این مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود ابل مقدم بر قرارت محابه و مفسر آنحضرت معلم او را و ابل  
و تحقیق آنکه کرده اند از دس قومی از کبر است تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت  
جامع است مرقوعه کثیره از احوال دین و بهات آنرا در حد و حد و خلاص و طبعیه قلوب کند قال الطیبی و الله اعلم  
بالاسرار - و عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت  
از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود و مصحف بسوسه زمین کاقرآن که دشمنان دینند اگر گفته شود که مصحف بود در زمان  
آنحضرت و نوشتن قرآن در صحافت بعد از زمان آنحضرت نهی جوایش آن است اگر چه تمام قرآن در مصحف نوشته نشود  
بود و لیکن آنچه نازل میشد هر کس براسه خود در صحیفه می نوشت و نگاه میداشت یا این اخبار نسیب است از آنچه بعد از  
زمان آنحضرت واقع شده و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعضی قرآن است که هر کس از صحابه یا از  
دینی از رفقن آنجماعت است که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عدد تا کتبه نشوند و ضلع نگردد و آن قدر  
از قرآن که نزد او است اگر گفته شود که تحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن این روایت میرفتند و با وجود نهی پیوسته  
دارد و رفقن ایشان جوایش آن است که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و بهیچای عسکر تعیین نیست بلکه  
ایشان و الله اعلم تنفق علیه نهی روایه مسلم و در روایتی مسلم را چنین آمده که لا تقرا و ابالقرآن یسفر بکتاب  
بالقرآن - قال لا آمن ان ینال العدو پس بدستیک من این نیشم الا انکه بیانند و بگیرند از دشمنان و امانت کنند  
بدان و ضائع سازند آن را

الفصل الثانی - عن ابی سعید الخدری - قال جلست فی عصا تب من صفراء المهاجرین - گفت ابو سعید  
خدری ششمین در جماعت از صفراء و فقیران مهاجران و عصابه بکسر و عصبه بنجم از مردم مابین غشوه تا چهل  
و ان فیهم لیتقر بعض من العرس - و بدستیک بعضی از ایشان هر آنکه پوشیده میشد بعضی از جهت بر بنکی دینی  
و عری نعمین و سکون یا بر بنکی تقد و بیان فقر و احتیاج ایشان مستحکم جائد و درست بر تن نهی شدند و باین جهت حجاب  
بگیرند نهی شد - سنده انوعی از پوشیدگی حاصل میشد - و قاری قیر امر علینا - و قاری میخواند قرآن را بر تار - از جاز و چون  
ناگاه آمدیم غیر خدا صلی الله علیه و سلم تمام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما - فلما قام رسول الله - پس هر گاه که دست راست  
خدا صلی الله علیه و سلم است القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند قسماً پس چون خاموش گشت قاری - پس  
آنحضرت بر ما از بنی مفهوم میشد که سلام بر قاری قرآن کرده است چنانکه در نطق ذکر است و گفته اند اگر کسی سلام  
جواب آن لازم نیست - قال ما لکم لغفون - گفت آنحضرت و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت تفرات را



نشیند استفهام بر حقیقت خودست و الا مقصود توطیة و تمهید بشارت است که با ایشان داد - قلنا یقینم ما کننا نستمع  
 الی کتاب اللہ تعالی - بودیم ماکه گوش میداشتیم پس بوسه کتاب خداست تعالی - فقال - پس گفت آنحضرت - الحمد لله الذی  
 جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی مهم - حمد خداست راست که پدید کرد و از امت من کسی را که امر کرده شده ام من که صبر فرمایم  
 نفس خود را با ایشان و دشمنم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالی و اصبر نفسك مع الذین یبعثون ربهم الایة  
 گفت ابو سعید خدری - فجلس وسطنا - پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سینه میان و تشریک میان تفریق  
 بنفسه فینا - تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما - ثم قال - بیده بگذاشت اشارت کرد بدست  
 مبارک خود که همچنین نشیند یعنی حلقه زده نشیند فخلقوا - پس خلق زده شدند محاسبه - و برزت و جبریم - و بر  
 آمد از صفت و ظاهر گشت روی های ایشان مرا آنحضرت را - فقال البشیر و الباشیر صلیک المہاجرین پس گفت  
 آنحضرت شاد و خوش باشید اے گروہ فقر اے مهاجرین صلیک جمع صعلوک معنی فقیر که مال ندارد و چنانکه  
 صعلوک جمع صعلوک - بالنور اتمام یوم القیمة - بشارت باد مرثیاء بر و شنبائی تمام روز قیامت بلخ است بقول حق  
 سبحانہ نور ہم سعی بن ایسیم و بایمانم یقولون ربنا اتم لنا نورنا - تدخلون النجیة قبل الغیار الناس فبصفت یوم  
 می و آئید شما بشت را پیش از مردم تو نگریه نیم روز - و ذلک جمہا تمہ عام - و نیم و قرآن عالم پانہ سال دنیا  
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ان یوما غنر ربک کالغنة سنة ماتک - و ان و مراد اغنیایه شاکر و فقرای صابرة  
 یعنی اغنیایه و غنی اگر چه فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود  
 آن این سبقت فقر را حاصل است و ظاهر این حدیث و ران است که این نصیلت و سبقت مخصوص فقرای  
 مهاجرین باشد و لیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سائر فقر حکم همه یکی باشد و در حدیثی بافظ  
 اطلاق غیر آمده است که یدخل الفقرا قبل الاغنیاء و کلام در و سه در باب فضل فقر را بیاید ان شاء اللہ تعالی  
 رسا و بود او و و سخن البراء بن عازب - صحابی مشہور است اول مشاہد او خندق است و پیش از و سه صفیر  
 بود و سه انما یبعان امیر المؤمنین علی زمر است حاضر شد با و سه در جبل و صفین و نهروان و مات فی زمر مصعب  
 بن النضر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زنیوا القرآن باصواتکم - بیا را مید قرارت قرآن را بخروش  
 آواز بیایه خود زیرا که این جای کنند ترست در دل و سخت ترست از روئے تاثیر دران و رقت پیدا کننده  
 ترست شنوندگان را بعضی مشایخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است و لیکن می آید حق را چون در نفس  
 مریدان در جہایت حال حق بتنگی و ضرورت و سه آید با غنا مخرج میکند تا آسانی و بر غبت در آید بر مثال دار و سه  
 تلخ نافع که آن را با نقد و رسم گدازید و در باطن در آید و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفته اند  
 که این عبارت محمول بر تلبس است و اصل این است که زنیوا اصواتکم بالقرآن و گویا قائل این سخن ادب نگاہ است

از آنکه اصوات بلندگان را مفرق قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل مست مفرق شی تا چنان شی باشد  
چنانکه جللی نسبت بعروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوریه است که حسن دیگر بر آن  
می افزاید و در فصل ثالث از حدیث برابر بیاید که صریح است و بین مثنی و مراد اینجا قرار است قرآن است که فعل نموده است  
نه ذات قرآن که صفت باری تعالی است چنانکه در ترجمه اشارت بیان کردیم - رواه احمد و ابوداؤد  
و ابن ماجه و الدارمی - و محسن سعد بن عباد - یفهم عین و تخفیف موعده از تقابله و از ده انبار است و مشر  
توف خود و را بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم و رفیع و درست او بود از امانت بسیار است رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرأ یقرأ القرآن ثم ینساه فیسبج مریضه من دمه فمیرا قرآن و یسبج  
فراوش میگرداند آنرا - الا لقی الله یوم القيمة اجدم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا - استحقاق از او آید اما قطع  
الاعضاء - جدم یعنی قطع را خیزم هر دو یکم بنیت اعضا او بعلت خدام که عاقبت مشهور است و بعضی گفته اند که تاج  
الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ماقط الاستان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاد  
بصورت یا بطنی یعنی بے حجت و بی زبان و فراوشش کردن قرآن را بعد از حفظ آن که با شمرده اند و عیب  
درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد به نسیان این باشد که عمل و قرار است او است و او اعلم مراد از او  
و الدارمی - و محسن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لم یلق من قرأ القرآن فی الاقل  
تکلمه - فرمود و فقیه نه شد و نداشت معانی قرآن را و قال و قد یزید در آن که سیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب  
رواه الترمذی - ابوداؤد و الدارمی - بر آنکه عادت سلف مختلف بود و در قدس از زمان که شری کرد و در آن  
قرآن را از ختم کردن و در دو ماه تا هشت ختم کردن و در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز و گاهی یک روز  
زیاده نمی و بعضی در هفت یک ختم می کردند و اقوال دیگر بیشتر است و فیما آن است که این مختلف می گردید و اندک  
اشخاص پس سیکه ظاهر میگرد و مراد از دقیق فکر لطافت و معارف او تمام کند بر آن قدر که حاصل گردید  
فهم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدرس و تفسیر یا فضل خصوصیات و در قرائت و صفاست آن  
کنند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و سبب نقد ابل و خیال نیز بدین جام و در و هنر تفسیر بنی ماص -  
صحابی است و ابی هر بود و ابی معاویه بعد از برادرش عقبه بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
علیه و سلم الجاهل بالقرآن کالجاهل بالصدقه - هر کننده قرآن را و آواز نیست خواننده آن را و جهل با صدقه کالجاهل  
است صدقه را به فقر که فضیلت و ثواب دارد و الله بالقرآن کالمسیر بالصدقه و صدقه را به فقر که فقر و فقر و فقر  
خواننده قرآن را مانند پنهان و بنده صدقه است که انفس و اکل است و هر که از صدقه یا خالص است  
و این در صد و فضل است و در جائی که بلند خواندن قرآن را هیچ نیست - رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه

وقال الترمذی فی حدیث حسن غریب - وعن حمید بن عیسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت حمید  
 روئے کہ از فقرائے صحابہ و علمائے ایشان ست و مناقب او بسیارست کہ گفت آن حضرت - ما آمن بالقرآن من  
 استحل محارمه - ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامہاے قرآن را یعنی ارتکاب محرمات  
 و مناسبے آن کرد حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کند چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت کند - رواہ الترمذی  
 وقال فی حدیث لیس اسناد و فی القوس - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست کہ نیست  
 اسناد آن توسل از جهت ضعف بعضی روایات وے - وعن الیث بن سعد - روایت است از یث بن سعد کہ نقل  
 تابعی است و امام اہل مصر - عن ابن ابی ملیکہ - یفہم میسم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی نقلہ است و از شاہیر علمائے  
 تابعین است و سہی صحابہ را در یافتہ و قاضی مکہ بود در عهد عبداللہ بن الزبیر - عن یعلیٰ - یفتح تحتانیہ و سکون  
 معملہ و فتح لام - بن ملک - یفتح میسم اوئے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر وے نیز تابعی نقلہ است - انس  
 ام سلمہ عن قرآنہ النبی - کہ وے پر سید ام سلمہ را از قرأت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم کہ سچو کیفیت میخواند - قاذجی  
 قرآنہ مفسرہ - پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا و کشادہ و روشن - حرفا حرفا  
 حرف بعد از حرف جدا جدا - رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی - وعن ابن جریج - یفہم جیم اوئے و فتح را  
 نام او عبدالملک بن عبدالغفر بن جریج از ائمہ دین و اعلام علمائے است و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین  
 و وے اعلم و اوثق از پدر است - عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمہ قالت کان رسول اللہ - گفت ام سلمہ بود  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قطع قرآنہ قطع می کرد قرأت خود را و قطع بارہ بارہ کردن مراد اینچہ  
 از زبان حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگر چہ تعلقی یا قبل و پشتہ  
 باشد بقول - میگفت و میخواند آنحضرت - الحمد للہ رب العالمین ثم یقف - پستہ وقف میکرد وے ایستاد -  
 ثم یقول - پستہ میگفت - الرحمن الرحیم ثم یقف - پستہ وقف میکرد و میگفت - مالک یوم الدین - تا آخر  
 سورہ و بقول آخر سورہ از باب قرأت و امثال این آیات کہ متعلق اند یکدیگر و صل ارج است و لیکن اگر پستہ  
 اتبی باشد - وقف و ابتدا با بعد سنت است - رواہ الترمذی و قال اسنادہ لیس متقبل - روایت کرد و نقل  
 را ترمذی و گفت اسناد و انجیدیش نیست متصل لان الیث - وے الحدیث عن ابن ابی ملیکہ عن یعلیٰ بن ملک  
 عن ام سلمہ - چنانکہ در آئیناے حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ بیواسطہ سماع ندارد و وحدیث  
 الیث اصح - و حدیث لیث کہ متصل لیت صحیح تر است

فصل الثالث عشر من جابر - رضی اللہ عنہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن  
 انکف جابر بیرون آمد بہ ما آنحضرت و حال آنکہ ما میخواندیم قرآن را - و فیما الاغرابی و النحوی - و در میان

مابعد ویان صحرا نشین و گیمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن و در مرتبه قرات  
 عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کرد و تقریر تحجین نموده - فقال - پس گفت - او را  
 بخوانید قرآن را پس ہمہ نیکو است یعنی ہر نوع کہ یکی از شما بخواند خواہ خوب و جسم و مقصود و صلی اللہ علیہ وسلم  
 رفع حرج و شفقت و تکلف و استقصاے رعایت تجوید مرتبہ غایت است و تنبیہ بر تجوید حسب و اخلاص در عمل بواجبات  
 و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگر چه در تحجین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الفاظ کہ کوشند زیرا کہ استقصا و  
 اہتمام پائے با سلسلہ و تقصیر و راول چند ان نفع نکند و با اہتمام و اعتنائی بآن با سلسلہ و راول ضرر نیارد و چنانکہ  
 فرمود و سبچی اتوام یقیمونہ - و زو و با ش کہ بیان کرد و ہما از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را  
 بر رعایت تجوید کلمات و تسبیل اصوات کہ اقام القمیع - چنانکہ راست ساختہ میشود تیر و قبح یکسر قاف و سکون و ال  
 تیز تر از شدید و سپہا و سپہا نہا نا نا ہواہ تیغ بولونہ - زود سے طلبند اجرت آنرا درین جہان - و لا یتحابونہ - و  
 بہ عدلت نمی طلبند ثواب آن را در آن جہان یعنی دنیا را بہ آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیای فرود شند و در آخرت  
 و البیت فی شعب الایمان - و عن خدیجہ رضی اللہ عنہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا القرآن باجود  
 العرب و اصواتہا - روایت است از خدیجہ بن ایمان کہ از کبار صحابہ و صاحب سر رسول اللہ صلعم است و نیز او از سلم  
 منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بچند سہاے عرب و خوش آواز ہی ایشان فی الصراح من آواز و آواز  
 گردانیدن و سخن در قرات طلب کردن بدان فلان سخن است نیکوتر است از روئے خواندن بدان و در آواز بون  
 عرب تحجین صوت و تقریر با دست نہ بکلن در رعایت قوانین موسیقیہ باعانت طبیعت چنانکہ از قرات ایشان  
 مشاہدہ سے افتدہ و ایام و لحن اہل العشق و لحن اہل الکتابین - و و در آواز خود را از زہنہا سے اہل عشق و زہنہا  
 اہل و کتاب کہ توریت و انجیل است و مراد بون اہل عشق انچہ میکنند مردم در مغائر کہ نسا و محاورہ ایشان و را شمار  
 از رعایت قواعد موسیقی و تکلف و دان و بخوانند و بدو و نصار کے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند و ان  
 و بعضی اہل العشق را اہل انفس خوانند - و این تعریف و تحریف است و صحیح نیست - و سبچی بعد کے قوم یہ چون  
 باقران ترجیع النسا و النوح - و زو و باشد کہ بیانید پس از من گروہی کہ ترجیع کنند قرآن مانند ترجیع مردم و  
 و نوحہ و ترجیع آواز گردانیدن و رقاق و نوحہ و نوحہ و راقم کردن - لایجا و زخا جرم - نیکو را و قرآن را سے  
 گلو ہا سے ایشان را یعنی بالانمیر و دو و بعد قبول نمی رسد مفتونہ قلوبہم - و رقتہ و بلا انداختہ شدہ است  
 و را سے ایشان بہ محبت و نیا و تحجین مردم مر ایشان را - و قلوب الذین یکم شائم مفتون و بلاء است و ہا  
 آن کہ سائے کہ خوشی سے آبد ایشان را حال ایشان - و را البیت فی شعب الایمان و زمین ہی کہ سائے  
 و عن البراء بن عازب قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول -

میکندت چسبوا القرآن باصواتکم۔ نیک گردانید قرآن را با آوازهای خود۔ فان الصوت احسن فید القرآن حسنا۔  
 زیرا که آواز خوب زیاده سیکرد و اند قرآن را حسن۔ رواه الدارمی۔ وعن طاووس مرسل۔ در روایت است از طاووس  
 یزانی که از شامیر تابعین است و در صحبت ابن عباس پیو و بطریق ارسال۔ قال۔ گفت۔ سئل البیہی۔ پرسیدہ شد  
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اے الناس احسن صوتا بالقرآن۔ کدام یکی از آدمیان خوش آواز تر است به قرآن  
 قال۔ گفت آنحضرت شامیر از اسسنتہ یقیرار۔ خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است کہ چون بشنوی اورا کہ منجز اند  
 قرآن را۔ اریتم انہ یجئنی اللہ۔ نپدارے و گمان برے تو کہ و سکی ترسد و ہیبت دارد از خدا۔ قال طاووس  
 وکان طلق کذلک۔ گفت طاووس و بود و طلق یقین طلبے و سکون لام کہ یکی از تابعین است یحنین یعنی در خواندن  
 و سے اثر خوف و خشیت و ہیبت پیدا بود۔ رواه الدارمی۔ وعن علبہ۔ یقین عین و کسر موحده۔ الیکی کیفیم  
 و قبح لام و سکون تحتانیہ و الملوکی نفیم نفیر و ضم لام نیر اندہ شامی است۔ و کانت لہ صحبتہ مع رسول اللہ۔ و بود مراد از  
 صحبت با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اصابع کفہ نقال لہ صحبتہ گفتہ میشود کہ مراد از صحبت است و در بعضی نسخہ بجای  
 کلمہ مع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و برین نسخہ ابن حدیث مرفوع است و بر نسخہ اول موقوف و  
 این حدیث را بہر دو طریق رنج و وقف روایت کردہ اند چنانکہ شیخ ابن حجر در اصابع گفتہ۔ یا اہل القرآن لا تؤسدا  
 القرآن۔ اے اہل قرآن گردانید قرآن را ملین کہ تکیہ کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از  
 تکامل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوقی ان۔ و انکرہ حق تلاوتہ من انار اللیل والنهار۔ و بخوابید  
 قرآن را و در سنانہ پیدا نرادر ساعات شب و روز و افشوہ۔ و آشکارا کنید و بخوابید قرآن را با سماع و تعلیم  
 و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گرد میان مردم۔ و تفسوہ۔ و تفسی کنید بقرآن یعنی کہ گذشت۔ و تدر و اما یسہ  
 لعلم تفلون۔ و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در دست از سانی و احکام بتابل فعل با مید آنکہ  
 رستگار شوید و غیر ذلک۔ یا یذ۔ و لا تعجلوا جوابہ۔ و شتاب نہ طلبید و دنیا پا داشت آنرا و نگردانید اورا از خطوط  
 این جهان۔ فان لا جوابا۔ زیرا کہ بدرستی قرآن را ثواب عظیم است دران جهان و رواہ البیہقی فی شعب الایمان  
 و این حدیث را بخارے نیز روایت کردہ است در تاریخ خود و رنج کردہ در روایت کردہ طبرانی بہ رنج۔

## باب

این نیز باب است بی ترجمہ و در بعضی نسخہ باب فی اختلاف القراء وجمع القرآن۔ و ظاهر امر و اختلاف قراء  
 اختلاف قراء و لغات اوست و مراد جمع نوشتن او در مصحف واحد۔

الفصل الاول۔ عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال سمعت ہشام ابن حکیم بن خاتم۔ کہے حاکمے و تفسیر  
 نامے صحابی است اسلام آور و روز فتح و از فضلای صحابہ است چنانکہ پدر او حکیم بن خاتم و پدر

برادر زادہ ام المومنین خدیجہ است۔ رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب ہاشم بن حکیم را۔ یقرا سورۃ الفرقان۔  
میخواند سورۃ فرقان را۔ علی غیر اقرار او۔ بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سورہ را۔ و کان رسول اللہ۔ و بود پیش  
صلی اللہ علیہ وسلم اقرانہا۔ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فکذبت ان العجل علیہ۔ پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت  
خوانانیدہ بود و دوسے مخالف آن میخواندند و یک بودم من کہ شتابی انتم بر دوسے و در انتم دوسے و غضب کنم بر دوسے  
تم اصلتہ۔ بیشتر ترک وادم و گذاشتم اورا و شتابی نکردم۔ حتی انصرت۔ تا آنکہ برگشت و سے از قراوتہ و تمام کرد  
ثم لبستہ بردانہ۔ بیشتر انداختم و داسے اورا در گردن اورا کشیدم اورا شے انصرع تلبیب گریبان گرفتن و کشیدن  
و خصوصت و لب و لبہ بخوبی پیش سینہ کہ آنجا بچ می کند۔ فحبت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من اورا نزد پیشتر  
صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ الی سمعتہذا یقرا سورۃ الفرقان علی غیر اقرانہا۔ بدینکہ  
من شنیدم این را کہ میخواند سورۃ فرقان را بر غیر و چہی کہ خوانانیدہ سے تو مرا آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آنحضرت۔ ارسلہ۔ بل اورا باز ہشام فرمود۔ اقرانہ۔ بخوان۔ فقرأ القراءۃ  
التي سمعہ یقرا۔ پس خواند ہشام آن قراوتہ را کہ شنیدہ بودم من اورا کہ میخواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم لکذا انزلت۔ پس گفت آنحضرت بخندین فرمودہ ستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقمہا  
پستہ گفت آنحضرت مرا بخوان۔ فقرأت۔ پس خواندم من چنانکہ یادداشتہ۔ فقال لکذا انزلت۔ پس اینجا  
نیز گفت بخندین فرمودہ ستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ لکذا انزلت گفت۔ ان هذا القرآن  
انزلت علی سبتہ احرف۔ برستیکہ این قرآن فرمودہ ستادہ شدہ است بر سبت حروف مراد بہت قرات یافتہ  
لغت ست و تحقیق این در کتابہ العلم گذشتہ اندازد کہ۔ فاقروا ما تمیز شدہ پس بخوانید ہر پہ آسان باشد از قرآن  
و ہر چہ خوش آید شمارا متفق علیہ و اللفظ مسلم۔ و عن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرا۔ گفت عبد اللہ بن مسعود  
شنیدم مرد سے را کہ خواند یعنی یک ترأت۔ و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرا خلافا۔ و شنیدم آنحضرت را کہ  
میخواند مخالف آن قرات را کہ خواند آن مرد۔ فحبت بہ النبی۔ پس آوردم ان مرد را نزد پیشتر صلی اللہ علیہ وسلم  
فاخبرته۔ پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فرقت فی وجہ الکراتہ۔ پس شناختم من در روضہ مبارک  
آنحضرت ناخوشی را از جهت جدائی و خلاف۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ کلا کما تسرون۔ برود و شما نیک خواندہ  
فلا تختلفوا پس مختلف نہ شوید۔ فان من کان بکلم اختلافوا فملکوا پس ہرستیکہ کسیکہ بودند پیش از شما اختلاف کردند  
پس ہلاک شدند مراد با اختلاف اینجا انکاریکی از وجہ قرات ست کہ فرمودہ ستادہ شدہ است قرآن بران وقرات  
ہمہ حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از انہا انکار کند۔ انکار از قرآن کردہ باشد۔ لیکن قرات بنبی متواتر  
اند و بعضے آنجا و چنانکہ احادیث متواترہ بین ہفت قرات است کہ میخواند و بعضے دوسے قرات ادعا تواریکند



وخصیص بہتر فرماتے ہیں کہ اسے مخصوص بحجت اختیار کیا گیا اور اسے بہت زیادہ اہمیت دی گئی۔ رواہ الترمذی و ترمذی  
ابو یوسف کہ جب قال کہنت فی المسجد فدخل رجل فقلت ابی بن کعب یوم من ورنہ مسجد میں درآمد ہوئے۔ در  
حالی کہ نماز ہی کہند سنا فقرا قرآن قرآنہ الکریم علیہ السلام خواند آخر وقرآنی را کہ انکار کردم من آن قرآن را کہ فرمودم ستر  
دخل آخر فقرا قرآنہ صاجہ۔ پھر درآمد ہوئے دیگر میں خواند قرآنی را خیر قرأت آن یا خود نماز میں  
قرأت نہ دانی نہ کرنے ہو وخواند ذکر و انکار را بر سر۔ فلما تمینا الصلوة وخلصنا جہا علی رسول اللہ۔ میں قنیکہ  
تمام کر دیم نماز درآمدیم مہربانیم خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بعض نسخ فلما تمینا بلفظ تثنیہ یعنی وقتیکہ تمام کر دند  
آن دوم درآمد۔ فقلت ان ہذا قرآن کریم علیہ السلام پس گفتہ من کہ این سر خواند قرآنی را کہ انکار کردم آخر سر  
و دخل آخر فقرا قرآنہ صاجہ۔ و درآمد ہوئے دیگر میں خواند خیر قرأت یا خود۔ فامرہما البی۔ میں فرمود ان  
دوم درآمدیم۔ صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز بخوانید۔ فقرا۔ میں خواندند ان دوم و فحسن شامہا۔ میں تحسین کر د  
آن حضرت حال ان ہر دوم درآمد و تقریر داشت قرأت ہر دو را۔ فسقط فی قلبی من الکذیب۔ پس افتاد و دل  
من از کذیب و انکار از جنت تحسین و تقریر آن حضرت ہر دو قرأت را گمان آنکہ کلام خدا کی باید کہ بر یک وجہ نشاید  
ہر کسی ہر طور کہ خواند چون روا باشد۔ و لا اذ کہنت فی الجاہلیۃ۔ و بنو دین کذیب و انکار وقتیکہ بودم در جنت  
و این مبالغہ است از جنت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع کذیب در آن حالت چندان سبب نہ بود و عظیم نمی نمود  
بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود۔ فلما را سے رسول اللہ۔ میں ہنگامی کہ دیدیم پیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
ما فی غشی۔ پیریکہ پوشید و در گرفت مراد و اس شیطان کہ بہر حد کذیب و انکار آورد۔ ضرب فی صدر سے  
نزد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینہ من بحجت تصرف کردن در از آنکہ و سواس و انکار۔ ففضت عسرتا  
میں روان شد از من خودے و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گرد و وضعت بکسر و سکون ضاد۔ و کانما انظر الی اللہ  
فراق و چنان شدم کہ گویا کہ بی بنیم بسوے خدا از خون فرق شیعہ فادراتر رسیدن۔ فقال لی۔ میں گفت آنحضرت مرا۔  
یا ابی اسئل الی ان اقرء القرآن علی حرف۔ فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالیٰ وحی بسوے من کہ بخوانم یا کہ بخوان  
قرآن را بر یک حرف اسئل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقرار بلفظ شک و اہر و چون دیدم کہ قرأت  
را بر یک حرف تنگ خواہد شد بر امت مفرد و ت الیدان ابوہن علی اشی۔ میں مراجعت کردم بدرگاہ حق سبحانہ کہ آن  
گردان کار قرأت را بر امت من و توسع کن بر ایشان۔ فرود۔ پس رد کرد و نہ یاد کردی حق تعالیٰ و جواب داد و  
فرستاد الی الثانیۃ۔ بسوے من بار دوم کہ۔ اقرء علی حرفین۔ بخوان قرآن را بر دو حرف۔ و روت الیہ۔  
پس مراجعت کردم بسوے دے تعالیٰ دیگر بار۔ ان ابوہن علی اشی۔ کہ آسان گردان بر امت من و نہ  
توسع کن۔ فرستاد الی الثانیۃ۔ پس۔ و کرد و رجوع نمود حق سبحانہ تعالیٰ بسوے من بجاہد و وحی فرستاد و بگو

سوم بار آقرار علی سبتہ احرف۔ بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد کہ مراد بحدوث قرارت سبب انست و چون سوال و جواب و مراجعت کہ ناظر و توقف و تاخر مطلوب و سؤل است میدان حق جل و علا و رسول و س که محبوب و مقبول حضرت اوست سبب بار واقع شد برکت کرد و کرد نمود و س سببانه بزیادت برکات و کمالات متعلق با مر آخرت مر امت مرحومہ اور بعد از انجام مرام و اسعاد مسؤل و س علی الله عليه وسلم و سبب ان و ایشان در امر دنیا جامع گرد و تسبیل و تسبیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد کہ س سوال کنند بعد و سبب و مر اجتنابی کہ واقع شد پس فرمود و لکن بکل روة رو و نکما مسئلت النبیہا۔ و مر تر است اسے محمد و س بچوب من و اسے مقبول در گاہ من بہر کہ مر اجتنابی کہ کردم آنرا با توقبول و عطائے و سوا سے کہ بکفی آنرا منی سبب پیراہ و سبب ان کہ کہ ہم بہ تواتر از ایشان حضرت علی الله عليه وسلم ہر س سوال را بنفرت یا داور و اشارتہا کہ اصل بہین مغفرت است کہ اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکہ قول و س سببانه دان لم تغفر لنا و تغفر لعمی و ان الخا سبب بیان اشارت میکند لیکن مغفرت سہ قسم ساخت دو بر اسے است خود و آسر نہ بیان کیا و سبب سبب سوم سہ قاضی خلافت از اہل بیت و آخرین چنانکہ فرمود۔ نقلت۔ پس گفتم۔ اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و آخرت انما لثمة ایوم یخرج الی الخلق۔ و تاخیر کردم و نگاہد ایشتم مغفرت ثانیہ بر اسے روز سے رغبت کنند و خوشش نمایند و توجہ از مذہبوسہ بہین و شفاعت طلبند از من خلق حکم۔ ہر خلق۔ حتی ابراہیم۔ تا آنکہ بسبب خلیل و رفا فی نفس خود چنانکہ قول است علیہ السلام و الذے الطبع ان یغفر لی غلطیتی یوم الدین یا نہ حق است بر اسے مغفرت و شفاعت ایشان و سبب این ابراہیم نہ کہ از جہت بودن و س افضل انبیاء و سبب بعد از جبریل و سبب علی الله عليه وسلم یا کہ تفسیر صحیح کرد و سبب باین علما و واقع نہ شد تصریحی از جہت و در تخریر و س علیہ السلام و بعضی گفته اند کہ بعد از ابراہیم و سبب علی الله عليه وسلم صلوات الله و سلامہ علیہم اجمعین رواہ مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله علی الله عليه وسلم قال گفت ابن عباس کہ آنحضرت گفت اقرا لی جبریل علی حرف۔ کہ انما یدعونا جبریل یعنی قرآن بود پس آنحضرت فرمود یا نہ ہر فصلی بر یک لغت کہ لغت حجازی است و عرب را ہفت لغت بود و سبب انست چنانکہ در اول کتاب سبب انست کہ شش و سبب جہت پس مرجع کردم جبریل را کہ عرض کند بر گاہ حق تو سبب انست کہ جبریل علیہ السلام میفرمود کہ طلبند یا نہ کہ در تخریر و سبب جبریل سبب من جمیع امی و سبب جبریل سبب انست کہ سبب انست جبریل سبب انست و زیادت و تہین وقت و در یک مجلس واقع شد آمد و رفت کردن جبریل و عرض حال بر گاہ ہمدیہا و اوقات منہ و ہر وقت ابن شہاب گفت ابن شہاب کہ نہ بہری مشہور است و از انما علمای تابعین بود و سبب انست ان تلافی سبب الحرف انما فی القرآن و احد۔ رسید مر آنکہ ہفت حرف نیستند آنرا در امروین مگر یکی یعنی شش ہفتی اند و سبب انست فی محال و لا سلام محمد و سبب انست حلال نہ در حرام یعنی مرجع کل معنی واحد است اگرچہ بلفظ مختلف باشند چہ قرأت سبع تہا متن نمیشد و سبب انست انست





قال رسول ابو بکر بنی اهل الیومۃ - گشت زید بن ثابت که فرستاد کسی را به سوی من ابوبکر صدیق و طلحہ مرثد  
 خود در وقت اتق اهل یامہ و این متقی نبی خلیفہ بود که گشتہ شد و روئے مسلمہ کذاب لغتہ اللہ علیہ و خلافت صدیق  
 چنانکہ در کتاب الزکوۃ گذشت و در وے بسیارے از قرآسے گشتہ شد و پس قسم من نزد ابی بکر - فاذا عمر  
 بن الخطاب عنده - پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما - قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال - گفت ابوبکر کہ عمر آمد  
 نزد من پس گفت - ان القتل قد استخیر یوم الیامۃ بقرار القرآن - بدستیکہ گشتن تحقیق سخت و بسیار شد و گرم  
 شد - و زیاده بخوانندگان قرآن و حافظان وے و خوب کار سخت را حار گوید و لغتہ اند و کسانیکہ گشتہ شد و  
 در وے از قرآن مقتصد بود و دانی ان استخیر القش - و با لمرطون و بدر سبیلہ من و ترسم کہ اگر  
 سخت شود قتل بقرآسے در جاپاے جنگ - فینذیر کثیر من القرآن پس - و بسیارے از قرآن کہ ہر سہ ہر جیسے از ان  
 یاد دارند و اسے ارے ان تا مرجع القرآن - و ہر سبیکہ من مصلحتی می بینم کہ تو اسر کنی جمع کردن قرآن  
 در مصحف - قلت عمر کہ کفنا لعل شینا لم یفعلہ رسول اللہ - ابوبکر مسکویہ کہتم من بعد حکونہ بیکنی تو و در روایتے  
 کیف فعل چگونہ می کنی ہم با چیرے را کہ کردہ است از اینجہ خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ہذا اللہ خیر  
 پس گفت عمر این جمع کردن قرآن خدا سوگند بہتر است و بدعت حسنہ است و بعضی بہتہما است کہ واجب است کردن  
 ان مثل تعلیم صرف و نحو و بعضی متحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و اسنہ گذشت - فلم یزل عمر یرا جمع  
 پس پیشہ بود و عمر کہ مر اجبت میکرد و کردی گفت کہ میاید کردی شریع اللہ مدسے لذلک - تا آنکہ کشار  
 خدا سے تعالیٰ سیدہ مر اسے ان یعنی جمع کردن و پسند افتاد مر اسے عمر و را بہت فی ذلک اللہ سے اسے عمر  
 و دیدم خیر و مصلحت و ان باب انچہ خیر و مصلحت دید و عمر و اسے زدم من در باب انچہ اسے زد عمر - قال زید  
 ابوبکر انک رجل شایع ناقص - گشت زید بن ثابت گفت ابوبکر کہ تو مرد جوان عاقلی - لانک یستمع ہمہ ارم  
 تا بہ سمع و خفاہت و خیانت - و قد اکت کتاب الوحی لرسول اللہ - و بہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وسلم فتعج القرآن و اجتمع - پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن اورا و تسع طلب خیرے  
 و ہر قدر می و پس وے گشت نہ زید بن ثابت - فواللہ لو کلفونی اقل جبل من الجبال - پس بخدا سوگند اگر میفرمودند  
 تکلیف می کرد ہر مردم از ہما سنے بجاسنے بردن کو بے را از کوہا - ما کان القتل فی عامہ منی بہ من جمع القرآن  
 فی ہذا بیت تکلیف گران تر بر من از انچہ امر کرد و مر ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ با نازہ طاقت کار  
 فرمود ان کسی را و امر کرد ان بخیرے کہ شقت ست و ان - قال - گشت زید بن ثابت - قلت لابی بکر انکم  
 ۱ - کیف تفعلون شینا لم یفعلہ رسول اللہ - چگونہ می کنی ہم با چیرے را کہ کردہ است از اینجہ خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
 قال ابو اللہ خیر - گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است - فلم یزل ابوبکر یرا جمع حتی شریع اللہ مدسے







راوند و تبحر فطریا که در گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگاهبانی کن بر ایشان را با ایشان گذشت  
چنانکه فرموده بآنست حفظ این کتاب الله را جمیع تنبیه با و تحریف یا بدان راه یافت و ایشان قرآن مجید را در  
و ناله بجا فطون خود حافظ و نگهبان این شد و با نگاهبانی و سستی تعالی خلعت و تبحر و تبحر بل نازل را شد -  
نارسل عثمان الی حفصه ان رسولی الینا بالصدقین پس فرستاد امیر المومنین عثمان را که با سوسه ام المومنین حفصه  
که ابراست پس سوسه ما آن صحیفه را که پیش تست نامشماقی المصاحف نویسانم از امانت و مصلحت و عصبه  
نمزد و اما ایک - پسر بازی فرستم آنها را به سوسه تو - فارسلت بهما حفصه الی عثمان علی - فرستاد این صحیفه را  
حفصه بسوسه عثمان فامر زید بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی اسحاق  
و شب الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و ورین میان زید بن ثابت و ابی اسحاق و سعید بن ابی اسحاق  
قریشی اندیشمندی المصاحف پس نوشتند آنها را در صحیفه - و قال عثمان لایجدون الا فی نسخته و انما یجوز  
عثمان امر کرد و قریشیان را که سوزن بودند - اذا جعلتم انتم و ذی بن ثابت و ذی بن اسحاق و سعید بن ابی اسحاق  
شویید شما که قریشیان زید بن ثابت که از انصار است و یحیی بن زید بن ثابت که از قریش است و ابی اسحاق و سعید بن ابی اسحاق  
نویسید آنها را باین قریشی - فاما نزل بلسانهم زیرا که فرو نیامده است قرآن که در میان ایشان در وقت پیش از  
را اتمام شد که قرآن در اصل بلغت قریشی فرو آمده و بالتامس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
در وقت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند آن امیر المومنین عثمان باقی ماند و باقی ماند و باقی ماند  
باقی ماند آن اوقات امر کرد و هر اقرأت بلغت قریشی فرمود این - متنی که در میان یاران بلغت قریشی  
فقط و پس کرد این صحابه که ورین آنچه امر کرد عثمان - متنی که در میان یاران بلغت قریشی  
المصاحف الی حفصه - آنکه و تیکه که بر داشتند صحیف را در مصاحف باشد که این عثمان را از این صحیفه رسیده بود  
و ارسال الی کل اقلی مصحف ما سجدوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوسه هر کس که از این صحیفه رسیده بود  
مصاحف که اتمام نمودند و اقلی به تین و نیم و سکون و غیره ناخیز و که از این صحیفه رسیده بود  
از این صحیفه و غروب کنند و چون هر بلد را اقلی و یک است افاق میگویند و باقی ماند و باقی ماند و باقی ماند  
فی کل صحیفه او مصحف ان یحرق - و امر کرد عثمان بن ابی بکر بود و بجز آن مصاحف از این صحیفه رسیده بود  
مؤخره شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر امر او از صحیفه آن بود که در قاع و طحان - و این بود و این بود و این بود  
بود و تواند که شک را سوسه باشد یحرق بجای سوسه و خاصه همه در روایت است و در اول اکثر است و ظاهر جود است  
آن است که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفات و سوسه و که در نیز سرچشمه داشت و این سوسه در عهد و مصاحف از این صحیفه  
عثمان رضی الله عنه بافاق مشهور آن است که پنج بود و ابو و او حفصه شصت و یک و اتمام رسد تا بی که در حفصه رسیده بود

برو که فرستاد آنها را بکه و شام و مین و بحرین و بصره و کوفه و گاه داشت یکی را بیدینه - قال ابن شهاب ناخبرنی خاریجین  
 زید بن ثابت گفت ابن شهاب از هر یاس خبر داد مرا خارج که میسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی  
 از ائمه است بعد از پیغمبر و است - انه سمع زید بن ثابت که وی شفیق زید بن ثابت را که پدر او است - قال - که گفت  
 زید بن ثابت - قدرت آیه من الاخرایه - کم که دم آتی را از سوره اخاب - جین لسخا المصحف - و در وقتی که در ششم  
 از ائمه از امام است که این در وقت انشاج مصحف و زمان ابو بکر بود و معلوم میشود که آن تیر یا تقاتت میاید بود  
 اگر چه بعد از آن نوشتن آن زید بن ثابت بود و قدرت است اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرأها - به تحقیق بودم  
 که می شنیدم من آنحضرت را که میخواند آن آیت را تا شناسا با نوحه تا لامع خذیمه بن ثابت الانصار سے پس طلب کردم  
 ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خذیمه انصار سے صاحب شهادتین آن آیت این است - من المؤمنین رجال  
 صمدوا ما عاهدوا الله علیه فآخضنا ما فی سورتها فی المصحف - پس لاحق گردیدیم بآن آیت را در سوره و س که سوره  
 اخاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که توبه  
 نیز در س که یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاری - تنبیه گفته اند که حجی قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیکن در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از حدیثی که یکی از تابعان  
 علی رضی الله عنه است که شنیدم علی رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف از روستا  
 اجر و ثواب ابو بکر است رحمت کند خدا س که تعالی ابو بکر را و روستا اول کسی است که حج کرد کتاب خدا را و وصل  
 شد آن حج عثمان است منع کرد معاویه را پس او شتند در مصحف بغت قمریش و فرستاد و در هر فقرتی مصحفی و بود  
 در سینه هر یک از عسکری و از علی رضی الله عنه بحدیج آمده که فرمود گوئید در عثمان خیر خدا سوگند نکرد و س  
 آنچه که در میان جماعت صحابه و اذواق ایشان گفت چه میگویند در شان این قرار به تحقیق رسیده است  
 پس در آنکه میگوید قمرات من بهتر از قمرات تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم پس چه را س میفرنی  
 را که شهادت می دهد که آن سیم که حج کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد و روستا اختراقی و اختلافی  
 گفتیم تا آنکه از آن روستا و س که گفت علی رضی الله عنه اگر نیکو و عثمان آنچه که دیدم و س که آنرا است  
 گفت آنکه آنکه در میان جماعت ابو بکر و عثمان آن رضی الله عنه است که حج ای بکر از سیم آن بود که بعد از آن که آن  
 پس در آنکه در میان جماعت ابو بکر و عثمان آن رضی الله عنه است که حج ای بکر از سیم آن بود که بعد از آن که آن  
 آن سیم که در آن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است که یار یک روستا رضی الله عنه که آن بود که  
 آنچه که در میان جماعت ابو بکر و عثمان آن رضی الله عنه است که حج ای بکر از سیم آن بود که بعد از آن که آن  
 بود و س که در میان جماعت ابو بکر و عثمان آن رضی الله عنه است که حج ای بکر از سیم آن بود که بعد از آن که آن

آسمان شد آورده و بر یک گفت که اهل نزول بر آن بودند اما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود و قتی و آورده اند که لیکر  
 علی رضی الله عنه نیز جمع کرد و قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معلول شدی و مشهور گشتی  
 علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت مانع و منسوخ است و اما که و سه رضی الله عنه تبرکات اقل الله الله انما  
 بروی کار نیارده و همه عالم بر یک وجه و بر یک نسخ باشند و الله اعلم و عمر بن الخطاب قال حدثت لعثمان بن  
 باطکم علی ان محمد بن ابی الانفال - چه چیز پیدا داشت شما را برین که قصد کردید بر موسی و ربه انفال - و بیرون ایشان  
 و حال آنکه این سوره از شانی است نزول و شانی از سبع شانه بقول که مراد این سبع سوره طویل است که در اول  
 قرآن است - و ابی براده - و قصد کردید بر موسی سوره برات - تهی بن النین - و حال آنکه این سوره از  
 سنین است نزول و سنین سبع است چه معنی مد نام آن سوره است که بعد از شانه شانه اند و بر آن سوره از  
 زیاده بر صد آیت است یا نزدیک آن و بعد از سنین تواری است و آن سوره که کم از صد آیت است که در آن سوره  
 و تواری سنین اند و سنین اول اینها اند و یا از جهت آنکه اینها شنبی و کر - ساخته میشوند و بیشتر از سنین بعد از آن است  
 این چنین تقسیم و قسمیه کرده اند سوره قرآنی را که ذکر کرده اسید طی فی الاتفاق پس این عباس بن عثمان گفت قرآن انفال را  
 داخل شانه که نام سوره سبع طویل است و برات را از سنین ساخته با وجود آنکه آنرا گفته اند از سنین است  
 و بر تقدیر سکه که همچنین کرده اند و تقسیمه میان آنها نوشته اند چنانکه گفته اند - تقسیم بنیای - پس نزول می کرد و چه در میان  
 این دو سوره - و لم یکتبوا سطر - و نوشته سطر بسم الله الرحمن الرحیم - را - و نقصوا فی سبع الطول -  
 و نهادید آنرا یعنی سوره انفال را یا برات را و سفت سوره و را - با حکم علی و آنکه - و حاصل و باعث شد شما را آن  
 و بعضی نسخ و ذکر پس گوید ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان آنچه حاصلش آن است که در امر این  
 دو سوره اشتباه است بر وجهی که هر دو یکسو - اند و این شیت نهادن آنها در سبع طول و نوشتن بسم الله در میان آنها و شیت  
 و وجه دیگر و سوره اند و بر این وجه فاصله در میان آنها که شیت چنانکه گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس  
 کان رسول الله یؤتیهم خذ علی الله علیه وسلم ما یاری علی الزمان - از آن باب که می آمد بروی زبان - و مؤنزل علیهم السوره  
 فوات العدو - و حال آنکه آنحضرت فرمودی آید یا فرود فرستاده یست بر سوره سوره سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا سوره  
 سوره است و کان از انزل علیهم - و و آنحضرت که چون فرمودی آمد بروی چهره از بیت - و عاب من کان یکتب  
 سنجو اندوی طلبید بعضی کسان را که می نوشت و می را سوره تها را چنانکه زید بن ثابت و غیره - فیه قول پس یکفایت اخذت  
 ندو امور الایات فی السوره التي نیکر فیها کذا و کذا - نمید و نمیدید این آنها را در سوره که ذکر کرده میشود و در وی چنین  
 و چنین - فادانزلت علیه الایة فیقول نفوا هذا الایة فی السوره التي نیکر فیها کذا و کذا - پس چون فرموده است آمد  
 بر و این آیت پس میخواند آن کسان و ادی گفت نمید این آیت را در سوره که ذکر کرده است شود و در آن سوره

چنین و چنین این دو فقره بظاهر کمر میباید و فرق نیست میان هر دو دیگر چنین که در او سه آیات مذکور است و در ثانی  
 آیت مقصود تقریر تکریر است - و کانت الانفال من اوائل انزال بالمدینة - و بود سورة انفال از جمله اوائل  
 سورتها که نازل شده بدینیه که در دس ذکر قصه بدر است - و کانت بر اتره من آخر القرآن نزولا - و بود سورة براء  
 از آخر قرآن و نزول که در دس ذکر تفتیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است - و کانت قصص  
 تنبیہیقه تمام - و بود قصه انفال مانند قصه براء و اعلاسه کلمه دین و مگوئسار سه اعدا از مشرکین و منافقین  
 فقبح رسول الله پس قبض کرده شده و بر دشته شده پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و لم یبین لنا انها منسا  
 و بیان نموده آنحضرت براسه که این سوره خبر دس از ان سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره  
 علیهم السلام اهل ذلک قرنتها بنیها پس ازین جهت نزدیکی کردیم میان هر دو سوره - و لم اکتب سطر - و نوشتیم  
 سطر بسم الله الرحمن الرحیم و در قشمانی السبع الطول - و نهادیم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن  
 فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نکردیم زیرا که  
 مذکور مصرحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نه نوشتن تمثیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین  
 یک سوال باشد و ذکر قول و سهی من الناس فی وهی من المین تقریر گویا بیان واقع باشد نه سوال  
 از تفکیک و تاخیر قائل - سهواه احمد و الترمذی و ابو داود و تمام شده کتاب فضائل القرآن بعون الله  
 و توفیقه و تامل است ادرا

## کتاب الدعوات

باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاهر آن است که این امر براسه اباحت یا نه  
 نه و وجوب و دعائیه و نزول بلا یا نه و خوف مسنون و ناقور است از انبیا صلوات الله علیهم - و اتباع ایشان  
 رحمة الله علیهم و سکوت از دعا و کتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدیر منیر آمده است مثل قول خلیل  
 صلوات الله و سلامه علیه حسبی عن سؤالی علمه بجائے شیخ ابن عطاء الله اسکندر سه در کتاب الحکم میگوید  
 بسا که راه ینماید ایشان را ادب تبرک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال بکار از مسکلت و امام ابوالقاسم  
 قشیر سه گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود  
 عبادت است - قال النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء من العباداة و اتیان بعبادات اولی است از ترک آن پس آن حق  
 خداست اگر اجابت نه شده و بنده بخطر نفس از سید قیام حق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه عبودیت  
 را بود عازم اعتراف گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت  
 و طاعت بر آن رفته اند که سکوت و نمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بابقه تقدیر حق غر و علایق

و افضل و درستی گفته که ختم یا نچیز رفته است و از دل بیتر است از معانی وقت و در حدیث آمده است که هر کس را باز دارد  
 ذکر من از سوال از من، بدین ابراهیم بیشتر از آنچه در علم سلمان را و توفیق گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد  
 بایان و صاحب رضا بادل تا جامع هر دو حال باشد. و اقامت تفسیر میگوید اولی آن است که گفته شود اوقات و  
 احوال مختلف است و در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از  
 دعا است و ادب همان است و این ششانی نیست و دیگر در وقت زیر اگر علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل  
 خود اشارت به دعا یا بدین دعا افضل بود اگر اشارت به سکوت یا بدین سکوت او را گفته است که صحیح آنست  
 که گفته شود بنده را باید که بسایه و غافل نباشد از نشود و پروردگار تعالی در حال دعا و سکوت خود پس باید که رعایت  
 کند حال خود را پس اگر بیاید از دعا یا در وقت بیست و دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیاید  
 در وقت دعا مثل زجر و تفسیر پس او را ترک دعا است و درین وقت و اگر تلبیط یا بدین تفسیر دعا و ترک دعا هر دو  
 برابر است و نیز اگر غالب در وقت تم است پس دعا افضل است از جهت بودن و سکوت و اگر غالب در وقت  
 معرفت و حال سکوت او را سکوت و نیز صحیح است که گفته شود آنچه سلمان را در آن حق است یا مرقی سبحان را  
 حق است دعا او را سکوت و آنچه در و سکوت ترا حظ است سکوت اتم است و در خیر آمده است که بنده دعا می کند  
 و خدا را تعالی او را دوست می دارد و پس می گوید و تعالی یا جبریل تا خیر کن و در توقف و در حاجت بنده  
 مرا که من در دست می دارم که نشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی و من می آید او را پس میگوید  
 یا جبریل بر آید حاجت او را که من کرده ام آواز او را انتهی کلام التفسیر و در رساله تسلیم المصاب کلام و درین  
 باب بسبب و طویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر تم و دیگر شرائط و ادب و اوقات و احوال اجابت  
 در ضمن شرح آحاد پیش معلوم گردانند الله تعالی

**فصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي دعوة مستجابة -** هر  
 پیغمبر دعا و دعای است مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاری است که اذن میکند هر پیغمبر را به دعا در حق امت  
 خود و خواه بر آن ایستاد یا بر ایشان و مستجاب میکند آن دعا را و جو باقی تعجب کل نبی و دعوت به پس بشتابی کرد و درین  
 جهان هر پیغمبر دعا را دریافت و در دنیا اجابت آن را - وانی اختصات دعوتی شفاعت لامتی یوم القیمة و  
 بهر ستمیکه من پوشیده و پنهان داشتم دعا را خود را از برای شفاعت که درین مرتبت خود را بهر قیامت  
 خود نامزد انتشار الله تعالی من نامت من استی لا یشکر بالله شیدا پس آن دعوت و دعا بنده است اگر چه در دست  
 حسد کسی را که در امت من در حالی که شریک نمیکند و اندر بخدا چیرگی را یعنی بایان از عالم و شرافت اگر چه  
 گنا گار بود و اما سار و دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند بهر مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که



آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و درخواستم از خدا ہے خیر برائی امت خود پس عطا کرد و چیزی و منع کرد و از یکی چنانکہ در حدیث  
آمده است و اللہ اعلم۔ روایہ مسلم و البخاری سننہ اقصر منہ۔ روایت کرد این حدیث را باین عبارت سلم و میر سخا رسے را کوثر ترازین  
عبارت ست و عجمہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہم ازانی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت۔ اللہم انی اخذت  
عندک عبد ابن تخلصنی۔ خداوند ابد رہتیکہ من گزتم نزد تو پیمان کہ ہرگز خلافت نکنی مر آن پیمان را مقصود و مبالغہ  
در مطلب و قبول ست و تحقیق رجاست گو یا بعد سی ست کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی ست کہ خلافت کردہ نشود  
فاما انما بشر پس نیستیم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی حکم بشیریت کہ نگاہ داشته شدہ است حصہ از ان  
در من ہر اسے مصلحتی کہ تقاضا میکند از۔ فاسے المؤمنین اذیتہ شتمتہ لعنتہ جلالتہ۔ پس ہر کلام از مسلمانان کہ  
بخواہم اوراد شتام کنم اور اللہ شتام کنم اورا بفرم اورا۔ چاہد در اصل تازیانہ زدن بر پوست۔ فاجعلہا لہ صدقۃ و زیارۃ  
و قمرتہ۔ پس بگردان آن مذکور است ہر اسے آن مؤمن رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقر بہا الیک یوم  
کہ نزد یک گردانی تو اورا باین مذکور است بسوے خود روز قیامت و این کمال شفقت و مہربانی ست از ان حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب امت مرغیہ خود بند کاران چہ جاے نیکو کاران پس مراد مستحقان اذیت و غیرت  
آن جمہ باشند و این اتم و مانع ست در باب رحمت و رافت و احتمال دارد کہ این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت  
باشد و اللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ و عجمہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ اعما احدکم فلا یقل اللہم اغفر لہ  
ان شئت۔ و ہم ازانی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کنی یکی از شما پس باید کہ گویید خداوند ایا مہر  
مرا اگر خواہی از منی ان شئت خداوند ایا مہربانی کن مرا اگر خواہی۔ از منی ان شئت۔ خداوند ایا روزے وہ مرا اگر خواہی  
یعنی در وقت طلب بلای قی شک و تردید کنند و معلق بہ مشیت مگردانند۔ و لیوم مسختہ و باید کہ جزم کنند  
مطلب و سوال خود را سنہ الصراح غرم و غریبت آنہنگ کردن و دل نہادن بر چیزے و فی القاموس غرم را  
فعل و قطع کردن بدان۔ ان فیصل یا ایشار لا مکرہ لہ۔ بدستیکہ خدا سے تعالیٰ میکند ہر چیز بخواید نیست اگر اہل کفر  
مرا اورا اگر اہ بنا خواست کسی را بہ کار سے داشتن یعنی شہ از جانب خود جزم کنند و سے تعالیٰ ہر چیز بخواید میکند  
بچہ حاجت کہ تھا انرا بگوئیت۔ و ذکر آن بابت ست و سے تعالیٰ فیصل و کرم خود وعدہ استجابت کردہ است  
پس نہ کہ باید کہ بدان یقین کنند خبر یقین شہرح میشود وعدہ و سے و منور میگردد و قلب و سر رشک  
و درین حالت ست روایہ انہما رسے عجمہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ اعما احدکم فلا یقل  
اللہم اغفر لہ من شئت و لکن یوم العظم العظیم و باید کہ بزرگ و قوی دار خواہش و محبت خود را۔ فان ان  
ایضا شہی اعطاء۔ نہ میرا کہ ہر شہی بخواہد سے تعالیٰ بزرگ نمی نماید اورا چہ سے کہ بدہ وی تعالیٰ انجیز انیس باید  
بہر نیاید و بدو و مطلوب و سے عظیم بود و قاصد نذر و محبت را و طلب مطالب عظیمہ۔ روایہ مسلم۔ و عجمہ قال



الاخیر لظهور الغیب مستجاب - دعای مرد مسلمان نمایان بر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است - خدا را شکر مکه  
 موکل نزد مرد دعا کننده فرشته است گماشته شده - کما دعا الاخیر نجیر قال الملك الموکل به آمین - هرگاه که دعا میکند  
 بر برادر خود را به یکی بگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آئین - و ملک مثل - و متر است مانند آن و باز آمده  
 و مثل کبیریم وقع ثلثه نیز روایت است و بر تقدیر مثل در حدیث تنبیین است و بشکلیه زیادت یا در مضمیر به لفظ  
 شکیه نیز آمده است - رواه مسلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا علی انفسکم - دعای  
 بدکنید بر ذاتهای خود - و لا تدعوا علی اولادکم - دعا می بدکنید بر فرزندان خود - و لا تدعوا علی اموالکم - دعا می بدکنید  
 بر اموالهای خود - لا تقوا من الله ما عظم ایهال فیها عطا فیتم حجب لکم - تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود  
 از خدا و آن ساعت دشمنی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چه در آن ساعت بخواهید  
 بیاید پس شما دعا می پرورید و برادر خود را اموال خود بکنید و با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس  
 بپنجمان شوید این نهی مرجمعت از نادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بخواهند این خوب نیست  
 و احتمال زیان دارد - رواه مسلم و نیز حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این  
 لفظ است - اتق دعوة المظلوم - پرستیز کن دعا مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا مذکور است  
 الفصل الثانی - عن النعمان - یضم نون و سکون عین - بن بشیر - نفع موحده و کسر همزه از صغار صحابه است  
 و در وقت رحلت آنحضرت هشتاد و سه بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام  
 کرد زیرا که بنده در و سه روی آورده است اینجا با حق و روی گرداننده است از سنوای وی تعالی و  
 امید دارد و نمی ترسد که از وی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع  
 و تذلل و استعانت و استعانة - ثم قرأ - لیتر خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت  
 این آیت را که - و قال سبحان او عونی استجاب لکم - و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم  
 شد که دعا مأمور به است و شرب میگرد و بر سه اجر و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت است و در  
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون  
 جهنم و آخرین - بدستیکه آن کسانی که بزرگی بنمایند از خود و گردن کنشی میکنند از عبادت من مرا انجام است  
 که در آید و نوح را خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است و لیکن دعا  
 واجب نیست با مباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فافهم - رواه احمد و الترمذی و ابوداود و  
 و النسائی و ابن ماجه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء من العباده - دعا و خوار و خلاصه عبادت

و تزییل و تخریص است و این در دعا حاصل است با کمال وجه و اتم آن  
 چنانچه در حدیث آمده است - رواه الترمذی - و بعضی نسخ در راه ابو داود و بعضی در  
 الله علیه و سلم فرموده است - یا ایها الذی علی الله من ان یبار - نیست هیچ چیز که ای  
 را حواله که نفر و شایسته دعاوت است - رواه الترمذی - و ابن ماجه و قال  
 سلماء بن الشارعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد الله  
 این مبالغه است و تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی است  
 او بعضی گفته اند مراد بر وقفا تنوین و تیسیر امر است در دعا گو یا که قضا  
 و الله بنا چیز است که می ترسد در بند و ازان از نزول کرده و بر چیزی کند  
 است خداست تعالی از و س آنرا و این همه تکلیف است و تحقیق معنی آنست  
 و این بلا بدان و گردانیده شده است سبب آن زیرا که قضا منافات  
 و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب منع  
 امر این کلام را و آنچه رفته است بدان قضا الله شدنی است خواهش گویم  
 است در آن چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقه الحال - و لایزال یعنی التمسک  
 را و عزم نیل و حصول برکت است و غیره و تحقیق همان است که در قضا  
 تا اگر نیکی کند و چندین است اگر کند و در مقام قدر و تسبیب  
 این را اشارت آنرا کان و الم یثلم یکن - رواه الترمذی - و عن ابن عمر  
 ان الله یضع ما نزل و عالم نیز آن - بر سه تکیه و عاود می کند از آنچه  
 فرموده و بنامه است بر در آن - تعالیکم عباد الله بالدعاء - پس بر شما  
 است تا آنکه دعا ما مور به است طریقه دیگری آن است که گفتار امر باید کرد  
 و رواه احمد بن حنبل و قال الله عز و جل - یا ایها الذی علی الله من ان یبار -  
 الله علیه و سلم فرموده است - یا ایها الذی علی الله من ان یبار - نیست هیچ چیز که  
 تعالی چیزیست که سوال آن میکند - او گفت عنه من اسو رتله یا بار و ارد  
 ه است و این لطیف است از خدا و حق بنده خود زیرا که در حق ضرام است  
 ادام که دعا کند بجزو یا بریدن خویشی - رواه الترمذی - و عن ابی سعید  
 الخدری عن فضله - سوال کنید خداست تعالی را از فروتنی کم و س - فان الله

[illegible]

که آنحضرت صلی الله علیه و سلم به پشتهاست دست اشارت آسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا براسه طلب چیزی باشد از جهت جنس نعم استجب است که بطول گفت بر جانب آسمان کند و اگر براسه دفع قنیه کند شتوهاست دست بجانب آسمان کند و کلام درین باب در استقائه شست - و نه بدو اتمه این عباس قال سلوا بطول کلام و لا تنالوه بطولها فاذا فرغتم فاصحوا بها و جزم پس چون فاش شود و عاقلین بایست بکنه است دست خود رو بیا خود از جهت تبرک بانوار اجابت که فاضل شده اند و در مابین آن برودند که شترن اعصاب اشراف آنها اولی رواه ابو داود - و محسن سلمان رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رکعتی کرم لیسعی من عبده اذا فرغ یدیه الیه ان یرد بها صغیرا بدیه سیکر یرد و یکار شترن شک و چو او مست شترن دارد از بند خود چون برود از بند هر دو دست خود را بسو و سه که بازگردند و دستهاست بند را خالی صغیرا کبر صاعده و سکون فاشی و اصفار تید دست و درویش شدن بایست که انظار دریا و دریائی و امثال آن از جنس برحق سبحانه باعتبار آثار و افعال است نه مبادی که از قبیل تاثیر و افعال است - رواه ابو داود و ابو داود و البیهقی فی الدعوات الکبیر - و محسن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا فرغ یدیه فی الدعاء یرد و آنحضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا کلمه یا سبیح یا سبوح یا سبوح یا سبوح نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه سبوح میگردد و با نماز سه میا که خود را رواه ابو داود و ابن عمر - و محسن غایب رضی الله عنه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسبح الجوامع من الدعاء یرد و آنحضرت که دو دست میداشت و با هر یک که جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت بایست - ویدع ماسو - و ترک می داد و با هر یک که نه جوامع بودند - رواه ابو داود - و محسن عیبه الله بر این عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اسبغ الدعاء اجابت دعوه غائب غائب - بدیه سیکر شترن شترن - و الاثر و سه اجابت دعاست غائب مرغائب راست از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در این بی شوب تکلف و ریاء - رواه الترمذی و ابو داود و محسن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال استأذنت البقی - گفت امیر المؤمنین عمر طلب از آن کرم این تحمید صلی الله علیه و سلم فی العجوة - از براسه بر آوردن عمر - فاذن لی - پس از آن که آنحضرت صراحت داد مرا - و قال - و گفت - اشترکنا یا اخ فی دعاک - شریک گردان ما را از برادرک در دعاست خود تغییر و پیشا براسه تعطف و مطلق است - و لا تنسنا - و فراموش کن ما را در وقت دعا - فقال کلمه امیر فی ان لی به الدنیا پس گفت آنحضرت سخنی را که شادمنی گرداند مراد بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد براسه من شاید که همین سخن باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر غایت آن نیز زیاده برین سخن گفته باشد - رواه ابو داود و الترمذی و محسن رواه عذقه قوله و لا تنسنا - و تمام شد روایت ترمذی و قول آنحضرت و لا تنسنا و این عبارت فقال کلمه الخ





از سهل بن سعد ساعدی که ایجابی مشهور است و آنرا صحابه است و در موت بدینیه قال کان یجمل اصبه یخلفا مشکبیه ویدعور گفت بود آنحضرت  
که می گردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دو شمای خود و دعای کرد و این مرتبه توسط و اقتضا است در رفع بدین عوی و سب  
بن نیرید عین امیه - سائب بن نیرید که صحابی مشهور و تغییر نیست و در سال دوم از هجرت زانید و شد و حاضر شد حجه الوداع را همراه پدرش  
روایت میکند آنرا به خود - ان انبی علی الله علیه و سلم کان افاد و عاف فرغ بدین مسح و جبهه بدین بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس  
بر می داشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح و جبهه بدست در صورتی بود که دستها را  
بر می داشت و چون بر می داشت مسح میکرد و لیکن بر پشتن دستها از آداب دعا است - روی البیاتی الا حادیت  
السنه - روایت کرد بیاتی این سه حدیث را که یکی از اسس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب - فی الدعوات الکبیر  
و سخن حکیمه مقرر عن ابن عباس قال السله ان ترغیر یک حد و مشکبیک گفت ابن عباس ادب سول  
و دعا این است که بر دار سه هر دو دست خود را برابر هر دو دست خود - او سجده - یا نزد یک بجانب آنها زیرا که عادت  
در شان کسی که سوال کند چیزی را و به طلبد آن است که فراع کند کفها سه دو دست بجانب مدعو الیه - و الاستغفار  
شیر با صبح و احد و ادب استغفار و طلب آخر ترش آن است که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود  
سبب نفس اماره و شیطان رحیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوسه خدا کند اقاوا - و الا بهال ان تدیر یک  
جمعا - و ادب ابتهال آن است که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد و در دعا و دعا نفس  
گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال بضرع قوله تعالی ثم یتمتعلم اسی تخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته تنها  
دراز کردن هر دو دست و اصل و در تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طبعی گفته شاید که مراد از ابتهال در حدیث  
و دفع چیزیست که مقصود است از مقابل عذاب پس میگردد و اند هر دو دست را مانند سپر از صابت کرده - فی روایت  
و در روایتی این چنین آمده که گفت - و الا بهال کنذا - ابتهال اینچنین است - و رفع بدین و جبهه داشت هر دو دست  
و جمل ظهور بها عمالی و جبهه - و گردانید پشتها سه دست را در جانبی که متصل است رو به او - رواه ابو داود  
و سخن ابن عمر انه یقول - و روایت است از ابن عمر که رو به می گفت - ان یفعل ایدیکم بدعه - بدینستیکه بر پشتن  
شمار دستها سه خود را یعنی بر وجهی که بر می دارد بر بدعت است و ایشان تا بالا سه سینه بر می داشتند - ازاد سوال  
صلی الله علیه و سلم علی نذر - زیاده نکرده است آنحضرت بر پشتن دستها را برین مقدار یعنی آلی الله در  
یعنی تا سینه این تفسیر است از او که مر آن چیزی را که گردان عمر و اشارت کرد بان بقول خود نذر یعنی سنت  
برداشتن دستهاست تا سینه نذر بالا سه سینه طبعی گفت که انکارا بن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است  
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که بر اسه امر سه تا سینه بر دارند و بالا سه سینه تا و در شهادت  
امر سه دیگر و بالا سه و شهادت بر اسه امر سه دیگر ناهم - رواه احمد - و عن ابی بن کعب قال کان سول

صلی اللہ علیہ وسلم انرا ذکر احد خدا عالم ہمارے نفس۔ بود آنحضرت چون یادی کرد یکی را پس دعا سے کرد اور آغاز سے کر دے  
 ہر عام ہر اسے خود چنانکہ گفتم اللہم اغفر لی ولفلان وطاقہر ویتہ اور ان سے کہ ابتدا بنفس مخصوص بدعا ہی مغفرت  
 نیست بلکہ در ہر دعا نخست ہر اسے خود سے کر و پس از ان ہر اسے دے۔ رواہ الترمذی وقال مذاہریت حسن عوب  
 صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری عن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یدعو بہ غرۃ ین فیہ اثم ولا عیۃ  
 جسم یت بیچ مسلمانی کہ دعا کند ہر عام سے کہ نیست در ان دعا نہ وہ بریدن خوشی۔ الا اعطاه اللہ بہا احد  
 ثلث۔ مگر آنگاہ بدہد اور خدا سے قبالے بان دعا کی از سر خصلت۔ اما ان یجمل لہ دعوتہ۔ یا آنگاہ شتابی میکند  
 ہر اسے دے اجابت دعا سے اور یعنی درین جہان میدہد۔ واما ان یدخر ہالہ فی الآخرۃ۔ ویا آنگاہ نگاہ میدارد  
 دعوت اور او ذخیرہ می کند ہر اسے وی تا دہد در آخرت۔ واما ان یصرف عنہ من السور متلبھا۔ ویا آنگاہ ہر یکا و تہ  
 از دے از بدی مانند دعا سے کہ کردہ است۔ قالوا انما کثر۔ گفتند صحابہ اکنون کہ داسیم کہ دعا البتہ مستجاب است  
 بہ یکی ازین سہ طریق اکثر نیمائیم و بسیار میکنیم دعا اقبال۔ گفت آنحضرت۔ اللہ تعالیٰ اکثر فضل خدا و ثواب و  
 بیشتر است بہ بسیار سے دعا سے شائستگی کی نمی آرد و ثواب و دوزخ از ان فضل وے کہند خیر۔ آنگاہ میخوابید  
 رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس دعوات مستجاب لمن۔  
 گفت پنج دعا است کہ قبول کردہ بشوہ آنهاظ۔ و دعوۃ المظلوم۔ یکی دعا سے ستم دیدہ حتی یتقصر۔ تا آنگاہ انتقام میکشد  
 حق تعالیٰ از ستم کنندہ۔ و دعوۃ الحاج حتی یصل۔ دوم دعا سے قصد کند ہج تا آنگاہ رجوع کند و باز آید بمنزل  
 خود۔ و دعوۃ المجاہد۔ سوم دعا سے کارزار کند ہر کافران و برآیندہ از خانہ ہر اسے آن حتی یفقد۔ بقاء و تا آنگاہ  
 گرمی کند اسباب و آلات آن یعنی فارغ میگردد از جہاد و در بعضی نسخ یقید بقاء عین تا آنگاہ نمی نشیند از کارزار و در  
 بعضی تفصیل بقاء و تا آنگاہ بازی آید بخانہ و قول یعنی رجوع است۔ و دعوۃ المریض حتی یرا۔ و چہ اسم دعا سے بیمار۔  
 تا آنگاہ بہ سے گردد و دعوۃ الایح لایبطل الغیب و یجسم دعا سے برادر مسلمان ہر اسے مسلمان و دیگر غائبانہ ہم قیام  
 بہ گرفت آنحضرت۔ و امرع فیہ الی دعوات اجابتہ۔ و تائب ترین این دعا ہر از دے اجابت۔ و دعوۃ الایح نصیر است  
 رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر اللہ عزوجل والتقرب الیہ

بد آنگاہ ذکر بدل میا شد و زبان و افضل آن است کہ زبان و بدل ہر دو باشد و اگر بہ یکی باشد پس  
 بدل نہا نا فاضلتر است این چنین گفت نو دے در شیخ مسلم و نیز گفتہ کہ ذکر حق سبحانہ و نوع است ذکر قلب و  
 ذکر لسان باز ذکر قلب دو نوع است کہ یکی از دیگرے ارفع و اجل و آن فکر و عظمت خداست و جلال وے  
 در جبروت و ملکوت و آیات وے در ارض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر الخفی

دوم ذکر و سبب قلب نر و امر و نسی و سبب قلبی و تقدس است و بعضی گفته اند گویند که ذکر نباید شد مگر زبان و ادنی به سبب  
آن است که بشنود از خود را بر قول مختار و بی آن به نیست چنانکه در قرأت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل  
قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرأت نیست و ذکر نام چیزی است که فعل لسان است و معلوم نیست  
که مقصود ایشان چیست اگر مراد آن است که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزی است  
که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد زبان است و این خود فعل قلب است از قسم آنچه بدل  
لسان است از آن نیز ذکر میگردد پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید  
وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ پس ذکر معنی قول و کلام نیست و اگر معنی کلام باشد کلام نیز نفسی و فطری است پس چرا ذکر نیست  
قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل  
لسان ثابت نیست مرغی که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این نیز قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد  
از آنکه ذکر نام و سبب باشد و اگر مراد آن است که افضل آن است که زبان باشد با مواعظ قلب آن سخن دیگریست  
و نزاع و ران نیست و نزد مشایخ طریقت قدس الله اسرار هم ذکر در نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی اتوی و اعظم  
و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان زبان ماسو سبب الله و قیاس  
بر قرارت و عتاق فاسد است زیرا که در شرح صریحاً ثابت شده است که اینها فعل لسانند و مترتب میشوند چنانکه  
بر آن بدون فعل لسان و ذکر انچه نیست و شاید که مقصود ایشان آن است که معتبر در اذکار و اولاد که در شرع  
وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکیه و نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب میگردد و ثواب  
بر آن مگر فعل لسان چنانکه در قرأت و نماز و ولایت میکنند برین معنی کلام جزر س و راول حصین بنطوریسیا  
کلام آنکه یاد کردن بدل اصل ذکر گویند و یا خداوندانند و ثواب و تیجه بر آن مترتب نیست محل نظر است و الله اعلم  
و یکدیگر بدانکه هر یک از این شروع است بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکر فی فی لا مقابل من ذکر فی فی نفس و از ادله  
آن است قول حق سبحانه و تعالی که ذکر کم بار کم ابن عباس میگوید پیش ختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم مگر بیکر و او انبار س و غیره و هر ذکر و تکیه و عید و زوایا و سوره و در ثن و اسفار و غیر آن  
نیز دلیل آن است تا آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تکیه باند که در صحابه آواز ما سے خود را بیکر و فریاد  
بند و زنده ایها الناس اربعوا علی نفسکم فانکم لا تدعون اعم و لا غائب فرمود اس مردمان نرس و آسانی کنید بر نفس  
خود زیرا که شما میخواهید که غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شغقت است نه از جهت عدم  
جواز و تحقیق جهر کرده است آنحضرت با ذکر و ادعیه در موطن کثیره چنانکه در جفر خندق و حمل سنگ و خشت  
بر اس مسجد و چنان و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعد هم و بعد از اینها دلالت دارد بر جواز جهر

اجتماع براسه ذکر دیگر ولیکن اینها در تفهیم براسه مخصوصه است احتمال اختصاص آن مواضع که واقع اند در آن موارد پس اگر  
 نظر کردیم چنانچه منتهی و علت اجازت کرد و آنرا علی العموم و آنکه انظر بر خصوص کرد و تصر کرد و آنها بر مواردش و طریق اول  
 موافق است بقاعده شریع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد تحت آنچه استخوان کرده اند بعضی مشایخ صوفیه  
 آثار اجتماع براسه ذکر و حزب واحد و عاقله است براسه آن و خلق الذکر که در حدیث واقع شده است محبت  
 آنست از مذهب آلک کرامت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سهو و سالیق تا وقت  
 زیاده بدان نمکند و بجانب ساز حد کنند بعضی از متأخرین از مشایخ شاذلیه فخر الدین و احکم گفته اند که این اجتماع  
 و سابق از براسه اذکار و افعال و راجع دین است که تعیین است تسک بدان از جهت جواب تعالی و دیانت درین  
 از منته و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول یکدیگر است پس صحیح است عمل بدان بقول سبکی که  
 بدان و شاید که شایع تر غیب کرده باشد دوران براسه تا عتیقه بعد از صدر اول پیدا شد از جهت احتیاج ایشان  
 بدان و گاهی مختلف می گرد و حکم با اجتناب از مذاب با قیادت از منته و اکثرا بلکه با قیادت اشخاص پس متعین شد  
 قول بجز از آن بار عایت شروط و آداب و آن مذکور است در موانع خود و الله اعلم و منه التوفیق

[illegible]

خود را آمدند و جماعه دیگر به شوق و نشاط بحال خود آمدند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تشریف  
 که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند - قالوا - گفتند این جماعت - و الا مفردان - و چه نیستند مفردان  
 یا رسول الله ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانی ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان  
 و ایهیت کردند گویا که ایشان در یافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که پیشتر تشریف فرستند نیستند آنها خود  
 اهلوم اند که چه کسانی پس آنحضرت بجا تب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد - قال اذا کرون الله کثیرا و الذکرات  
 فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کنند خدا را بسیار و آن زنانند که ذکر کنند خدا را بسیار بی آنکه آنها خاص  
 جدا کرده اند خود را یا خاص کرده اند برای عبادت خدا و خلوت گرفته اند بزرگ و سه بیخانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلق  
 و منقطع شده اند از بسیار حق و ترک داده اند صحبت دوستان و ترک کرده اند اسباب و شغلات را و مشغول شده اند  
 نه کردن به تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بر سه قول قائل و تبتل الیه بتلا و مضمی گفته اند که مفردان  
 صرحت اند که غیر خدا را نمیدانند و خبر و برادر بدیده شمر و نمی بینند یکی میگویند یکی می بینند و خاص شده اند از بسیار  
 ذکر حق بجا نیست خود و در مشرق می گویند که مفردان را چهل میگویند و یک نیکه تفقه کنند و پس از آن گوشه گیر و از مردم و خلوت  
 گرفته اند و عبادت خدا و مراعات امر و نهی کنند و اشتغال بذكر و سه بیخانه و در قیاس نیز مثل این گفته - رواه مسلم  
 و در روایت ترمذی آمده است مفردان در بعضی ازین شهر و اثنی عشر نفرند که با یکدیگر شیفته و شرف یافته شده اند  
 در یاد خدا و متوجه هستند کسی را گویند که موعظه شده است بکسی و پیشه یک نیکوین میگویند خبر و سه و یاد نمی کنند بآن ایضاً  
 عظم اتفاق فرموده اند و ذکر از ایشان بارها گناه ایشان را دنیا تو این یوم القیمه تقاضا پس بی آیند و در قیامت  
 سبک و سه تعلقی استی در حدیث آمده است که نثار و قیامت و زخمت باسله خود بر دوازده نفر بنشینند و بگردند از بسیار  
 چه اینجا نگاشته اند و چه چیز میخواهند از بسیار و کتاب ما را امر کنید که بدویم و در بهشت و ایم و آنچه  
 بپایستیم دنیا که در باب فضل النقر اباید - وعن ابی موسی بنی قال قال رسول الله علیه و سلم مثل مثل الذی  
 نیکو کرد و الله که بپیش مثل الحی و الیت - رواه ابی موسی اشتری که گفت گفت آنحضرت حال و قصه  
 آن کسی که یاد سه کند پروردگار خود را و آن کسی که یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است  
 و اگر نمیداندی هست و در ظهور کثارت روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت  
 در سه و غیر ذکر بر عکس آن بیت زندگانی توان گفت حیاتیکه مراست + زنده آنست که یاد و دست و صلی  
 متفق علیه - وعن ابی هریره قال قال رسول الله علیه و سلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدي بی  
 گفت آنحضرت میگوید خدا به قالی من نزدگان بنده خودم که من و دینی می آمزم گناه دارا چون طلب  
 آمرزش کند و قبول میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از انانان و اجابت میکنم و قیام و عا کند و کفایت میکنم



را تجسس را و قیامک طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید واری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد  
عفو میکنم و اگر عفو بت گمان سے برد عفو بت میکنم اشارت مست تبرج جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست  
که عمل کند و خدمت بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و غصیان و تمرد و رز و استغفار نیاورد و توبه  
نکند و چشم بکی در آن آرزو سے محض است و آئین سر و کوفتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید  
نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت + تو چنان است که درگاه ترا ثانی نیست + و بعضی گفته اند  
که مراد بطن اینجا نام یقینی است یعنی من نزدیکین بنده ام و علم و سے آنکه بازگشت و سے بسوی من است و حساب  
و سے بر من و آنچه تقدیر کرده ام من بر اے و سے از غیر و شکر الهی شدنی و رسیدنی است یعنی چون ممکن گردد  
بنده در مقام توحید و قریب گردد من چنانکه هر چه دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم است تا آنکه من باویم  
چون یاد میکنم مرا یا آنکه من خرابیسم و مراد بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی ما بعد و سے تفصیل و تفسیر  
میشود مراد را چنانکه فرموده و نامعه اذا ذکرته - و من بانبده ام و قریب اویم توفیق موت و وز آوردن  
نور حضور و شهود و در دل و سے و قیامک یاری کند مرا - فان ذکرنی فی نفسه - پس اگر یاد کند و سے مراد زکات  
خود یعنی پنهان - ذکرته فی نفسی - یا میکنم من او را و ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی شوم  
بذات خود و اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه خبر و سے کذا قالوا - ران ذکرنی فی ملازم منم  
ذکرته فی ملازم منم - و اگر یاد کند مراد جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را و جماعتی بهتر از ان جماعت که جماعت  
ملائکة مقربین باشند و ملازم منم و ملازم اشرف قوم در و سے ایشان را گویند و شک نیست که مرقی سبحانه  
را کلام است نفسی و فطری چنانکه در حجاب خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بر در کلام  
و لا محذور و ثواب لازم ذکر او است سبحانه و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول  
بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف و سے سبحانه بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جو از ذکر هر چنانکه گذشت ماند  
آنکه باین حدیث استدلال سے کنند بر افضلیت ملائکة از مشیطی گفته که مراد از ملائکة مقربین و ارواح مطہین اند  
نه ملائکة فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است بذكر و مجلس شریف صلی اللہ علیہ وسلم مگر آنکه گویند که روح  
مقدس آنحضرت در ملائکة و اوقات بوده است و همین سبب آن ملازم شریف شد و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست  
که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آن است که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قریب و  
جلو ثابت است مراد اعلی را و این منافات ندارد با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع  
و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته که خیریت بجهت بودن ایشان ست نزد خدا و عزوجل و بودن  
و سے تعالی با ایشان چنانکه قول و سے آنکه ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قول و سے سبحانه انی معکم عند





موت هر کس که در دل وی آن اشتاق گردد بدان پس متحرک گردد و بدان در ملک مقربین و جاسک گیر و دور علی علیین  
و تو در پیش گفته که مراد تو از آن که است موت است از بندگی مومن بطائف که پیدای کند و سه تعالی و ظاهر هر یک را ند  
بر آن بنده تا برود که استی که در نفس اوست بخت آنکه تحقق میگرد و نزد و سه از بهشت هر عنوان حق و کرامت  
و سه و متقدم میشود این حال را از احوال کثیره از مرض و سهرم وفاته و چنانکه گوی و شدت بلکه آسان میگرداند  
بر و سه مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه و را تا آنکه نا امید نشود از و سه و امید واری میگرد و آنچه نزد  
خداست و اشتاق می گرد و بدار کرامت و عیم باقی بپایند و سه تعالی تعبیر کرد از این نفل خود  
به تر و وفا نمسم - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لما خلقه ليلقون في الطرق - بر سببیکه فرمود  
تعالی را فرشتگانند که می گردند در راهها که در خانه ها - لیسون اهل الذکر - چونید و از آن ذکر را - فاذا وجبت  
توبه یا کرون الله ترشدوا - پس چون می یابند که و سه پاک ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر  
را و میگویند - لهوا الی حاجکم - بیایید بسو سه حاجت خود که می جشید - قال - گفت آنحضرت - یخفونهم باجمعهم  
الی السماء الدنيا - پس که و اگر دینی گیرند اهل ذکر را بیاها سه خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر است - قال -  
گفت آنحضرت که چون میروند فرشتگان بر گاه غوث - فیسا لهم بهم و هو اعلم بهم - پس می پرسد فرشتگان را و میگوید  
ایشان و حال آنکه و سه تعالی و اناترست بحال ایشان و فائده سوال اهلای شرف نبی آدم و صلاح و تسبیح و  
تقدیس ایشان است و تعریف بلکه که لقب و نطق ایشان گواهی میدهد از تسبیح و تقدیس را و خود نسبت میکند  
می پرسد پروردگار تعالی - اقول عباد و سه - چه میگویند و چه میکنند نه گان من - قال - گفت آنحضرت - یقولون  
میگویند فرشتگان در جواب سوال رب الغرت - یسبحون و یکبرون و یحمدون و یمجدون و یهللون و یسبحون و یسبحون و یسبحون  
و عظمیت یاد و سه کنند ترا - قال - گفت آنحضرت - یقولون - پس میگویند پروردگار تعالی - بل را و می - آیا دیدید اندر  
ایشان مرا - قال - گفت آنحضرت - یقولون - پس میگویند فرشتگان - لا والله را و که ندیده اند بخدا سوگند  
قال یقولون - گفت آنحضرت پس میگوید خدا سه تعالی - کیست لور اوئی - چگونه بود حال ایشان اگر می بیند مرا -  
قال - یقولون - گفت آنحضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لور اوک کا نوا شد ملک عباد و سه - اگر میدیدند ترا  
می بود سخت تر و عبادت کردن مرتوا و شد ملک تعجیبا - و سخت تر و تعظیم کردن و بزرگ داشتن مرتوا -  
و اکثر ملک تسبیح - و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مرتوا - قال - گفت آنحضرت - یقولون - پس میگویند الله تعالی -  
فایا لول - پس چه چیز میخوانند - قالوا میگویند فرشتگان - یسبحونک الهیة - میخوانند از تو بهشت را - قال یقولون  
گفت آنحضرت میگوید حق تعالی - و بل را و - آیا دیدید اندر بهشت را - یقولون لا والله را و با پس میگویند  
فرشتگان نه سوگند است ا سه پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایان ایشان بخت نیست و با وجود

بر یقین ثابت اند بخلات ملائکه که ایمان ایشان عینانی است - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید و سے تعالی - فیکف  
 لورادوا - پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را - قال یقولون لو انهم راوا کافرا اشد علیها حرصا - گفت  
 آنحضرت میگوید فرشتگان اگر میدیدند بهشت را سیودند سخت تر از روستای حرم کردن بران - و اشد لها طلبا -  
 و سیودند سخت تر از روستای طلب مرآزا - و اعظم فیها رغبتا - و سیودند بزرگتر از روستای رغبت کردن دران -  
 قال ثم یعوذون - گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت میگویند  
 فرشتگان پناه میجویند آتش و نوح - قال یقولون لعل راویا - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آید و دید و انداختش را  
 قال یقولون - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان - لا والله راویا - میگوید و انداختش را قال یقول فیکف  
 لورادوا - گفت آنحضرت میگوید و سے تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند آتش را - قال  
 یقولون لورادوا - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند آتش را - کافرا اشد منها فرارا - میبودند سخت تر از روستای  
 گریختن از آتش - و اشد لها فراراً - میبودند سخت تر از روستای سیدن آتش را - قال - گفت آنحضرت  
 فیتقول - پس میگوید برود کار تعالی - فاشهدکم انی قد غفرت لهم - پس گوایه میگیرم فرشتگان که بدرستی که من تحقیقی  
 آمرزیدم ایشان را - قال فیتقول ملک من الملائکه - گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان - فیم فلان  
 ایس مسلم - در ایشان فلان است که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده - اما جابر لما حقه - نیامده آن فلان  
 گمرازد بهشت کار که احتیاج بدان داشت - قال هم الجلساء لا یقی حقیم - میگوید حق سبحانه تعالی ایشان را که این  
 قوم بنشینانند که بدبخت میشوند و نمیشین ایشان اگر چه براس کار دیگر بیایند و هم کار ایشان نباشد یعنی بنشینید  
 و آنرا ندیدم آنرا نیز سمیت نمیشد یعنی او بیا چون کیست - و کیسانی خود باین خوبی کیست - و واه الخیار سے  
 و فی روایه مسلم قال ان الله ملائکه سیار - گفت آنحضرت بدرستی که فرشتگانند سپهر کننده و گردنده  
 در زمین - فضلا - یعنی فادسگون خدا و نعم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فعی و علمار گفته اند که اگر چه در حد  
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا و هم است - یتلک مجامع الذکر - طلب میکنند مجلسها سے ذکر را - فادوا و جادوا  
 مجلسها سیمه ذکر کرد و هم - پس چون سے یا ندید مجلسی را که در روستای نشینند ذکر کنندگان - و حقیم  
 را بنشینند - و گرد میکنند یعنی فرشتگان بعضی را بهالها سے خود - حتی لا و اما بنیم و بین السماء الدنیا - تا آنکه بکشند  
 خدا سے را که میان ایشان و میان آسمان پایان ترست - و کذا یفرقوا - پس و قتیکه پیر ایشان بشوند و جدا  
 میشوند از ایشان - و حوا - بالامی بر آیند فرشتگان - و بعد و الی السماء و میرشد تا آسمان - قال - گفت آنحضرت  
 فیکف لهم الله - پس سے برسد فرشتگان را خدا سے تعالی - و هو اعلم بهم - و حال آنکه و سے تعالی دانای ترست  
 از فرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم - من این حکمت - از کجای آیند - یقولون - پس میگویند - فرشتگان





عذر بخیر را دیدن چشم۔ فاذا خرجنا من عند رسول اللہ۔ پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
عائنا الازواج والاولاد والنفیعات من خلط میکنیم زنمانرا و فرزندان را و زمینها را و باغها را۔ سبنا کثیرا من  
میکنیم بسیار سے ازان چیز کہ یا داشتیم نزد آنحضرت یعنی غلٹی طارسی میگرد که آن حالت کہ داشتیم نیماند  
مناقصت معاشرت و مہارت و مخالطت و صنعت مرا چیز سے کہ معاش و سے بوی بود چنانکہ تجارت و زرع  
و خزان و مہنی حرفت نیز آید و وہ قاموس گفتہ کہ صنعت زمین کی حاصل داشتہ باشد۔ قال ابو بکر فواللہ انما النبی  
گفت ابو بکر پس بخدا سوگند ہر سنی کہ اسراحتہ پیش می آیم مانند این حالت را کہ تو میگوئی یعنی ما را نیز ہمچنین حالت  
کہ بہت غیبت و حضور تفاوت و در حال پیدا میشود اگرچہ یقین ایمانے بر حال خودست خطہ میگوید۔ فاطلقت  
انرا ابو بکر حتی و خلنا علی رسول اللہ۔ پس رفتیم من و ابو بکر تا کہ در آیم بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فعاتنا نافی  
خطہ۔ پس گفتیم من یا رسول اللہ منافق شد خطہ یعنی من کہ ظاہر و باطن در ہر احوال موافق نہ دارم۔ قال  
رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک۔ چیت این سخن کہ نسبت نفاق میکنی بخود۔ قلت گفتیم  
من یا رسول اللہ۔ بگو من عندک تذکرنا بالانرا و انجذنا کانا را سے عین فاذا خرجنا من عندک عائنا الازواج  
والاولاد والنفیعات سبنا کثیرا۔ ترجمہ این عبارت سابق ظاہر شد جز آنکہ آنجا بلفظ غائب بود اینجا بلفظ حاضر۔  
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ۔ پس گفت آن حضرت سوگند بان کہ سبقت بقاء ذات  
من در دست قدرت اوست۔ تو تدومون علی ما کمونون عندہ اگر دائم باشید شماران حال کہ میباشید  
نزد من۔ و فی الذکر۔ و باشید ہمیشہ بران حال کہ میباشید نزد من در حالت ذکر۔ لصاحبتکم الملائکہ علی  
فرشکم۔ ہر آنکہ مصافحہ کنند شمارا فرشتگان بر جامہ ہاسے خواہا سے شما۔ و فی طرکم۔ و پیش آیند و مصافحہ کنند  
در راہ ہاسے شما یعنی دائم در اوقات متضادہ و احوال متباینہ ملائکہ را در یا بید۔ و لکن یا خطہ ساعۃ و ساعۃ۔  
در صحنہ نماز و دعا یعنی ساعۃ در حضور کہ ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعۃ در غیبت کہ قضا کنید  
حقوق نفسہاے خود را و صبر آدمی و ثبات و سے بر حق صرف و جد محض و شوارست بہت اگر در پیش بر حالی بماند  
سردست از دو عالم بر نشاندے گہی بر طارم اعلیٰ شنیم۔ گہی بر پشت پا سے خود نہ بنیم۔ ثلاث مرات۔ سہ بار  
فرمود و ظاہر آنست کہ مقصود تذکرہ این عبارتست کہ یا خطہ ساعۃ و ساعۃ و تواند کہ مراد تکرار ساعت باشد  
یعنی ساعۃ در ذکر و ادا سے حق پروردگار۔ و ساعۃ در قضا سے حاجت نفس و ساعۃ در ادای حق

اہل و عیال و اللہ اعلم و اللہ اعلم

الفصل الثانی۔ عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ایتکم خیر  
اعمالکم۔ گفت آنحضرت آیا نہ آگاہانم و خبر ندیم شمارا بہترین عملہای شما۔ و انکما عندکم گیم و ہر پاکیزہ تر و گوارترین

علمای شمانزو بادشاه شمار - و از صفائی در جاگم - و بلندترین عالمها سے شمار پایا - اسے و مرتبہ ہا سے شمار - و غیر کلم  
من اتفاق الذهب والورق - و علی کہ بہتر است شمار از خج کردن زر و سیم فی القاموس و رقی مثلثہ و بہر ذکر کتب  
در جبل در اہم مضروبہ - و غیر کلم من ان تلوا عدد کم فضر بوا اعنائکم و یضربوا اعنائکم - و بہتر است مر شمار از انکہ  
پیش آید دشمنان خود را پیشہ کافران را پس بنزد شمار گذارے ایشان را و بنزد ایشان گردنہا سے شمار  
یعنی قتال کردن با کفار - قالوا بی - گفتند صحابہ بی یا گاہان مرا و خبر دہ باین چنین علی کہ وصف کردے - قال  
ذکر الله - گفت آنحضرت اینچنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم ہے شد کہ افضل اعمال ذکر خداست  
و از تصدیق و جہاد و قتال در راہ خدا نیز فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعددے فاضلتر از اہم است یا نہ  
و مخصوص است بغیر ذکر - رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ و الاثنی عشر و ابی الدرداء - لیکن  
این قدر بہت کہ مالک و ترمذی و ابن ماجہ و ابی الدرداء و ترمذی ذکر و حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بر وقوف  
قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت - و عن عبد الله بن کبیر یفہم موجدہ و سکون معملہ صحابی است  
پر روبرو و رے کہ عطیہ نام دارد و خواہر او را کہ مہنام است صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیار است  
ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و رے آخر معانی است کہ در شمار وفات یا قیامت بر قول  
شہور - قال - گفت عبد الله - جابر اعرابی الی رسول الله - کہ ہر ہادیہ فیشی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
نقال اسے الناس خیر - پس پر میدان اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است - قال - و در بعضی نسخ نقلہ الی  
پس گفت آنحضرت - طوبی لمن طال عمره و خوشی باد مر کسی را کہ دراز شد عمر وے - و حسن عقدہ و نیک شد کردہ  
او یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است - قال - گفت ان اعرابی - یا رسول الله اسے افضل -  
کہ ام از علمای فاضلتر و پاوہ تر است ثوابہ ان - قال ان تفارق الدنیا و سبک رطلہ من ذکر الله - گفت  
آنحضرت فاضلترین علمای ان است کہ جدا کنی دنیا را و میرے و روحانی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی گفت  
از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از فدا ان است یا کنایت است از عبادت بزرگ  
آقرب ہوت کہ از ذکر ہنوز زبان تشنگ نہ شدہ باشد کہ میرے - رواہ احمد و الترمذی - و لیکن اسے  
قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررت برباط الخبثہ فارکبوا معی چون گذری بہر رباط ہا سے بہشت  
پس بچید - قالوا وارباط الخبثہ - گفتند صحابہ چہ است و کدام است رباط الخبثہ - قال لعلی الذکر - گفت  
رباط خبثت حلقہ ہا سے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا میگرددند کہ در رباط خبثت است یا ذوق و شہوت  
کہ درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم خبثتہ و ذوق شہوتہ و ذوق شہوتہ و ذوق شہوتہ و ذوق شہوتہ  
در دنیا ذوقی است کہ از تعلق مباحات و لذت حاصل میگردد و غرض بکبر جا و فہم لام ہی حلقہ است و ذوق



سہ گاہ فرود آمد این آیت - والفرین کینزون الذہب والفقہ - کہ روز جمع کردن زر و سیم است - کتاب مع الہدی  
بودیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض اسفارہ - و بعضی سفر ہائے آنحضرت فقال بعض اصحابہ پس گفتند  
بعضی از صحابہ آنحضرت - نزلت فی الذہب والفقہ - فرود آمدہ است این آیت و زر و سیم - و علیما اسے  
المال الخیر - کاشکی میدانستیم اگر اہل مال خیر و بہتر ست - بختہ - پس ہی گرفتیم آن مال را می نہادیم و مستحق  
ازم بود عید نمیشدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - افضلہ لسان ذاکر - قلبہ شاکر - بہترین مال زبان ذاکر - و  
شاکر ست - و در حقہ مومنہ تعیینہ علی ایمانہ - و زن مسلمان کہ امانت کند و یارے و ہمسرہ را بر ایمان او تعیین کند  
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - و رواد احمد و الترمذی و ابن ماجہ و ابی داؤد  
الفصل الثالث عن ابی سعید - قال خرج مع ابی علی حلقہ فی المسجد - گفت ابو سعید خدری سے بیرون  
آمد معاویہ رہبر جماعتی کہ گردہ نشسته بودند در مسجد - فقال ما اجلسکم ہنا - پس گفت معاویہ چہ چیز نشاندہ  
شمارا درین جا و ہر اسے چہ شستہ دید و چہ کاری کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا لکرا لکرا شستہ ایم کہ ذکر  
میکنیم خدا را - قال - گفت معاویہ - اا اقدر ما اجلسکم الا ذلک - آیا بخدا و کنند نہ نشاندہ است شمارا و نہ شستہ  
دید بگرہ ہائے ذکر خدا و اشد حزن قسم از وی بخند و ست و بعد از حزن حزن قسم منصوب آید و ہر و شیری آید بہان  
حزن استفہام آوردہ اند و ہر دو ساخته اند قالوا اللہ ما اجلسنا غیرہ - گفتند بخدا سوگند نہ نشاندہ است ما ہر ذکر او افعال  
حزن استفہام در جواب بشاکہ سوال ست - قال - گفت معاویہ - اما انی لم استخلفکم تمہم کلکم - آگاہ باشید بدینستیکہ  
من سوگند ندارم شمارا از جهت تمہت نہادن مر شمارا بدین معنی بکہ ایتقد اتباع آنحضرت کہ وی صلی اللہ علیہ وسلم  
نیز بیرون آمد و حلقہ از صحابہ دیدہ نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکہ من پرسیدم بعد از ان حدیث روایت  
می کنند وی گوید - و ما کان احد بنزلتی من رسول اللہ - و ہر و ہر یکی بنزلتہ من از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
اقل عنہ حدیثی نمی - کہتر از روئے حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع ست یا اعلام بہم نسیان ست  
چہ ہر کہ بشیر حدیثی می کند احتمال نسیان دارد - و ان رسول اللہ - و ہر و ہر یک پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
خرج علی حلقہ من اصحابہ - بیرون آمد بر حلقہ از اصحابہ بخود - فقال ما اجلسکم ہنا - پس گفت چہ چیز نشاندہ است  
شمارا اینجا - قالوا اجلسنا لکرا لکرا شستہ ایم کہ ذکر می کنیم خدا را - و بخیرہ علی ما ہر ما لا اسلام - و نہ میگویم  
خدا را سہراہ نمودن ما را ہر اسے دین اسلام - و من بہ علینا - و منت نہادن وی تعالی باسلام ہر ما - قال -  
گفت آنحضرت - اا اقدر ما اجلسکم الا ذلک قالوا اللہ ما اجلسنا الا ذلک قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اما انی  
لم استخلفکم تمہم کلکم کہتہ انی جبریل و لیکن آمد مر اجبریل - فاتخیرنی ان اللہ و جبریل ہما ہی کم اللہ - پس خیرہ و امر کہ  
خدا ہی تعالی مباحات و مفاخرت بے کند - وی ناز و بہ شمار شکان را - رواہ مسلم - و عن عبد الرحمن بن سعید

رجل قال - روایت سنت از عبد اللہ بن مسعود کہ غریب ذکر دے فیصل ثانی گذشت کہ مردے گفت کہ یا رسول اللہ  
ان شرائع الاسلام قد کثرت علی - تحقیق شرائع ہاے اسلام واحکام آن تحقیق بسیار شدہ بر من - فاضل فی ثبوت  
الثبت بہ - پس خبر دہ مارا بخیر کے کہ جنگل در نعم و در آویم بوی بینی خبر دہ مرا بہ علی کہ مستحب ثواب کیا کثیر باشد  
کہ لازم گیرم و در خود سازم از اجداد کے و کرائے مستغنی شوم بوسے از سارے نوافل و اورا و ششہیں تفسیر  
کردہ اند این کلام را - قال لا یزال سائلک بطعن ذکر التوبہ - گفت آنحضرت باید کہ ہمیشہ باشد زبان تو ترا ز ذکر خدا  
معنی این عبارت فیصل ثانی گذشت - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی - ہذا حدیث حسن غریب -  
وعن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل اسے العباد افضل و اسف و در حقہ عند اللہ یوم القیمۃ  
روایت سنت از ابی سعید خدری کہ بد رستیکہ آنحضرت پرسیدہ شد کداین بندہ از بندگان فاضلتر وایت  
پایہ ترست نزد خدا و فرقیاست - قال الذکر ان الذکر کثیر الذکرات - گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر  
کنندہ خدا را بسیار قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ و من الغارے فی سبیل اللہ - ذکر کنندگان خدا از  
نرا کنندگان و در ذہ خدا نیز فاضلتر و بلند پایہ تر اند - قال - گفت آنحضرت - یوضب بسببہ فی الکفار و البشیر  
غاری اگر نہ نہ شمشیر خود و کافران و مشرکان یعنی بیکسر ریختہ دہ - تا آنکہ شکستہ گرد و در رنگ گیر و بخون شمشیر  
یا غارے - فان الذکر اللہ افضل منه و در حقہ - پس بد رستیکہ ذکر کنندہ مر خدا را فاضلترست از بوی  
در حقہ یعنی اگر غار و کارزار با کفار - این سرحد ہر سد باز ذکر فاضلترست چہ جامی مجر و جہاد و کارزار - رواہ احمد  
و الترمذی و قال بلون ریث غریب - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
الشیطان جائع علی قلب آدم - شیطان تشنہ و چنندہ است بر دل آدمی - فان ذکر اللہ نفس - پس  
چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جہاد میگردد و شیطان - و اذا غفل و سوس - و چون غافل و بخی میگردد  
از ذکر خدا و سواس میدہد و جہاد سوسین ہرین نہاد و مرغ و آدمی و موش و خزانہ از انچہ بزمین بی جنبہ از جہاد و  
و خوس پس ماندن و پس چیرے پنهان شدن و سواس اندیشہ بد و دل افکندن - رواہ البخاری  
فعلیہما - روایت کردہ است این حدیث را بخارے بطریق تعلیق کہ بعضی خدو کردن اسنادست از اول و بخار  
این قسم احادیث و در ترجمہ ابواب آوردہ است چنانکہ در مقدمہ گذشت - وعن مالک قال باخی ان رسول اللہ  
روایت کردہ ام مالک گفت کہ رسیدہ مرا کہ پیہ خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول - بود کہ میگفت - و اگر اللہ  
فی النافین کا اقبال خلف انصارین - ذکر کنندہ خدا در میان غافلان مانند قال کنندہ است از پس گردیدہ کا  
یعنی جاعت گر خیتہ از جنگ کہ بعد از ایشان یعنی قتال میکند و قتال با کافران ہمیشہ فضل دارد و خصوصاً بعد از  
گر خیتہ جماعت - و ذکر اللہ فی النافین کہ بعد از انحضرت فی سبیل اللہ - پیہ شمشیر و در وقتہ خشتہ - و فی





فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تعالى را عالم گویند عاقل و جو او گویند نه سخی و شامی گویند نه طلبیب و تحت را امام محمد غزالی آن است که اطلاق  
اسماء بر عقل به طرق توصیف جائز است اما بطریق تسمیه را نبود و این سخن باینکه دارد که در شرح آورده شده است  
انچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق و سعه تعالی میگردد معنی این سخن نه آن است که بنده بعین صفات  
حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات و سعه سبحانه میشود چه مثل آنرا گویند که به جمیع وجوه مشارک بود و  
تعالی باین گفته شئی است بلکه مراد آن است که بوجهی از وجوه بر تو سعه از صفات حق مناسب حال بنده بران می افتد  
چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست خبر اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت  
و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت و گیر دارند و انچه در بنده پیدا می شود نه مثل آن است  
تعالی اندر عن ذلک و متخلق و بنحیه اسم الله است از اسماء صفات و انچه تعلق و به جمیع  
اسماء است که اعتقاد و معانی آن کرده به صدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت دران  
ادانایند و با وجود آن متخلق و متحقق بآن شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم  
الله تعالی تعلق است نه تخلق

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یستقصی  
اسماہ پرستی کہ خدا سے تعالیٰ را نو دہ نام ست اگر گنید کہ تحقیق ثابت شدہ از مذہب اہل سنت و جماعت  
کہ خدا سے تعالیٰ را بہت صفت ست ایسا این اسمای کثیرہ از کجا ست و نیز اسمائے تعالیٰ بیشتر از نو دہ است پس  
و جبہ تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکہ اگر چه صفات بہت ست ولیکن افعال بسیار ست پس کثرت اسماء  
از نجاست فی الحقیقت راجع بکی ازین صفاتہ و ان فی آنکہ تخصیص باین عدد و در ان باعتبار این صفت ست  
کہ فرمودن احصاء داخل النجۃ شاید کہ این خاصیت مخصوص باین اسماء ست چنانکہ بادشاہی کہ صد ہزار سوار دار  
گوید کہ ہزار ہا سوار ست کہ ہر جاکہ فرمایم با نجا بر سوار رقع کنند اگر چه سواران بسیار اند یا این صفت مخصوص باین  
ہزار ست گنہ قالوا بعضی از متقدمین گفتہ اند کہ ہر نفسی از نفوس انسانے را نو دہ خصلت مذموم طلبی ست پس  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نہ اسم از اسماء ہی اختیار فرمود کہ از ہر اسمی نور کے مناسب از الہی کدورت  
و غفلت کی از ان نصلتہاے فائز گرد و تا بانوار این اسماء ظلمات آن خصلتہا زایل گرد و ہزار الوار برسد  
واللہ اعلم - ماتہ الا واحدۃ - و در بعضی نسخ واحد بی تا صد یک کم این تاکید ست نو دہ را تا ہزار یادہ و کم خیال نکنند  
و یاد کہ کتابت اشتباہ شود و تسعین را سبعہ و سبعین یا سبعہ و تسعین یا تسعہ و سبعین ننخوانند - من احصا یا  
دخل النجۃ کیسکہ احصا کہ آن اسماء و آریہ بہت را با مقربان و سابقان و مراد با احصاء حفظ ست بعضی گفتہ اند  
کہ علم بمعانی آن و ایمان بدان تعظیم مسماے آن و بعضی گفتہ اند کہ عمل بمقتضائے ہر اسمی بر حسب طاقت کہ مسمی

تعلق بخلق است - و فی روایتی و در واتی این عبارت را زیاد کرده - و هو و تر یجب الوتر - و می تعالی و تر است  
 دوست سیدار و در تر را و تر کبر و در فرج آن بمعنی عدد و طاق است چنانچه یکی در سیدین مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالی  
 بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزیه و انقسام و در صفات بمعنی لا شیه و لا مثل و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک  
 و عدد و تر و مشابه سب بوسه تعالی در بعضی این معانی و محبت و تر بمعنی ثواب دادن بران و لیاذ رعایت کرده شده است  
 عدد و تر در مواضع کثیره در شرح یسین علییه -

الفصل الثانی - عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تسعة وتسعون اسما - بسم الله  
 خداے تعالی را نود و نه نام است من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم - خاصه راوی عبادت آن  
 که اسما را بطریق تعدا ذکر میکردند لیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن مرتبه سبحانه  
 را بوجه انیت و اخبار کردن از دوسه به صفات کمال و تعلیم کردن بطریق احصاء و ذکر کردن  
 اسما را تا افاده کنند تیقظ و شوق و ذوق و لذت تبو حیدر و صفات دس را و اشعار  
 با کلمه الله اسم ذات است و اینها صفات ازینند ثابت مراد و در ضمن این کلمات دیگر حاصل میگردد و کلمه هو اشارت  
 بذات مجوده و هویت مطلقه و الله اشارت است به مرتبه جامع صفات را بمجمل الرحمن الرحیم تفصیل صفات و الله  
 ذات بآن مفصلا پس هو براسه اتصال سرست و الله براسه مشابه روح و الرحمن الرحیم براسه مکاشفه قلب  
 و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب است که نطق بیان از آن تنگ است اکنون شروع  
 کنیم بوفیق الله ذکر مر الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت متفرد بوجوه حقیقی است و هر چه دس که در او  
 استفاده وجود از دس کرده و در حد ذات خود مدوم است و وجود دس از انجست است که نسبت بوی دارد  
 و دس بآنجا نب دارد و باین معنی راست آید که کل شیء با لک الا وجهه دورست بود که لا موجودی الحقیقه و بالذات  
 الا الله فانه علم است مر ذات واجب الوجود که معبود بحق است و الله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و مفهوم  
 دمی جامعیت جمیع صفات اخروست و باقی اسما دلالت نمیکند مگر براسه احاد صفات و این اسم بر غیر دس  
 تعالی اطلاق نمیکند نه بحقیقت نه بجهاز و اسما دیگر اطلاق میکنند اگر چه به مجاز بود پس دس عظم اسما باشد و اسما  
 دیگر را اسما را الله میگوید نه عکس و معانی سائر اسما به تصور است که تصنع شود بنده بآن تخلق گردد بوجهی که  
 تدکور شد راین اسم براسه تعلق است نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم ناله است که به تمام دل خود مستغرق  
 یا دوی گردد و اتقاف با سوا سکه دس نکند و امید بغیر دس ندارد و از بغیر دس نشرسد و در ویریه شهود  
 غیر او را نه بنده بیت رفت از میان همین خدا ماند خدا + انفق اقام هو الله این است - الرحمن الرحیم  
 این سرور اسم شوق از رحمت الله براسه میانه و رحمن الخی است که شامل رحمتش نیا و آخرت است و تصور

ذات مقدس وے تعالیٰ و رحمت افاضہ غیرست ہر محتاجان و ارادت آن برائے ایشان و رحمت حق عام ست  
 مقبول نعم و نیا و آخرت و شامل ضرورت و حاجات و مزا و خواص بحض جو و عنایت بے شائبہ غرض و عوض نصیب  
 بندہ ازین دو اسم آن ست کہ چون شناخت کہ منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بروی کند  
 و ہمہ کار ہا سے خود را پوسے سپارد و بکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیر سے مدد نہجوید و بغیر  
 او رو سے نیار و دین و جہ تعلق باین دو اسم ست و تخلق آن ست کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ فقر  
 بعین رحمت کند و درازا کہ منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان برآورد بطریق عنایت و ارادت غیر  
 بنیض و معنی اگرچہ حقیقت رحمت از اولی وجود پذیرد و بغیرض و عوض نہایت - الملک - بادشاہی کہ  
 ملک و د عالم و محیط قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیاء غالب ست و در ہمہ چیز  
 تصرف و یاسیاد و اعدام و احیاء و امانت و منع و عطا و ارادت مستغنی ست و در ذات و صفات خود از ہر موجود  
 و تخلق ست پوسے ہر موجود در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ ماسوا سے اوست  
 محکوم و متقاد اوست و وی مستغنی ست از ہر چیز متغیر و ست بہ تقدیر و تدبیر خود و ہیکس نیست و کندہ حکم  
 او را و ہمہ کشندہ از ارادت وے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و تابع ست از ملک  
 و ہر ملک مالک ست و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق اوست بندہ در گاہ و گدای کو سے  
 او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وے کند و چون دانست کہ ہرچہ ماسوا سے حق ست محتاج  
 پوسے و متقاد و سخر ست حکم او را و قضا سے او را واجب ست کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز  
 گرد و از ہر دم بالکلیہ و ظاہر و اندر احتیاج خود را ایشان دہیم و امید ندار و از ایشان و تخلق باین اسم آن ست  
 کہ تصرف کند و ملک نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد و جوارح و قوا سے خود را و سخر گرداند ایشان را  
 بہ طاعت حق و حکم شریع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طلبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضیہ مشائخ  
 و صیث خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا و میرا کہ بادشاہی  
 و ملک رانی در آزاوی و بی نیازی ست - القہدوس بنایت پاک و منزہ از سمات نقصان و لوازم حدوث  
 و امکان بکدر نہ از ہر صنفی کہ در یا بعد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بان و ہم یا احاطہ کند بدان عقل  
 چنانکہ گفتہ اند کل مایسن مالک و و خطر فی خیالک فائدہ و را رہ ہیت ہرچہ اندیشی نہ پیرانی فاست و و انچہ در اندیش  
 امید آن خدا ست و و بصیث بندہ ازین اسم آنست کہ بداند کہ لکن نیست و صولی بجناب قدس وے کہ بعد از  
 عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جہانیت و تصفیہ بوح قلب از نقوش اغیار و تشویر باطن از ہرچہ از اسوا  
 حق ست گفت امام غزالی قدس عہد تظہیر اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و مہومات و ارادات

خود را از حفظ و ثبت برتبه که راجع اند به شهود و غضب تا باقی نماند سر از اخیلی گیرد در صفای خداوند شوقی نگردد بقای وی و زبانی مگر  
 به قرب وی تعالی السلام - اهل معنی سلامت است و مراد اینجا معنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان  
 و افعال و از شر که نه در ضمن وی خیر باشد حکمتی بود و افعال وی تعالی همه فی نفسه بالذات و شرفیت مگر بارض طبعی و فروع  
 در میان قدوس و سلام گفته اند که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای ذات بود و سلام برتبه است از نقیصه که عارض  
 گردد و در ضمن است و معنی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در انزال و این قریب بادل است و سلام معنی سلامت بخشیدن  
 از آفات کفر و عذاب آخرت و معنی سلام کننده و شهادت چنانکه قول وی سبحة سلام تو لاسن رب حسیم بدان دلالت  
 دارد و امام غزالی گفت هر چه بدست که سلامت ماند از غل و غش و حد و حد و مراد و شرف و سلامت ماند از عاصی و آثم  
 و سوس و سلامت باشد از آثر گونی صفات و اخلاق و سوس و اوست سلام از نیکوگان حق مشرق بقرب از جناب  
 اسلام تعالی و تقدس و مراد بواسطه گونی در صفات آن است که عقل و سوس اسیر شهوت و غضب گردد و در جواب آن است  
 که شهوت و غضب اسیر عقل و وسیع و سوس باشند و وصف کرده میشود و سلام و اسلام مگر کسی که سلامت باشد سلام  
 از دست و زبان و سوس و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن امان و بنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آفات  
 آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اخوان و انصار در دنیا و امان و بنده  
 از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرموده الله لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این جمله حصن است از آفات  
 دنیا و آخرت و این در جهانداران است و در غیر ایشان مربوط ساخته با سبایی که موجب امان است از آفات و عدم  
 و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ انمی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مؤمن مطلق  
 و از جمله افاده امن است که ملحقین کرده است مؤمنان را از هیچ و بر این بر صدق دین و افاضه نموده از انوار حقین  
 بر اے حفظ ایمان و تابید نموده است و توفیق داده است بر اے حفظ و عصمت از مباحی و مؤمن معنی مسدود  
 رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با ایجاد و سجودات و اظهار کلمات تکرار گفته اند و حق بنده است  
 که چون دانست که اوست تعالی شانه امان و بنده از شرف نفس و مکر شیطان و تقی آرد و جناب و سوس و امن و اطمینان  
 از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و مخلوق با این اسم آن است که ائین دارد و خلق را از شر خود و سبب نفع خود  
 و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیا سوس ایشان و منزه و از ترس نیکوگان با سوس مؤمن کسی است که سوس با این اسم  
 گردد و از غلبه خدا هدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرفت انبیاست و نیزه گسترش ایشان  
 سوس انبیاست است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و با بجان و پیروان ایشان از علای دین و بر ائمه چنانکه و سوس  
 تعالی مؤمن است نهی اسباب امن بچنین خوف است خلق اسباب خوف و بودن او تعالی خوف منافات ندارد  
 چه بودن او مؤمن چنانکه بودن او منزه است از منافات و با سوس و فروع و نافع و لیکن اطلاق



مسئله و غالب بوده و بر ملازمست تقوی و موافقت طاعات حاصل گردد و بین قیاس نسبت بخلق خدا جابر که در  
 مصالح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجزای امور شریعت با هر معروضه و نبی و مکرر غالب و مسلط بود و جبر کند  
 و هست بلند دارد - التکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و مراد مبالغه و کمال  
 در کبر یا ست و میچسبست حتی کبر یا ولایت آن خودست و تعالی نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هر کس کبر یا ست حق را  
 و علوه قدر و رتبه را بیکه دل مستغرق کبر یا بی او گردد و در طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی و سر  
 نرم گردد و در امر و احکام سر باز نهد و بخلق باین اسم آن است که همه چیز را خود وصول بجنبه تقدس و بر  
 تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهادت دنیا بلکه مستندات آخرت را نیز خود و خیر داند و دنیا و دنیا  
 و شهوات آن سر فرو دینار و قدری نهد از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین ندهد از جهت تقدس نفس و کبر  
 ذات خود - الخلق الباری المصور - این سه اسم و با فاده معنی پیدا کردن و آفریدن و انشاء نمودن  
 یکی اندام هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی انداز و گردن است پیش از پیدا آوردن و بعد از پیدایش ایجاد و پیداکردن  
 و تصویر بمعنی صورت گردن و بهیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه که درین پس از آن بآفرین  
 و بعد از آن صورت دادن بر مثال بنابر که نخست اندازه میکند و بعد از آن بوجود می آید و بعد از آن صورت میکند اگر چه  
 در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا وجودی آید و لیکن رتبه یکی مقدم از دیگریست و هر چه از عالم علوی و سفلی  
 از عرش تا قعر می پیداشده و پیدا شود در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواص یافت همه بخلق و آفرینش و ایجاد و پیدایش  
 اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شأنه که به ترتیب محکم و صورت بدیهه باریت حکم و مصالح در ایجاد و پیدایش  
 خلق فرموده فبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که هر آفریده که نظر کند از آفریدگار او را و آرد و در هر صورت  
 که نگر و مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استبصار و نظر و اعتبار باشد و بخلق عباد باین اسما نه به پیدایش و پیدایش  
 چنانچه همه اشیا پروردگار تعالی است گر آنکه آدمی را کسی و مباشرت و در افعال خود هست که بدان که پادشاه است  
 و اکتساب طاعات و تحصیل امور علمیه از حیثانیات در روحانیات در ذات خود کند و توجده و حضور مشرق نفس تا اتم  
 گردد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسم آن است که وقتی که از اطاعت و طاعت عبادت پروردگار و کمالی که  
 که بدان و چه معیشتی برآید خود پیدا کند خصوصاً کسی که از آن بعد از موت دینی باقی ماند و فیض بمرید  
 برسد - الغفار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خداست تعالی آمرزنده گناهان بندگان است و غفار صاحب  
 در غافر و غفور از ان بباید ترست چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشانیدن و بزرگوار کردن و بزرگوار  
 گناهان است و در دنیا و آخرت و نیز سائر قبیح و مظالم و بیست و نه نوبت از غایت قبیح است و از غایت شریفی تعالی  
 بر بنده آن است که قبیح ظاهر بدین آنکه چشم و چشم قبیح نماید بر مثال آنچه در شکم است و در این رسته آنکه در غایت شریف





حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که و باب مطلق اوست تعالی همه از و سبب خواهد و از و خبری  
طبع بر و در و می نماید و دو توقع ندارد و خواستش هر چند و شوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و در عار این  
بنده مسکین کاتب حروف در ابتدا به حال تعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب سببی  
ملکالاینبی لاحد من بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخجوهیت حال و ملاحظه متدو  
نبوی از تاویل استجابت پذیرست انشاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آن است که بدل کند هر چیز که درست  
اوست اگر چه جهان و سبب باشد و در راه حق و خط خط عاجل و ثواب آجیل و بی طلب حسن صیت اگر چه حقیقت  
و سبب وجود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبوی و فضل نزدی اولی از ترک نگردد و در غرض و غایت در نظر نیاید اقدام  
بر آن نکند و اکمل افراد انسان در همه وجود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام  
کرد باذن خدا که غرض و عوض را در آن داخل نباشد بلکه بجنس افعال امر الهی تعالی و تقدیس و تمجید همه انبیاء  
و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آذینان و پریان و سباع  
و بهائم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق و قسم است محسوس و معقول محسوس  
ایمان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی به بنامت آن ایستاده و این شاکل  
تمامه جانداران را که دامن و آفرینی الارض الاعلی الله رزقها و رزق موعود که بر سبب و تقیایان بی قلب و شفت از نجای  
که گمان ندارد و عده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجاً و مخرجاً من حیث لا یحسب و رزق مقسوم که آنچه هست  
کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق اوست  
انتظار رزق جز از و سبب و توقع از غیر و سبب ندارد و کار خود را بوسه گذارد و توکل بر و سبب کند و چون دانست  
که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگردد و گاه شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن است  
که دست خود را خراشه از رزاق ابدان و زبان را خراشه از رزق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار و  
و بنده گان او در وصول از رزاق جهانیه و روحانیه با اتفاق تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و نیز از وجوه شملی است  
که بابل و خیال و سبب که در موقت اوست میبشت بکشا و کند و نقد بر ایشان تنگ نگردد و در وقت رسیدن  
معان روزی ترش نکند که روزی خود بخوان تو بخیر و رویت مترامنت نه معان داشت باید بهر آنکه بخیر  
بر خوان انعام توان خوشیستن ، الفصاح - فتح گشاد و معنی حکم گردان نیز آمده است و تعالی شانه گشاید و در  
رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کثایش همه کار را از دست و فصل همه خصوصتها از و  
و در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بواسطه و سبب و فتح معنی نصر نیز آمده چنانکه او اجد نصر الله و الفتح ، انا  
فتحنا که فتحی مبنیاد و تحقیق کننده است و باب فضل و کرامت خود را بر آید و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تابان ایشان را بر اعدا  
 دین چنانکه و تقدیر سبقت کلش با او تا المرسلین و انعم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و وحی تعالی گشاده است  
 بر دلهای مومنان در دایره معرفت و گشاینده است بر عاصیان در دایره مغفرت و پادشاه و مهند در ماندگان و گشای  
 غمزدگان اوست و بالجمله فتاح اسم جامع است مفتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دانست  
 که اوست تعالی فتاح باید که به نشیند بر در کرم و به بامید فتح و نصرت و انتفاع حصول انفعالی بی ملال و استعجال با تسلیم  
 و سکون تحت جویان حکم بیت همه در باطنی بر خود فرو بندد و در او گیرد اتم دل در و بندد و تخلف بآن آن است که سی  
 کند که در هر دو عالم طالبان خیر از مال و علم بکشد و فصل خصوصیت میان مردم بکند و مظلومان و دور ماندگان را نصرت  
 دهد و تعلیم ببانده عالم است و در عالم است آبشار و دهنان و سبخرات دل و آنچه بنور در دل حضور نکرده و علم  
 و به محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقائق آن و غیره تنهایی است معلومات و به  
 و چون دانسته شد که در عالم است نظیر اسرار ظاهر و باطن از هر چه نشاید و بناید پاک باید که در ملاحظه  
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خطه عبد ازین اسم آن است که تحصیل علوم دنییه و تکمیل آن حقائق  
 و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت  
 از آن است بدعا و نذر اب زدن و علایق شنود و شنود باشد القابض الباسط - قبض گرفتن و تنگی و بسط فرخی  
 و گسترشیدن فضا که گیر اند و در عالم تنگ میکند و تنگ را بر هر که میخواهد و فراخ میکند و باز بر هر که میخواهد و تنگ  
 باشد یا معنوی و قبض میکند اسرار را از اشباح نزوات و امت و بسط میکند احوال را در آن نزد احوال یا قبض میکند  
 در نوم و بسط میکند در استیقا یا تنگ میکند و اندوخته را بخیر و ولایت و تجلی صفات قهریه جلایه و فراخ میکند  
 بفرح و مسرت بظهور صفات لطیفه جلایه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از انفعالی و بسط میکند آثرات بفقیر و این  
 قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آمده به تفصیل از کلام بعضی مشایخ و غوام نقل  
 کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر میکند و امیدوار بر بسط  
 و بر بسط شکر می و در زودتر سکار بر بسط و بر بسط می بنید از انجامید اند و امان غزالی گفته که قابض و باسط  
 از بندگان آن است که قبض میکند و امان بندگان را بنحو یقین و انداز بجلال خدا و کبریا فی او بنحو ان عذاب و بلا می  
 او و بسط میکند به بشارت و امان به لطف و عطا می او و بعضی از اولاد نعمانی او و یا قبض میکند و تنگی می آورد و بسط  
 می و زودتر حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن واقفیت و نشر میکند بر اهل انتهی و بعضی گفته اند که خلق باین دو اسم  
 آن است که بانفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا به بیت به کمال  
 باشد هرگاه بسیار ملالت و سأم است بد ایشان رسد به بسط و تنگ کند و هرگاه بسیار حرات کند و دلیر شود قبضی ضبط

ان نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد و از حد تجاوز نماید که توانمردود و طول کار نکند که طاعت با نسیاط و نشاط و قبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متاع بخت شیطان کند بر سیاست بلیغ نماید بلیت گزینی یک آرزو سه خود تمام و در تو صدای پس زاید و السلام الحی فیض الراضی - خفض نفرو داشتن رنج برداشتن فرودی آرد و کافران را به بیعتی و بر میدارد و مومنان را به بیعتی و بر میدارد و پستانرا به نزد یک گردانیدن و فروزنی آرد و دشمنان را به در گردانیدن و فرودی آرد کسی را که میخواهد با فضل سافین بلیت و بر میدارد و نصیر را با علی علین محبت و فرودی آرد یکی را به در کات حجیم و بر میدارد و دیگر را به جنت نعیم و این صفت را سراتب و درجات بسیار است و بنده چون شناخت که می توانی غافل و رافع است باید که پناه بوسه برد و از فرود مرتبه و مجاورت اشتیاق و در خواهد بندگی در حجه و معاجبت سعاد را و در هر دو جهان و خلق این دو اسم آن است که نسبت گردانها اهل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدا را و دین را و دشمنی دارد و ایشان و رفع کند و دستان حق را دوستی آرد و ایشان که فضل الا اعمال المحب شد و البغض گشت است و مرتبه نفس را که اعدا اعدا می ست خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همه پست داند و خود را نه بنید و اگر بنید و وناس بنید بلیت نه بنیدی که ره را پا و سر وید و نه خود عیب و زیبگانه نه بدید حکیمانیکه دورانیش بودند و دوائی خلق و در دخیوش بودند + المعرا المذل + اغزان غریز گردانیدن ازلال خوا که در دن غریز میگردد و اند آنرا که میخواهد در دنیا بوفیق طاعت و هدایت و نهایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی معلوم مرتبت و نعیم جنت و در دیت ذات پاک خود و خوار میگردد کسی را که میخواهد با فضل و این صفات امام غزالی گفته است که میدهد ملک را به که خواهد و یکشد ملک را از هر که خواهد و غر و اتم و ملک حقیقی و رفعت از دل حاجت و سیر و نفس غلبه شهوت و دست جمل است پس کسیکه بر داشته شد حجاب از دل و سه مشاهده کرد جمال حضرت غوث را و روزی که زده شد و در ملک قناعت و به نیاز مندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تأیید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق غوث داد و او را داد و او را ملک دین و دنیا کسی که در آن کرد چشم او را بسوئے خلق محتاج کرد و او را با ایشان و مسلط گردانید بر دوسه حصص و مخروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استدراج و مانند تاریکی جمل به تحقیق خواهد گردانید و او را کشید از دوسه ملک انتهی این اغزان و ازلال حقیقی رجائی است که امام دکر کرد و اغزان را ازلال حسی جهانی نیز از صفات و افعال او غر و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب و تظاهر با تباع و انصار و انداد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست مغرور و نذل اوست تعالی غوث و دنیا و آخرت از دوسه خواهد و از خواری و مذلت پناه به راه غوث دمی آرد و بداند که غر و طاعت است و خواری در معصیت و بخرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نگرداند

حکامیت آورده اند کہ دو کودک باز سے میگردند یکی نان خشک داشت و دیگر سے نان خورش آن کودک بدین  
 کودک دیگر گفت مرا ہم نان خورش بده گفت بیاسگ من باش تا ترا بخورش و ہم آن کودک راضی شد رسیان  
 در گردن او کرد و یکشید فتح موصی و بیفرمود اگر این کودک بشان خشک قناعت کرد سے سگ یا خورنگشتی میت  
 بنان خشک قناعت کنیم و جامه دق کہ بار سخت خود بہ نہ بازشت خلق و تخلق آن ست کہ خیز دارد آنرا کہ خدای تعالی  
 غنی گردانیدہ علم و معرفت و مخالفت ہوا و طوبیت و نوار دارد و آنرا کہ خوار گردانیدہ کفر و ضلالت و غلاط و مقومت  
 نفس و جہالت و شہوات۔ السمیع البصیر این دو صفت ست مرتحق تعالی را کہ شکست یگر و د باہنا سہو عات  
 و مہمات اکتشاف تام بے احتیاج بآلت و حاسہ و سے تعالی شنواست نہ گوش و بیناست نہ چشم و این کہ  
 زیر کہ جراح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد سے برابرست و شنیدن و دیدن چیز سے ادرا  
 از شنیدن و دیدن چیز سے دیگر مانع و مفرام نیست و اثبات این دو صفت محل خدرا ترشبیست و چون ثابت  
 شدہ است تشریہ سے تعالی از صفات چشم ثابت شد تشریہ سے ازان و قرآن مجید ناطق ست بہ ثبوت این  
 دو صفت و تاویل آن علم غلات حق ظاہرست و سہر کہ دانست کہ حق تعالی سمیع و بصیرست مکمل نمیکند مگر بانچہ  
 راضی است و سے تعالی ازان و سہر کہ گوید با ادب گوید و از غیبت و بہتان و لاف و گراف و مہج نفس و عیون  
 بہر پیرو و نہ بنید و نہ شنو و مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را انچہ راضی است حق تعالی بدان را از نظر حرام  
 و ورا از کردن چشم بہرست و بنا از غیبت آن پیہریند و نظر کند بصفایع و بدائع الہی و عیبت گیر و ازان و لازم  
 گیر و دوام مراقبہ و مطالعہ نفس بہا مہبہ و اشارت بے سیم و بی بصیر مہبہ بنست۔ الحکیم بمعنی حاکم ست  
 و سے تعالی حاکم علی الاطلاق ست حکم تشرعی و ارا و سے و حکم کنندہ است میان مخلوق بر نفع قاہد و ظلم و دفع  
 ظر قہ و فہار انصاف ستانندہ مظلومان ست از ظالمان و در روز جزا و حکم کنندہ بہتوات و سعادت بر نندگان و  
 و رقاصہ ست کہ حکم بمعنی قضا ست و امام غوالی گفتہ کہ از حکم تشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر ہی تعالی  
 اصل و منبع اسباب را حکم ست کہ عبارت از امرست و کلیم بالبعبرست و خلق اسباب کلیہ مانند زمین و آسمان  
 و کوکب قضا ست و ترتیب مسبات بر اسباب نطفہ بطفہ تقدیراوست و این را بیانیت کہ امام در شمع اسمای  
 معنی گفتہ و چاہل ازان در شرح آورده ایم و چون و سے تعالی حاکم ست باید کہ بندہ استسلام کند حکم او را و انقیاد  
 و اذعان راضی باشد بقضای او و اہر سے و خود کند از حقوق و از خصوات خلق سہر خدرا باشد و اگر کسی را با  
 او خصومتی اند انصاف نگاہ دارد تا در مرکہ ظالمان محشور مگر و دور روزی کہ و سے تعالی حکم کرد و در سوا نشود  
 و سابقہ حکم از بی ہر اسان راند و گین باشد و تخلق آن ست کہ در نفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف  
 و در روز نفس خود حاکم باشد بجاہرات و ریاضات و تقدیر سیاسات کہ مفصل بصلاح دنیا و دین ست بعد از

در اصل یعنی داد و داد و او نهاده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیز دیگر یعنی آید و او ستمی است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او است و همه افعال حق مستقیم و متعدل است و متعین حکم و مصالح لا تعد ولا تحصى چنانکه باید و نشاید همچنان است و او که تعالی مآثری فی خلق الرحمن من تفاوت و در تعالی با هر کی معامله برابر عمل و س کند و سزاوار محبت و نعمت گرداند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بجنات مبدل گرداند و این فضل او است و چون بنده است که حاکم مطلق او است و همه بقضا و قدر او است و در همه افعال او را حکمت است باید که در افعال او تدبیر حکمت او اعتراف نکند بلکه همه حق و عدل و اند و تخلق آنکه در مردم عدالت و زرد و خصوصاً در آنکه رعیت او است و در ملک و وجود است و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال و س بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود و بیت سعادت را راست روان گوئی سعادت بر دند و راستی کن که بنزل نرو و کج رفت -

اللطف - لطف نرمی و نازکی و در کار و کردار و نیکی کردن به کسی و لطف خطا به بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او به بنده گان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او و درون طاقت و رسانیدن به سعادت ابدی یعنی خفیت و ریدت قصیر که عمر است بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد و در گاهی شقت مجاہدت و کلفت در ریاضت بلطف و نرمی آسان میگردد و اند و اگر خواهد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بنزل مقصود میرساند و تقرب و قبول در گاه خود مخصوص و مشرف میگردد و لطف را بعلم به تائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بستمیع بر سبیل رفیق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این هر دو امر یعنی احاطه حق به چنانچه به تائق و خفایا و رفیق در افعال و لطف و س در آن از احاطه و حصر و حیطة بیان بیرون است و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی اشک آن و گفته چنانکه لطف او در حق جنین تا آخر عمر در رسانیدن غلط و در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بسیار آوردن جوهر شیرین از میان اجزاء و بیرون آوردن عمل از گس و آب شیم از کرم و در از حد و تعجب تر از همه پیدا کردن آدمی که مستقیم معرفت و حاصل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات او است و امانت از این چیز از حد حصر و احصاء است و سهر که دانست که در تعالی لطیف است و عالم بکنزات غایب است و موصول به اشیاء نعم باید که ظاهر و باطن را از گرد و غبار و ترک ادب و اخلاق و ذمیمه نگاهدارد و شکر نعمت و س گوید و توفیق خیر و طاعت از و س جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آل است که به بنده گان خدا لطف در زد و نرمی کند چه در آفاق حسیه و نیویه و چه در منافع روحانیه و دنیویه و دعوت الی الله و ارشاد و توفیق حق بر حق و لطف و حکمت و موعظه حسنه و علم حقانیت و فهم و تائق پوشیده از فرق و سهولت و نرمی بخلاف بران و توفیق





است تعالی تو میس که پس که شناخت عظمت حق مستغرق و خوار دارند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند باقتال  
او امر و نواهی و احکام و سبب تعالی نشانه و عظم برهانه و نبوده و باید که از عظمت و جلال حق چنان و چند آن در دلی  
نمود آورده که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود و سبب جهان مستی نماند و تخلق آنست که محبت بلند دارد و از برای  
دنیا و دین سر فرود نیار و دلک کو نین را در جنب عظمت الهی در نظر محبت می جاس نماند و تحصیل کند از کمال  
و صفات شریفه آنچه عظیم کرد و در سبب قدر و سبب تاجرتی رسد که اکثر فتول کند قدر و سبب سر سبز و در حدیث  
را رسیده است که عالم عامل که عظیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود و او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان  
انبیاء و علی اند که چون عاقل و فاعل ایشان تصور کند بر شود و عقل و سبب و عظمت و عظم مخلوقات سید است  
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عظیم تر از و سبب مخلوق و وجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرض  
آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع به محبت روح محمد صلی الله علیه و سلم - انعم الله  
به نبی غفار است و سبب و صیغه برای سبب میانه و غفور میانه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشنده که مغفرت از و  
بسیار بوجو و آید و گنا بان بسیار بخشنده و غفور و غفور و غفور و غفور و غفور و غفور و غفور و غفور و غفور و غفور  
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آن است که چون از بندگی و سبب از گناه و در بخشنده از همه بندگان آن  
غفار نام را بخشنده و چون غفر یعنی پوششیدن سبب غافر آنکه پوشش گنا بان را در دین افعال بندگان و غفور  
آنکه از خمیه فرشتگان نیز محو و پوششید که در اندک ذلت آن استور ماند بلکه بر گناه کار نیز از پوشش میگرداند تا از  
خجاست و شرمساری در پیده نشود و غایت سرخالت در پوشش زان بود و پیش که گناه و پوششند و غفار  
و در تخلق و در اسم غفار مذکور شد - الشکور به شکر بسیار و شاکر و شاکر و شاکر و شاکر و شاکر و شاکر و شاکر و شاکر  
گفته اند است مر خدا را شکر را اسناد بخداست تعالی نیز گفته و شاکر و شاکر نام و سبب تعالی دارند معنی و سبب  
شوا ب جزئی و بنده بر عمل قلیل و کلام ثواب جزیل و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام محدود و دنیا و  
گفته اند معنی شکر و شاکر گویند بر بندگان طبع شاکر این معنی قریب تر است معنی شکر و بعضی گفته اند که خدای شکر را  
شاکر نام کردند بطریق مشاکلت و چون و سبب تعالی معنی ثواب جزیل است شاکر گویند است بنده را بر بلاست  
و سبب بنده را باید که در شکر و طاعت و سبب تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و در تخلق آن است که  
شاکر بود و مر خدا را بر نعمت و سبب و شاکر بود کسی را که احسان کند بر سبب حق و طاقت و کفایت کند و باید که با  
از و شکر نیاید و عاقل و دانش این است که گوید چرا که اکثر خیر - العلی - علو بندگی و بند شدن جاس و در  
بلندی بر آمدن و بر زبر چیز است و آن را اسم است و سبب چنانچه سبب بر زبر چیزی و گوید با شکر و عظمی چنانکه بر  
چیزه فوق رتبه چیزه باشد و سبب تعالی و بنده در هر حال که است از هر چیزی که در فوق رتبه او نیست

و همه مراتب پایان تر از مرتبه اوست زیرا که سبب و علت فوق سبب و معلول میباشد و و سبب و علت جمیع  
 مسببات و مخلوقات مدت و بذات و سبب و علتی دیگر و در مراتب علویت و فاعلیت پس هیچ چیز و فوق و سبب نباشد و و  
 فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند به شئی و حی و منقسم است به چیز و که او را خبر او را که حی نیست و آن بهیمة است  
 و چیز و که با وجود او را که حی و او را که عقلی نیز و او را که ادراک عقلی است منقسم است به چیز و که معارف است و معلول  
 انشئت و غضب و آن انسان است و چیز و که سالم است او را که از معارف بکدر است و آن که سالم است یا ممکن است  
 که تبلی و غمزدان باشد بدان و لیکن سلامت نصیب و سبب شده و آن ملائک اند و چیز و که محال است در حق او ابتلا و  
 استزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است پس و سبب و مرتبه فوق کل باشد که عالی تر و کامل تر از آن مرتبه نباشد و در  
 فهم عوام که در مرتبه بهائم اند و خبر علوی نیاید و خواص که متنبه شده اند با و را که بعاقل و علو معنوی را و مراتب آن را بر فوق  
 مراتب علوی حس کنند و از اینجا معلوم شد معنی بودن و سبب سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجود  
 که منزه است از تحدید و تقدیر مجرد و اجسام و مقادیر آن فوق تمام اجسام باشد و مرتبه و تخصیص و برش بحجت فوق  
 اوست از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو معنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و و سبب تعالی غالب است بر همه  
 چنانکه فرموده اند غالب علی امر و پس نبیره باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کائنات و صفات الهیه اندید و چون چگونگی  
 از راه معرفت بر دارد و بجز معرفت آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب علیه امر و حکم و سبب تعالی نیست و با بود و  
 و با تشال و تسلیم پیش آید و خالق آن است که بدل نبود و در جمیع علم و عمل چندان کند که از شئی نوع خود فائق گردید و در کمال  
 و عالی گردید و در مراتب بکائنات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق و سبب درجات انبیا است با انواراتی که در انبیا است  
 و اعلی درجات که فوقی از این درجات نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه و سلم است و اعلی و مطلق خداست جل جلاله و تعالی  
 نشان و نیز از وجه خلق آن است که به نفس و به زبان و دست باشد و از صحبت اهل دنیا است و از و سبب بغیر امر حق  
 فرود نیاید و در مشایخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه به رگاه حق اهل آسمان و زمین را بهیبت او و در دل نشیند  
 و همه از و سبب تبرسند و آنکه پیوسته بر رگ و صاحب کبر یا کبر یا عبارت است از کمال ذات و مراد کمال کمال و جویست  
 و کمال وجود و سبب تعالی از جمیع چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی در از گرد و گردید که و سبب کبر است  
 و چون طویل الوجود کبر باشد پس دائم الوجود از سبب و ادب و ارلی و احی باشد که او را کبر خوانند و دوم آنکه وجود و حق  
 و جویست که صادق است از و سبب هر موجود پس کبر معنی کمال الذات تمام الوجود باشد و عظیم معنی کمال الصفات  
 رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تعلق و تعلق با سبب تعالی است - الحقیقه - حفظ نگاه داشتن و نگاهداری  
 هر که در هر چه در عالم است از آنست و صیاع اوست تعالی شأنه با بقا و صیانت چیز را که نهد و دشمن یک و دیگر اند چنان که  
 عناصر را و میواید نگاه میدارد و تکریم و مزاج و تعدیل تو سبب آن نگاه میدارد حیوانات را - چنانچه اگر در آن آلات

و جواسع و زودات آنها چنانکه شناختها و ناهیا و چنگها و خاسج ازان چنانکه اسلحه و به پید کردن معرفت در حایت بر است کردن  
آن در استمال آن و به پید کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقریبها و آفات چنانکه چشم و گوش  
و جز آن در هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید و نگاه  
میدارد و لباب و اوراقش و طراوت و آب و بر طوبت و بخار که میروید از دهن و خوار و سلاح نبات است چنانکه شاخ  
و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد و ازانکه مبدل بود و در خبر آمده است  
که در دنیای آید قطره از باران نگر آنکه با دهن فرشته است که نگاه میدارد و آنرا تا می رسد به سفر خود از زمین امام غزالی  
گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بهمانس بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان به بصیرت  
نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لکن در جمیع حفظ اوست القاسم ایمان مردمان را و حفظ  
عقاید ایشان از زنج ذلیل و صیانت عقود ایشان در توحید با قیامت و دلائل و بر این بر صدق دین و اقواس  
و دلیل و برهان و یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار شده را در آن قطع او غنی نیست بودگی گفته است  
که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطور خاطر نیست و موجب  
اشکال و اختلاف عقاید ایمانی و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا متقلب و متقلب غلبه علی الايمان و حفظ  
از برداشتن چیزه که خدا آن نیایان و فراموش کردن است نیز آمده و باین منتهی تفرقات آن میسر بود و نگاه تعالی  
صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم و سه و ممکن نیست زوال آن از دهن و سه و سه و نیایان نقل است که یک  
از صلح مال بیار میراث و میگفت الهی مرا باین درامم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا فراقه  
میرساند خداوند تو خفیلی از براس من نگاه دارد و هر چه بود همه را بدو نشان داد پس هرگاه که او را بخیر است احتیاج  
می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوسه میرساند و چون نبوده دانست که چه بود و گاه او حقیقت است باید که از همه آفات  
و مخافات و از غلبه نفس و هوا چنانکه محفوظ و حمایت او بر و بیت هر کس بخدا پناه آرد و او را از بلا نگاه دارد و تخلی است  
که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جواسع را از معاصی و دل را از ذکر ماسوسه و سر را از ملامت و خیار محفوظ دارد  
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فردماندگان و عاقلان را دست گیر و در محافظت نماید  
و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد و **المقیات** خالق اقوات در ساند که آن با بدان و قوت  
خورش آن چیزی است که بوسه بر پا ایستد بدن انسان را طعمه و افات خورش و اذن و این قوت ابدان است  
و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت یعنی توانا و نگاه اندر و گواه و حاضر نیز که توفیق تعالی و کان الله علی کل  
شیء قیامی مطلقا قادر پس و سه جامع معنی علم و قدرت باشد پس نبوده باید که قوت و قوت نمن و جان از دهن  
خواهد و بعلم و سه گفتا کند از سهل ستری پرسیدند ما القوت تعالی ذکر الهی ایموت و معنی این چنین است

کنند که از دس پر سیدند که قوت تو جیت گفت الله گفتند مقداری که از ان چاره نیست گفت از ان چاره نیست گفتند  
از چیزهای بی پرسم که تو ام جسد با نیست گفت تو ام جسد با الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن است که گستران  
طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقدار نماید - احسب - کانی  
و بسنده و در جمیع کارها را حساب بسند آمدن چیزهای صحنی البشی میگویند یعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیزهای صحنی  
یعنی محسب است و این معنی است که تصور نیست ثبوت و در حقیقت غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج به کفایت از جهت  
وجود و درام وجود و کمال وجود است هم چنین چیزهای نیست که کانی باشد چیزهای را مگر الله تعالی زیرا که با دست وجود  
اشیا و درام وجود و کمال وجود آنها را بنا بر این که آنها را در خلق است و در وجود اشیا و کمال آن همه تخلق او نیست پس  
اوست حسیب باقی و بی گنجه اند که حسیب یعنی محاسب است چنانکه جنس و ندیم یعنی محاسن و مناد است و در قاع  
حساب میگردد و از خلاقش روز قیامت و در شان و برایشان انکسایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب  
یعنی شمر این است از حسب یعنی فضائل و مناقب شمریدن و چون انده دانست که در حق تعالی کافی است باید که گفتا  
گفتند پس در همین تدبیر و در قوکل کند در جمیع امور بر دس و من تیوکل علی الله فوجبه و چون دانست که انفا  
او را شمر و در بران حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که برابر است  
شرف و کمال ظاهر گردد و در دس خسارت نفس و دانات آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد با افعال خود و تخلق است  
که حسیب به کفایت حاجات حق جان گردد و بر انفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود و از دس و نفس خود را بفرست  
و طاعتش را بفرستد و اندک انجیل الجبال و الجباله بزرگی و بزرگی قدر شدن داور تا تعالی جلیل و مطلق جامع لغوت  
جبال و صفات کمال را با هم بخالی گفته است و تمام شده کبر راجع به کمال ذات است و جلیل به کمال صفات و عظیم به کمال ذات  
و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت که عظیم آن توان شد انتهی و در اصطلاح قوم نمود آثار صفات که بر جلال خوا  
و نمود آثار صفات لطیف را همان و جلیل نیز در اسرار الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جلیل در اصل موضوع است  
در صورتی که بصیرت که بصیرت را انچه بصیرت و ملاحظه ملائم به بصیرت و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصورتی که  
در کبر بصیرت گردد و چنانکه بصیرت جلیل و جلیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست و غرض از آنست که  
هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است بر توان از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناسد که جلیل  
حق و جلیل مطلق اوست تعالی و تقدس عظیم کند مگر او را و دوست ندارد و مگر او را و در بزرگی قدر او را و آثار جلال  
و جمال و عظمت و کبر بانی او جل جلاله عظم شانه وجود مجازی خود را و در زبان و گزاریش نیارد و نیست مطلق گردد و دانست  
و طاعتش را بفرستد چنانکه گوید شعر شریفی و عظمی - افرضی عن وطنی - اذ انیت بد - وان بد انینسی گم شدم در گم شدم  
و بد نیست یعنی از بدی آئین نیست - تو در و کم شو که بفرماید این بود - گم شدن گم کن که بفرماید این بود - و تخلق آن

که نفس خود را بصفات کمال بر صیقل دهد و در این صفات باطن خود را نیک گرداند و اخلاق و سیر را تنه میبکشد تا جایی که در جلیل  
 گردد و در خود را خلق به دوست داند و الا که میگوید که در غایت گفته اند که چون کسی بر او صفات به کرم کردی به صفات نیک را  
 اثبات کردی و گفته اند که کریم آن است که چون قادر گردد و عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا کند به پیش از امید دهد  
 و هر که او بوسه التجا آورد و از ضائع نگذارد و از جمع و سائل و شغابی نیاز گردد و در اندک و حکیم مبنی کرم نیز گفته اند چنانکه جلیل مبنی  
 بجل داشته اند و مبنی جو از نیز آمده و تمامه این معنی بر وجه کمال خاصه ذات کریم تعالی است نقل است که اعرابی از حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب دارد از قیامت که کند رسول فرمود که خدا تعالی بخود  
 خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و بهیسی کرد و پرسید که چه اتبسم کردی گفت کریم چون عیب بنید پوشد و چون در  
 شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی بچنین کردی در دل گیرد و تخلق آن  
 که می کند و تحصیل آن تو کلفت کند در اتعاف بر آن حاصل شود و از چیره ازان یا همه آن بر آن وجه که لائق باشد  
 اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیه همه به شرف اند بر آن اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات  
 و فضلهای من التحیات اکملها از همه کلمات و کرم تر و دوست اکریم بعد از تعالی و تابعان او از او بیاد و علما که  
 از اکریم اند علی حسب در جاتیم و مرا تبسم - الرقیب - فی المراج رقیب نگهبان چشم دازنده و موکل طبعی گفته رقیب  
 خفیض که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد و از روزه و زمین و در آسمان امام  
 بخوابی گفت رقیب علیم خفیض پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل گردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دوام  
 او را رقیب خوانند پس رجوع معنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که پیشین را  
 تفسیر بر قیاب کرده اند لیکن اخذ کرده اند و مفهومی است بهانه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و در تعلق  
 و تعلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی قلبی از مکر و تقلب نگاهدارد و دوام در تفرق از آن  
 باشد و از نا شبیهت با پر خیزد بود و بداند که در تعالی رقیب و شاهد اوست و بر هر حال ظاهر و باطن باید پیشه  
 که نفس و شیطان در یکین او نیند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چون غافل گردد و کار خود را بگذراند  
 و کین خود بگذراند پس همیشه بر خیزد بود از ایشان و بشیاء بود از مکر و تمایس ایشان و بر نمیدارند و در آید از ایشان  
 معنی مراقبه این است - انجیب - اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب و شنیدن هر که او را بخواند  
 و اجابت کننده هر دعا را و عطا کننده هر سوال او اوست اجابت کننده دعا است معنی بر زبان قائل و محال  
 بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا گفته و داده است پیش از آنکه بطلبد و از آنجا اجابت اوست و دعوت خلق و کفایت  
 او حاجات ایشان را که تبریر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بپنداند ایشان را به پند اکر در آن اسباب اندازد  
 و آلات و آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند نیکوگان او را با نیکوکاران



و بر آسان جاهات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بظن و سخن نرم و باجابت و عورت ایشان  
و قبول بهر یک ایشان چنانکه رسول خدا میگردید صلی الله علیه و سلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردن و همه را  
فراخ رسیدن و سعت را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم و سبب و محیط است معلومات و با حسان میکنند  
و میگویند احسان و سبب عظمت از بسبب است و بقدرت و غنا میمانند و واسع مطلق و در جمیع این صفات  
الله تعالی است و آنکه گویند سعت مبنی توانگری و توانائی و دوست رس است همین علاقه است و حق است مگر کسی را که  
شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا را و آنکه باقی ماند در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد  
از همه و در همه کارها التجا با او کند و در تنگی با پناه او برود و تخلق آن است که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جمل  
و سخاوت و زهد و سینه را گشاده دارد و دل دوست را فراخ گرداند و از آنچه دارد گردود بر و سبب از حوادث و آید  
جایان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع گشاده باشد بهیت بند با برادر و گروهای  
گشاده بهت دل گشاده خیراتی مراد است حکیم حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایتقان و احکام علم و  
عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس معنی علم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم می گویند کسی را  
که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و دقائق صناعات را و متقن و حکم کند صنع آنرا و کمال و رین معنی خبر خداوند  
غیر جمل را نباشد و دے تعالی هر چه کند بقضای حکمت و از ر و دے دانش و بنیش کند و کارها س و وی از  
دین و سستی مقرر و سبب است و داناست بحقائق و دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است  
بر و سبب لازم بود که ماضی گردد و حکم او بداند که دے را در آن حکمت بانه خواهد بود اگر چه ظاهر نگرود و بر و سبب  
پس اعتراض نکنند بحد و نگیرد و بر و سبب و بر اند که دے فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است ایضاً و با حکم مایه  
و باید که در فهم حقایق توجه بغیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحقیق  
قوت عملیه و نیک داند و دقائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق به تکمیل نفس خود بود و باید که از سخاوت و انوار پرور  
و هیچ کاره بی باخته حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری  
قدس سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و دے شدم  
چهل روز در خانه دے افتاده بودم و نت نماز مسجد آمدی و همچنان دال و حیران باز گشتی و من هیچ التفات  
نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمیکنی  
و سخنی نمیگویی آخر مرا بنده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفتم بان عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد  
گفت دنیا را دوست دارد و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس بگیر و صحبت مدار  
و خوار بے رغبت بنده ارواحیات را موت شناس و طاعت را حمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سینه محوکن همه نام و نشان غیره اما یک سینه باز دوسه نشان ترا آلوده کنیم دفعه دیگر و همچنین آلوده بکسر  
و دوست داشتن و بیعت گفته اند دوست داشتن قوی و اکیه و دوسه قعال دوست میدارد مومنان را  
و دوست میدارد ایشان را و از چنانکه فرمودیم و بچونه یعنی رحمت میکند ایشان را و غیر من خواهد ایشان را و نعمت  
میدارد احسان میکند بایشان و ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مومنان را و یعنی طاعت میکند و تقطیع  
میکند او را و بیعت میدارد و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم و دود و مقدم داشت  
تا عاصیان گنا بگاران که آلوده بخوار معصیت اند نیز نا امید باشند یعنی اول بخوار معصیت را بغفور و مغفرت از  
رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میگردد و انیم بعد از آن در و اسره محبوبان و مودودان خودی در آرام  
بیت از من گنه آید و من انم - و تر تو گم آید و توانی - و وجه تعلق باین اسم ظاهرست و تعلق آن است که بپیدا  
اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بک اشیا رکند ایشان را بر نفس خود و کمال  
این اسم آن است که منع نکند او را از اشیا و احسان و غنیمت و حقد و انیم پس به پیوند و با هر که ببرد از دوسه و عطا  
کند تا آنکه محروم گردد او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر دوسه و فردا اعلا سے این آن است که در محبت محبوبان حق  
ثابت قدم باشد و در طریق محبان نبیل محو و نموده استقامت در دود و سستی و دوستان او را وسیله غنی شدن  
خصوصاً محبوب ترین محبوبان و محبوب ترین مغان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت  
حق و طاعت است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را بنقادینا از سیرات پدر رسیده بود و نگاه مونی از حضرت  
رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه بال برادران آن موسی را بخیر بیت حمادی چند دادم جان خسریم  
محمد الله عجیب از آن خریدیم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است حضرت مصطفی صلی الله  
علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتبان اوست بیت دوستی را  
دوست فارسی دوستش را دوست دارد و دوست را بر دیر و دودیده را بر دوست دارد و سگی دوسه روز  
بر پی دوستان قدم زد و صورت انسانی نفیسم جاد وانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر سر میفرماید قدس الله  
سره الغری چون سنگ را با دست و سنگ را دیدار عید الله را با تو میدی چکاره - <sup>بیت</sup> الحمید مبالغه حاجت  
فی الصراح حمید بزرگی و حمید بزرگ و فی انعام و سبب الحمید خیل الشرف و اکرم و بپای گفته محبت کرم  
و امام عزالی فرموده که حمید کسی که شریف باشد ذات او و خلیل باشد افعال او و خلیل باشد عطا او  
و زوال او پس حمید جامع معنی اسم جلیل و و باب و کریم باشد و نبوده را باید که در طبقه حمید باشد حق بجا  
آرد و شکر نعمت و عطا او فرستد و بکفر او و تعلق آن است که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم  
و عمل و بندگی اخلاق حاصل کند و بطلان و انانافه و افاد نماید الباعث باعث برانگیختن دست از

گور و بیدار کردن نام از خواب و فرستادن کسی را به واسطه کاری و او تعالی بر انگیزنده مرده است از قبور و بیدار  
کننده و به واسطه منافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است لبوس خلق و بعضی گفته اند که بر انگیزنده  
است با دست بر نیل و کاسه پس نهاده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از پیروانی رسول خبر گیرد و از در  
بشمارد و نشر یار آرد و خود را بجا آخرت مشغول دارد و تخلق آن است که در واسطه مرده را از کوی جیل که موت کبر است  
بر انگیزد و در جگم که سبب حیوة ابد است زنده گرداند و منافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود  
وای خیر که حکم رسول دارد لبوسه جوارح و قوا را خود بفرستد و لبوسه خلق تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل  
از سال نایب و بهجت را بر خیرات و مبرات برگمارد - اشمید از شهو و مست یعنی حاضر آمدن یا از شهادت  
یعنی گواهی دادن حق سبحانه و تعالی و طالع است بر ظاهر و باطن و بر خیب و شهادت و گواهی و نهیده است بر عمل  
و احوال خلق در روضه قیامت و تواند که مراد شایه بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهاد الله انه لا اله الا هو  
یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران با بیان و نصرت و ادان مرسل را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با  
ایشان است چنانچه قول و تعالی و از اخذ الله میثاق از نبیین الیه و ال است بر ان یعنی گفته اند که شهادت یعنی  
ببین نیز آمده و در تعالی بیان کننده است به کلام و طریق و وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید یعنی شهید  
نیز گفته اند که انبیاء و اولیاء و علمای و ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و در اگر چه از ادراک کننده ذات  
و صفات عاجز و قاصر است خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو خبر نامی ندانند این همه اگر چه تو جود تو بخوانیم  
هم تو میدانی که نادانیم ما - و نهاده را باید که از مرآت حضور و اطلاع حق و از شهادت و در اعمال غافل نباشد و بهیاد  
و بی بر چرخ رسول و صدق و در و احکام دین اسلام را تابع و بر کمال ذات و صفات و بی مقرون و تخلق  
یعنی اول راجع به حق تعالی و بهیثانی است که در تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت و در دنیا و در روز  
قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بهیثانی انبیا گردان از خواص عباد الله باشد - الحق یعنی ثابت و مست  
و در مقابل اوست باطل یعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و مست مطلق الله تعالی است و سایر موجودات  
از حیثیت امکان معدوم و ناچیز نیستند که در صفات ایشان را وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است  
الا کل شیء الا الله باطل - و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجبی و باطل بوجبی  
پس متشابه بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجبی و باطل است بوجبی و او را از جهت ذات خودش  
وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستقیم است وجود را از غیر خود و از وجبی که بجانب بقیه وجود دارد  
وجودی است پس و باین وجه حق است و این است معنی قول و سه سجانه کل شیء باطل الا وجه پس معلوم  
که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و بر غیر وجود از و سه میگیرد و دان خداست و در حل



دارد و قوی است و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است و قرآن مجید وصف کرده است خود را بید و القوت التین  
و سرچ این معنی قدرت است و ذکر آن بیاورد و سه تعالی از کبر و بزرگی و دفعند فرماندگی منزه و مبراست و معنی گویند  
قوی متین یعنی خالق قوت و توانمند است تا نیل یعنی مفعول پس در همه کار قوت و نصرت از خواهر و خود را و هر کس را  
و هر چیز را اسخر و منقاد و داند و در وقت جرات دلی او بی از قوت و قدرت او بر اسان باشد و تخیلی آن است  
که بر هوا که نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجابت احکام  
شرع دهن و سستی را بخور و افند و بلیت نفس کافر کیش را بزخوشتن سلطان کن و دشمن است او هر چه از بایر آن  
کن آن کن - الولی - معب و نامبر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد ایشان را و در سه قسم است  
و دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بنی متولی او نیز آمده و سه نوع است بنی متولی او اولیایان  
بطاعت و اصلاح که توکل کرده اند بر و سه و تقویین کرده اند امور خود را بر و سه و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج  
ند آن از امور معاشین معاد و بنی قریب نیز آمده و رحمت و سه تعالی قریب است به مجسمان و افاضات کاک عباد و بنی  
قانی قریب پس بنده باید که بکسب شعب ایمان خود را تا به سه فریب و سستی حق سبحانه گردانند و در هر کار با خود نصرت  
از و سه جوید و به تولیت محبت و سه شکر گوید و از قرب و سه تعالی آگاه بود و التفات دل بغير از نگذارد و تخلق آن  
که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کند و نصرت دین او و نصرت دوستان او و سستی کند و در قنای  
خواست خلق او و نظم مصلح ایشان تا مشرف گردد و باین اسم و امید شود او را ولی الله و یکی از نشان ولایت است  
که در سه تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و مخدول و مضطرب و گمراه و اندر او تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگار دارد  
او را از آن و اگر ناگاه در آن بفتنه بوی و نامت نزد و باز آرد و در آن نگذارد و این است بنی متولی او اصحاب الله و عبد الله  
یغفر ذنب و از نشان ولایت است که او را و دل دوستان خود چسبند و بر یک دل ایشان تحمل اندر حق است و  
چون او را و دنیا بیاورد و بپایان و سه نیز است به پیوسته دل به است اگر دلی داری و در سه فقر حاصلی دار  
الهم از روقنا نه و جمیع محمد و محمدت ستودان و ستوده شدن او و ست ستانیده و ذات خود و ستایش کننده صفات  
خود بکلام خود در آن و به شبه آیات و بآیات و لا یزال الاحیى ثمار علیک انت کما انیت علی انفسک دلیل آنست و بتائید  
انبیا و اولیا و مقربان است به نصیحت ایمان و احسان و عرفان و ستوده شده است به بتائیش خود و ستایش جمیع  
آفرینش خود که در آن من شئی الا میب محمد یا جمید یعنی مستحق جمیع محاربت که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال  
و هر محمد و ثناء جمیع بذات قدس است و تخلق باین انشم آن است که دائم حامی بود و جمیع اوقات و احوال و سستی کند  
که متصف گردد و در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و مدح گردد و نزد خدا و نزد بندگان و سه و محمود و از تبارگان کسی  
که ستوده است صفات و سه و اخلاق و سه و شمایل و سه و احوال و سه و اقوال و سه و احوال و سه و بی شوب نقصان





[illegible]

مجموعه بهائیه و تائید است در هر صفات الهی تعالی باقی و کامل است لیکن گاهی و لفظ اشار و اعلام بیان میکنند و گاهی بهائیات  
اصل معنی اتقانی نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج به الهیت لفظ ندارد و بیان معنی تعقیق و تخلق بهر و در شیخ اسم  
الجمید گذشت - الواحد یکی است و الوحدیگان نه شدن و و سه سیاحتی است بذات خود و یگانه است کمال صفات  
خود و این نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود و منتهی است آنحضرت جهان را محدود نهایت نیست و جامع اعداد  
است و واحد و زون بهر معنی است یکی آنکه تجزئی و تبهین نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه تمیز و مانده بود چنانکه انتساب  
که غیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که منفرد است غیبه و وجود خود و قابل انقسام نیست  
و وجود او غیر دوسه ممکن نیست و حد و مطلق است از گاو و ابد او نبد و گاهی واحد میشود و قیاس پیدا نشود و مراد از این  
نفس دوسه نظیر و خلقی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خلقت دیگر در وقت دیگر موجود است پس  
واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خداست تعالی واحد است و صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه نگردد  
مگر بوسه و شریک نگردد و غیر او را در و تخلق بهر آن اسم آن است که نمی کند که متوجه و یگانه گردد و در نفس و کمال است  
چون کسی که ممکن است توحید نسبت بوسه و باید که متوجه باشد و عبادیت چنانکه توحید است و نه سجدان در الوهیت و یک توحید  
و یک روزه و یک دل متوجه حضرت واحد گردد و تا به فیض و عدت مشرف شود و مستغرق گردد و در نتیجه توحید یکی گوید و یکی  
و یکی بنید و یکی جوید و هر چه بنید از و بنید و از و اندر همیشه از بهر آن یکی دو جهان داده ام با و عیدیم ممکن که حاصل  
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره از غیر بدان فتاوی گذشت فرمود و میگوید که یکی بیش نماند  
در نفس آمد و فرمود که که بود خبر یکی به آنکه در روایت ابی هریره در جامع زندی و دعواتا بهی شرح اسم الله  
اسم الواحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد و و آمده و فرقی نمی نمایند میان این هر دو که احد باعتبار  
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد یعنی عدیم التجرس که از اندر و واحد  
عدیم التثنی که نظیر ندارد و انتساب به سید می است که قصد کرده میشود و بهرگاه او در جمیع مناسبات در نهایت آرزو و اراده  
یعنی قصد و مشرود است از جمیع اتفاقی و اوقات و جمیع تمام کمالات از همه معنی آنکه در میان نباشد و لغت است  
و معصیت پس نبیره باید که همیشه به قصد و رگانه دوسه تعالی پدید و جمیع تمام و در تاسیب از و به جوید و او را در جمیع اتفاقی  
و اوقات مشرود و اندر از وی است و دو هم کمال تمام و در و فی از و بی جانب دیگر و اندر و تخلق با این اسم آنکه در کار سانس می نیازند  
و بر آوردن حاجات طالبان الهی نماید و از سه فاضل انطلاق و از احتیاج بایزات و تبهینات نمود باشد تا قصد و جمیع بندگان خدا  
شود و بهر حاجات و محفوظات و مگر در و از تمانه اوقات و اسباب و سلب و در نهایت احکام و تبهین و مستقیم که بود و از طریق علم  
و تعین - اتفاقا و التمسک به - قدر و قدرت و اقتدار و صفات با استن و قوا الهی را و توحید معنی خداوند قدرت و در  
تقدیر و بالنتیجه است و تا و آن کسی است که اگر خواهم بکنم و اگر نخواهم بکنم و قدرت است و ازین معنی موجود میشود و یکی ممکن بر و توحید



اجال و کبریا باطن است بهر جهت ظاهر است به قدرت باطن است از قدرت ظاهر است بهر جهت  
باطن است از البصائر ظاهر است بی اقترب باطن است بی حجاب چه خفاست و از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او  
سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست پس جان من خفی شده ظهوره و اقتجب نوره ظهوره پس اوست ظاهر  
که نیت ظاهر ترا زوی و باطنی است که نیت باطن ترا زوے و خطبده ازین آسمان است که اهتمام کند به شان  
نور و ناکند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اهل کذب ظاهر و پنهان خود را و حدوث عالم و فناست آنرا جانم و دل  
پیران نه من و نه بطور تدبیر از ظاهر اشیا به شناخت معانی باینه پدید و در کار دین سابق و اول باشد در کار دنیا  
پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاهر بود و با سرایه حقیقت باطن و ظاهر اخلاق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصلوة  
کائنات و باین است بهر جهت اول بود و الاخر هو الظاهر و الباطن و بقیه از بود یا من بود و گر چنانچه میمانم الولی  
و ایت با کسر تعریف کردن دوست یافتن و ولایت یافتن یا رسد کردن و بارشاهی زدن و سیوی گفته که ولایت  
بفتح معر است و کبر اسم و والی کسی است که متولی شود امور و مالک بود و ولایت شعر است تدبیر  
و تدبیرت و فعل تا این معنی جمع نه شوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امر علی الاطلاق نیست مگر آنکه سبب منقرض است  
به تدبیر آن اولاد و نفوذ احکام است و آن ثانیاً و قائم است بود و است و ابقا ثالث و نبد و باید که اطلاق امر  
و غیره باینه باری تعالی لازم داند و ملک و وجود خود را بحسن تدبیر و عقیده احکام شریعت مضبوط دارد و از  
ثبات و ثبات ثباتین جن و انس محفوظ گرداند و با امر الهی و حکم و است و والی ملک و وجود خود شود و حاکم و حاکم باشد -  
المتعالی - بنده قدر بر جمیع ولایات و والی از سائر تعالی و آفات مرتفع و عالی و متعالی ارفع از اعلی است و منی  
اتفاق و تعلق آنچه آنجا نکرده شد - البر - کبر یا نیکوئی کردن و نفع یا نیکوئی کننده و حقیقت نیکوئی کننده و حاکم  
نایند اوست جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه اوست بجان متولی آن و تفصیل ترفه  
و احسان و سه به خلق از حد و سر و بیان پیران است و آن نعم و انعمه الله لا تحصى و او نبد و باید که شکر نعمت  
و مبرر خدا بجا آورد و بخلق بخیر و احسان نماید خصوصاً با پدر و اقارب و بسیار با سایر اهل حقوق و استحقاق  
لکه بفرستندگان نیز آورده اند که شخصی بکفر و غرور و انقیاد شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی ماله آورد و از  
غیر مال زکوة و گفت متقی از استحقاق نیت و توبه بسیار اینها نمیتوانم بهر که فرمائی به من فرمود به متقی را و غیر  
متقی را تا بدید خداست تعالی ترا نیز آنچه متقی آنست و متقی آن نه - التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل  
معنی توبه رجوع است چون نسبت به نبد و کند رجوع از معصیت مراد داند و اگر برگردد و گناهت کند رجوع به  
و توفیق اراده نماید و و سه تعالی نیز پدید میآید اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بان و بیدار میکند و از  
از خواب غفلت به بیداریات و توفیق میدهد به رعایت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده به توبه و توبه



ایجاب علم و ایضا و افتاد و تعلق و خلق و شمع اسم الملک گذشت - نو و الجلال و اکرام - انکہ ہر جلال و ہر کمال ثابت  
 ہر اور ہر کرامت و ہر کمیت صادر صحت از دے جلی جلال و غیر ذلک میں جلال صفت ذات اوست و کرامت تعلق از  
 کہ فائض است از دے بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را حاج از دائرہ معرفت و شہادت و جلال آن و ضمن قول  
 دے و تقدیر سنائی آدم - و ان بعد او نعمت اللہ را تمام نمود و مذکور است و ہر کہ جلال خدا را شناخت تذلل  
 نماید بر گاہ دے و ہر کہ اکرام او را دید شکر گوید و ہر کہ پس خدمت کند مرغیر او را سوال نکند از غیر دے و  
 تخلق آن است کہ تحصیل کند مرغیر نفس خود را جلاے و شرف و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکہ لائق  
 و شزاوارست - المقصد - قسوط جو رو پیدا دے و افساط عدل و داد گستردن و تقدیر عادل کہ انان یکدیگر  
 مظلوم را از ظلم و کمال این منی آن است کہ در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود و اگر داند چنانکہ در حدیث  
 آمدہ است و شرح این در اسم العدل گذشت - الجوامع - جمع گرد آوردن و گرد آمدن خلق تماثلات  
 چنانچہ آدمیان بر دے زمین و ہر انگیزندہ ایشان و جمیع نباتات و حیوانات میان آسمان و کوکبا و مباد  
 و زمین و دریا و حیوانات و نباتات و جماد و معدن مختلفہ و ہر اینہا مختلف اشکال و احوال و طبع و اوصاف اند و ہر  
 و زمین جمع کردہ و ہر را در عالم جمع کردہ و جمیع جمع کردہ و حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزائے حیوان و جمیع  
 کردہ میان تضادات چنانکہ عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوہ جمع است و جمیع کردہ و ہر اینہا عامر و خاص  
 بشہود و تقدیر تا خلاص شدہ اند از اسباب فقر و رویت و سایر وجوہات و جمیع کردہ ہر اینہا از طبیب  
 خود و ہر اسے ایشان را ہر کہ خود را اندر کراشد تلمس القلوب و جمیع کردہ فضائل و کمالات و انبیا و اولیا و علما  
 و جمیع کردہ و رتبہ از کمال او یا ظلم و یاد و کرامت و غرت و قدرت و جمیع کردہ فضائل و اولی و آخرین و سید مرتضی  
 صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب و اتباع و ہمین نبیہ باید کہ کامل و تفکر کند در اجتماع صفات و ہر اینہا الہی و انبیا غیر تنہا  
 او و تخلق آن است کہ جمیع کند میان ظلم و عمل و کمالات نفسانیہ و جسمانیہ و معرفت ذات و صفات حق و صفات جمیدہ و  
 اخلاق گزیدہ و در وظائف عبادات و اوراد و خیرات و مہربات و سایر فضائل و کمالات و سعی کند در جمیع تمام و کمال  
 قلب و جمیع مع اللہ بیت و در جمیع کوشش تا بہ ذات شہدی و ترجمہ کہ پراگندہ شہدی است شہدی و شہدی -  
 غنائی نیاز شدن غنائی نیاز گردانیدن و دے تعالیٰ غنی است کہ در ذات و صفات و افعال از جمیع بی نیاز است و حاجت  
 آن بی نیاز گردانندہ است و دیگر اثر از بندگان خود و لیکن آنکہ غنی گرد و با غناے غیر غنی مطلق بخوابد و بوزن  
 اگر اندامثال خود غنی گرد و بخی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالیٰ و وقت پس یا میانه اسرار تمام اندامالی  
 اللہ و اللہ بوا یعنی الحی و بندہ چون دانست کہ حق سبحانہ بی نیاز است نیاز بجزرت او بہر و چون دانست  
 کہ بی نیاز گردانندہ است طبع از جمیع قطع کند و سوال کند گردانندہ دے نیاز نیار و گاہی و غنی و غنی





الفانی همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب به رسیده که آن کبریت توجیه بجناب اگر وی شفا دادیم و این کبریت  
 توجیه به گیاه که در می در درازیا و گروانیدیم تا بدانی که شفا دهنده ما یم گیاه و تخلق آن است که با امر الهی و حکم شریعت  
 ضرر رساند و زجر کند و دشمنان دین را و فساد رساند و یار سکود و درستان را تا به قتل رساند و از اوقات و امور سر و عمل کند  
 که هیچ میان حقیقت و شریعت این مستند انوار نور و عود نام بنی روشنی است و نور در اسم الهی تعالی  
 یعنی منور و در تعالی روشن گرداننده سموات است که با کتب و سیارات و روشن گرداننده زمین با بنیا و اولیا  
 و علمای و مؤمنین و مؤمنات بسیارین در میان و روشن گرداننده و لهاست مؤمنان و عارفان مست نور ایمان  
 و طاعات را خلاق و معارف و حقائق نور علی نور سیدی الله انور و من یشاء و نور و خواص نور عبارت است از چهر  
 که ظاهر تر بود بر خود ظاهر گفته غیر خود را و چون مقابله کرده شود وجود را اندم منور بر وجود را باشد و خفا بر عدم را  
 و هیچ نیست تا بکثیر از عدم نیست پس کسی که بری باشد از عدم بلکه از اسکان عدم و بیرون آمده باشد با بیات را از  
 غفلت عدم منور و از ترست از غیر خود که امید شود او را نور و وجود و نور می است که فانی است بر جمله اشیا و وجود  
 از نور ذات و هست انور انوار و الارض و درین هنگام رساله و تفسیر این کرم به ظهور آمده است که تکفل ابر  
 از امور و انوار انور شده است و باشد التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدر اوقات نفس بر آمده و توانا  
 و نور از شکات هدایت و مباح شریعت نموده منور عالم و کل نیک از بدترین ناپ و خواطر شیطانی و نفسانی را از انکار  
 و حرمان و بکنند بر کان گفته اند که هر حاسه که نتیجه علم باشد اگر چه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که  
 رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرنگ داشت کند حقیقت نور بدل او نور دنیا و تخلق آن است که منور باشد نور انوار  
 و عرفان و انور باشد احکام دین را و دریاضت و مجاهد و تزکیه نفس و توفیق تلب تجلیه روح و بقا در نور انوار  
 فناء طلمات بشریت نموده و اقبال نور الانوار حاصل کرده عین نور گردد و الله اعظمی نور او اعظمی نور او اعظمی نور او  
 الهادی - بهایت راه نمودن و بنبرای مقصود رسانیدن راه ناست چه راه روان اوست هر که راه دنیا میرود  
 راه ناه است و آنکه اعتقادی بر دور بر اوست و آنکه راه وصول بجناب حربه رسد میرود پادری جذبات غیبات اوست  
 بیست گز چرخ لطف تو راه نماید از کرم تا فاهای شب روان پی نبرد و بختی و انواع هدایت پروردگار  
 را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلق ثم یرى چنانکه تفضل به و بر آمدن از تسلیم بکین پستان بهایت که در وجه را بجز  
 بر آمدن از مغیبه بچیدن و از راه نمودن گسشده راه به بنام نمودن خانه بر شکل سده ای و موافق ترین اشکال است که  
 بهایت فرمود و شرح این دور دراز است و انقض و اعظم بهایت راه نمودن است بطریق که موصل بجناب نعیم  
 و ریت و حبه کرم و است و ابداع کردن در باطن خواص عباد انوار توفیق را بر تحقیق که سبب بهایت است  
 بطاعت و معرفت و بر دهنده ترین بندگان به تعلق و تخلق با این اسم انبیا و اولیا و علما که باری عز و جل است

و طریق قریم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه براه طریق الحق مجیدی علوم الدین  
 اللهم ینقذنا و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذوالنون مصری گشت خمس سر  
 میسز از اخلاق عارفان است تنگدلی غمروگان را بکشاید از درون و گنجهها سے حق تعالی را بفراخلان بیاد دادن  
 و بزبان توحید مسلمان را بحق راه نمودن یعنی روسے دل ایشان از دنیا بدین و از معاش بعد از آوردن البدر مع  
 پیشل و مانف و هر که در ذات و صفات و اخلاقی پیشل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن خبر باری تعالی کنشیت  
 و بدیع معنی بسبع یعنی نویسیرون آئنده نیز و آئنده و هر دو تفسیر کرده شده است قول و سر سبانه تعالی بدیع است  
 و الا نشان و بنده را باید که در هر چه از این اوصاف نظر کند دل بجد اسے پیشل و مانند که بدیع است برود از حد و  
 حواش بر وجود قدیم است دل نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نور باره نه اقریب العباد من  
 ربی ایشان معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجه پیشلی و بی تفسیر سب  
 یا نوید پیر آئنده است چیزی را از امور راجع به صفت کمال در جمیع اوقات یاد عصر خود او را بدیع گویند و ابداع مخا  
 محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و او است فر و کمال و احد در انصاف بعفافت حق و مطلق با سماء و می  
 تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرۃ شعیر منفر من شریک فی محامده  
 فخر بر الحسن فیه غیر متقسم و ندیه من الصلوات انعمها و من اقیات اتمها و اکملها الباقی - و اتم الوجود که برگزینا  
 نه پذیر و بنده باید که در هر توفیق سے حق از خود فانی شود و دل از تعلق با سوا سے از نگاه دارد و تعلق آن است  
 که سعی کند در تحصیل کمال که باقی ماند آثار آن درین جهان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجات  
 ابرسی - الوارث - مراد وارث باقی بعد فنا سے موجودات که تائمه الماک فانی ملاک بعد فانی ملاک راجع بودی گردود  
 بوسے رسد و این نظیر نظام است و الا او است مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تائمه ملک و ملکوت  
 مراد است بے شریک و همتا و نه ارباب بعد از پیشه بذا سے لمن الملک الیوم قدر الواحد القهار بگوشتش پوشش  
 پیشه بدجل جلال و عظم شأنه پسین نهد و را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه گذشتنی است و از وسے باز  
 درشتنی است متواتر انیس ان تموتوا از شعاع عارفان است بدیت - دل برین منزل فانی چو نبی - رخت بر بند که  
 اما الله و تعلق آن است که تحذیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد - اگر شایسته - رشید و رخت لبسان  
 و بره شدن بر خلافت غنی و رشید آنکه احوال از بر هیچ رشتا و افعال او پسین مواب بود و احکام او بر طر انقا  
 و احکام خلل و ذلل هیچ کار راه نیابد و همه تدبیرات او مناسق بنایات گرد و بر سن سدا و بی اشتنا و بی اشتنا  
 و گفت اند که رشید اینجا یعنی مرتد است که خدگان را در مقاصد دین و دنیا و بعد از و ما و کتاب و شریعت بطریق  
 ارشاد و مدد خوانده است و وجه تعلق و تعلق ظاهر است - القصور - مبر و لغت شکیبائی کردن و عبور آنکه

و

در گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت اتمام ایشان تعجیل نوزد و عبور نزد یک نبی حلیم است و تفریق آن است  
 که عبور شود است آنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت یکبار در حلیم است و بعضی گفته اند که در عبور و غایت  
 عذاب غالب است و در حلیم امید غفور و بعضی گفته اند که عبور بر نبی صبر و پندیده است و عبور پندیده مرئیه را بر بلا و  
 مصیبت و عبور پندیده بر تحمل بار امانت و عبور پندیده بر مخالفت هوا و شهوات و عبور پندیده بر شقت او است عباد  
 اوست سبحانه و پندیده باید که در جمیع بلا و از حتمها و غیر قضا صبر از و صبر خواهد و از بی فرات و صبر دور باشد حکایت  
 آورده اند که یکی از کابر گفت که در یک صوفی بودم و در پیشی دیدم که بپایه حرام و آلوده و عوانت کرد و در قضا صبر پیر و در  
 آورد و در وی نگریست و بر رفت روز دیگر چنان کرد و بر رفت چند روز مرآت ب حال او بودم بهمان منوال می  
 در میرفت روزی که در آمد و طواف کرد و در رفت و در آن کرد و در جهان بحق تسلیم کرد و بر خاستم و دیدم نوشته بود و صبر  
 حکم رب فاک با عیننا و خلق آن است که در هیچ کاره بیکی رشتانی نکند و آرام و یکین و زرد و در هیچ فراق پناه باید  
 و حال برود و داشت یاق و از یک صبر و در آن کند تا به قتل و برسد و منظر و منظر و در دنیا انصرخ عینا صبر و  
 ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین امنوا الصبر و اصبروا و اولوا الصواب و اتقوا الله انکم تعلمون یکی از  
 شاخ گفته است جام صبر یا شام اگر گشته شوی شهید شوی اگر زنده باشی صبر یا صبر است صبر که کنیم  
 تا که در او چه میگذرد با این دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است نفس و هوا پیش او یکیش و آنکه نشان کن کردم  
 او چه میکند تا تمام شد شرح نمود و نام آنی که درین حدیث و در دایته بر و او الترمذی در حدیث که و این حدیث  
 الترمذی در جامع خود را بصیقه فی الدعوات الکبیر و در دایته که در بعضی در کتاب خود که نام آن دعوات که است  
 و قال الترمذی و گفته است ترمذی در حدیث غریب و در دایته ابی جریره خیرین اسامیه آمده دینا که  
 الاحد النعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسامیه زیاده بران و برین تقدیر یا در نزد می شود و حق آن است که سنا  
 آنی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منظر در نور و نه نیست مگر با عینا خفصا  
 بخانهیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته ساند و الله اعلم و خون بریده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سمع رجلا یقول - روایت است از بریده سنی که آنحضرت شنید و رسد که میگفت - اللهم انی اسألك باناس  
 لا آله الا انت انت الاحد احد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد خذ فی ذلک عظیم از قوی رسید این که تو  
 خدا هستی یگانگی که قصد کرده میشود و بسوس و در تمام حوائج آن کسی که نازید و نازید و نازید و نیست مراد را است  
 هیچ کی - فقال یسین اغت انحضرت - و الله اعلم و الله اعظم خواند آن صبر و خدا را بنام رسد که در گشته است از نزد  
 الذی او الله یا معطی یا آن نامی که چون خواسته شود بان نام میرسد خداست تعالی آن خواسته شده را و او از وی را چنان  
 و چون دعا کرد و توفیق بان نام قبول میکند و او را بخواه فرقی نبارد و در سوال و دعا سوال طلبیدین و خواسته را است عباد





اسم اعظم درین اسماست که دعا کردی آن بعضی الم گفته اند زکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر کس که این اسم گفت دعا کرد خدا را بجهت اسما و شمل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسماست الهی که بخواند او را شنبه بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او روان حالت غیر حق تعالی نباشد هرگز این حالت دست و او مستجاب شود و عاقل اولیة و این قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آباء الکرام باز شیخ جنید و غیره و بعضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از بانی پریسطای آورده که شخصی از وی اسم اعظم سوال کرد فرمود از احدی محمد و نیست آن فراغ قاپ تست بود و اینست حق و چون باین حال باشی قصد کن هر اسمیکه باشد میروی بشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی شیخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفت و قتی که منی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع ساج آورده که پرسید از وی امری که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت نبویسم اسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند اسم الله الرحمن الرحیم از عارف صحیح کن است از پیر مردگار تعالی و تقدس و الله اعلم

### باب ثواب التوسیع والتحمید والتسلیل والتکبیر

توسیع پاکتی تفریه کردن و بیایکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و کبر و باین منی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر کبر و بزرگ گردانیدن و تسلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که واروده است در ثواب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله و الله که بر تسلیل مشتق از لا اله الا الله است و خوب چون بسیار گرد و سه حال ایشان و در کلام انهم سیکتم بعضی حروف یکا کلمه را بعضی حروف کلمه و دیگر مثل حمد و تله و سبله و سیکوینده تسلیل الرحمن و مل و قتی که گوید لا اله الا الله و حمیل و قتی که گوید ریجی علی الفلاح

### الفصل الاول - عن سمرة - یخرج سین و نعم میم - بن جندب - یخرج دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الکلام اربع - فاضلتر و زیاده تر از هر سه ثواب چهار کلمه از سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله و الله که بر تسلیل مشتق از لا اله الا الله است و خوب چون بسیار گرد و سه حال ایشان و در کلام انهم سیکتم بعضی حروف یکا کلمه را بعضی حروف کلمه و دیگر مثل حمد و تله و سبله و سیکوینده تسلیل الرحمن و مل و قتی که گوید لا اله الا الله و حمیل و قتی که گوید ریجی علی الفلاح

رواه مسلم - وعن ابی هریره - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان اقول سبحان اللہ و الحمد للہ  
 ولا آله الا اللہ و اللہ اکبر احب الی ما طلعت علیہ الشمس - ہر روز گفتن سن این چار کلمہ را دوست داشته شدہ ترست پس  
 سن از ہر چیز سے کہ برآمد است ہر روز آفتاب یعنی دنیا و ما فیہا گوید کہ این کنایت ست از ہر مخلوقات و مخصوص نسبت  
 اجیت نسبت بفعلیات زیرا کہ ذکر خدا افضل واجب ست از تمامہ عالم - رواہ مسلم - و محمد - و ہم از ابی ہریرہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال - کیکہ گوید - سبحان اللہ و الحمد للہ فی یوم بایہ مرتہ - قدر روز سے صد بار و طاعت  
 خطایہ - آگندہ شود و کم کردہ شود گناہان او و امکانت مثل زہد البجر - اگر چہ باشد گناہان او مانند کف دریا و کہت  
 تنفق علیہ - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال صین صین و صین صین - کسی کہ گوید - در ہنگامیکہ  
 صبح کند و در ہنگامی کہ شام کند یعنی در صبح و شام گوید - سبحان اللہ و الحمد للہ مائت مرتہ - صد بار - لم یات احد یوم القیمۃ  
 بافضل مما جاءہ بخار و بیچ کی روز قیامت عملی فاضلتر از انچہ آوردہ است و سے آن عمل را - الا احد قال مثل ما قال  
 ازنا و علیہ - مگر کی کہ گفتہ است مانند انچہ گفتہ است و سے یا زیادہ کردہ است بر انچہ و سے گفتہ است تنفق علیہ  
 اینجا و اشکال کی آرنہ کی آنکہ از ظاہر عبارت این مفہوم میشود کہ ہر کہ گفت مانند انچہ و سے گفت و آورد مثل ہر  
 آوردہ باشد نہ افضل از ان و این ظاہر ست اشکال دوم آنکہ زیادت بر تجدیدات شریعہ و اعتقاد جائز نیست چنانکہ  
 در چار رکعت ظہر پنج رکعت گزارد و مثلاً پس زیادہ آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکہ تقدیر کلام و معنی  
 و سے آن ست کہ نیاورد و مساوی انچہ و سے آوردہ و نہ افضل از انچہ و سے آوردہ مگر کسی کہ گفت و سے انچہ گفت پس  
 و سے مساوی آورد و یا کسی کہ زیادت گفت از انچہ و سے گفت پس و سے افضل از ان آوردہ جواب از اشکال ثانی آنکہ  
 زیادت ہر تقدیر سے جائز نیست کہ از شایع اجازت و تجویز و زیادت نیامدہ است و در حدیث چون تصریح زیادت کن  
 جو از ان معلوم شدہ پس این پنج رکعت بجا سے چار رکعت ظہر نباشد بلکہ مثل آنکہ در نماز تجویز یا در فحشیت  
 رکعت آمدہ است و اگر تا سیرہ و دو و زوہ بگزارد نیز جائز ست بلکہ افضل ست و تو آنکہ مراد از افعال خیر دیگر  
 باشد نہ نفس تسبیح فافهم - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمات خفیۃ تان علی اللسان تقیاتان  
 فی المیزان چہیتان الی الرحمن - دو کلمہ اند سبک ہر زبان گران در میزان اعمال و ست داشته شدہ بمسوی جان  
 آن دو کلمہ کدام ست - سبحان اللہ و الحمد للہ سبحان اللہ اعظم تنفق علیہ - و عنہ سعد بن ابی وقاص قال کہتہ  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گفت بودیم مانند آنحضرت  
 پس گفت آنحضرت - اینجو احد کم ان یکسب کل یوم الف حسنہ - آیا عاجز می آید کی از شمار آنکہ کسب کند ہر روز  
 ہزار نیکی - فساہل من جلائہ کیف یکسب احدا الف حسنہ - پس پرسید آنحضرت را بر سندیہ از ہم نشینان  
 و سے صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ کسب کند کی از ما ہزار نیکی را یعنی ہر روز - قال یسبح مائتہ سبحۃ - گفت آنحضرت



تجلی گوید مد بار۔ فیکتله الله حسنه۔ پس نوشته میشود و مراد از این یکی بحساب مشهور که هر شکلی را ده حسنه است۔  
 از جمله الله حسنه خطیته۔ یا آنکه در شود و از ده حسنه از این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شده ضمیر  
 جمله با حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث انوس و خود نیست و تواند که ضمیر بعد از این وقاص رود و این  
 قول را ده حسنه بود و گوید که کسی از من نشینان و سه منظر است که در پیش از تمام روایت حدیث از ده حسنه سوال کرد  
 فافهم۔ رواه مسلم و فی کتابه فی جمیع الروایات عن موسیٰ الجعفی از حیط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح و سه از موسیٰ جعفی بنعم جم  
 و فتح مکر از ثقیف است او حیط آمد و بکلمه او برآید تر و در چنانکه تقدیر کرده شده۔ قال ابو بکر الباقانی۔ گفت ابو بکر  
 بر قانی ففتح با و ضم و کسر آن نسبت به بر قان که نام قریه ایست از فوارزم۔ رواه شعبه و ابو عوانه و یحیی بن سعید القطان  
 عن موسیٰ۔ رواه ابن کثیر و ده اند این حدیث را این آئمه از موسیٰ جعفی مذکور۔ فقالوا و حیط بنیر الله۔ پس گفته اند و  
 حیط ابو ابی الله پس هم کتابت الله حسنه میشود و هم حیط الله خطیته و ظاهر همین است که هر که حسنه است و در یک  
 سیات۔ که فی کتاب الحمید سے پیغمبر بیان کرده است حمید سے در جمیع این صحیحین۔ و عن ابن ابی قریه قال  
 نقل رسول الله صلی الله علیه و سلم اسے الکلام افضل۔ گفت ابو ذر که بر سینه شد از حضرت را که کدام کلام فاضلتر  
 قال ما اصفی الله لکلمه۔ گفت آنحضرت فاضلترین کلام کلامی است که برگزیده را حقیقاً گفته است خدا سے تمام  
 مرفیشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند و از ابدال کلام تسبیح است بقول حق سبحانه تعالیٰ و سخن تسبیح بحدی که تقدیر کف زیرا  
 این تجلیم و سه تعالیٰ است مرایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا اعلمتنا آن کلام که است۔ سبحان الله و بعد  
 رواه مسلم۔ و عن جویریه۔ یعنی جم و فتح و او و سکون تخانیه که یکی از احادیث المؤمنین است۔ ان الباقی صلی الله علیه و سلم  
 خرج من عندنا بکثره۔ روایت است از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد و سه در بار و سه۔ حین صلی الله علیه و سلم  
 گذار و آنحضرت نماز بار او را و بی قی سجده با فتح جم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جای که نماز کرده بود  
 نشسته ذکر تسبیح میکرد شاید که مراد مکنایست که ساخته بود در خانه خود بر آسے نماز گزاران و آن را سجد گاهی بکسر  
 جم نیز میگوید۔ ثم رجع۔ پرترا گذشت آنحضرت و بر سر و سه آمد۔ بعد از آن صبحی۔ بعد از آنکه چاشت کرد آنحضرت یعنی در  
 وقت چاشت۔ و بی جا است۔ و حال آنکه جویریه نشسته بود۔ قال ما ذلت علی الحال الذی فارتکب علیما۔ گفت آنحضرت  
 آیا همیشه هستی تو بر حالیکه جدا شدم از تو بر آن حال یعنی وقت از صبح تا الان که وقت چاشت است بر حال خود  
 و نشسته ذکر میگوئی تا است نعم۔ گفت جویریه آرسے بر همان حال خودم۔ قال الباقی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 لقد ظفرت بعدک من کل کلمات مره۔ بر آنکه گفت من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو چهار کلمه بار تو فرست  
 با قلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر بر کشیده شوند و مقابل کرده شوند به چیزیکه گفته و خوانده توام و ز۔ تو فرست  
 هر چند هر بار که آید این کلمات بان تسبیحات و تحمیدات که گفته تو۔ سبحان الله و بعد و عدد و خلقه و رضی نفسه و زنه عرشه

دعا و کلمات چہار گاہہ است کہ مفید باشد و گاہ اندویش و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینہا زائد بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم ترا بشما مخلوقات تو کہ بشمار دلی اندازند چنانکہ موجب رفائے تو شوند و ہر زن عرش تو کہ عظیم است و مقدار کلمات تو کہ ہر اکلام اوست یا اسماء و صفات او یا علم اوست۔ رواہ مسلم۔ و عن ابن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہما

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال یکبیر لہ لا اله الا اللہ وعدہ لا یشرب لہ لہ الملک و لہ الحمد و لہ علی کل شیء قدیر مائتہ مرۃ۔ صد بار۔ کانت لہ عدل عشر رقاب۔ ہاشم مراد ثواب برابر دہ ہر دہ کہ آنرا دکتہ و عدل یکسر عین و فتح آن ہر دو روایت است یعنی مثل و برابر چیزے و بعضی گفته اند بفتح ہا بر چیزے از غیر جنس و سے یکسر از جنس و کتب لہ مائتہ۔ حسنہ۔ و نوشتہ شود ہر سے وی صد نیکی۔ و محبت عنہ مائتہ سبتہ۔ و محو کردہ شود از دوسے صد ہر بی ایچہ

مؤید آن است کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص است و یحییٰ بن ابی الف است۔ و کانت لہ جزا من الشیطان بودہ ذلک۔ و باشند این کلمات مراد پناہ از شیطان و شرے دوران روز کہ گفته است این کلمات۔ یعنی بیسی۔ تا آنکہ شب گاہ کند جز یکسر خار استوار و قنویہ۔ و لم یات احد بانفس ما حاسبہ الا رجل عمل اکثر من ذلک۔ و نیار و بیچ کی عملی فاضلہ را آنچہ آورده است او گمر و یکہ عمل کرد و بیشتر از آنچہ او کردہ از جنس ہون تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال

اول کہ در حدیث ابی ہریرہ ہی آید سالم است۔ متفق علیہ۔ و عن ابی موسیٰ الاشعرے قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ گفت ابو موسیٰ اشعرے بودیم با آنحضرت و سفرے۔ جمیع الناس یجہون بان یکبیر پس در ایستادن مردم کہ آواز بلند میکنند یکبیر۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس ارجعوا علی انفسکم۔ اسی مردم نرمی کنید بر ذاتہا سے خود و تعب نکشید بہ بلند کردن آواز و درین اشارت است کنش از جہر ہر سے آسانی و نرمی ست نہ از جہت نامشروعیت ذکر جہر و حق آن است کہ ذکر جہر شروع است بے شبہ

اگر بعارض اینہا در رسالہ آورد اثبات نمودیم پس ازان تاکید کرد و منع را بقول خود۔ اَلَمْ لَا تَدْعُونَ اِیَّہُمْ وَلَا تَعَابِیْ بِرِسْتِیْ کہ شما نیخوانید کہ را ونہ غائب را۔ اَلَمْ لَا تَدْعُونَ سِیَّہِیْ بِرِسْتِیْ کہ شما نیخوانید شلو سے بیار۔ و ہیکم۔ و او ہاشم است بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکہ حاجت بذکر اونیت بناسبت سمیع است کہ ہر دو در اکثر مواضع معاند گردند و با وجود آن اشارت است بآنکہ و سے بی بیند شمارا وی داند احوال شمارا و میداند احوال شمارا از

ہمیت شمارا و صورت شمارا و طبیعت شمارا کہ بے بہرہ است آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر ادراک کنندہ ترست از سمیع اعمی فاضل۔ و الذی تدعونہ اقر بعلی احدکم من غنق راحلہ۔ و آن کسیکہ نیخوانید شمارا و راند و یکہ ست یکی از شمارا اگر دن شتر وی قال ابو موسیٰ و انما خلفہ گفت ابو موسیٰ اشعرے و من پس آنحضرت بودم بر شتر پیچا دہ۔ اول۔ میگویم۔ لاجل و لا قوۃ

الا باللہ فی نفسی۔ و نفس خود آہستہ۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ یا عبد اللہ بن قیس۔ اسم ابو موسیٰ اشعریت الا اولک علی کنز من کنوز النجۃ۔ آیا راہ تنہا می ترا بر کنجی از گنجہا سے بہشت۔ فعلت بلی۔ پس گفت من آرے نما۔

یا رسول الله قال - گوشت آنحضرت - نه حول ولا قوة الا بالله - آن گنج از گنجهاست بهشت این کلمه است این معنی که گفتن این کلمه گویند خود را ثوابی بی بخشه که شکر گویند و یا سزاوارند که ثواب دنیا و جنات آن لاشی است و مثل آن گفته اند که چنانچه ذکر میبرد و مرتبه بر عمل این کلمه نیست که معنی آن تیرس است نه حول و قوة و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است و در تفسیر این تفسیر این حدیث پیش از حضرت شیخ عبدالحق ایضا بخواند و توفیق یابد و حقیقت این گنج پر سید فرزند هاشم بن علی است  
خواهر بهشت افتشاد با آن که در این دنیا بهشت نیست و شوق علییه

و الفصل الثاني - وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال - کسی که گوید سبحان الله تعالی و بحمده غرست له نخلة في الجنة - نشاندن شوی بهشت او درخت خردا بهشت - رواه الترمذی - وعن الزهیر بن رقی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صبح بالصبح البهاذیه نیست صبح صبحی که صبح میکنند و روزه بندگان - الا انما دناوی - مگر آنکه آواز کنند آواز کنند یعنی فرشته او از میکند - سبحو الملك القدوس تسبیح و تشریف کنید خدا را که باو شاه ماکنا الملك پاک از هیچ نقائص است و گویند سبحان الملك القدوس -

رواه الترمذی - وعن جابر - یعنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل الذكر لا اله الا الله فاحسن ذكر لا اله الا الله است اگر چه او را بسیار است و هر چه بدان یا خدا حاصل شود آن احوال و افعال نوکرت و لیکن این کلمه توحید است و بیان بی آن هیچ و نه اشتغال و یادوست این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است و تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سر که موعود است در دل و لهذا اختیار کرده اند شایخ آن را در تربیت امر بیان - و افضل الدعاء الحمد لله - و فاضل من دعاء الحمد الله است تسبیح حمد عبادت آن است که ثنا بر کرم و معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شدن برادر که به خداوند متعالی است و معنی شکر است بلکه حمد را من شکر است و تکریم به جبهه نبرد نیست مستند - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن جابر الله بن عمر قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم الحمد لله اس الشکر - حمد و شکر است نه به اگر شکر تعظیم نعم است و فصل لسان اظهر و ادل بدان اما فصل قلب منفی است در دلالت افعال حواجز زیرا که شکر تعظیم نعم است یا به محبت داشتن بدل با ناکردن به زبان یا خدمت کردن یا اعتقاد و دلالت افعال حواجز تصور و اشتباه است - انشکر الله عبدکم حمده - شکر کامل نه گفت خدا را بنده که حمد گفت او را درین کلام اشارت است بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و اتویر قلب کیل آن به فعل زبان تیر نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - و عن ابن عباس - راجع الله

عنها قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من يدعى الى الجنة يوم القيمة الذين يحمدون الله في السرار والضرار - نخستین کسانی که خوانده و پنده شوند بوسه بهشت روز قیامت آن کسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال - رواه ابی بصیر فی شعب الايمان - و عن ابی سعید - الحذری



ورشته پاسے دراز گره پای بستند۔ اندان کذا حقیقۃ السیوطی فی رسالہ۔ فقال الا خبرک بما ہوا لیس علیک من ہذا وامنزل  
شک راوی است۔ پس گفت آنحضرت آیا خبر ندیم ترا سے کہ آن سہیج کہ آن آسان تر یا فاضلتر است بر تو ازین تسبیح کہ وہ  
نختہ ہای بسیار بجا کیت و فاضلتر است از روزی کیفیت و آن تسبیح کہ امست سبحان اللہ عدد و مخلق فی اسمہا ہاکی است خدا را عز و جل شہا  
خبر سے کہ پیدا کردہ است در آسمان۔ و سبحان اللہ عدد و مخلق فی الارض۔ و ہاکی خدا شہا خبر سے کہ پیدا کردہ است در زمین و سبحان اللہ عدد  
و ہاکی خدا را شہا خبر سے کہ میان آسمان و زمین است۔ و سبحان اللہ عدد و مخلق۔ و ہاکی خدا شہا خبر سے کہ پیدا کردہ است  
و سے قیامی تا ابد۔ و اللہ اکبر مثل نہ لک۔ یعنی گفت عدد و مخلق فی اسمہا آئے آخر و احتمال دارد کہ لفظ مثل ذلک را  
گفتہ باشند بجا سے عدد و مخلق فی اسمہا الی آخرہ و اللہ اعلم۔ و الحمد للہ مثل ذلک و لا الہ الا اللہ مثل ذلک لا حول و لا قوۃ

[illegible]

کان کن حمل علی ماته فرس فی سبیل الله - باشد همچو کسی که سوار کرده است مردم را بر صند اسب و در راه خدا - و من  
 بل الله ماته بالغه ماته بالعشی - و کسی که تامل کند و بگوید لا اله الا الله صمد بار و بر باد و زنده بار و درشت بانگاه - کان کن  
 عشق ماته رقیبه سن ولد اسمعیل - باشد مانند کسی که آزاد کرده و صندیده را آزاد و اسمعیل علم اختلاف است علما را در تفسیر  
 عرب با بعضی می گویند در مشرکان ایشان یا قتل است یا ایمان و این حدیث ثبت قول اول است یا آنرا که کسی نظر نماید  
 اسیر و استرقاق کرده باشد و بخیه گفته اند که این مبالغه است - و من کبر الله ماته بالغه ماته بالعشی - و کسی که  
 بر بزرگی یا کند خدا را و بگوید الله کبر و بر باد و صند بار و درشت بانگاه - لم یات فی فکک لیم احد اکثر ما است  
 به الامن قال قتل ذکک - نیار و در آن روزی که علی بشیر از آنکه آورده است آن کس آن را که کسی گفته است قتل آن -  
 او را و علی ما قال - یا زیاده کرده است بر آن حدیث ثلث آنچه گذشت در فصل اول و حدیث ابی هریره سخن

[illegible]

و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این و هر دو میزان پر میشود و الله اعلم - و لا اله الا الله لیس الهام حجاب  
 درون الله نیست مگر این کلمه را پرده فرو خدای تعالی - حق تخلص علیه - تا آنکه میرسد بسوئے خدا و در راه محبوب  
 و موقوف نمی ماند زیرا که این توحید حق است و توحید حق باقی است - رواد الله ندی و قال فلا حدیث غریب و لیس اینها از  
 با نقوی - و سخن ابی هر سرقه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال عید - نگفت هیچ نبیره -  
 لا اله الا الله خلصا - بر وجه اخلاص در توحید - خط - هرگز - الا تحت له ابواب السماء - مگر آنکه گشاده میشود و مر آن نبیره  
 را در آستان آسمان - یعنی بعضی اهل العرش - تا آنکه میرسد بهوش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن  
 او بسوئے خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت - ما اعقبنا الکبار - ما دام که پیوسته کنان کبریه را و کی شود و از آن  
 تقیید او با عقبتاب کبار از بر است سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان همه عمل ناقص و محلی و مجرد اخلاص است  
 قوله تعالی و اعمل الصالح یرفعه رواد الله ندی و قال فلا حدیث غریب و سخن ابن مسعود - رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لعقبت ابراهیم - گفت آنحضرت پیش اندم ابراهیم علیه السلام را - لیله اسرته - پی  
 در شب اسرته که مرا از مسجد حرام به مسجد اقصی بردند که شب مراج بود - فقال یا محمد افترادتک منی السلام - گفت  
 ابراهیم اے محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام قرار بده و کسر است از اقرار یعنی خوانند و بعضی  
 نسخ اقرار بکسر غمزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جاسه و گاهی در کتاب  
 کجاء شده است - و اخبرهم ان النجاة بطیفة التربة - و غیره و ایشان را که بهشت خاک از زیر اثر و یک کبریا است -  
 و غنیمت المار - و شیرین و خوش است آنها - و انها قیام - و خبر ده که بهشت یعنی زمینها - که او را اصل بهشت است  
 خالی از درختان که نیست نبات در دوسه - و ان غراسها - و خبر ده که درختان دوسه این کلمات است - سبحان الله  
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم - یعنی درختان بخیر اے اعمال مردم در انتخاب نده هر کلمه از کلمات مذکوره که  
 کسی بگیرد در حق و در بهشت برسد - و می نشاند و چون درختان بخیر اے این کلمات اند و گویا عین این کلمات  
 اند قیام جمیع قاع زمین هموار و زمینی که ستشیرها در دنیا شد و خوش و درخت نشاندن و غراس کبریا -  
 رواد الله ندی و قال فلا حدیث غریب و سخن ابن مسعود - یعنی تخانیه او - و سکون ثانیه و فتح و غنیمت  
 و بهر که مشغول به سجده یا نیز میگوشاید نیست یا سر صحابه است - و کانت من الماحرات - و بود این زن از زمانیکه  
 هجرت کرده بودند از کعبه مدینه و بعضی میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت - گفت - پیبره  
 قال لنا رسول الله - گفت ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم علیکم بالسیب و التهلیل و التقریر - بر شما باد سه  
 جماعت زنان که یاد کنید خدا را نیز است و یا کی بگفتن سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة الروح یا گفتن سبحان الله و  
 یا آنچه در حق اوست کذا قوا - و اعتقدن بالانامل - و عقده کنید و گره بندید بر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و اهل

حساب را عقیده است موضوع از برای اعداد و مشهور میان ایشان - فان من مسولات زیر آنکه بدستیکه نامل با اصابع  
پرسیده بشود در دنیا است از آنچه کسب میکنند - متلطقات - نفع و الا طلب نفع کرده شده گو یا گردانیده بشود و خداوند  
تمام اعضا و جوارح گو یا میگرداند و گو ای میگرداند ایشان - فلا تعفون فتنسین الرقة و غافل مباحثه اے زمان از  
ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و سے پس فراموش کرده بشود و محمود و محمود گردانید - و شوبه از رحمت و تسبیح با حفظ معلوم نیز  
روایت است یعنی در بنیاد رحمت را - رواه الترمذی و ابو داود -

**الفصل الثالث** - عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جابر اعرابی الى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فقال - كنت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آدم و بادی نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما قولہ - یا موزان  
مرا کلامی و ذکر میخوانی که میگفته باشم من آنرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت گو - لا اله الا الله و حمده لا شریک  
له الله که بگوید الحمد لله که شریک سبحان الله رب العالمین لا حول و لا قوة الا بالله العزیز العظیم - و در روایت ابی  
العظیم - قال فهو لا ربی غای - گفت اعرابی این ذکر را بر سر خداست و حمد و ثنا سے دوست پس چیست  
برای من که دعا کنم بر سے خود و خیر خواهم بر سے خود بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت گو - اللهم اغفر لے  
و ارزقنی و ابدنی و ارزقنی و عافنی شک الراوے فی عافنی - شک کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست -

رواه مسلم و عن انس - رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على شجرة يابسة الورق - آنحضرت  
گذشت بر درخت خشک برگها - فصر بها بصاه - پس آنحضرت مالمع زرد آن درخت را بچوبیکه در دست آنحضرت بود  
فقتلها و ورق - پس افتادند و برگها شدند برگها - فقال ان الحمد لله سبحان الله و لا اله الا الله الا ان الله لا يقطع ورق  
پس گفت آنحضرت که گفتن این کلمات می انگند گنایان بنده پس میریزد گنایان و سے - کما تيسق و ورق نه شجره  
چنانکه میریزد برگها سے این درخت - رواه الترمذی و قال نه حديث غريب - و عن مجول عن ابی هريرة

قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله - روایت کرد مجول شامی که از شایسته  
تابعین است از ابی هريرة که گفت گفت مرا آنحضرت بیاگو لا حول و لا قوة الا بالله را زیرا که درین بیات است از  
عیله نفس و توانائی و سے که مانع است از سادک طرفت قنای و توکل شیخ امام فطی ابو الحسن شاذلی ره گفت صحبت  
و اشتغال در ریاضت خود با صر سے پس وصیت کرد مرا و گفت نیست اقوال چیز سے معین تر و محدث تر به افعال از قول  
لا حول و لا قوة الا بالله و نیست در افعال چیز سے محدود و معین تر از ذکر بخیر بسو سے خدا و اعتقاد بفضل و سے و من بشتم  
الله نقد بدی الی صراط مستقیم انتی - فانها من کثر الخیر - پس بدستیکه این کلمه بخیر از گنهای بهشت است - قال  
مجول من قال - گفت مجول پس کسی که گوید لا حول و لا قوة الا بالله - نیست حیل و بازگشتن از صعیبت و قدرت  
و توانائی به ملاعت مگر بتوفیق خدا - و لا منجی من الله الا الله - و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسو سے او و در بعضی



روایات و لا الجبار نیز روایت کرده اند و دنیا مقصود است و مجاز مهور - گفت الله عنه سیدین بابا و الله او با ما افتخار -  
 کشاده کند و دور گرداند خداست تعالی ازان کس بفتاد و درانگزند که کمترین آن بفتاد و در فقرست - رواه الترمذی  
 و قال هذا حدیث لیس اسناده متصل - و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست است و درسته متصل - و قول الترمذی  
 من ابی هریره - زیرا که کمال نه شنیده است از ابی هریره در کاشف و بی گفته که کمال روایت میکنند از عایشه رضی الله  
 عنها و از ابی هریره بطریق ارسال - و حسن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 لا حول ولا قوة الا بالله و این تسبیح و تسبیح و الله - این کلمه دارا است از خود و نه در و که آسان ترین آن در  
 اندوه است مرا خود و باطنی است از گرفتار است نفس و بنده خود برین و خود پرستی و شکر خفی یا عاتق از باطنی و طاهر  
 و نادر و محسنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا حول الا بالله من تحت العرش من انتم النجیة - و حسن ابی  
 هریره است که گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که تمام خاص کبریا و عظمت و جلال  
 حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت است و آن کلمه کدام است - لا حول ولا قوة الا بالله بقول الله تعالی - میگوید  
 خداست تعالی یعنی در وقتیکه میگوید بنده این کلمه را - اسلم عبده - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد و بنده من بانه  
 و اخلاص - و تسلیم - و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلام و تسلیم یکدیگر است  
 و مقصود از تکریر تاکید و تفریط است - رواها البیهقی فی الدعوات الکلیه - روایت کرد این دو حدیث را - و بعضی گفته اند  
 کبیر - و حسن ابن عمر - رضی الله عنهما ان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سبحان الله و صلوة الله علیه و آله  
 این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلاق همه تسبیح و تترتیب الهی قائل و اطلق الله چنانکه در مؤان من توار  
 الایسج مجده و جاسه دیگر فرمود کل قد علم صلوة تسبیح خواه بلسان حال یا قال - و الحمد لله کلمه الشکره و الحمد لله کلمه  
 شکرست که هر چیز و هر کس شکر نعمت الهی میگوید - و لا اله الا الله کلمه الاخلاص - و لا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید است  
 و الله کبر تبارک امین السماء و الارض - و الله کبر بر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین است زیرا که کبر یا عظمت  
 الهی را محیط و شامل است و تواند که امین السماء و الارض کنایت از تمامه عالم باشد - و الله قال العبد - و وقتیکه  
 میگوید بنده - لا حول ولا قوة الا بالله قال الله تعالی میگوید خداست تعالی - اسلم و تسلیم - اسلام آورد و تسلیم  
 گردانیده من - رواه ترمذی

### باب الاستغفار والتوبة

استغفار و رافت طلب غفر یعنی استود و شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه و رافت یعنی رجوع و رجوع از معصیت و پشیمان شدن ازان با صدق غم بر آنکه باز نگردد و توبه را کاسته اسند کند بحق تعالی و گویند  
 تاب الله علیه یعنی رجوع بر حمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدد یا بر تخفیف یا از حذر یا با حمت - و از سید الطائفت







و کلمه را خندید کسی که نگردد و اندان و ادان از آنچه نزد من است از نعمت - الا کما فی نفس الخیط انوار و خل البحر کما فی کلمه سیر و انوار  
سوزن یعنی از آب و ریاحون و رآورده شود و در ریاحون و آب و سوزن انما هی اعطاکم حصیها علیکم - اسی بندگان من نیست آن  
عالمها سے نیک و بد مگر علمها سے نیک و بد است انما ویشمارم بر شما ششم او یکم ایام پشتم تمام میدهم شما را جزای اعمال را - من و تو  
غیر از خود اند - پس کسی که بیاورد نیکی یا نیک و در علمها سے خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای  
غیر بران مترتب گردانید و من و جد غیر ذلک نایاب من الانفس - و کسیکه بیاورد غیر نیکی و در علمها سے خود پس باید که شکر  
کند مگر نفس خود را که مشغول آن بخوراسے بر رسید - روافه سلم - و عین الی سعید - الخیر سے یعنی الله عزه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة مئین انسانا - بود و در بنی اسرائیل مردی که کشت  
نود و نه آدمی را ششم حج بیسال - پست بر پرون آمد و در حالی که می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکنند مغفرت  
را از خدا و استغفار میکنند و معنی اول المسب و یحق است قبول و سے قال را بهی فانه التوبة پس الله می و پس رسید  
او را آیا هست مرا و توبه و قبول می افتد از و سے توبه و در بعضی نسخ الی توبه آیا هست توبه و این اگر چه جهت معنی  
ظاهر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است - قال لا - گفت را سب نیست ترا توبه - نقله - پس کشت آن مرد را بیسال  
و جعل بیسال - و درایت و که سوال میکنند مردم را - فقال لرجل ایت قمریکذا و کذا - پس گفت مرا و را و سے بیات و  
چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که و و سے غالی هست یعنی و و سے کسی است که محل  
شکل تو خواهد کرد - قادر که الموت - پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فاما بعد - ه  
نحوه - پس بیسال کرد آن مرد پس نه خود بجانب آن قمر یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سیند را بر زمین کشیده  
آن جانب رفت و بیسال کردن و بکرانی برخاستن - فاختمت فی لاکمة الرحمة و لاکمة العذاب - پس پیکار کرد و در  
دوازع نمود و در شان آن مرد فرشته گان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که و سے مرحوم  
و فرشتگان عذاب بران آمدند که و سے مغضوب و مغذوب است فادعی الله الی بردان تقریب یعنی  
فرستاد خدا سے تعالی بسوے این قمر که متوجه شد و بود بجانب آن نزدیک شود بیست - و الی قوله و ان با الله  
و و می فرستاد بسوے این قمر که و سے از آن جهت که و بود که و - رواه بیست - فاما فی قوله یا یفدایا پس از آن  
خدا سے تعالی فرشتگان را اندازد که و به پاید مسافتی را که میان دو قمر است نسبت به میت که کدام از قمر  
نزدیکتر است - فوجد الی الله اقرب بالبشر - پس یافته شد میت بسوے این قمر - و اما فی قوله و کثیر است بیست  
شیر بیست - نقله - پس آمد برید و شد بر او و درین حدیث کمال بسیار است به حدیث رحمت الهی و اعیان  
بمغفرت و سے تعالی و آن بعد از نیت او بود و توبه و استغفار و توبه علییه - و عین الی هر سیر - معنی آن  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و الذی یجید و لو لم یزید الله به الا کلمة - و گفته شما که قیام خدا و







گزشت و عن شد او بشین ہمد و تشدید دال اولی - بن اوس - نفع ہمد و سکون و اور صحابی انصار سے برادر زادہ  
 حسان بن ثابت اور ادبہ را اور صحبت ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید الاستغفار ان تقول -  
 انفسل استغفار این ست کہ گوئی اللهم انت سب - خداوند توئی پروردگار من - لا اله الا انت - نیست معبودے سبقت  
 مگر تو خلقتمنی - پیداکردی تو مرا - وانا عبدک - ومن بندہ تویم وانا علی عبدک ووعدک - ومن ثابت وایم بر عہد عہد  
 کہ با تو بستہ ام و وعدہ کہ با تو کردہ ام اگر چہ وفا سے آن از من نمی آید یا عہد سے وعدہ کہ تو بفضل و کرم خود برای اہل یا  
 و طاعت نکردہ پس من تقیم و مقہم بر عہد تو و مصدق بوعدہ تو و دل بستہ بر درامید نشستہ ام اگر چہ هیچ طاعتی چنانکہ  
 باید از من نمی آید - ما استطعت - آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق در گاہ تو باشد و ادای حق  
 تو توانم کرد کہ آن مقدور و بشیر نیست و از طاقت آدمی بیرون ست - اعوذ بک من شر ما صنعت - پناہ میجویم تو از بد  
 آنچه میکنم کردہ ام از گناہان بلکہ ازین طاعت موری کہ میکنم کہ از معنی حسن و احسان خالی ست و دعوی حول  
 و توت ست لغو و بابت من ذلک - ابو رکن بہتک علی - اغتراف میکنم براسے تو تو اتر فیما ن نعمت تو بر من - و اولو  
 بر منی - و اغتراف میکنم بر و ام و اتر ارجو گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہا سے تو و این معنی دایم ست بی انقطاع و جو  
 نعمت از جانب مولی و صدور گناہ از بندہ و در اخبار آمدہ است کہ پروردگار تعالی میگوید کہ اسے بندہ تا کے خیر و  
 نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفر ان از تو بسو سے من صادر گردد و من محبت و تو دومی کنم بسو سے تو بآنکہ  
 بے نیانم از تو و تو دشمنی کنی من بہ معصیت و بیفرمانی بآنکہ محتاجی من فاغفر لی - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر  
 الذیوب الا انت - پس بدرستی کہ نمی آمرزد گناہان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نہایت ذلت و تقاضا  
 و انکاست و اہل سید الاستغفار نام کرد از محبت اجتماع معانی آن درو سے و سجد قوم رئیس و مقدم را گویند  
 کہ ہمد را و رجوع امور رجوع بوسے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این ست کہ بندہ باید کہ ہمیشہ نظر برگناہان  
 و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا کہ اگر تقصیر کند عیوب نفس خود را استولیت عمل خود را  
 کہ صلاحیت قربت در گاہ و قابلیت قبول و سے ندارد و نعم اقال بلیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود  
 را ضمیمہ کرد و علت عصیان نشود و قال اخبر بیت اگر طاعت خود نقش کنم بر نانے و ان نان بہم پیش کشی بخوا  
 و ان سنگ سالی گر سہ و زردانی - از رنگ در ان نان نرند و زردانی - رحم اللہ قائمہ و اگر فرضا علی خالص گردد و  
 حالی صحیح نشود و وقتی کہ صافی گردد و منت و فضل الہی را مشاہدہ کند و از خود نداند و بدان مغرور گردد و خود را بل و  
 مستحق نداند پس بندہ دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و بویستانت و فضل خدا ست و این از اجل  
 معارف و انفع و اسلم احوال ست براسے بندہ و با وجود آن تمسک بوعدہ حق و مستوثق بعہد و سے باشد و  
 علامت آن ثبات و استقامت ست بر و اسے عہد عہد و بیت و اداسے حق و بویستانت رزق اللہ تعالی بعد از ان

نفیست این سید الاستغفار۔ را بیان میکند و میگوید۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ومن قالها من النار۔ و کسیکه بگوید این کلمات را در خبر دے از رز۔ موقنا بها۔ و در حالی که یقین دارنده و اعتقاد آورنده است آن۔ نجات من یو میبش مروم و در آن روز قبل از آن میبش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة۔ پس آنکس از کسان بهشت است۔ ومن قالها من الیل و هو موقن بها نجات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة۔ و کسیکه بگوید آن را در خبر دے از شعب و حال آنکه صبح یقین دارنده است بدان پس میرد پیش از آن که صبح کند پس دے از اهل بهشت است۔ رواہ البخاری۔

**الفصل الثانی عن اقصی**۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ یا ابن آدم انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک۔ گفت آنحضرت که گفت خداے تعالیٰ اے فرزند آدم بدستی که تو ما دام که دعا کنی مرا بآمر زید و امید واری می آمزم تا بر هر عملی که باشد در هر تو از گناهان۔ و لا اله الاک و باک ندایم از اینکه گویند چرا گناهکاری را که من را در عقاب گناه بود و بخشید۔ یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک و لا اله الاک۔ اے فرزند آدم اگر میرسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آسمان طلب آمرزش میگرد دے تو مراے آمزم تا باک ندایم و عثمان بفتح عین ابر و افاضت ابر آسمان بر اے باند در علو و ارتفاع او است و عثمان کبیر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و تیز از آسمان چون بر واری سه خود را و بنگرے بجانب آن دعاغان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت است۔ یا ابن آدم انک لو تقیتنی بقرب الارض خطایا ای فرزند آدم بدستی که تو اگر پیش آتی مرا نزد یک بر پری زمین از دے گناهان شرم تقیتنی لا تشکر بے شکیا۔ پسر پیش آتی مرا در حالیکه شریک گردانی بمن چیزی دے را و کفر نمی و رندی بمن۔ لا یتیک بقربها منقرو۔ هر آندی ایمن ترا نزد یک بر پری زمین از دے آمزم زیدان یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیا مرزم من بشیر طایان بمن و قمر اب لجم و کبیر عین که قریب مقدار چیزی دے باشد پس قریب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفته که قریب کبیر طریقی است مثل انبان و راز که در دے شمشیر که بانیام و کار و توانایان و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشند نیز سوارانم و نفیم بمعنی قریب و در حدیث نفیم است و کبیر نیز آمده است انتہی۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد و الدارمی عن ابی

ورد قال الترمذی نہ حدیث حسن غریب و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ من علم الی ذوقه علی مغفرة الذنوب غفرت له لا اله الاک۔ روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت خداے تعالیٰ کسی که دانست که بر رشتی که من خداوند قدرتم بر آمزم زیدان گناهان می آمزم مرا آنکس را باک ندایم۔ مالم بشیر کن فی شکیا۔ ما دام که شریک نگردد و اند من چیزی را بنیر اگر چون میدانند که وحی تعالی قادر بر آمزم زیدان گناهان امید میدارد و او را بد که امید دارد که رحم را محرم نگردد و اندا و با آنکه در ذکر قدرت الهائی بخوار تنزیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر را رحم میکند و او نیز این شخص هر من مست بخلا و صفات و

و مومن منقور است پس ذکر عالم بیشتر کن و حکم تاکید است۔۔۔ وادانی شرح اسند و عثمہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 علیہ السلام من لم یستغفر یصل اللہ الیہ من کل ضیق محرج کسی کہ لازم گیر و استغفار را میگرداند خدا سے تعالیٰ مرا و را  
 از ہر تنگی بیرون شدن یا جائے بیرون شدن مومن کل ہم فرجا۔۔۔ و دیگر داند او را از ہر اندوہ کشادگی۔۔۔ و در توبہ  
 من حیث لا یحسب۔۔۔ و روزی میرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد و نیز اگر کسی ملازمت کند استغفار  
 را از ہر ذیہ میشود مرا و اگر گناہان او پس در حکم تنقیی بیاید کہ بیگناہ ندارد و حال تنقیی این است کہ ذکر کردہ شد  
 رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ۔۔۔ و عن ابی بکر الصمد فیہ۔۔۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ما امر من استغفر۔۔۔ امرا نہ کرد کسی کہ استغفار کرد۔۔۔ و ان علو فی الیوم سبعین مرتہ۔۔۔ و اگر جبہ باز کرد و بر مصیبت روز  
 بقما و بار اصرار دائم بودن و تقیم شدن و بر چیز سے و اصرار بر گناہ مذموم است و اصرار بر صغیرہ کبیرہ است پس ای  
 ہم کہ استغفار کہند از اصراری برآید و بے استغفار مصرست و بعضی گفتہ اند حد اصرار تکرار و توبہ است چنانکہ در  
 خود بیای کی یا بد پس با استغفار اصرار نبود۔۔۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم کل جی آدم خطار۔۔۔ اکثر فرزند آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند و عیضہ ببالغہ باعتبار وجود کثرت است  
 فی الجملہ یا بارے ببالغہ و خطا نہ ثواب دائم و گناہ و سر کہ است از آدمیان خبیثیا رسلوات اللہ و سلامہ علیہم کہ  
 مذموم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا شامل صفات دارند بقول کسی کہ صد و صغیرہ از ایشان جائز میبارد  
 انبیائے داخل این حکم باشند و خیر اخطائے التوابون۔۔۔ و بہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند۔۔۔ رواہ الترمذی  
 و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابی ہریرۃ۔۔۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا توب  
 کانت توبہ سودا و فی قلبہ پیرستیکہ مومن چون گناہ میکند پیدا میشود نقطہ سیاہ در دل و سے و تکتہ سودا و  
 بنصب نیز۔۔۔ و ایت است یعنی میگردد و آن گناہ سبب پیدا شدن نقطہ سیاہ و تکتہ یعنی نقطہ می آید و در اصل توبہ چوبی  
 کہ بران زمین بجا و ند۔۔۔ فان تاب و استغفر تنقل قلبہ۔۔۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نماید زدودہ میشود و دل و سے  
 و میرود و سیاهی آن۔۔۔ و ان لا ذرۃ من ذرۃ۔۔۔ و اگر بیشتر میکنند گناہ بیشتر میشود و آن نقطہ یعنی قلبہ تکتہ بالائی آید  
 دل او را و در میگردد و تمام دل را سیاہ میگردد و دل۔۔۔ فقد لکم الان الذمی ذکر اللہ تعالیٰ۔۔۔ پس آن تنگی است کہ  
 ذکر کردہ است خدا سے تعالیٰ و فرمودہ است۔۔۔ کلا بل ان فی قلوبہم کانا و یکسبون۔۔۔ رنگ گرفته و غالب اند  
 برداشتا سے ایشان کار ہائے کہ میگردند۔۔۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح  
 و عن ابن عمر۔۔۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد الم فی غیر غرہ  
 پرستی خطا سے تعالیٰ قبول میکند توبہ بنده را مادام کہ غرہ نکند یعنی نہ سد روح و نہ حلقوم و نہ غرہ آمد شدہ کردن  
 آواز و رگاہ و جان و رحن و غرہ در اصل تردید توبہ و رحن و وقت مردن در حلق آواز سے مثل غرہ پیدا



یہاں علیٰ ذنبہ قطعہ تاکہ یافت آن مرد عباد را روزی گناہی کہ عظیم تر بدشت اندازہ فقال قصر میں گفت با تائی فقال میں گفت خلنی  
 صریحی - بگذا - مرا با پروردگار من - البتہ علی رقیبہ - آیا فرستادہ شد کہ تو بر من نگہبان و موکل گویا آن مرد استغفار  
 می کرد و اعتذر مینمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاہر از سیاق حدیث آن است کہ بعض  
 فضل و رحمت خود در بدشتش و آورد پس مناسب آن بود کہ این حدیث را در باب سقرہ رحمتہ اللہ کہ خواہد آمدنی  
 آورد - فقال - میں گفت - واللہ لا یغفر اللہ لک ابد - بخدا سو گند نمی آید و خدا مقرر است ہمیشہ ولایہ خلک النجۃ - و در زبانی  
 ترا بدشت را - فبعث اللہ الیہا ملکاً پس فرستاد خداے تعالی بسوسہ آن ہر دو فرشتہ را - فقبحی ارجہما پس میدانید  
 آن فرشتہ ہر دو مرد را - فاجتمعا عندہ پس جمع شدند آن ہر دو مرد و نزد خدا - فقال لاندب اذ دخل النجۃ برحمتی - پس  
 گفت خداے تعالی مرا نگاہگار را در آسے و بدشت بر رحمت من فضل من - وقال لا اخرجک تطیع ان تحظر علی عبادی  
 رحمتی - و گفت و سے تعالی مرد دیگر را کہ تبعید بود آیا میتوانی کہ حرام گردانی بر بندہ من رحمت مرا - فقال لا یارب - پس  
 گفت نمیتوانم اسے پروردگار من - قال اذ ہوا بالی النار - گفت پروردگار تعالی بگاہ کہ بریدہ اورا بسوسے آتش  
 از بہت عجب و اعتماد و سے بر عمل خود و حکم و سے بر قادر کریم مختار بعد م عنقرت و سے آن گناہگار را و شاید او را نیز خشنیدہ  
 و بدشت آوردہ باشد بیت غافل مشو کہ مر کہ ہر دو ان مرد را و در سنگلاخ با دیہ پہا پریدہ اند یعنی باقیہ شقاوت  
 از سے راندہ و دور انداختہ اند بیت نو میدہم مباحث کہ زندان مادہ پوش - ناگہ بکینوش بنزل رسیدہ اند یعنی توبہ کردہ و قبول  
 در گاہ شدہ اند آخر ہر امید و رحمت حق مانند رحمت اوعام است و و سے قادر مختار است <sup>بی</sup> اسی سوختہ سوختہ و  
 و سے آتش و دوزخ ز تو افر و خشنی - تا کی گوی کہ بر عمر رحمت کن - حق را تو کنی کہ رحمت آموختنی - و راہ احمد و عن احمد  
 بنت نیرید صحابہ انصاریہ جلیدہ است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مہجوب را و کشت نہ تن را از کفای  
 بچو باقیمہ - قلت - گفت - سمعت رسول اللہ شنبدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرر - میخواند این آیت را -  
 یا عباد اللہ من امر فوا علی انفسکم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی - و باک ندارد ظاہر این  
 کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خدا می آمرزد گناہان را و باک ندارد و چنانکہ در فصل اول گذشت  
 عنقرت لک و لا ابالی و احتمال دارد کہ قول را و سے باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد  
 و در فصل ثالث بیان این حدیث ثوبان بیاید - و راہ احمد و الترمذی قال - و گفت ترمذی - ہذا حدیث حسن و  
 خوبی شرح استہ طریل بدل یقرر - و در شرح الیہ لفظ یقول است بجای یقرر - و این چنین روایت کردہ است  
 کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا عباد اللہ من امر فوا آلائیہ و عن ابن عباس - رضی اللہ  
 عنہما فی قول اللہ الا اللہم - تمام آیت این است کہ و الذین یحییون کبار اللہم و الفوا حیث الا اللہم ان ربک وسیع العفو  
 می فرماید آن کسانیکہ کیسو شوند و پیغمبر میکنند گناہان بزرگ را و انچه از بسے از خود رگند و مگر کم را یعنی انچه از گناہ









نعم بین وقع وادوسکون یا از کلمات اربعین کوفه و ثقات ایشان است امام احمد از حال و سب پر سید نگفت و  
از انانیست که از حال و سب پر سید یعنی حال و سب بیرون از حیطه بیان است - قال - گفت حارث - حدیثنا عبد  
بن مسعود حدیثین - حدیث کرد و ما را ابن مسعود و حدیث - احمد بن حنبل - رسول الله - یکی ازین دو حدیث از پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم و الاخر عن نفسه - حدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش است این است که - قال ابن الجوزی  
یرسے ذلک بکانه فاعده تحت جبل - گفت ابن مسعود بدستیکه مؤمن سے بنید و سب پر دگر گمان خود را خواہد  
باشد یا صغیر مانند کوہا و سب بنید خود را گویا و سب نشسته است زیر کوہی - یحیی بن ان یقع علیہ حی ترسد کہ بنید  
بر و سب از جهت غایت خوف و استعظام و سب گناہ را - و ان الفاجر یرسے ذلک بکانه باب مر علی الفقه - و بدستیکه  
فاستق کہ بمالاستندار و بدستیکه بنید گناہان خود را مانند گس کہ گذشت بر بنی و سب - فقال بہ بکناہ - پس اشارت  
کرد بان گس این چنین - اے بیدہ - یعنی اشارت کرد بہت خود - قد یحتمل - پس براندا و از بنی خود را از خود  
بے آنکہ تیر میاز گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن دان حدیثی کہ از ان حضرت تحدیث کرد این است - ثم قال  
سمعت رسول الله - بہتر گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - میگفت - لیس فرج توبتہ  
عبد المؤمن ہر آنکہ خدا سے تعالے خوش و شادمان شوندہ ترست توبتہ بندہ خود کہ مؤمن است - من جبل نزل  
فی ارض وقیہ - از مر ویکہ نزد آمد در زمین بیابان - ہلکتہ - کہ جایی ہلاک است فتح بیم کسر لام نیز آمدہ و ہلکتہ انجم کسر لام نیز آمدہ  
ازین است یعنی ہلاک کنندہ و درین فتح دال و کسر را و شدہ و نشاء یا بنی بیابان و زمین خالی کہ در و سب گیاہ تر وید  
و در وقیہ زیادت الف نیز روایت است و اصل دو بہ تشدید و او بنی بیابان ارض را بوسے نسبت کرد و در الف  
در نسبت زیادہ سے کنند چنانکہ بشتابلی طائی میگویند - ہر حاجتہ - بان مرد و شتر سواری او بود و علیہا طعام و شراب  
بر ان راحلہ خوراک و آب او بود کہ با خود برداشته بود - فوضع لاسہ - پس نہاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین - فنام  
فوقہ یس خواب کرد و خواب کرد و سب - فاستیقظ وقد خیمت راحلتہ پس بیدار شد آن مرد و حال آنکہ تحقیق  
سختہ و گر بخیمتہ بود راحلہ و سب - طلبہا - پس جست راحلہ را حتی اذا ارست علیہ الحد و العطش - تا آنکہ وقتیکہ سخت  
تسہ و سب گرمی و تشنگی - او ماشا - الله - یا سخت شد بلا محنت دیگر کہ نخواستہ بود خدا - قال ارجع الی مکانک  
الذی کنت فیہ فانام - گفت آن مرد باز برگردم بجائے خود کہ بودم در ان پس خواب کنم - حتی اموت - تا آنکہ بمیرم  
فوضع لاسہ علی ساعدہ لم یوت - پس نہاد سر خود را بر باز و سب خود چنانکہ عادت است تا بمیرد - فاستیقظ فانام  
ساعتہ - پس بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر است نزد او - علیہا زادہ و شرابہ - ہر اوست تو شتر او و آب او -  
فنام و شد فی حاتمہ عبد المؤمن من ہذا ہر اعلتہ و زادہ - پس خدا سخت ترست از و سب خوشی و شادمانی ازین  
از خود شادمان شد بافتن راحلہ خود و تو شتر خود کہ گر بخیمتہ بود و گرم شدہ بود و ہمچنین بندہ گفت ہمار



افس به کمال است و الله اعلم سر او چون از بروج و بلاد و احوال و غیره از او پرسیدند و از او پرسیدند که این  
مغز است باین حدیث نه را می و نه را می بجزول است مدنی شرح السیر و سعه عنده متوفی و در شرح السیر روایت کرده است  
از ابن مسعود بطریق موقوفه - قال - گفت این مسعود را اندام توبه پشیمان شدن از گناه توبه است و غم به عدم رجوع را  
نیز در مفهوم اندام داخل ساخته اند و التائب لمن الاثر قبل - و توبه کننده بهیچ کسی نیست که گناه مراد او را برگرداند

**باب در شتمات و لواحق ابواب سابقه**

در بعضی نسخ باب فی ستمه الفقه و احسن ترمیمه مناسبه احادیث باب است

فصل الاول بحمد ابی سهرسپه - رنجی اندر غنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قضی اللہ الخلق  
کتب کتابا برقی کہ پیداکرید خداے تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد و احکام خود نوشت کتابی را و خود غنہ فوق و عشر  
پس آن کتاب نزد خداست بالاسه عرش خدا تنصیف بالاسه عرش تنبیه است بترسیم امر و جمالت شان آن کتاب  
ان رحمتی سبقت غضبی - آن کتاب یعنی مکتوب این است یا در آن کتاب این است کہ رحمت من پیشی کرد و غنہ است غنہ  
ولی روایت غلبت غضبی و در روایتی بواسطه سبقت غلبت زکویست و تصور یکی است یعنی علی مرتضی سبقت رحمت و غلبه و سبقت غضب  
بر غلبه آثار رحمت و جود و انعام اوست تعالی که تمامه خاوقات را در گریزند است و غیر متناهی است بجلاله اثر غضب که در  
بعضی نبی آورد ظاهر است یعنی وجود چنانکه فرموده و ان تقه و اتقه اللہ العظیم الخسوف و انوار غنہ بی محدودیت چنانکه پیش از انوار و نور حق  
و سبقت گلشنی و غیر تهاون و اتقه بندگان در او اسے شک نه اسے حق جل جلاله و نعم نواله زیاده از حد و عدا و احسان است  
چنانکه فرموده و کواحد اللہ الناس بلکم ثم تارک علی ثمرا من و ابره پس از رحمت حق تعالی است کہ اتی میدارد ایشان را  
در روزی میباید رحمت میباید و عذاب نمی کند این در دنیا و دین و رحمت و سبقت حدیث آینده شگفت

بیان اوست که فرمود: و غنمه مهم انانی هر برده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کلمه لا اله الا الله  
مرفعه است تعالی را بعد رحمت است و با هر آن است که کثرت اوست یا مراد انواع کلمه آن است که در  
زیر هر نوعی افراد غیر تنهایی است یا حصرا باعتبار این دو معنی است چنانکه ان کلمه تسبیح و تسبیح اسم گفته شد و الله اعلم  
انزل شماره حج و احواله بن الحنن و انزل - فرمود سزاوارست از ان حد رحمت یک رحمت را بیان و آیه بیان  
و آیه بیان - و بیان چهار پایا - و الله اعلم - و بیان هر چند در هر دو معنی - و بیان تا عطفون بیس بان رحمت - و بیان می کنند  
بر یکدیگر و با تیرا و ان توان رفت می نشانی بر یکدیگر و با تیرا و ان توان رفت می نشانی بر یکدیگر و با تیرا و ان توان رفت می نشانی  
تسخیر من خوش نبرد که چنان است ان است که انشای لغت - و بیان از ایشان سفیر و متبعه است و اخرا که تسبیح تسبیح رحمت بر جسم  
بر آنها داده بودم العقیقه و پس گذاشته و نگذاشته است خدا تعالی خود و رحمت را که بر جسم میکند و بخت ایشان نمایان  
ان رحمتها نه گمان خود را در ذوق قیامت چون متوجه است که شش شش در رحمتی در آخرت مخصوص بر ایشان است و اینها





تعالیٰ خود قاورست بر آنکہ میداند او را در آتش پس اگر گونید پس چون می اندازد خدا سے تعالیٰ کافران را میبرد و عاصیان را  
 و توفیق خواهد جوایش این است کہ کافران با نکار و استکبار و عاصیان بدم انقیاد ترک اطاعت از بندگی برآمدند و  
 عبد نامند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبد اللہ بن عمر یاد متفق علیہ - وعن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمن نبی احدکم علم - ہرگز سنگاری نمیدہد هیچ کی از شما را عمل او بکہ نجات  
 بفضل رحمت الهی است - قالوا - گفتند صحابہ بطریق استفهام - ولانت - و نہ تور سنگاری می یابی بعضی نو با وجود  
 عمل عظیم کامل کہ تو داری - یا رسول اللہ قال ولانا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یغفر لی اللہ منہ برکتہ - مگر آنکہ  
 بپوشد خدا سے تعالیٰ از جانب خود بر رحمت خود ما خودست از عبد کبیر غین مجہ غلات شمشیر و چون این کلام شعر بود  
 بافتا سے عمل در علیت نجات و این منافی نیست بسببیت عمل را و در غایت او را در نجات پس بحکم تعالیٰ و وضع و  
 اشارت کرد و اثبات آن و فرمود - فسد و را پس راست و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچہ تیر راست  
 میرود بی الصراح سد و بقیہ و رستی کرد و در گفتار - وقار بود - و میانہ رو سے کنید در عمل بی افراط و تفریط این  
 در معنی تفسیر و تاکید سد و راست - و اخذ او را و حوا - و سیر کنید در باد و شہانگامہ منی من اللہ تجہ - یعنی و ال  
 و سکون لام و بکنید چیز سے از سیر و شب کنایت است از نماز تہجد و شیء بجز و رنج ہر دو روایت است و القصد القصد  
 و لازم گیرید میانہ رو سے را بقیہ و تا بر سیر بمنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر غدد و در وجہ و دلجہ  
 یا متعلق است بالترام قصد نہیر کہ افراط و تفریط ہر دو مانع و رسول بقصد است - متفق علیہ - وعن جابر رضی اللہ  
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخل احدکم من علمہ النجۃ - و نہ می آرد هیچ کی از شما را عمل او در نجات  
 و لا یخیرہ من النار - و نہ مانع عمل او را از آتش - و رنج - ولانا - و نہ من می در ایم و نہ ہم - الا برکتہ اللہ - مگر برکت  
 رواہ سلم - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما اسلم العبد فحسن اسلامہ -  
 و توفیقہ اسلام آورد و مرد پس نیک شود اسلام و سے یعنی صحیح نشین و یقین و اخلاص بے شائبہ شک و نفاق  
 چنانکہ باید - کفر اللہ عنہ کل سئیۃ کان زلفا - میوشد و می بخشد خدا سے تعالیٰ از و سے ہر بدی کہ بود آنکس کہ  
 پس گذرانیدہ و سابق کردہ است و زلفا و تشدید لام است و بتخفیف لام نہیر روایت کردہ شدہ است  
 زلفا زلفا لہف بہ یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب - و کان بعد القصاص - و میباشند بعد از ان  
 قصاص یعنی مجازات و نمائند در عمل و جزا سے آن شتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد و یا نجاشی  
 کہ از آنجا آمدہ است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزا سے عمل چیست - الحنفہ بقصر انما لہا  
 تکی بد و چند مانند و سے - الی سبع مائۃ ضعف - تا بقصد مثل یعنی با بدہ بلکہ کی بقصد مالی اضعاف کثیرہ - تا مثال  
 بسیار و بیشتر از بقصد نیز بر حسب شقت و صدق اخلاص - و اسیمۃ ببتلہا - و بدی بیک مانند و سے - الا ان یغفر



عنها - مگر آنکه بگذرد خدا تعالی از آن و یک به هم ندانند این فضل و کرم و رحمت الهی است که خدای تعالی را آن مرتبه  
 بسیار داند بدی میگردد و اگر خدای تعالی بدی دهد - رواه البخاری - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله کتب الحسنات والسيئات - بدرستیکه خدا تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را  
 فمن هم بحسنة - پس کسیکه قصد کند نیکی را - فلم يعلمها - پس عمل نکند آنرا و بعمل نیارد - کتبها الله عنده حسنة کامله - بنویسد  
 آنرا خدا تعالی نزد خود و نیکی کامل کامله بر او - تاکید است و عنده نیز افتاده - تاکید و اتمام میکند - فان هم بها عملوا  
 پس اگر قصد کنند بجنات پس در عمل و آنرا - کتبها الله له عنده عشر حسنات - می نویسد آن را خدای تعالی بر او  
 و سه نزد خود و نیکی - الی سبعة ضعف - تا هفتصد مثل - الی اصناف كثيرة - تا شصدها سه بسیار - ومن هم بسیئة ظم  
 میباید کتبها الله عنده حسنة کامله - و کسیکه قصد کرد بدی پس نکند آنرا و بنویسد آنرا خدا تعالی نیکی کامل - فان هم بها  
 بها عملوا کتبها الله له سیئة واحدة - پس و سه اگر قصد کرد بدی پس کرد آن را بنویسد آنرا یک بدی حقیر خلیل  
 درین حدیث بیان نموده است در فضل خدا و کرم و عفو و سه چنانکه ظاهر است شیخ علیه

الفصل الثانی - عن عقیبة - بن عامر رضی الله عنه صحابی مشهور است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات - بدرستی حال و نفس آن کسی که میکند بدیها را پشیمان میکند و نیکیها را -  
 کمثل رجل کانت علیه درع ضيقة قد خففت هم هو حال مردی است که هست بر او زره تنگ که تحقیق خف کرده است  
 او را تخم عمل حسنة فانفکت حلقة - پشیمان کرد نیکی را پس جدا شد حلقه و گشاده شد حلقه او - ثم عمل اخری پشیمان کرد نیکی دیگر را -  
 فانفکت اخری - پس جدا شد حلقه دیگر - حتی تخرج الی الارض - تا آنکه بیرون می آید درع از تن او و می افتد بر زمین  
 آنکه نیکی کردن سبب گشاده شدن و رفع است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلی است و تشبیه کرد آنرا با پوشیدن  
 زره تنگ که سبب خف شدن است و گشاده شدن و سه سبب فراخی و خوشدلی است - رواه فی تریح السنه -

و عن ابی الدرداء - رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقصر علی النبر و هو یقول - روایت است از  
 ابی الدرداء که و سه تشبیه آنحضرت را که حدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکه و سه میگفت - و من خاف  
 تمام بر بختان - و هر کسی را که بر منبر رود و کار خود را بایستاد و بر او حساب در روزگاد و سه دو بهشت است  
 قلت و ان نزلی و ان سرق - گفتم من بطریق سوال و استفهام و اگر چه زنا کند و فحشاء کند یا رسول الله تعالی ثانی  
 پس گفته آنحضرت بار دوم - لمن خاف مقام رب جنتان نقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم - و ان نزلی و ان سرق یا رسول الله  
 فقال الثالثة و لمن خاف مقام رب جنتان نقلت الثالثة پس گفتم من بار سوم - و ان نزلی و ان سرق یا رسول الله قال -  
 ثلثة اعفرت - و ان نعم الله ابی الدرداء - اگر چه خاک بچسبید بنی ابی الدرداء کنایت است از کرامت و خواری  
 چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده متباعد نمود آنحضرت بر ضد و خلافند قول و سه مکرر فرمود و درین



کیسویکرو آن زن بدست خود را تا از گرمی آتش بوسه آزار میسرند و منی الصلح و بیج بختین سوزانی آتش بقاقت  
 النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آنحضرت - قالت انت رسول الله - پس پرسید آن زن تویی پیغمبر خدا  
 قال نعم - گفت آنحضرت از من پیغمبر خدا - فقالت ابی انت وای - پس گفت آن زن اور و پدر من تویی تو باد  
 ایس الله ارحم الراحمین - آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان - قال بلی - گفت آنحضرت آری - قالت ایس الله  
 ارحم لعباده من الام بولد با قال بلی - گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بنده گان خود از مادر پدر فرزند خود  
 گفت آنحضرت آری - قالت ان الام لا تلغی ولد بانی النار - گفت آن زن که مادر منی اندازد و فرزند خود را آتش  
 یعنی پس خدا چون اندازد بنده گان خود را در آتش - فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم بیکب - پس شروع کرد  
 و لازم گرفت پیغمبر خدا که گریه می کند اصل اکباب یعنی بر روی افتادن منت و اینجا یعنی زردم و اقبال و این معنی  
 نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند یعنی سرفرو انگندن است  
 که اقا و الله اعلم - ثم رجع را سه ایها - بیشتر برداشت آنحضرت سر مبارک که تود را بسوزاند آن زن فقال ان الله  
 تعالی لا یغضب من عباده الا الما - و التمرور - پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدا س عذاب نیکند از  
 بنده گان خود که بار دو تهر در - الفدی تهر علی الله - آنکه تهر و بر کشتی کند بر خدا - و ابی ان یقول لا اله الا الله -  
 و بر کشتی نیکند از اقرار بتوحید الهی دارد و مرید از ثیاطین جن و انس آنکه مجر و عاری سنت از خیرات و بیرون  
 آمده است از حکمی که واجب است بر نوع و س و تهر و مبالغه است در ان واصل باوه مرد و بر اسه تجرد و تعوی است  
 امر و نیکو نید جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را که برگ ندارد - رواه ابن اقیه - و عن ثوبان - رضی الله عنه  
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیسلم من مرضاه الله - گفت آنحضرت بدرستی که بنده هر آنکه طلب میکند  
 رضاه خدا را بطاعات و مرضات بکون را یعنی رضا است و لفظ مفرد است - فلا یزال یدک - پس همیشه استکباب  
 و متعلق این معنی یعنی بر طلب رضاه حق - فیقول الله عز وجل یجبریل - پس یگوید خدا س تعالی مر جبریل را -  
 ان فلا ما عبد س یتمس آل یحیی - بدرستی که فلان بنده من طلب می کند و میخواهد که راضی میگردد اندر - الا و ان  
 جمعی علیه - و یا و آگاه باش و بدرستی که رحمت من بر او است - فیقول جبریل رحمة الله علی فلان - پس یگوید جبریل  
 رحمت خداست بر فلان - و یقولها تله العرش - و یگوید این کلمه را بر رحمت بر آرد از زندگان عرش - و یقولها  
 من جبریل - و یگوید آنکه کسی که گردایشان اندازد فرشتگان - حتی یقولها اهل السموات السبع - تا آنکه یگوید آنرا  
 کسان هفت آسمان - ثم تهبط له الی الارض - پسر فرود آورده میشود و رحمت بر اسه و س بهوسه زمین و تهبط  
 بلفظ معلوم نیز روایت است بهبوط فرود آمدن ایسا فرود آوردن - رواه احمد - مثل این حدیثی است آنچه آمده است  
 در تفسیر قول یحیی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن و زاد برستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل

حالات راسر انجم ست کہ بگردانند ایشانرا خدا سے مہربان بخت را در تفسیر این آید آمدہ است کہ چون دوست میدار و خصایتی عالم بندہ را از بندگان خود خیر میدہد خدا سے تعالیٰ بجزیکل کہ من دوست میدارم فلان بندہ را تو نیز دوست دار اور را و جبر کن بلا کہ کہ دوست دارند اورا بعد از ان سے انداز و محبت اورا در دہا سے آدمیان تا بہ دوست دارند اورا انتہی این ست سبب قبول و شہرت اولیاء و دوستان حق کہ بہ دوست میدارند ایشان را و اگر کسی را دوست دارد و سبب کہ وہ نہیں جلب قبول عوام میکند و گردو سے آرد و خارج از دائرۃ اعتبار ست اعادۃ الصلوٰۃ عن فلک۔ وعن اسامہ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عزوجل۔ اسامہ بن زید بن حارثہ کہ محبوب و مقرب در گاہ نبوت بودہ و اورا احب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از زید بن حارثہ پریش مبتلا سے آنحضرت بودہ و ایت میکند از ان حضرت در قول خدا سے تعالیٰ۔ منعم ظالم لنفسہ۔ ا دل آیت این ست کہ تم اور شما و کتاب الذین ہتفینا من عبدا ونا منہم ظالم لنفسہ الیہ تفسیر این ست کہ میفرماید بہرستہ وادیم ما کتاب و شریعت ان کسائے را کہ ہمگزیدہ ایم ما از بندگان ما بایان و اسلام پس بعضی از بنندگان ہمگزیدہ کسی ست کہ ظلم کند است نفس خود را بہ تفسیر در عمل۔ و منعم مقتصد۔ و بعضی از ایشان کسی ست کہ میاندہد دوست و عمل میکند در طلب اوقات اما آن جد و اجتناب کہ سے باید کرد نمیکند۔ منعم سابق با خیرات۔ و بعضی از ایشان کسی ست کہ پیشہ راست بخیرات کہ غایت جد و اجتناب در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند کہ ظالم جاہل و متقصد تعلم و سابق عالم و بہین قیاس و در فروع خیرات و مہرات سر تبار افنی و توسل و اعلیٰ متوان قرا و اداین ہر سہ قسم بندگان از ہمگزیدگانند۔ قال۔ گفت آن حضرت کلمہ فی الحجۃ بہ ایشان در بہشت اند بہ حسب تفاوت مراتب و درجات و از پنجاست رحمت الہی معلوم شد۔۔ رواہ البیہقی فی کتاب

البعث والشور

### باب ما یقال عند الصبح والمساءر والمنام

صبح و صبح فجر و بر اول نماز تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مسافند صبح و او عید مذکورہ نزد صبح و مسافند ست آنرا کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از وہ و نام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاہر آن ست کہ مراد نوم لیل ست و شامل قیلولہ ست و دلالت میکند بر این قول و سے در حدیث ثانی اذا اخذ منجد من اللیل فددہ اللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسی قال بود آن حضرت چون شبانگاہ میکرد میگفت۔ امیننا و اسی الملک اللہ شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را سالی اللہ لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الملک و لا الحمر و ہو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألك من خیر ذلک اللیل۔ سخاوند

من سوال میکنم ترا از نیکی این شب - و خیر یا قیہا - و نیکی کائنات و حوادث که درین شب است - و آنچه در کتب

من شد یا در شرف یا در پناه پیغمبر تو از بدی این شب و بدی چیزے که درین شب است - اللهم انی اعوذ بک من کسل

خدا و ناپناه پیغمبر تو از کابلی - اللهم - بفتحین و نپناه پیغمبر از نهایت کلاں سالی - و سور الکبر - بکسر کاف

و فتح با از ہرے بری گو یا تفسیر ہم و تاکید او ست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است یعنی تکبر و روایت

ارلی اصح و اظهر است - و قدّمہ الدنیا - و نپناه پیغمبر از قنما سے و نپناه او از نیشہا سے آن - و عذاب القبر

و از عذاب قبر یا فتنہ عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک - و چون صبح میکرد میگفت آرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا

نیز است و میگفت - اصبحنا و اصبح الملک لله - بجایے امینا و اسی الملک لله - و تم رواقیہ - و

در روایتی آمده است که میگفت - رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر - و اہ سلم -

و عن حدیثی رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت که چون میگرفت

خوابگاه خود را بر شب مضجع پہنودن بر زمین و مضجع بفتح میم و جیم جاسے پہنودن و مضطجع نیز میگویند - و مضج

پیرہ تحت خدہ - می نهاد آن حضرت و ست خود را بر سر رخسارہ خود و او ست راست است چنانکہ در حدیث

آمده است علی شقہ الامین - ثم یقول - پس میگفت اللهم باسک الموت و احيی - خداوند از بر نام قوی میسریم

و نیز ہم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند کہ مراد حقیقت موت و حیات باشد - و اذا استیقظ قال -

و چون بیدار میشد میگفت - الحمد لله الذی احيانا بعد ما ماتنا - شکر مر خدا را کہ زنده گردانید ما را بعد از آنکہ

میرانید ما را بظاہر این عبارت در معنی اول است - و البیہ بالشور - و لبوسے او ست چہ اگرندہ شدن بیدار

شدن ما و در زیر ستخیز - رواہ البخاری سے - روایتی کہ در این حدیث را از حدیث بخاری سے - رواہ سلم

عن البراء - و روایت کہ در مسلم از ہر بن عازر بنہ اگر گویند چون این حدیث را بخاری سے و مسلم ہر دو روایت

کہ وہ اند چہ متفق علیہ نہ گفت چہ البش آن است کہ در حدیث متفق علیہ بحسب اصطلاح شرع است از یک

صحابی روایت باشد و چون بخاری سے از حدیث کہ در مسلم از ہر بن عازر این حدیث متفق علیہ نبود کہ قال انج

و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اذی اللہ فرائضہ چون

چاہ آورد یا شمش کند یکی از شما لبوسے ہا ط خود کہ افگندہ است برای خواب او می بصر یعنی پناہ آورد

و او می بصر یعنی پناہ داد و گاہی یعنی یکد گیر نیز آیند و اول اکثر واقعہ است پس اینجا بقبر باشد و بہ نیز روایت

و او انما کہ در حدیث افس بیاید بدست میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامہ خواب خود - فلیفرض فرائضہ بد اخلہ

از ارہ پس باید کہ بپوشاند فراش خود را بجامہ و درونی لنگ خود و آن اطراف ازار کہ متصل تن است - فانه

لا یدری ما خلف علیہ - نیز کہ وی در نمی یابد کہ چہ چیز پس از وی آمده است و اقامہ است ہنرمند یعنی نخست

باید کہ سید فغاند بخاک خود نرانش را پس از آن بچند شلاید که گرمی خوشی و نشاطی بر سرے افتاده باشد۔ ثم بقول پستری بگوید بعد از پہلو  
نزدان این دعا را۔ یا سبک ربی و صفت جلیبی۔ بنام تو اسے پروردگار من نهادم پہلوے خود را۔ و یک از عهد و بنام تو میریدارم آنرا  
آن اسکت نفسی غار جہما۔ اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا جسم کن اورا۔ و ان اولم تها فاعطها۔ و اگر باز گشت  
نفس مرا پس نگاہ دار آن را۔ یا تحفظ بعبادک الصالحین۔ پیچھے کے کہ گاہ میداری یا آن خیر بندگان خود کہ صالح اند آدمی  
چون خواب میرود حکم مرده دارد کہ حق تعالی روح آدمی ستاند پس از آن یا گاہ میدارد روح آدمی میراند و یا باز  
می فرستد و پستری پس دعا میکند خداوند اگر نگاہ داشتی و میرانند سے بیامزد و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دارد  
چنانکہ بندگان صالح خود را می واری۔ و فی روایت۔ و در روایتے این چنین آمده است کہ چون بنیاد یکے از بنا فرانش  
خود را بنفشاند۔ ثم یقطن علی شقہ الامین۔ پستری باید کہ پہلو بند بر جانب راستاے خود ثم یقطن پستری باید کہ بگوید یا سبک رب  
یا افریق فی علیہ ذی روایت۔ و در روایتے باین لفظ آمده است۔ یلیقطنہ لعلہ توبہ ثلاث مرات۔ پستری باید کہ بقیشتاد و شش  
خود را بہ کنارہ جامہ خود کہ از او باشد سه بار و بصدفہ بہ فتح صاد و کسوف و بلفاظ طرف از ارا نان جانب کہ طرف او است  
و درین روایت دان سکت نفسی فاغفر لہا و اتع شدہ بجای فار جہما و گفته اند کہ حکمت در خواب بر پہلوی راست آفت  
کہ دل و پہلو چپ ست پس چون خواب کند بر پہلوی راست دل معلق می ماند و حاصل نمی شود و زیادت است و راحت  
کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد و میداری برائے نماز شب و خواب کردن بر پہلو چپ دل قوی و باریک  
دراحت بسیار حاصل می شود و خواب گران می شود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان آید۔ و برین ستاد آید  
باید مکرر است۔ و عن الامیر ابن عازب رضی اللہ عنہ قال کان البغی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی الی فراشہ نام علی شقہ  
الامین۔ بود آنحضرت کہ چون پناه می آورد و بسوے فرانش خود خواب می کرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ یا سبک رب  
اسکت نفسی الیک۔ خداوند اسیرم نفس خود را بسوی تو۔ و وجبت و حی الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو و خواست آدمی  
الیک۔ و سپردم کار خود را بتو۔ و اجابت ظہری الیک و مکیہ و آدم پشت خود را بسوے تو یعنی اعتماد کردم  
بر تو و پناه آوردم بتو در ہمہ کار با۔ و بختہ و ریشہ الیک۔ از جهت میل و خولش نمودن بسوے تو و بخت  
ترسیدن از تو۔ لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک۔ نیست پناه و نہ رهایی از تو مگر بسوے تو یعنی صفات  
تقریب تو بصفت لطیفہ تو بجا می رسد است و منج بالاف۔ اعنت بکتبک الہی انزلت۔ گردیدم  
بکتاب تو کہ نمر و فرستاده۔ و منیک الہی ابرئیت۔ و بہ پیغمبر تو کہ فرستاده یعنی ہر کتاب و ہر  
پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را ارادہ نموده و آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن  
خود اول مؤمنان اوست و ہم چنین پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و سلم من قال من کلمات را تم مات تحت لیلہ۔ پستری ہمہ و زبر را در شب خود یعنی بین شب کہ در وحی

این کلمات گفته است - مات علی الفطره - بپرو بر دین اسلام - دنی روایت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رجل گفت گفت آن حضرت مر مر دیرا - یا فلان اذا اوتیت الی فرا شک فتوضأ وضوءک للصلاة ای فلان وقتی که خواهی که بنیاماری و بپوش کنی بسوی نماز خود پس وضو کن بسوی وضوئی که برای نماز میکنی - ثم اصطح علی شقیب الایمن - پش رویه بپوش بر جانب راستی خود - ثم قل - پش بگو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول و - اسلمت یعنی تمام آن ذکر که گفته شد - و قال - و گفت آن حضرت - فلان سن لیلک مات علی الفطره پس اگر میری و درین شب میری هر دین اسلم - و ان صحبت صحبت خیرا اگر صبح کنی می یابی توفیق کثیر و در روایتی ان صحبت صحبت خیرا - تنفی علی و عثمان انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فرا شک قال - یوم ان حضرت چه ای می آمد به اش خود و بگذاشت - الله الله الذی اعطانا و سقانا و کفانا محمد خذنا و خذنا ملائکة و ملائکة ما و کفایت کرد تمام سعادت را و وضع کرد شرذبات را و داد الملو و پناه بپوشش داد ما را و انا اینجا پرست و بقیه نیز هدایت است - فکرم من لا کافی له و لا موله پس با مردم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده سعادت را ایشانرا بلکه گذاشته است ایشانرا با ایشان و نه های و نه های ایشانرا بلکه گذاشته است ایشانرا باکم و ما سرور و شاد و بادی یا هر کفایت و هر آنچه پس بودند آن است چنانکه در قرآن مجید فرموده است و لکن بن الله ولی الذین آمنوا و الذین کافروا لیس فیهم - رواه مسلم عمن علی رضی الله عنه عنهما انت ای نبی صلی الله علیه و سلم و ابیت میکنند امیر المؤمنین علی که فاطمه زهرا ای رضی الله عنها از سر و آنحضرت - تشکو الیه تعلق فی بیابان من الریح - و حالتی که گامی میکند مشتقی را که می باید در پست خوار آساید و ناییدن - و یطینا ان جاره رفیق - و سپیده بود فاطمه را که به تحقیق آمده است آن حضرت زینده باز غنایم - ثم تصادف بین شیت فاطمه زهرا و آنحضرت را و خانه آنحضرت رفت این حال کند - فکرت و لکن لعائشه پس ذکر کرد حال خود را باینکه چون آنحضرت بیاید که برید فلان جاره آخرت عایشه پس هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال - گفت علی رضی الله عنه - چه ترا پس چون شنید آنحضرت این خبر را از عایشه آمد نزد او - و خدا خدا ما ضاجنا - و حال آنکه به تحقیق گرفته بودیم با خدا بگاه های خود را - فذینا نقوم پس در ایستادیم و قصد کردیم تا با سقیم بر ای آنحضرت و بر خیزیم از خوابگاه - فقال - پس گفت آنحضرت علی مکالمه بر جای خود پیش و دعا خود داشتید - فجاء فقهه بنی و بنیما - پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت ولی تکلفی است از آنحضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند از احبات الاله نعمت الکلفه - حتی و حیرت بر و قد مره علی بطنی - تا آنکه یافتیم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و قند و الله اعلم که مراد بر و یقین باشد که از پاس مبارک آنحضرت مستطی صلی الله علیه و سلم بیا طن شریفین مرتضی سرایت کرد - فقال الا و کما علی خیر ما سار لهما - پس گفت آنحضرت و یا راه ننمایم شما را بر خیر از آنچه سوال کردید و خدا استید که خدمتگار باشد و ان این است که - اذا اخذنا مقحی کما - وقتی که بگیرد پیشانرا بجا خود را - فبما شئنا و تشقین - پس سبحان الله گوئید سی و سه بار - و احملنا و شقین و الحمد لله گوئید سه روزی بار و گوید بار بجا و شقین - و الله اگر گوئید سی و چهار بار رخصت کما حق و پیش این و در هر دست شما را از خادم که طلبیده بودی



و خادم را احد خدمت واقع میشود و ذکر و انشی فی الصراح خادم چاکر و خاصہ آن مست کہ سوال فاطمہ از جبار یہ بود۔  
 متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ قال جئت فاطمہ رضی اللہ عنہا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الخاد  
 گفت ابو ہریرہ آمد فاطمہ نزد آنحضرت در حالی کہ سوال میکند وی اللہ خادم را فقال الا ادلک علی ما ہر خیر من خادوم  
 پس گفت آیا راہ نہایم ترا بر خیر سے کہ آن خیر بہتر است از خادم پس جین اللہ ثلثا و ثلثین و محمد بن اللہ ثلثا و ثلثین  
 و ثلثین اللہ اربعاً و ثلثین عند کل صلوۃ و عند مناکب۔ نزد ہر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و  
 نزد خواب رفتن ہر دو واقع شدہ و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از ہر نماز مقرر و  
 مشہور است و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند کہ فرمود ہر گز این در دامن فوت نہ شد حتی در شب  
 صغین نیز رواہ مسلم

**فصل الثانی۔ عن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال**  
 بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت۔ اللہم اک اصبحنا و اک امسینا و اک نجی بک موت۔ خداوند از تو یعنی بقدرت تو  
 و بحفظ تو و ہام تو صبح کردیم و تو شبام کردیم و تو میزیم و تو میزیم۔ و الیک المصیر۔ و بسوے قسمت باز گشت۔  
 و اذا ہی قال۔ و چون شب گاہ میکرد میگفت۔ اللہم اک اصبحنا و اک امسینا و اک نجی بک موت و الیک المصیر۔ و  
 درین حدیث در صبح و مسامہر و ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است و بر امسینا و در  
 مسامہر امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسامہر الیک المصیر و مشہور روایت اصبحنا فقط  
 و الیک المصیر۔ در صبح و در مسامہر امسینا و الیک المصیر و ہمہ صحیح است فانہم و اک نجی و اک موت در صبح مذکور شدہ  
 نہ و نہ۔ رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ۔ و عنہ قال قال ابو بکر قات۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت  
 گفت امیر المومنین ابو بکر رضی اللہ عنہ گفتیم یا رسول اللہ منی بشی اقولہ اذا اصبحنا و اذا امسینا۔ امر کن مرا بچیز  
 یعنی بوری کہ بگویم و بخوانم از چون صبح کنیم و چون شبام کنیم۔ قال قل۔ گفت آنحضرت بگو۔ اللہم عالم الغیب و الشہاد  
 اے خدا کے داناسے پرید و حاضر و غائب۔ قاطر السموات و الارض۔ اے افرینندہ آسمانها و زمینها۔ رب کل شیء  
 و الیک۔ اے پروردگار ہر چیز و مالک و بادشاہ دے اشہدان لا الہ الا انت۔ گو اہی میدہم کہ نیست معبود بجز تو  
 اعوذ بک من شر نفسی۔ پناہ میجویم از بدی نفس خود۔ و من شر الشیطان و شرک۔ و پناہ میجویم از شر شیطان و شرک  
 و شرک دے کہ میخواہد و باعث میشود مردم را بران و شرک و فتنہ شین و انیر روایت ستا جینی و ام صیاد و مر  
 انچہ در فتنہ و ابتلائی اندازد و اگر قتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل فسار و اموال و اولاد کہ از باد  
 خدا و از فرمودہ و سے باز میدارند۔ قلہ اذا اصبحنا و اذا امسینا بگو این را چون صبح کنی و شبام کنی۔ و اذا افترق  
 مضجک۔ و چون بگریس خواب گاہ خود را و خواب بر دے۔ رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ و ابن ابی شیبہ

نفع منہرہ و تخفیف موعده۔ بن عثمان۔ از تابعین ست و در حدیثی کہ گریخت وی بود و احوال  
 و ابرص و احم بود و در آخر فالج در مانده شد روایت دارد از پدر خود و غیرہ سے از حدیثی برض۔ قال سمعت ابی یقول  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت شنیدم پدر خود را کہ میگفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما من عبد یقول نے  
 صبح کل یوم و ماسا کل لیلۃ نیست بیچ شبہ کہ بگوید در صبح ہر روز و ماسا ہر شب۔ لیسم اللہ الذی لا یضرب امہ  
 شئی نے الارض و لا فی السما۔ صبح کہ دم و شام کہ دم بنام خدا سے کہ زبان نیکند بنام و سے بیچ خیر در آسمان  
 زمین۔ و ہوا سمیع اعلم۔ و دوست شنواسے و انا شاکش مرات۔ بگوید یہ بار پیغمبر شئی۔ پس زبان کند اور اجیز  
 و برسد اور آفتے۔ فکان ابان قد احابہ طرف فالج۔ پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود اور بعضیے از فالج نفع لام  
 نام مرضی مشہور ست کہ رجاے مانگی آرد و آن ست شدن یکی از روشق بدن ست بہ سبب ریختن خلط  
 بلغمی کہ سرد سا کہ روح میکند۔ فحصل الرطل فیظر اللہ۔ پسر در ایستاد مرد سے کہ روایت حدیث میکند از و سے  
 کہ می گرد و بسوے ابان یعنی شمار و ابیت میکردید کہ ہر کہ این دعا سر بردہ بخواند بیچ آفتی بوسے نرسد و شما میخوانید  
 آنرا اکنون چون بشما آفتے فالج رسید۔ فقال لہ ابان ما نظر الی۔ پس گفت مرآن مرد را ابان چہ نگاہ میکنی بسوے  
 من۔ اما ان الحدیث کہ حدیثک۔ آگاہ باقی بدرستی کہ حدیث پہچان ست کہ حدیث کہ دم من ترا یعنی صحیح ست  
 و کنی لم اقلہ یومینہ۔ ولیکن من نلقتہم و نحو اندم آنرا سرور و توفیق خدا سے تعالیٰ مراد بان۔ یعنی اللہ علی قدرہ  
 تا بگذراند و نافذ گرداند خدا سے تعالیٰ بر من تقدیر خود را۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و ابوداؤد و ترمذی و ابویہ۔  
 و در روایت ابی داؤد و اینچنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر سہ بار۔ لم تعبد نجارۃ بلا حقنی یصح۔ نرسد  
 اور ان گمانی بلہا آنکہ صبح کند و نمازہ ففتح فاد سکون جیم و فتح ہمزہ و یضم فافتح جیم و بعد ہر دو جہاز ست۔ و من قاما  
 یمن یصح لم تعبد نجارۃ بلا حقنی یصح۔ و کسیکہ بگوید آنرا و وقتیکہ صبح میکند نرسد اور اباسے ناگمان تا وقتیکہ شام کند  
 و عن عبد اللہ۔ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اصابی۔ روایت ست از عبد اللہ بن مسعود  
 کہ بر شتیکہ آنحضرت بود کہ میگفت چون شب میگرد۔ اسینا و اسی الملک قدر۔ چنانگاہ کہ دیم و شما نگاہ کردہ ام  
 مالک خدا بر اسے خدا۔ و الحمد لله لا اله الا الله و الحمد لله لا اله الا الله و الحمد لله لا اله الا الله و الحمد لله لا اله الا الله  
 خیر مانی نہدہ اللیلۃ۔ اسے پروردگارین سوال میکنم ترا نیکی انچہ درین شب واقع شود۔ و خیر ما بعد لہ۔ و نیکی انچہ  
 واقع شود بعد ازین شب۔ و اعوذ بک من خیر مانی نہدہ اللیلۃ و شر ما بعد ہا رب اعوذ بک من الکسل و من  
 الکبر و الکفر۔ بجائے الکبر یعنی عدم ایمان یا بمعنی کفر ان نعمت دنی روایت و در یک روایت۔ من سور الکبر  
 و الکبر کسبہ کان و فتح باو کسبہ کان و سکون باو در روایت او سے نیز ہر دو وجہ روایت ست۔ رب اعوذ بک  
 من خراب فی الثمار و غراب فی القبر و اذا اصبح قال ذاک ایضا۔ و چون بیچ میگرد میگفت آنرا و میگفت



خاک کذا و کذا۔ ہر سبتیکہ ابو عیاش حدیث میکند از تو خین و خین کنایت از مضمون این حدیث است کہ مذکور شد۔  
 فقال صدق ابو عیاش۔ گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و عن الحارث  
 بن سلم تمیمی۔ روایت سبت از حارث بن سلم کہ تابعی است۔ عن ابیہ۔ از پدر خود۔ عن رسول اللہ۔ از پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ آنحضرت پوشیدہ رہبان گفت بوسے سخن سر را از اسرار بکسر منہ را از گفتن۔  
 فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا العزفت من صلوة المغرب قفل قبل ان تکلم احدا۔ وقتی کہ برگردی از نماز مغرب  
 و سلام دہی بگو پیش از آنکہ سخن گوی کسی را۔ اللهم اجنی من النار۔ خدایا پناہ دہ مرا از آتش۔ سبع مراتب۔ بگو  
 ہفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس ہر سبتیکہ تو وقتی کہ بگویی آنرا۔ تم مت فی بیک۔ پستہ میری تو در ہمین شب  
 کتب لک جو ازینما۔ نوشته شود مرا۔ وان گذشتن از آتش۔ و انما صلیت الصبح قفل کذلک۔ و چون بگذارد  
 نماز صبح و پس بگویم خین این کلمہ را ہفت بار۔ فانک اذا مت فی بیک۔ پس ہر سبتیکہ تو چون ہرے در این  
 روز کتب لک جو ازینما رواہ ابو داؤد و عن ابی عمر قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبرع سوا الاربع کلمات  
 حین یسبح و یحین یصبح۔ بود آنحضرت کہ ترک میداد و نمیکفت این کلمات را بنگامیکہ شب میکرد و بنگامیکہ صبح میکرد  
 اللهم انی اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرة۔ خدایا من سوال میکنم دمی خواہم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت  
 اللهم انی اسالک العفو و العافیۃ۔ خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را۔ فی دینی و دنیا سے۔ در دین من  
 و دنیا سے من و اہل و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم استر عورتی۔ خدایا پوش علیہا سے من نے الصراح  
 عورت انرا م شرم مردم و ہر جہ از دیدن و نمودن آن شرم آید عورت جماعت۔ و امن روعالی۔ و امین کرد آن  
 تر ہما سے مرا۔ اللهم احفظنی من بین یدیم و من خلفی۔ خدایا نگاہ دار مرا از پیش من و از پس من و عن یمنی و  
 عن شمالی۔ و از جانب راستا سے من و از جانب چپای۔ و من قوی و نگاہ دار مرا از بالا سے من کہ عذابے  
 و انقی از آسمان نازل شود۔ و اعوذ بقطبک من ان اغتال من تحتی۔ و پناہ بچویم بہ بزرگی تو از آنکہ بنا گاہ  
 ہلاک کردہ شوم من از زیر من از آنجا کہ شورند مرا و معنی اغتال این است۔ یعنی الخف۔ فی خواہ از غتال  
 خفہ ما یعنی برین فرو بردن۔ رواہ ابو داؤد و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 من قال حین یصبح۔ کہیکہ بگوید بنگامیکہ صبح کند۔ اللهم اصبحنا تشدک و تشد حملہ عرشک خدایا صبح کردیم و ہم  
 کہ گواہ میکنیم ہم ترا و گواہ میکنیم ہم بردارندگان عرش ترا و ایشان ہشت فرشتہ اند کہ میان گوش و دوش ایشان  
 دو ہزار سالہ راہ است و در روایتی ہفت ہزار سالہ راہ است۔ و ملائکت۔ و گواہ میکنیم ہم ہر فرشتگان ترا۔  
 و جمیع خلقت۔ و گواہ میکنیم ہم ہر خلق ترا۔ انک انت اللہ۔ بر آنکہ قوی خدا۔ لا الہ الا انت۔ نیست خدا جز تو۔ و حد  
 ثنا لا شریک۔ کہ نیست انبار متراد خدا سے دور آفرینش و در مہودیت۔ و ان محمد عبدک و رسولک

ویرا آنکه محمد بنده تو فرستاده تو هست۔ الاغفر الله له ما اصابه فی يومه وکف من ذنبه۔ نگویید کسی را این کلمات را در وقت صبح بگوئید آنکه بیاورد خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ است اور او را در روز از گناه۔ و ان قالوا همین کسی غفر الله له ما اصابه فی تلك الليلة من ذنبه۔ و اگر گوید این کلمات را هنگامیکہ شب کندهی آفرید خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ است اور او را در آن شب از گناه دور شد شب اللهم اسبغ بگوید رواہ الترمذی و ابو داود و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ثوبان بن رز روايت ست از ثوبان۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم يقول اذا اوى الى فراشه الا ان الله عز وجل يغفر له ذنبه۔ نیست هیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند سه بار این کلمات را۔ رضیت بالله رباً۔ راضی شدم بخدا آنگاه پروردگار است۔ و باسلام و یا۔ و راضی شدم باسلام آنگاه دین مست نزوح فرمایا۔ و راضی شدم محمد پاکیزہ پرست شرح این کلمات و اول کتاب فیصل اول از کتاب الایمان گذشتہ است تذکرہ الاکان حق تعالیٰ الله ان یرضیہ يوم القيمة۔ مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا فیصل و کرم و صبر اینکہ راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدو اورا ثواب چند آنکہ راضی گردد۔ رواہ احمد و الترمذی و عن حذیفہ رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت راسه۔ بود آنحضرت و حق تعالیٰ بخواب کہ خواب کندهی نہاد دست مبارک خود را زیر رخسارہ پس احتیال دارد کہ بخت قرب سر و رخسارہ بہ یکدیگر باشد یا کاسہ زیر رخسارہ نی نہاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت در آن تہی برای تیقن است چنانکہ حکمت در نوم پرستن ایمن نیز همین است چنانکہ گذشت۔ ثم قال اللهم فی عذابک۔ خدا یا نگاہدار مرا از عذاب خود۔ يوم حج عبادک۔ در روز سے کہ فخر ام می آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ او بخت عبادک۔ شک راوست۔ ست یعنی بجای جمع بعثت گفت یعنی بر آنگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء و عن حذیفہ رضی الله عنہما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان يقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بوجہک الکریم و کلماتک الثمات۔ خداوند ابد رستیکہ من پناہ میجویم بذات بزرگ تو بیکبار ہائے تو کہ تمام دکان نہ و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآن سے من شرا انت اخذ بالصیۃ۔ از بدی چیز سے کہ تو گیرندہ موی پیشانی آنرا یعنی ہر چہ بندہ بر زمین بجا قول و بے سبحانہ و امن و اتجاہ الامور اخذ بناصیۃ۔ اللهم انت کشف اعظم العالمات۔ خدا یا تو میکشائی و درو میکنی و ام بگوئی قناری آنرا و بندہ آن را یعنی چیز سے کہ از آن بندہ لازم آید۔ اللهم لا یزیم چندک۔ خدا یا تسکستہ نشود و تشکر تو۔ و لا یخلف وعدک۔ و غلاب کردہ نشود و وعدہ تو و بعضی نسخ

در آنحضرت و دیگر بندگان بلفظ خطاب یعنی خلالت نمیکنی و عده خود را و این نفع ذوالابجد تنگ الحجد و سونو نمیکنت  
خداوند بخشنده را از عذاب تو بخت و جبر یعنی پدر پرستن را و عده نموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جبر کبر حسیع یعنی کوشش  
نیز گفته اند در باب رکوع ذکر آن گذشته است و بعد اول اصح و اشهر را ظاهر است - سبج ایک و جگر یک - تنزیه میکانیم  
ترانیز می که لائق ذات تو هست و متلبس بجد تو تسبیح میکنم - رواه ابو داود - وعن ابی سعید رضی قال قال رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم من قال عین یا وے الی فراشه - سیکه یگوید هنگامیکہ پناه آرد و قصد باشش کند بسیدے جائے  
خواب خود این کلمہ را - ستغفر اللہ الذی لا الہ الا اللہ موالی القیوم را تو بایہ ثلاث مراتب سه مرتبہ بخواند در خواب و بگوید -  
می آید نزد خدا سے تعالی مرا و گناہان او را - و ان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عاجج - و اگر چه باشند گناہان  
دے مانند کف دریا و بسیار سے یا باشند گناہان دے بشمار یک عاج ففتح لام و کسر آن نام وادی است  
در زمین مغرب کہ یک وے بسیار است و بعضی عاج را یعنی یک بسیار برہم افتاده گفته اند بر این معنی عاج یعنی  
رمل است - او عدد و وقت الشجر - یا باشند بشمار برگ درختان - او عدد و ایام الدنیا - یا باشند بشمار روزگار  
دنیا و در چہا چیز تریذ واقع شدہ تا مبالغہ در کدام یکی نہ باشد بیشتر است - رواه الترمذی و قال ہذا حدیث عجیب  
و حسن شدہ او - بن ادس - صحابی است برادر زادرہ حسان بن ثابت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلعتان  
باسم سلم یاخذنہما فترارة سورۃ من کتاب اللہ - نیست سبج مسلمانی کہ بگیرد و خوا خواہ خود را بخواند ان سورۃ  
در کتاب خدا - الاول و اللہ بہ ملکاً مگر آنکہ وکیل میگردد اند خدا سے تعالی بر وے فرشتہ را توکیل گذاشتن کار  
کسی - فلا تفرح بئنی یو زیہ پس نزدیک نشود و از چہرے کہ انہا کند او را - حتی یسب متی سب - تا آنکہ بداند شود و ہر گاہ کہ بیدار شود  
رواہ الترمذی - و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلعتان  
لا یحییہما رجل مسلم الا دخل الجنة - دو خلعت اند کہ محافظت کنند و بجایے نیار و آتہا را هر دے مسلمان  
بگیرد آنکہ در گیرد بہشت را - الاول ہا لیسیر - وانا واکاہ یاخید کہ آن دو خلعت اند کہ و آسانند و من یعمل بہما قلیل  
و کسی کہ عمل کند بآن دو خلعت اندک است یکی خلعت این است کہ - یسبح اللہ فی دبر کل صلوۃ عشر - تسبیح  
کند خدا سے تعالی را یعنی سبحان اللہ گوید در پس ہر نماز دو بار - و یکبار عشر - و محمد گوید او را یعنی و الحمد للہ  
گوید دو بار - و یکبار عشر - و تکبیر گوید او را یعنی و اللہ اکبر گوید دو بار - قال - گفت عبد اللہ بن عمر وے فلان را  
رسول اللہ پس من دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقعد با بیدہ - بشمار دین کلمات را و عقد می کرد  
انہا را بہت خود - قال - گفت آنحضرت - فقلت حمسون و ما تہ باللسان - پس آن صد و پنجاہ است و شب  
در روز زبان - و الہی و سمانہ فی النیران - و ہزار و پانصد است در ترازو سے اعمال بحساب یکی بہرہ و خلعت  
دوم این است و اذا اخذتہما سبج و یکبارہ و سجدہ مائتہ و قلیک بگیرد و بیاید خواجگاہ خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید



و هر که بخواهد با کسی در مساجد و در مسجد و در چهار باب که در گذشت - فمکن ما فی اللسان و الف فی المنیران  
پس آن حدیث در زبان و در است و در منیران و مجموع این دو خصلت و در هزار و پانصد شد - فایم عمل فی ایوم  
و الایام الثمین و فمکن ما فی سینه پس که می از شما میکنند و در روز شب و در هزار و پانصد بدی تا مگر کرد و در آن پس  
لا بد با آنچه باقی اند بعد از کفر - منع و رجاء شود - قاتلوا و کیف لا یخصیها - گفتند چگونه احصا کنیم این کلمات را یا این  
مذکور است - یعنی هرگاه که احصا می این کلمات را اینچنین ثواب است چرا کنیم آنرا و در بعضی نسخ لا یخصیها است  
اینهمه شنبه راجع بخاتمین - قال - گفت آنحضرت - یا ابی احمد کلمه شیطان و هر چه از صلوته - می آید یکی از شمار شیطان  
و حال آنکه آن یکی در نماز خود است - فبقول اذکر کذا اذکر کذا - پس میگوید شیطان یا دکن چنین را یا دکن چنین را  
کنایت است از خطرات و وسوس که شیطان در دل مصطفی می اندازد و حتی یقتل فعلیه ان لا یفعل - تا آنکه از  
می گردوی از شما از نماز بهان خواهر پس شاید که نکند و نگویید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور دارید  
رفت و نخواهید رفتا رشد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد و این بیان عدم احصا و اتمام خصلت اولی باشد  
که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اتمام بیان عدم احصا خصلت ثانیه که ذکر است در وقت خواب و بختن این است  
که فرمود - و یا نه فی مضجعه - و می آید یکی از شمار شیطان و در خوابگاه و - یا فلا یزال میمونه - پس همیشه است  
شیطان که می خوابد و او را حتی نیام - تا آنکه خواب میکند پس فرغت ذکر نمی یابد - رواه الترمذی و ابوداود  
و النسائی و می روایت ابی داود - و در روایت ابی داود و اختلافا و بعضی الفاظ است یکی آنکه در روایت  
و - اینچنین آمده است - فمکن ما فی اذنک - شک در لفظ که حاصل آن گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است  
که گفته - لا یحفظ علیها عبد مسلم - بجای لا یخصیها رجل مسلم - و کذا فی روایت بعد قوله - و اینچنین است در روایت ابی داود  
بعد از قول و - که گفته - و الف و جملة فی المنیران - اینچنین واقع شده است که - قال و یکبر اربعاً و یتلین اذا  
اخذ مضجعه و یحمد ثلثاً و یتلین مضجعه ثلثاً و یتلین - تقدیم یکبار اربعاً و یتلین بر قول و - اذا اخذ مضجعه و بزرگتر حمده  
رسم و بیان عدد هر یک و در روایت دیگر آن اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بزرگ  
کبر و بیان عدد نیست فافهم - و فی اکثر نسخ المصباح عن عبد الله بن عمر - این بیان فائده دیگر است که مولف در روایت  
این حدیث را از عبد الله بن عمر بن العاص و در اکثر نسخ مصباح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده و عن عبد الله  
بن غنم - فبقیة من مجر و تشدید فون معانی است انصاره معدود است و در اهل حجاز - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم - قال جین یصیح - کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم ما اجمع به من نعمه ارباحه من خلقک  
فمکن و حدک - خدا یا آنچه صبح کرده است - من از نعمت یا صبح کرده است - یکی از خلق تو از نعمت پس از نعمت  
تنها - لا شریک لک - نیست ابنا هر ترا در داون آن نعمت اگر چه بسبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه



ہم از قست و بقدرت و ارادت قست - فلک الحمد و ملک الشکر - پس ہر تر است ستایش و ہر تر است سپاس و خصوص  
 تہو و غیر تو دوران شریک نباشد پس کسیکہ در وقت صبح این دعا بخواند - فقداوی شکر پویم پس تحقیق ادا کرد  
 شکر در ز خود - و من قال مثل ذلک عین ہمیں فقداوی شکر لیتہ - و کسیکہ بگوید مانند این ہنگامیکہ شب کند  
 پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شدہ است کہ د اود علیہ السلام گفت پروردگار نعمتہای  
 تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آمد یا د اود چون دانستی کہ انچہ نزد یک قست از نعمت بہر ازین  
 تحقیق شکر گفتی تو آنرا - رواہ ابو داؤد و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اذا اوسے  
 الی انرا شدہ روایت میکنند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ میگفت کہ چون می آمد بسوی فراش خود - اللهم رب السموات  
 و رب الارض - ای خدا پروردگار آسمانہا و پروردگار زمین اشارت ست باصول اسبابہا کہ بقای عالم -  
 و رب کل شیء تو پروردگار ہر چیز ہمیں بر بوبیت ست نسبت بہر چیز از آنکہ در میان آسمان و زمین ست از عناصر و  
 مواید و افراد و جزئیات آن - فالحق الحب والنوسے - تسکافندہ و انداختہ اشارت ست باز راق جسمانیہ کہ ان  
 بقای اجسام ست و حسب در اطعام استعمال یابد و نوے و شمر مانند آن - نزل التورۃ و الانجیل و القرآن  
 فرو فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت ست باز راق روحانیہ متعلق بہ ہر احوال آخرت و ذکر  
 زبور کند و از جهت عدم اشتغال آن بہ احکام و شرائع چہ اکثر انچہ دروے مذکور ست اذکار و دعوات و مناجات  
 و تحقیق نوے و جوے توریت ست کذا قالوا - اعدو ذک من شر کل ذی شر انت اخذ بنا صیتہ - پناہ میجویم  
 تہو از بدی ہر خداوند بدی کہ تو گویہ ندہ موسے پیشانی اورا و مسخر داری اورا بقدرت خود - انت الاول فلیمس  
 قبلک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے - وانت الاخر فلیمس بعدک شیء - و توئی آخر پس نیست پس  
 از تو چیزے - وانت الظاہر فلیمس قونک شیء - و توئی ظاہر و پیداپس نیست بالاسے تو چیزے - وانت الباطن  
 فلیمس دونک شیء - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے ہر چہ بالاست ظاہر میباشد و ہر چہ پائین  
 باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون انچا بمعنی ضد فوق ست  
 اعض عنی الدین - کہذار از من رام را یعنی ہر ہی گردن مرا از ان و توفیق دہ کہ تضاکنم انرا باعطاسے اسباب  
 و تضا دام گذاردن و رسانیدن و روا گردن حاجت - و غفنی من الفقر - و غنا دہ مرا از فقر و من یعنی بخت  
 رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اخلاص یسیر - و روایت کرد از اسلام باندک اختلافی در  
 الفاظ و عن ابی الارزہ الانارے - بفتح منبرہ و سکون نون صحابی ست کہ ساکن شام بود - ان رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ منجہ من الیل - بود آنحضرت چون بخوابا میرفت در شب - قال - میگفت  
 بسم اللہ و صحت حبیبی - شام خدا نہادم پہلوے خود را - اللهم اغفر لی ذنبی و اخسار شیطانی - و بران دور کن

شیطان مراد او قرین اوست یا هر که قصد اغوا سے او کند و خستادن سگ است - ذک رهایی - و برهان و بیدار کردن  
 کرد مراد او خلاص کردن نفس است که بجز اے عمل خود و گردی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بلیه  
 بهیئت ذلک خلاص کردن و بیدار کردن از گرد و دمان کبیره را گرد - و جعلنی فی الذی الاعلی و برگردان  
 مراد مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر و ال و تشدید یعنی مجلس ست و اهل مجلس را نیز  
 خوانند و آنحضرت اگر چه در مرتبه غایت و فضیلت و کرامت است اما ملائکه است اما شوق لقاء سے قرب درگاه  
 علو و ارتقاء مقام ملکوت و از ابرار میبارد که همیشه در انجا نباشد و از مباشرت و مخالطت ناسبت که حکم شریعت  
 در اینجا است مبر او معلای باشد فافهم و بالله التوفیق - رواه ابو داود و ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و امانی و طمعی و شغلی - شکر خدا را که کفایت  
 کرد مرا و جایی پناه داد مرا و خوراند مرا و نوث نید مرا - و الذی من علی فاضل - و آن کسیکه نعمت داد مرا پس  
 زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بقوه اولی است  
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - محمد خدا را اینست که حال فقر و غنا و شدت و خفا و نعمت و بلا و در و نعمت  
 و لطف و سعادته را خفی شال حال بنده است - اللهم رب کل شیء و لیک و الکل شیء اعوذ بک من النار روده ابو داود  
 و عن بریده - یعنی با صبحی مشهور است - قال سکی خالید بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال - کلمه که در خالد  
 بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد و در شب از  
 بیدار سوارق بفتح مزه و را و بقا عتی است که خواب نمی برد - فقال بنی النضر پس گفت بنی نضر خدا - صلی الله  
 علیه و سلم اذا اوبیت الی فرا شک فقل - و قتی که بیایی تو بفرایش خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات  
 السبع و باطلت - ای خدا پروردگار بهشت آسمان و پروردگار هر چیز که سایه افکند و آسمانها بران چسبند -  
 و رب الارضین و با اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که بر داشته اند زمینها آرا ارض را گاهی مفرومی آرند باعتبار  
 آنکه طبقات و سبب حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نمیری آرند که متعدد دارند و گاهی اولین میکنند لفظ جمع را با قاف و ثانی  
 و الله اعلم - و رب الشیاطین و با اقلت - و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطانند تا شال  
 جن و انس باشند - کن الی جبار من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود - اللهم جمیعاً - همه - ان یفرط  
 علی احدنهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان آوازه پستی - یا این که شتم کند بر من و از  
 حد در گذرد و بی نی بفتح نین همزه غر جبارک - غالب و قوی است همسایه تو در نهاد و ادوه تو که در بنیاه غارت و قدرت  
 تو آمده و جاسه گرفته است - و جل ثنارک - و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آورد - و لا اله الا انت  
 لا اله الا انت تاکید او بر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و چنان است رواه الله

تو قالی نہایت شایع اسناد بالقرینہ ہے۔ ہذا طریقہ فقہ حنفی ہے۔ وقت ہمارے۔ اگر کسی ایسی حدیث  
 است۔ قدر شکر حدیث بعض اہل الحدیث کہ بحقیق ترک وادہ اند حدیث اور بعضی اہل حدیث این چنین گفته  
 بخارے و ابو ذر عد و نسائی و ابن ابی حاتم و گفته است ابن مہدین کہ سے چیرے نیست و ابن عد سے گفته کہ اکثر  
 احادیث سے غیر محفوظ است و بعضی نسخ الحکیم بیاسط و در حاشیہ نوشتہ کہ صواب حکم است بی یا چنانکہ در تفسیر  
 و کاشف و جزآن مذکور است

الفصل الثالث - عن ابی مالک - روایت است از ابی مالک اشعر سے و بعضی گفته اند شعبی صحابی است  
 کہ در نام سے اختلاف است اشقر آن است کہ نام و سے کعب بن مالک است۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 قال اذا أصبح احدکم فليقل اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمين اللهم اني اسالك خيرا لهذا اليوم - خدایا من سوا  
 میکنم ترا یکی این روز را و بیان کرد خیر و بقول خود و قحہ کشایش اورا کہ ابواب خیرات درو سے کشادہ گردد۔  
 و لعلہ۔ و یا رسد و او ان تو مرادین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مرایا رسد و ہی و نصرت بخشی و مخدول  
 نماید وانی۔ و نورہ۔ و روشنائی دل کہ بہر ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد۔ و بہکتہ۔ و فرونی لطف و کرم  
 و فضل تو کہ برسد مرادین روز۔ و بہاد۔ و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد برحق و ثواب با شتم و اصل ہمہ برکات  
 و شال بہ خیرات این است و این خبر بوفیق و تائید الہی میسر نگردد و در زنا اللہ۔ و اعوذ بک من شرافیہ۔ و پناہ  
 میجویم تو از بدی چیرے کہ درین روز است ذکر این مباحثہ و تاکید است از اشد و این خصال مذکورہ۔ و شرابعدہ  
 و پناہ و پیجویم تو از شر چیرے کہ بعد ازین روز است ذکر این مباحثہ و تاکید است در استعاذہ از شر کہ متوالے  
 شدہ از شر کہ در وقت باشد من خلک۔ ثم اذا سئى ليلك مثل ذلك۔ پیتر چون شب کند پس باید کہ بگوید مانند  
 این۔ و راہ ابو داود۔ و عن عبد الرحمن۔ بن ابی بکرہ البکری۔ یقح با و آخر صحابی شہور است کہ خود را در روز طاعت از  
 و رکن حضرت پیتر پنج چاہ پایان افگندہ دور خدمت آنحضرت آمدہ سلام آورد و تا خدمت او ایابی بکرہ کنیت کرد و بکرہ  
 البکر پنج چاہ و عبد الرحمن بن ابی بکرہ تابعی کثیر الحدیث است۔ قال۔ گفت۔ قلت لابی گفتم مرید پر خود را  
 کہ ابی بکرہ است۔ یا ابت اسمک بقول کل عبادہ۔ اسے پر من پیجویم ترا کہ میگوئی بر باد و مراد و عبادہ اینجا  
 یوم است شال صبح و صا۔ اللهم عافني في بدني۔ خداوند عافیت و سلامت ده مرا <sup>مرا</sup> من۔ اللهم عافني  
 في سمعي۔ خداوند عافیت بخش مرا در شنوائی من۔ اللهم عافني في بصري۔ خداوند عافیت و سلامت ده مرا در بینا  
 من تخصیص سمع و بصر از حمایہ اعضاء و اجزای بدن بجهت شرف آنہا است و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر است  
 باشد فیت و سے از بصر چنانکہ اکثر علما باشند و اکثر ذکر این دو صفت بہین ترتیب است۔ لا اله الا انت تکرار  
 نماہین نصیح و متناہین ہستی۔ کہ دیگر وانی این کلمات را سکر ت نہا میکہ صبح میکنی و نہ کرت نہا گاہے

کے شب میکنی نقال یا نبی سمعت رسول اللہ۔ پس گفت پدر من اسے پسرک شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
 یہ جو بہن۔ دعا میکرد باہن کلمات و میخواند این دعا را تا نا احب ان استن لبنتہ۔ پس من درست میدادم  
 کہ عمل کنم و اتباع کنم بطریقہ آنحضرت اشارت کرد بانکہ در عمل از دعا و جزآن منظور اسنی باید کہ امتثال امر و اتباع  
 سنت باشد نہ جزاے عمل و استجابت دعا۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ۔ بن ابی اوفی۔ صحابی مشہور است

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال۔ بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت۔ اصبحنا واصبح  
 الملك لله والحمد لله والکبر لله والعظمة لله والخلق والامر واللیل والنهار واسکن فیہا اللہ۔ و ہمہ من خدات  
 و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینیش و حکم اوست۔ اللهم اجعل اول نوا النہار صلاحاً ختلاً و آخره فلاحاً  
 اول این روز را نیکی و صلاح خدا و۔ و اوسطه نجا و۔ و دیگران میان این روز را پیر و زمی و برآمد حاجت۔  
 و آخره فلاحاً۔ و دیگران پایان این روز را رستگاری۔ یا ارحم الراحمین۔ ای مهربان ترین مهربانان کہ مہر تو شامل  
 تمام اوقات و احوال است۔ فکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن اسنی۔ نفیم بدین وقت شد ید فون  
 و عن عبد الرحمن۔ بن ابرہی۔ فتح نہر و سکون موجود و نہاے مقصودہ آنحضرت را وریاقت و پس دست  
 صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزارده و عامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود بخبر اسان و اکثر روایات وے از امیر  
 عمر و ابی بن کعب است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا أصبح۔ میگفت آنحضرت چون صبح میکرد  
 اصبحنا علی فطرۃ الاسلام۔ صبح کردیم بر دین اسلام۔ و کلمۃ الاخلاص۔ و بر کلمۃ اخلاص کہ لا اله الا اللہ است۔  
 و علی دین مبینا محمد۔ و بر دین پیغمبر پاک محمد صلی اللہ علیہ وسلم غاسر آن است کہ ابن نفا آنحضرت است  
 و آنحضرت مہوش بود و مہوش خلق و بر مہوش خود۔ و علی مہوش ابراہیم۔ و بر دین پدر پاک ابراہیم علیہ السلام  
 است۔ فقیہا۔ ماکل از باطل بختی و از شرک تہوید۔ و ما کان من المشرکین۔ و بود ابراہیم علیہ السلام از

مشرکان رواہ احمد و الدارمی

### باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعایا کے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است وقت زمانی را گوئید کہ براسے چیزے  
 مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و ہجرت و دعا و اوقات مخصوص آمدہ و احوال  
 مخصوصہ نیز آمدہ چنانکہ در حال غصب و حال صفت بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات  
 سؤقت نہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را بعد از کردہ اند و احوال را بعد از یہ کہ متبر فی ان  
 ہمان حال است نہ وقت فافہم

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احکم

اذا اراد ان يأتي اهلكه قال - اگر ثابت شود این که یکی از شما وقتی که خواهد باید زن خود را جماع کند بگوید بسم الله اللهم  
جنبا الشيطان شهد انك مكره وادار مر از شیطان - وجنب الشيطان ما زقتنا - وکیسو وارو وور ودر شیطان  
را از چیزه که رفته کنی مارا از ولد - فانه ان یقدر بهینما ولد فی ذلک - پس بدرستی که نشان این است که اگر تقدیر کرده  
شود میان زن و مرد داده شود و فرزندی در آن جماع - لم یغیره شیطان ابدان بیان نمیکند و در شیطان هرگز -  
تسفق علیه و از پنج مفهوم میشود که اگر گوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر و عبادتی باید بکند شیطان در آن راه  
میابد و بیان میکند که بیست که در آن وقت توفیق ذکر و دعای باید در آن نجاست فساد احوال اولاد و تباکاری  
ایشان - و عنه ان رسول الله - و هم ان بن عباس است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم کان یقول عند اللرب - بود  
که میگفت نزد اندوخ فی الصراح کرب انده که دم باز گیر و از و سه یعنی اندوه سخت - لا اله الا الله العظیم العظیم الحلیم  
لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش العظیم و کریم صفت  
عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوالبش آنکه ذکر در حکم دعا است زیرا که شناسه که بریم در  
سوال است و نیز و او شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد و از ذکر من از سوال من بدهم و را  
زیاده ترا از آنچه میدهم سالانرا تسفق علیه و عن سلیمان بن قیس - یغفر صا و فزع را صحابی بود جبر فاضل عابین  
عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکر که بکینه کشی خون امام سید حسن بن علی ابن ابی طالب علیه  
وله قفقه - قال - گفت سلیمان - است رجلا ان عند النبی - و شام یکدیگر کردند و مرد و زن و پیغمبر - صلی الله علیه و سلم  
و سخن عنده جلوس - و اصحابه نزد آنحضرت نشسته بودیم - و احدی هایل حاجه مغنبا قد امر وجه - و یکی از انی امر  
و شام می دید بار خود را و حال که در غضب آورده شده است که تحقیق سرخ شده است روی و - فقال النبی  
پس گفت پیغمبر - صلی الله علیه و سلم انی لا علم کلمه نوقانها - بدرستی که من بر آنیم میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن  
کلمه را - لذهب غمه یا چه هم آئینه میرفت از و سه انجری باید از غضب آن کلمه این است - اعوذ بالله من الشیطان  
الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابه هر امر و را - الا سمع بالقول النبی - ای انمی شنوی چیزه که میگوید پیغمبر -  
صلی الله علیه و سلم قال - گفت - انی لست به مجنون - بدرستی که من نیشتم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است  
و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و تفقه نکرده و درین پس توهم کرد که استعاده  
مخصوص به مجنون می باشد و نه دانست که غضب از تغایب شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد  
منافق باشد یا زور دشت خویان خوب باشد و الله اعلم متفق علیه - و عن ابی هریره مر قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم اذا استقم صلیح الیه یکم - و قتی که بشنوی باگ فروشان را و یکدیکه بر و ال و فتح یاسه تجانیه جمع و یک  
یکدیکه سکون تخانیه شیل قره و قمر و فاسار لولا الله من فضله - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم و سه -

فانہات لمکا۔ پس بدرستیکہ مرغ دیدہ است فرشتہ را و سہ بانگ می کند بریدن فرشتہ پس دعا کنید بامید آمین  
 فرشتہ بدرنگ اخلاص و در فضائل خروس بسیار آمدہ است و محدثان را در اکثر آئینا سخن است و در حدیث خروس سفید  
 کہ در زیر عرش است کہ چون و سہ آواز کند ہمہ خروسان آواز کنند نیز سخن است این مبحث بہ تفصیل در شرح شریعہ  
 مذکور و مسطور است۔ و اذا استقم نطق الحمار فتعوذوا بالکلمۃ من الشیطان و وقتی کہ شنبوید آواز خرا پس پناہ جوئید  
 بخدا از شیطان و گوئید عوذ و بالکلمۃ من الشیطان البجیم فانہ راع الشیطان پس بدرستیکہ و سہ دیدہ است شیطان  
 را از شیاطین۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی  
 بعیرہ۔ بود آنحضرت چون بری آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود۔ خارجاالی سفر۔ بیرون آئیدہ بسوسے سفر  
 کہ بر نشاء تکبیر می بر آورد سہ بار۔ ثم قال۔ یستر ملکیت۔ سبحان الذی سخر لنا هذا۔ پاکی آن خدا سہ را کہ فرمان  
 برد اگر گردانید براسے ما این را یعنی شتر را و مانند آن از هر اکسب و ماکن لا تقرین۔ و نبودیم ما را و را در اطاعت آری و  
 در در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الہی نباشد آو میان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها  
 دارند محض قدرت و اقتدار اوست کہ اینها رام آدمیان شدہ اند فی البصر افران بالکسر آنکہ اورا یا ر سہ کرنا  
 و دستور دادن و کشادن و سہ۔ و انا الی ربنا لنقلبون۔ و بدرستیکہ بسوسے پروردگار خود سہ آئیدہ باز گردند  
 ایم و برپای کشتہ ایم و وجہ اتصال این کلام بکلام سابق آنست کہ رکوب از براسے انقلاب و انتقال از مکانی  
 بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوی خداست جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و بلاک است پس سوار را باید  
 کہ غافل نباشد از آن و مستعد باشد از براسے لقائے خدا کہ مرگ است۔ اللهم اننا نسألك فی سفرنا هذا البر والتقوی  
 خداوند ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری۔ و من لعل ما ترضی۔ و سوال می کنیم از محل آنچه خوشنود و باشی  
 تو۔ اللهم ہون علینا سفرنا و خداوند آسان و سبب گردان بر ما این سفر را تا قلب و ریح فکشم در و سہ و جلا  
 بعدہ۔ و در نور و براسے ما و در سہ این سفر را۔ اللهم انت الصاحب فی السفر۔ خداوند ما توئی یار و ہمراہ و در  
 و الحلیقۃ فی الاہل۔ و نگاہبان و متولی امور پس از ما در اہل خانہ۔ اللهم الی اعوذ بک من وعثار السفر و خداوند  
 پناہ میجویم تو از شقت سفر کہ در رویم در آن آسانی و وعثت جائے نرم کہ پاسے فرورد و در و سہ و با سانسے  
 تیران رفتن برو سہ کہ پاسے بخزد۔ و من کاتبہ المنظر۔ و از شکستگی نفس کہ جائے گریستن است و کاتبہ نفع کاف  
 بروزان رفت و بدینہ شکستگی و بد حالی از غم و اندوہ۔ و سور المنقلب۔ نفع لام فی المال و الاہل۔ و از  
 بدی باز گریستن و در مال و کن خانہ یعنی غم و اندوہ کشم بہ سبب آنکہ در ایشان مکارہ بنیسم از نقد و نقصان  
 یا برکردم بحالت بد بے قضا سہ حاجت و حصول مقصود و اذارجع قال من و زاد من۔ و چون بری گشت  
 از سفر میگفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ میکرد و اینها این کلمات را کہ ایون تا ایون عابدان رجوع

کنند گانیم تو بکنند گانیم بنی گانیم - بر بنی حادون - بر اسیر و روغان و خود محمد گونید گانیم و بعضی انصار بنین  
 تا بنین عابدین بر بنی حادین نیز آمده - رواه مسلم و عن عبد الله بن سرحس - یفتی سیدین عابدین و سکون را  
 و کسیریم صحابی بصری است - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم انواراً مفرقاً من و غشاه السفسف  
 و کاتبه لقلب و الحور بعد الکور و پناه می جست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد از صلاح  
 آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد از کون نبودن نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحشمه بعد از نبودن دان  
 تغییر بعد از اثبات و اصل کور پیچیدن و سارست و حوشکستن آن - و مدخوة المظلوم - و پناه می جست از دعای  
 مظلوم بر پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم است که آنرا گانیم به کسی تا مظلوم را نکند برین - و سوز  
 فی الابل و الابل رواه مسلم - و عن حوکه - یفتی خاسه بجر و سکون و او - بنت حکیم - صحابه است از صحابیات فاضلات  
 قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من نزل منزلاً فقال - گفت خواه شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که  
 فرود آمد منزله را پس بگوید - اعود بکلمات الله التامات من شری الخلق - پناه میجویم بکلمات خدا که تمام و کامل و نقصان را  
 بدین راه نیست مراد کلمات قرآنی است یعنی گفته اند اسماء و صفات حق از شری چیزه که پیدا کرده است خدا -  
 لم یفرقه شیء حتی یرتحل من منزله ذلک - زیان نکند آن کس را چیزی از موزیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل - رواه مسلم  
 و عن ابی هریره - رضى قال جاب رجل الى رسول الله صلی الله علیه و سلم - آمد مردی بسوخته آنحضرت -  
 فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله بالقیة من عقر بئذ غنی الباریجه - چه عجب و محنت یا فتم من ان الم  
 و تشویش از گزندم که گزید مرا و سه شب - قال - گفت آنحضرت - اما لو اقلت حین ایست - آگاه باش اگر میگفتی  
 تو شکامیکه شب نگاه کردی تو این دعا را - اعود بکلمات الله التامات من شری الخلق لم یفرک - زیان نمیکند و عقر بئذ  
 ترا و نمیکند - رواه مسلم و عنه - ان النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر و اسحر یقول - ویم ابی هریره است  
 که آنحضرت چون می بود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سحر در وقت سحر میکرد و میگفت - سمع صلح محمد  
 و حسن بلاه علینا - سمع را بد و وجه روایت کرده اند یکی بکسیریم و تخفیف آن از سماع بعضی شنیدن و دوم یفتی و تشویش  
 از تسبیح یعنی شنو شنیدن مرغی را بر سر تقدیر خبر است یعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست بایده که بشنود و شنونده محمد  
 گفتن را خدا را زوئی نعمت و سه برات اتباع کند و گواه شود بران و بلاه معنی نعمت نیز آید و حقیقت و سه ابتلا  
 و امتحان خداست امر بنده را و سه تعالی بنده را گاهی امتحان بمنصرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر  
 گوید و سه نعمت است باعتبار حصول معرفت و ترتیب اجرو کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنود  
 مرغی را بر سر بنده بگردان محمد گفتن اما اتباع کند در هر گفتن و در این وقت چنانکه امر تبلیغ باشد مرغ غایب  
 آمده است و بعضی بر خبر نیز حمل کرده اند معنی آنکه هر کس اسمع است شنیده است محمد گفتن را و شنو شنیده است



و این امری است مشهور مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست رجباً صاحبنا پروردگار صاحب شومار اعیان و کلمات و رعایت و اتصال علیتها و احسان کن نفوذی گرم و عنایت طلب ست فرید عنایت و اوست نعمت و حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه نبیره با وجود اخلاص نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید ع آنکه غنی تر از محتاج تراند عانداً بالکرم من الله میگویم این را در حالتیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آن است که میگفت آن حضرت این قول را در حالی که عائد بود بر تقدیر اول قول رسول الله است و بر تقدیر ثانی قول را در سه فایده - و اوله سلم - و سخن ابن عمر - رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او ارجع او عمره - بود آنحضرت چون باز میگشت از غزایا از حج یا از عمره - یکبر علی کل شرف من الارض نشست تکبیرات - تکبیری برآید و بر هر جا که بلند از زمین است تکبیر و این عادت مشهوره و سلم بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بر جا که بلند می برآمد تکبیری برآورد و تشریفاتی گفته است که سبب استحباب ذکر است نزد مسجد و احوال و تغلب و ران و رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مساء و فی ظه و منام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در تغلب احوال از تغلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که وجه و تشریف تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جا که بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد و شاید که در نفس و سه چیز از آن راه باید پس رفع کرد آنرا بشهو و کبر یا سه حق و عظمت و سه و میتوان گفت که بر آمدن به مکان عالی مذکور میگردد و عارف را بکبر یا سه حق غرور علا و شهو و عظمت و سه بی آنکه در نفس و سه چیز از آن حاصل گردد و در این معنی احسن و اوفق است بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که سه تسبیح میکرد و نزد نزدیکان و بعضی اخبار آمده است که تسبیح میکرد و نزد بیو و آن بحجت آنچه حاصل میشد از ذللت و آنکسار و تنزل پس تنزیه میکرد و حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول و سه - ثم یقول - پس میگفت - لا اله الا الله و هو لا شریک له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير یا یون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده - راست کرد خدا وعده خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصر عبده - و یار و داند به خود را که عبارت از ذات شریف خود است و نیزم الاخبار و وحده - و شکست و اگر و همای که کفر را تنها اگر چه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند و لیکن حقیقت همه تقدیر است اوست تعالی و احتمال دارد که مراد با خواب گرو همایست از طوائف مشرکین و قبایل یهود که در غرور و خفت که آنرا غرور خواب نیز میگویند جمع شده و لشکر با ساخته و در محارب رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نمود بودند و پروردگار تعالی با و فرستاد و لشکر با که بر گشته و ملائکه و نگار آنها را در و قول و سه و وحده تسبیح است بقول سبحان و تعالی الله المومنین القتال و کان الله قویاً عزیزاً متفق علیه و عن مجاهد قال من ابی ان یسبح فی غیره و سکون و ادولها صحابی مشهور است و آخر کسی است که مردود کوفه از صحابه رضی الله عنهم - قال مکنت

و عاص رسول الله - و عاکر و منیر خدا - صلی الله علیه و سلم یوم الاخراب علی المشرکین فقال - و عاصی بکر و انحضرت روز غزوه  
 اتراب که غزوه خندق است بر مشرکان پس گفت - اللهم نزل الکتب - ای خدا سے فرستندہ کتاب بنی قرآن یا جنس  
 کتاب سماوی - سریع الحیات - بشتاب گیرندہ حساب از بندگان بخت علم و احاطہ تمامہ اعمال بندگان تعلیل و کثیر -  
 اللهم اہرم الاخراب - خداوند شکست دہ این گردہا سے کافران را - اللهم اہرمهم ذلزلهم - خداوند شکست دہ ایشان را  
 و بجنبان ایشان را و بلغزان پاسہ ثبات ایشان را متفق علیہ - و عن عبد الله - ابن بسر - فہم موجدہ و سکون  
 سہامی مشہورست کہ او را پدر و مادر و برادر و خواہر او را بخت است و انحضرت در خانہ ایشان آمد و طعام  
 خورد و عاکر و ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ - قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی - گفت نزل  
 کرد انحضرت و آمد بر پدر من - ففرشنا الیہ طعاما - پس نزدیک گردانیدیم پیش او و ہم بسوئے انحضرت طعامی را و طبعہ  
 فاکل منها - و پیش آوردیم و طبعہ را پس خورد انحضرت از و طبعہ این لفظ را بر وجہ متعددہ روایت کردہ اند و احکامات  
 کردہ اند کہ اصح کہ امست قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرفت داد گفتہ کہ و طبعہ کبیرہ طایفہ مدوہ بعد از منی است  
 کہ خستہ آنرا بر آرد و در شیر خمیر کنند و این دریدہ گفتہ کہ و طبعہ عصیرہ تمراست و احکامات و ہم درین لفظ بسیارست  
 و صحیح اینست و در حرفت را گفتہ است کہ سمرقندی فہم را و قح طایفہ احد را طبعہ یعنی خراستہ روایت کردہ و و طبعہ  
 بسکون الطار محدودے ہای موجدہ انتہی و نقل کردہ اند از نوو سے کہ روایت اکثر نواد و اسکان طایفہ ہای موجدہ است  
 و موجود در نسخ مشکوٰۃ ہمین است و معنی و سے شک نشیر و الله اعلم - تم الی تمہ - پشتر آوردہ شد خراستہ خشک نکان  
 پار کلاہ و بقی النومی بن اصعبہ - پس بود انحضرت کہ میخورد و خراستہ را و میخورد و خراستہ را میان دو انگشت خود و کمال السبا  
 و الوسیطہ و جمع میکرد و این دو انگشت را - و فی روایتہ و در روایتی اینچنین آمدہ است کہ فہم بلقی النومی علی ظہر  
 صعبہ السبانہ و الوسیطہ - پس گردانیدہ کہ میخورد و خراستہ را بر پشت این دو انگشت خود - تم الی پشتراب نشر بہ -  
 پشتر آوردہ شد آب خوردن پس نوشیدہ او را - فقال ابی - پس گفت پدر من با انحضرت - و اخذہ بلجام و ابستہ -  
 و گرفت بلجام چار پایہ او را کہ بر و سہ سوار بود - اوع الله لنا - دعا کن خدا را بر اسے - ما - فقال - پس گفت انحضرت  
 اللهم بارک لهم فیما رزقتم - خداوند بزرگت دہ مرا ایشان را در چیزے کہ رزق دادہ ایشان را - و انظر لهم دارمهم -

و بیا من را ایشان را و رحمت کن ایشان را رواہ مسلم

فصل الثانی - عن طلحہ - بن عبید الله - روایت است از طلحہ رضی الله عنہ کہ از عشرہ مبشرہ است - ان لنبی

صلی الله علیه و سلم کان اذا راسے الاممال - قال - بود انحضرت چون میدیدہ ماہ نور میگفت - اللهم اعلینا بالاسمان والارضان  
 خداوند اعلیٰ گردان طلال را بجزا و نبھامارا با من از آفات نفس و مخافات و ہر وہی ثبات ایمان - والسلامہ والاسلام  
 و بہ سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الہی منی مقرون گردان رویت آنرا بر اسے ما با این استنبیا

که اصول عطا و عطا نعمت است بلکه شامل است تمام نعمتها و احوال مشهور آن است که تا سه شب از اول ماه است و بعد از آن  
 کمتر گویند و در قاصوس گفته که مال ثمره تمر تا دو شب یا تا سه شب یا تا نهفت و دو شب که از آخر ماه است و شرف و بیت  
 و بهشت و در جز آن کمتر گویند انتهی و ظاهر آن است که منبر در دعای اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و ائمه اعظم  
 ربی و ربک اکثر - پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خداست و درین تنزیه است مرا آنکه خالق هستی است و  
 در راست بر و سیریه و در حدیث تنبیه است بر استجاب و عاقل و فکور آیات و تقاضا احوال و عبودیت باشد و صانع  
 نیط و مصنوعات - رواه الترمذی و قال نذا حدیث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب و ابی هریرة رضی الله  
 عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل را سے تبتی فقال - نیست هیچ مردی که در شخصی را  
 که به او که گرفتار است پس گفت - الحمد لله الذی عافانی ما ابتلاک به - شکر خدا را که عافیت داد مرا از آنچه  
 مبتلا گردانیده است - و فضلی علی کثیر ممن خلق تفصیلا - و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیار  
 آنکه کسانیکه پیدا کرده است فضیلت دادنی - ما لم یعبه ذلک البلاء - مگر آنکه نرسد او را آن بلاء - کانا کان - هر  
 بلاء که باشد در لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدین کسی است که قیامت به فسق و عصیت  
 و مجامعت آن تا متاثر و منفرج گردد و اما اگر بیا رے زنا قصص الخلقی را بنید یا فاسق مستور الحال را به بنید خطا  
 کند و بلند گوید بلکه در دل گوید و لبس تا متاثری و منکر گردد - رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن عمر و قال  
 الترمذی نذا حدیث غریب و عن عمر بن دینار الراوی یس بالقی - و عن عمر - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم قال من دخل السوق فقال - کسی که در آید و باز آید گوید - لا اله الا الله و الله لا اله الا الله و الله  
 الحمد للی و بیتی و هو فی الاموت سبیه الخیر و هو علی کل شیء قدير کتب الله له الف الف حسنة بنویس خداے تعالی مراد  
 هزار هزار نیکی - و فی عده الف الف سینه - و بهتر و پاک کند از و سه هزار هزار بدی - و رفع له الف الف درجه - و بلند  
 میگردد و در بر آید آن شخص هزار هزار پایه - و بی لبه بنیانی الخیر - و بر آید و بر آید و سه خان و در بهشت طبعی در قریه  
 این حدیث اطناب و بیان را فی کرده حاصلش این است که این همه ثواب از جهت آن است که دفع میکند الله  
 اهل بازار که محل نبرد و سوگند باشد و دفع است غلظت غلظت را و چون در غلظت اطناب غلظت و شدت است  
 اجر و دامن نیز کثیر عظیم شد بجهت وجود است و هدایت که اعلی مرتبه کمال است - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال  
 الترمذی نذا حدیث غریب و فی ترجیح السنه - این عبارت آورده که - من قال فی سوق جامع بیاع فیه - کسی که  
 گوید در بازار یکبار که جمع کننده است مردم را که خرید و فروخت کرده میشود و رے بدل من دخل السوق - بجا  
 این عبارت که در روایت او سلف مذکور است و عن معاوی بن جبل - رضی الله عنه - قال سمع النبی - گفت معاوی که شنید  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم جلایه و حق تعالی - مردی را که دعا میکند میگوید - اللهم انی اسألك تمام الثمته - خداوند



از چہ چیز خندہ کردی یا امیر المؤمنین قال راست رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را علی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت -  
کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح - تم ضحک - پیغمبر خندہ کرد و آنحضرت فقلت من اشیء ضحکت - پس گفتم از کدام چیز  
خندہ کردی یا رسول اللہ - قال ان ربکا یحب من عبده - گفت آنحضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پروردگار تو

ہر آنکہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندہ خود - اذا قال - و قتیکہ میگوید بندہ - رب اغفر لی ذنوبی يقول اللہ  
یعلم ان لا یغفر الذنوب غیرہ - میگوید خدا سے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آمرزد و گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب الغر جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر تقی بعد اتباع آنحضرت یا از همان قول - رواہ

احمد و الترمذی و ابو داؤد - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلاً اخذ  
بیدہ - بود آنحضرت چون پرورد میکرد و مردے را میگرفت و دست او را - فلا یدعہا - پس نمیگذارد آنحضرت  
دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفق دوستی است با امت - حتی یکان الرجل یدع ید النبی - تا آنکہ  
میوہ آن مرد کہ دے میگذارد آنحضرت دست پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم - عجب ازان مرد کہ میگذارد دست آنحضرت  
را بعد ازان کہ دست داده باشد - مصرع خوش و وقتی است اینکه ترا دست داده است - و یقول استودع

اللہ و نیک - و میگفت و دلیعت می نهم و نگاه میدارم نزد خدا سے تعالیٰ دین ترا - و امانتک - و امانت ترا یعنی  
اموال کہ معاملہ کنی آنرا - مردم دعا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا سے دے بسبب  
انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اجمال طاعات و اواراد و معاملہ و معاشرت با مردم میشود و بعضی میگویند

کہ مراد امانت اہل و اولاد اند و آخر ملک - و آخر عمل تو - فی روایت و خواتیم ملک - و در روایتی بجا سے  
و آخر ملک خواتیم ملک واقع شدہ و تخصیص با آخر عمل بجهت آن است کہ اعتبار خاتمہ است رواہ الترمذی  
و ابو داؤد و ابن ماجہ و فی روایتی ابی داؤد و ابن ماجہ - لم یدکرہ - و کہ کردہ نہ شدہ است -

و آخر ملک لا جرم و خواتیم ملک کہ بہ ال دوست نیز نہ خواهند بود - و عن عبد اللہ - النخعی  
بفتح معجم و سکون طار مہملہ طحجانی انصاری ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ حدیبیہ حاضر شد - قال کان رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یتودع الجیش قال - بود آنحضرت چون میخواہست از جہاد سپارد و در وقت و اشیاء

را میگفت - استودع اللہ ویکم و امانتکم و خواتیم اعالم رواہ ابو داؤد - و عن انس رضی اللہ عنہ قال جابرجل  
الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت انس آمد مرد سے نزد آنحضرت گفت - یا رسول اللہ انی ارید سفر از تو و فی  
بدرستی کہ من میخواہم سفر سے را پس توشہ دم مرا یعنی دعا کن کہ برکت آن با من در سفر باشد توشہ باشد و احتمال

دارد کہ مراد آن مرد توشہ متعارف باشد - فقال - پس گفت آنحضرت - زد و ک اللہ التقوی - توشہ دید ترا  
خدا سے تعالیٰ را کہ توشہ راہ آخرت است - فقال زد فی - پس گفت آنمزدیادہ دعا کن مرا قال - گفت آنحضرت

و غیر ذلک - و پیامبر خدا سے قبالی گناہان تزل - قال رسولی بانی انت داعی - گفت زیادہ کن پدر و مادر من فدائے  
 تو باد - یا رسول اللہ قال ویکبر الخیر - گفت و آسان گردانہ خدا سے تعالیٰ مرتزا و توفیق و ہم خیر را - جنتی گنت - ہر جا  
 باشی - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب و عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ ان رجلا قال - روایت است  
 از ابی ہریرہ کہ مردے گفت - یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فادعنی - بنحوا ہم کہ مسافرت کنم پس وصیت کن مرا -  
 قال علیک تقوی اللہ - فرمود لازم گیر بر خود تقوی را - و التکبیر علی کل شرف - و لازم گیر تکبیر گفتن را چون ہر جا  
 بلند روے - فلما ولی الرجل - پس ہنگامی کہ پشت داد آن مرد - قال - گفت آنحضرت و دعا کرد - اللهم املک لہ العبد  
 خداوند پریشان برائے و برائے دروے راہ - و ہون علیہ النفر - و آسان کن بروے سفر را - رواہ الترمذی  
 و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہ ان ان کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مسافر فاقبل علیہ الیل - بود آنحضرت  
 چون مسافرت میکرد پس روے می آورد بروے شب - قال - میگفت - یا ارض سبی و ربک اللہ - اے  
 زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست - اعوذ باک من شرک - پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات  
 تو حادث گردوشل خست و خیر و ہر بازا - و شرک فیک - و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در تو از حیوانات و خشرات  
 و جن و انس - و شر ما خلق فیک - و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در ورون تو در عالم  
 و ما کما - و شر ما یب فیک - و از شر چیزے کہ می خنبد و میرود بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین میروند - و  
 اعوذ باک من امر و ما بعد - و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہست - و من الحیۃ و العقب -  
 و از ہر نمیش مار گذردم و در بعضی نسخ من الحیۃ بی و است و من شر ساکن البلد - و از شر سکونت کنندہ شہر  
 مراد و میان اندر بعضی گفته اند مراد حیوانات کہ در شہرے و ہر سز زنی بپاشند و اگر ہر دو مراد دارند نیز وہی  
 دارد و من وال و ما ولی - مراد ہواد اطمین است و با ولد سل وے بر عموم اولی است تا ہمہ را شامل باشد  
 و اللہ اعلم - رواہ ابو داود و غیرہ - پس - رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال  
 چون جنگ میکرد و یگانہ ان میگفت - اللهم انت عفوہ و نصیرے - خداوند عفو بازوے منی و یارے دہندہ  
 منی عفوہ یعنی عین و ہم خدا و استمال اشہر نام عفو شہور است و در عرف منی ناصر و معین آید پس قول وے  
 و نصیرے تفسیر بیان اوست - یک احوال - بقدرت توحید میکنم در دفع کردن ہر عدا یا تبوی جنیم از حالی بجا  
 و یک اصول - و بقدرت تو حید میکنم ہر دشمن او دین - ربک اقل - و بتائید نصرت تو کاہ از دشمن - رواہ الترمذی  
 و ابو داود و عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا نزلت فاقال - بود آنحضرت  
 چون سے ترسید کہ دجی را میگفت - اللهم انا نکلک فی نحوہم - خداوند ما میگرددانیم ترا در نحوہم اے ایشان بخنام  
 بالای سینہ ہست کہ محل درجست و نحوہم قرآن عرب میگویند جہشتی نحوہم گردانیدم اورا در نحوہم و قید کرد و مقابله



عذر و برگزینی تا قتال کند از جانب تو و حاصل گردد و میان عدو و خصم تو خورند که زیرا که عذر و عجز است و قتال  
نیکند نزد استادان و قتال با آنکه درین اشتراقی پنج و قتل او نیز هست و لغوی یک من سروریم - و پناه میجویم  
تو از شر باسه ایشان - رواه احمد و ابوداود و - و عن ام سلمه - رضی الله عنهما ان الهی صلی الله علیه و سلم  
کان اذا خرج من بئته قال - بواخضرت و متی که بیرون می آمد از خانه خود می گفت - بسم الله تو کلت علی الله اللهم انی  
لنعودیک من ان نزل - خداوند اینها میجویم تو از آنکه بنویزم زلت لغیرین پادشاه در او رفتن یافتند یا نیت کردند  
است از رفتن از بئ بی تعد - او فضل - یا گمراه شویم و راه راست بگذاریم و راه کج روییم کنایت است از عذر و  
ذنب با اختیار - او عظم - فقیه تون که لام او عظم بضم زون و لام یا عظم کنشسم هر کسی یا عظم که ده شویم و کسی که بر ما عظم  
کند این نیز مکرده و مذموم است بسبب ذلت و امانت و زبونی اگر چه اجزای باشد و در دوسه آتی دیگر نیست  
که با او دعای بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید و در مقامات و مجازات آن نباید و قی کند و ظلم بوسه عذر و عجز است  
درین است نه ظالم باشد و نه مظلوم - او جمل - یا جمل کنیم هر کسی و شل کار باسه جملان کنیم از انبیا و اضرار - او جمل  
علین - یا جمل کرده شود بسیار مردم را از انبیا گفتند - رواه احمد و الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث غریب  
حسن یحیی و فی رد التیاجی و او در این ماجه - و در روایت این دو کس از یحیی آمده است که - قالت ام سلمه که  
ام سلمه - ما خرج رسول الله - بیرون بنیاد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من بئته قطه - از خانه من هرگز - الا رفع طرفه  
الی السماء - مگر آنکه بر پشت نظر خود را بسوی آسمان طرف به مسکون چشم و گریستن - فقال - پس گفت - اللهم انی  
اعوذ بک من ان اصل - پناه میجویم تو از آنکه گمراه شوم من - او اصل - یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم  
یعنی گمراه گردانم هر کس - او عظم او عظم او جمل او جمل علی - درین روایت از انبیا نیست و اصل بصینه  
مجهول زیاده است و دعا بقدر مفرد است و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اذا خرج الرجل من بئته فقال - چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید - بسم الله تو کلت علی الله اللهم انی  
ولا قوة الا بالله تعالی که می شنید - گفته میشود در آن مرد در این هنگام که این کلمات گفت - بدینست - راه بر است  
نموده شد بی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی و کار کنی بر وفق عواید و در او یا مرد آن است که این نام خدا  
را اگر قوی تو کل برون کردی و از حول و قوت خود بر آمدی بدایت یا قی بر راه راست و راه راست این است که  
نموده در یاد خدا باشد و گاه سه خود را بوسه سپارد بهیت کار خود را بخدا باز گذارد بکت نمی بنیم ازین بهتر است  
و کیفیت و در قی - و کفایت کرده شدی در جمیع صحت و گناهان شده شدی از جمیع شرور و فتنی که شیطان -  
پس کیو نشو و شیطان بر اسه و سه و باز ایشان از انزال و اغوا و انداز و سه - و یقول شیطان آخره  
و یگوید شیطان دیگر آن شیطان که می شود خاصه و خائب شد از اغوا و خلاصی این تو جمع گشت از برای تسلیم و سه -



دینت کب بر چلند بر ہی و کفی و دوقی۔ چگونہ میسر میشود و ترا تعارض و تسلط بر دوسے کہ تحقیق برایت و کفایت و وقایت  
کرده شده است تقریر طبعی این است و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان بعد از تنجی و تحسیر و نصیحت و خسران  
از خیال اغوا و اضلال میکردہ باشد و در فکر و فکرے دیگر و حیلہ دیگر شده باشد کہ بر انگیزد و کار خود بکند این  
شیطان بونے میگوید از این خیال برگرد و در بند آن مباش کہ بی فائدہ است فافهم۔ رواہ ابو داود و در دوسے  
الترمذی سے الی قولہ البشیطان۔ و روایت کردہ ہرندی تا قول فتخی لہ الشیطان و قول تسلطان و دیگر باو سے

روایت نموده - و عن ابی مالک الاشتر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیتہ فلیقل - وتبیکه وراید مرد خانه خود را پس باید که گوید - اللهم انی اسألك خیر المولج - خداوند من سوال میکنم ترا پسکی  
و در آمدن درین خانه - و خیر المخرج - و نیکی بر آمدن ازان خانه که بر آمدن و در آمدن مهمه نیک باشد و متضمن نیکی گردد  
و مولج بکسر لام است و مخرج فخرج را بسم الله و لجنه - بنام خدا در آیدیم - و علی الله - بنیا تو کلند - و بر خدا که بر در و گار  
کار و بار گذار شستیم - اللهم یسلم علی الله - پستتر باید که سلام کند بر کسان خانه خود و گفته اند اگر در خانه کس نباشد نیز سلام  
گوید باین عبارت اسلام علی عباد الله الصالحین به نیت ملائکه که در آنجا اند - سعاد ابو داود - و عن ابی هریره  
عن ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفا رفا الانسان اذا ترویج قال - بود آنحضرت چون دعا میکرد و مروت  
را و فیکه ترویج کرده و زنی خواسته میگفت - بارک الله ذک - برکت دهد خداے تعالی متر از خطاب بمر و میکرد و با خطا  
بهره و من - و در و میکرد و میفرمود - بارک علیکم - و برکت کند بر هر دو شمار و برکت در لغت گواییدن و افزون شدن  
و تیر یک دعا کردن به برکت - و جمع بینکمانی خیر - و جمع کند و التیام و اتفاق دهد میان شما و خیر در فار باشد پدر  
نام و غیره و در آخر از ترفیه و رفود زلفت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جامه و در جا بایت دعاے ترفیه یا  
لفظ یکبار و نه که بالرفا - و الذین یعنی اتفاق و التیام باو میان شما و پس از آن زائیده باو باین جت ترفیه نام دعاے  
تفریح شد و در شرح ازان نمی کردند از جهت شعار آن بکر است بنات و آنحضرت چون ترفیه میکرد و میگفت بارک الله

لکھنؤ - روایت الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عن عمر بن شعیب عن امیہ عن جده عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 قال اذا شرب احدکم امراً واشترے خاداً فلیقل - چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمت گاری را یا خاد  
 بخرد و غلام بہر دو اطلاق میکند پس باید کہ بگوید - اللهم انی اسئلك خیراً و خیراً جلیلاً علیہ - خداوند من سوال  
 میکنم ترا بچیزی این من یا خادم را و یکی خصلتہا و علمہا کہ پیدا کردہ تو او را بران - و اعز ذلک من شر او شر اجابتہا علیہ  
 و بیاضہ بخیر و برتری آن و بہی چیزے کہ پیدا کردہ تو او را بران - و اذا اشترے بعیراً - و چون بخرد یکی از شما شتر یا  
 فلان یا خدمت بردہ شامہ - پس باید کہ بگوید و بندی کو بان اورا - و لیقل مثل ذلک - و باید کہ بگوید مانند آن کہ در ترمذی  
 امراء و شتر خادوم میگفت و در وہ یضم و انکسر بالاس - ہر چیز و بالاس کو بان و کوہ و سنام نفع کو بان - و فی روایتہ

فی المراتم والخادم - ودر روایتی در زن و خادم این آمده که تم لیأخذ بناصتها لیسع بالبرکة - پشتر باید که گیر دست و پشترانی  
 زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت - رواه ابو داود و ابن ماجه - وعن ابی بکره - یفتح باو سکون کاف و تا در آخر  
 صحابی مشهور است چنانکه گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب - دعا با کسی که اندوهگین است  
 یعنی دعا کسی که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا متکمل بر معانی کثیره و دعا باست مقصوده بود فقط جمع آورده  
 و دعوات گفت دعا این است - اللهم رحمتک ارجو - خداوند رحمت ترا امید دارم - خلاصه کلماتی الی نفسی مظهر عین  
 پس گنجد مرا بر نفس من یک چشم زدن - واصلی شانی کلامه - و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا همه - لا اله الا انت  
 رواه ابو داود و وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رجل - گفت ابو سعید که گفت مردی که میگوید  
 و دیون - اند و بها چسبیده است مراد را همه - یا رسول الله - ای پشتر خدایم اندوه و گداختن بیار من را -  
 قال - گفت آنحضرت - افلا اعلمک کلاما اذا قلته اذ یبیک الله ربک - ایایس بیاموزانم ترا کلامیکه چون بگویی آنرا برود  
 خدا را تعالی اندوه ترا و نفسی غمگین و نیک - و بگذارد و از تو خدا و ام ترا یعنی بسببی سازد که دام تو گزارد و ده شود -  
 قال - گفت آنحضرت - قلت بلی - گفتم بیا بفرمان مرا آن کلام را - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اذا أصبحت و اذا هیبت  
 چون صبح کنی و چون شب نگاه کنی - اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن - خداوند پناه بچویم من تها و زخم و حزن و درد  
 بسببی اندوه است و لیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع - و اعوذ بک من النحر و الکسل - و پناه بچویم تو از  
 ناتوانی و کالی - و اعوذ بک من البخل و الجبن - و پناه بچویم تو از مسک و ناجر و غمزدی و بددلی و ترسندگی - و اعوذ بک  
 من غلبه الدین و فقر الرجال - و پناه بچویم تو از چیره شدن و ام و چیره شدن مردان بر سبب دین و جز آن - قال  
 فضلت ذلک - گفت آنحضرت پس کردم من آنرا که فرمود آنحضرت و گفت در صباح و مسا این کلمات را - فاذهب الله منی  
 پس بر خدا تعالی اندوه مرا و نفسی غمی دینی - و گزارد و دعا از من دام مرا - رواه ابو داود و عن علی -  
 رضی الله عنه انه جاءه مکاتب - روایت است از امیر المومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بها را خود را  
 بر خود نوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود - فقال انی عجزت عن کتابتی - پس گفت آن مکاتب که بدستی من عاجز  
 آمده ام از وجیه کتابت خود - فاعنی - پس یار من کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف  
 مکاتیب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزی بیاموزانم مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت  
 خلاص شوم - قال الا اعلمک کلمات علیین رسول الله - گفت علی رضی الله عنه باینموزانم ترا چند کلامه که آنرا اندی  
 مرا آن کلمات را پشتر خدا - صلی الله علیه وسلم و کان علیک مثل جبل کبر و یثا اواه الله غمک - اگر باشد بر تو مانند کوه  
 بزرگ از دام بگذارد آن دام را خدا تعالی از تو - قل - بگو - اللهم انقض عین حرامک - خداوند کفایت کن  
 مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که بان از حرام بی نیاز شوم - و اعننی لفتک عمن خواک -

جوابی نیاوردن مرا بقدری کرم خود از هر کسی که خجسته - رواه الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبیر و سنن جابر -  
دوسرا انجام بست که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او نیست - اذ استتم نباح الکلاب فی باب تخطیة الاوانی - و در باب

پوشیدن آوند باد تیب افشا، الله تعالی

**الفصل الثالث عشر عایشه** - رضی الله عنہا قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا تلبس بحبابة الجمل  
بکلمات گفت عایشه که بود آنحضرت چون می نشست در پشت کاهای با چون ناز و بگذارد و کلمه میگوید و بچند کلمه - نفس الله عن کلمه  
پس پرسیدم آنحضرت را از آن کلمات که کدام از کلمات وحیت فضیلت آن کلمات - فقال - میں گفت آنحضرت نخست  
در فضیلت آن - ان کلم - اگر کلام کرده شود و بخیر - یعنی واقع شود کلامی نیک که در دوسه ثواب است یا در دوسه عقاب  
نیست و برین تقدیر کلم لغیر تو کافیست و اگر کلم کند شکلی یا مردی بخیر و برین تقدیر فتحات است و کان  
باشد آن کلمات که مذکور آمدند - بعد - طابوا علیهم - هر دو دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که کلم کرده شده است  
آنها - الی یوم القیامه و ان کلم لشیر - و اگر کلم کرده شده است بدی - کان کفارة له - باشد سبب پوشیدن خوشید  
مرا و او آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند - سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب  
الیک - واه الناسی - و عن حقارة - از اجله علمای تابعین و مشاییر ایشان است و اکثر روایت و سه از انس  
است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میگوید - بانه - سیده است بتاوده را - ان رسول الله - بدرستی که  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان اذا را سے الہلال قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت - ہلال خیر و ریشہ  
ہلال خیر و ریشہ ہلال خیر و ریشہ - سہ بار بکر میگوید - ریشہ لغیر ما و سکون شین مجربسان و برہہ بودن خلاف غی بعد از ان خطاب ہلال  
میکرد و میگفت - انت بالذی خلقت - ایمان آوردیم من تا آن کیک پیدا کردہ است تو بخلق - این عبارت را جمہ بار میگفت  
تم تقول - پس میگفت - الحمد لله الذی ہب بشیر لکذا و جاب بشیر لکذا و کفر مخریہ لکذا و ماہ چنین را و نام ماہ گذشتہ را می برد و آورد  
ماہ چنین را و نام ماہ آئیدہ میگفت شکر یا پرگنہ نعمت و آمدن ہر دو ماہ بخیر باشد یا بر بقائے عمر و سلامت -  
رواہ ابو داود - و عن ابن عمر - رضی الله عنہ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر منہ فقیل - در وقت  
از ابن مسعود کہ آنحضرت گفت کسیکہ بسیار کرد و اندوہ و سکے باید کہ گوید - اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن  
خداوند من بنده تو ام و پسر نبی تو ام و پسر داه تو ام کہ پدر و مادر من اند - و فی بعض کتاب - و در چہ قدر تو ام  
کتابت است از مالک و تصرف میگویند فلان و در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه لغیر قاف و رفع ہر دو رو است  
تا صحتی بیدک - موسیٰ بن یحییٰ من در دست لغیر و اراوت تست - باض فی حلق - گذارندہ است و دین  
حکم تو یعنی حکم ترا تو یعنی و انمی نیست ہر چه گوئی و خواہی بہان شود - عدل فی قضا لک عدل است و من قضا تو  
عدل و او خلاف جور - اسالک بکل اسم ہو لک سمیت برفک - سوال میکنم ترا بہر نامی کہ آن نام ترا است نام نما

و خواننده بان نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از مرگ ذکر میکنند بقول خود -  
 او از خانه بی کتابک - یا فرستاد او آن نام را در کتابها بهای خود - او است اثرش بنی کنون الغیب عندک - یا مستبد تو فرد  
 آن نام در پرده غیب نماند و تو در بعضی نسخ در حاشیه به علامت ج ملحق بجمع بعد از او بنویشتی کتابک نوشته - او اعلمت  
 احد من خالقک - یا داناینده آنرا به کی از خلق خود را - ان تجمل القرآن سبع قلیبی - سوال میکنم که گردانی قرآن را بهار  
 من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل هر ازنده سازد و نور و رحمت  
 گرداند - و جهان بهی و عجمی - و گردانی قرآن سبب برودن هم و نعم من سر و منی اندوه است و لیکن هم منتقبل بیجا  
 و نعم در انبی - اقالما بعد قط الاذهب الشرخ - نگویید این کلمات را هیچ بنده هرگز اگر خداست تعالی نعم و اندوه  
 او را شایسته به هر وجه - و بهر او را عرض نمکث در راحت را فرج بجم و فتح را کثایش میگویند فرج الله عنک غمک فرج بچاره شادانی  
 و در کتب احادیث در انشال این مقام مجسم است و در اینجا بعضی نسخ بجای مهد نیز ضبط کرده است - رواه زرین و عن حماد  
 رضی الله عن قال کنا اذا صعدنا کبریا و اذا انزلنا سبحنا - گفت جابر یو دیم ما چون می برآیم زمین بلند را کبیر میگویم و دیم  
 و چون فرود می آیم از آن تسبیح میگویم و در بعضی روایات تسبیح نیز آمده و بعد این در باب التسبیح و التکبیر و تسلیل  
 گذشت - رواه البخاری و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا کبر - امر بقول -  
 یو و انحضرت چون اند و کین میگردد و انید او را کاری میگفت - یا حی یا قیوم بر جنتک استغثت - ای زنده و حیات جفا  
 اے بر یاد ازنده خلق را بر جنت و مرغانی بنو فرمود میکنم - رواه الترمذی و قال نه احدیث غریب و لیس بمحموط -  
 و عن ابی سعید الخدری رضی قال قلنا یوم النحر یوم - گفت ابو سعید خدری که گفتیم ما روز خندق - یا رسول الله  
 ان من منی نقول - هست خیره یعنی نیکو و دعائی که گوئیم ما نزد خیر انیم تا کث دی در کار ما پیدا آید - فقد بلغت اقلوبه  
 الخا جری پس به تحقیق رسیده دلمای اگلو اے ما را کنا بیت است از اندوه و تنگدلی و بیچاره گشت یعنی از ترس  
 شش می آید از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا رأس خنجره و آن وقتهاست حلقوم مست که در خل طعام و شراب  
 است و در قول او در خل طعام و شراب نفس است و اب آن است که آن مجرای نفس است و در خل طعام و شراب  
 سری است و آن زیر حلقوم است - قال نعم انحضرت گفت اگر می هست چیز که گوید آنرا - اللهم شرعوا لنا - خداوند ما پرورش  
 عیب اے ما را و خورت هر چه از نو ذوق و دیدن آن شرم آید - و امن روحا لنا - و امن گردان و امن ده و زیبای  
 ما را روح بفتح را بر سید ان و نفیم را بمنی دل می آید - قال نفس رب الله وجهه اعداء بالیوم - گفت ابو سعید پس  
 بر خداست تعالی بر رویا و دشمنان خود را ببادی که فرستاد و نفیم را بالیوم - پس شکست و او لشکر دشمنان را  
 بباد و این معنی مطلق قرآن است و قصه غزوه خندق که از غزوه احزاب نیز گویند و کتب سیه به طور مست -  
 رواه احمد و عن سیده - رضی قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا دخل السدی قال - یو و انحضرت چون





باز گشتم و روئے آوردم - و یک خاصیت - و قدرت تو دیارے دادن تو یکبار کردم - اللهم الی اعوذ و بک  
 خداوند من پناه میجویم بقدره قوت تو - لا اله الا انت - نیست الا تو - ان تصلنی - از اینکه گره کنی تو را - انت الی  
 اللهی لا یوتی - توئی زنده که غیر در - و الحزن و الامتنع یمنون - و بر میان و در میان همه می میرند - شفیق علیه  
 الفصل الثانی - عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم  
 الی اعوذ بک من الابیح - خداوند پناه میجویم تو را از چهار چیز من عالم الانبیع و من قلب الانبیع و من نفس الانبیع  
 و من و عمار الیسع - آن چهار اینها اند از علی که نفع کند و از دلی که شرسد و از نفسی که سیر نشود و از زعمای که شنیده  
 نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی  
 این حدیث را احمد و ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و ابن  
 و نسائی از هر دو - و عن عمر - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو من خمس - بود و اخضر  
 که پناه میجویم از پنج چیز من الجبن و البخل و سوء العمر - از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس و قوت  
 طاعت و بندگی نماند - و قنقه الصدر - و از قنقه و ابتلاک سینکه دروے اخلاق و میم و عقاید باطله جای کند  
 یا نگلی آورد و از قبول حق و تحمل بلا یا - و غراب القبر - رواه ابوداود و النسائی و عن ابی هریره رض ان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الفقر - و از فقر است که دروے صبر نباشد  
 و در حقیقت استعاذه از فقره فقر است - و القلة - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل - بکسر ذال و از خوارسی نفس  
 که نزد خداوند در باب دین غرضی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه و تبارک العز و له رسول و للمؤمنین فانه  
 و اعوذ بک من ان اظلم - و پناه میجویم من ازین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابوداود  
 و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین و پناه میجویم  
 از خصومت و عداوت اهل دین - و التفاق - و از تفاق اصل معنی تفاق در دین افکار کفرست و اظهار ایمان و شاید  
 که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریاء و علامات تفاق از کذب و خیانت و خلف و عده و اظهار انچه خلاف منکرست  
 با اصحاب اصحاب - و سوء الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداود و النسائی - و عنه ان رسول  
 صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الجوع - خداوند پناه میجویم تو را از گرسنگی - فانه یس فی الشیخ  
 پس بر رستیکه بریم خواب است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تفرغ انسان است بدان در بدن و قوت  
 و حواس ظاهره و باطنه و حصول قوت در محبت و حضور و منع و استعاذه از طاعت و خدمت و لهذا تعبیر کرد ازوے  
 بفرجی که غیبه معنی لزوم و صحبت است و درین اشارت نسبت که جوع مذموم آن است که لازم حال انسان و مورت  
 ضرر باشد و آنکه با عیاد و در تیاض بر وجه اعتدال موافق حال گردد و مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و



تو رانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امر امن و اعراض - واعوذ بک من الحیاتیہ - و پناہ میجویم تبارکی با شستہ  
 و بی دریغی فی الصراح خیانت نداشتی و کم کردن حق کسی را - فانما بکست البطانہ - پس بدرستی کہ ہر اطمینانست  
 خیانت بطانہ کبیرہ را دراصل منہی است چرا کہ ظہارہ ابرہہ جامہ را گویند استعاذہ میکنند برائے سریت انسان  
 کہ در باطن مشغور و در دوستی و روفی خالص را نیز گویند رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن انس بنی العشرہ  
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - یفتح باور ایسی و ہمیشہ شدن و غیری  
 کہ در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - و الخجام - یغم جیم و زال تجمہ ہمارے مشہور کہ حادث میگرد  
 از آتش اسودا و در بدن و فاسد میگردد مزاج اعضا و بیات آنها را - و الخجون - و از دیوانگی و پوشیدہ شدن  
 عقل - و من سبی الاسقام - و از ہمہ بیماریاں - رواہ ابو داؤد و النسائی و عن قطبہ بن مالک - یغم قام  
 و سکون طاسے حملہ و بیاضی موجدہ صحابی کرنی است - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک  
 من منکرات الاخلاق و الاعمال و الاموار - خداوند من پناہ میجویم تبارک خلتا سے ہر و از کار ہائے بد و از ہوا ہا  
 و خواستہای بد کہ نفس بدان میل و از و منکر انکار کردہ شدہ و شرع و نا آشنا کہ در دین وجود او شنافتہ نشود  
 و ضد معروف - رواہ الترمذی - و عن شعیب - یغم شین مجملہ و فتح شتاء و سکون عثمانیہ رواہ آخر - بن تکل -  
 بشین مجملہ و فتح کاف - بن حمید - یغم حافہ میم تابعی کوفی است و پدر و سکل بن حمید صحابی کوفی است  
 عن ابیہ - روایت میکند شعیب از پدر خود سکل و غیر سیر و سچکس از دے روایت نکرده است - قال قلت  
 یا نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یغوذ بہ - گفتم اسے پیغمبر خدا بدانان مرا افسوس کہ پناہ جویم بوجہی اصلاح اتغوذہ الرقیۃ - قال قل  
 گفتم آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شر سبی - خداوند پناہ میجویم تبارک بدی شنوائی من کہ سخن بد را نشنوم  
 و شر لبرے - و از بدی بینا سے من کہ چیز بد را نہ بینم - و شر لسانی - و از بدی زبان من کہ سخن بد را گویم - و شر  
 قلبی - و از بدی دل من کہ خاطر بد را نہ اندیشم - و شر بینی - و پناہ میجویم از بدی بینی خود کہ در بر نہانیت و نظر  
 بحام و شہوت کنند کہ آن نیز از شایہنی است - رواہ ابو داؤد و الترمذی و الدہالی - و عن ابی الیسر - یفتح  
 تحتانیہ و فتح حملہ و صحابی مشہور است از انصار حاضر شدہ عقبہ را و بدر را - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 کان یدعو - بود آنحضرت کہ دعا میکرد و باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الدم - یفتح ہا و سکون و ال مہایا گاندن  
 و بیدار کردن بنابینی از مردن زیر دیوار سے کہ افتد و ہم یفتح و ال نام آن خانہ کہ میفتد و کبیرہ و ال آن شخص  
 کہ ہمیر و زریران و مشہور روایت حدیث بہ سکون و ال است چنانچہ در قرآن اوست و یفتح آن نیز زریران  
 است - واعوذ بک من التردی - و پناہ میجویم تبارک از قتل و از جاسے بلند - واعوذ بک من الفرق و الحرق -  
 و پناہ میجویم تبارک غرق شدن در آب و سوختن و آتش و خرق و حرق ہر و بوجہ کشت زاد سکون مروی است و توری

گفته که اسکان در حرق خطاست - و الهرم - و پناه میجویم تو از پیری سخت - و اعوذ بک من ان یخبطنی شیطان  
بعد الموت - و پناه میجویم تو ازین که سانس کند مرا شیطان نزد مردن اینی - و روسواسی آنگند و ایند آنگند و تباہ گردانند  
فی البصر ارج یخبط به او انکی - اشتتن دیو مردم را و منه قوله تعالی کالذی یخبطه شیطان من المن اسے یفسده - و اعوذ  
من ان اموت فی سبیلک مدبراً - و پناه میجویم تو از این که بمیرم در راه تو پشت و پهنه مرا و گر خجتن از جنگ کافران  
و تو اندک گر خجتن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و لوحش بعد از انیس و سه روی طلب پس از  
گرمی نمود با تهنه نین ذیک - و اعوذ بک من ان اموت لایفا - و پناه میجویم تو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم و خزان  
- و اه الوداد و الناسی و ازانی روایتی آخری - و زیاده کرده است نسانی در روایت دیگر لفظ - و انعم - و پناه میجویم

تو از غم و اندوه - و عن معاذ - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال استعینوا بالله من طمع بهید سے  
الی طمع - پناه جوئید بخدا از طمع که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در صورت و مردگی طمع متحرک امیدوار  
مال از مردم و طمع بفتح در اصل بزرگ گرفتن شمشیر و جزآن در یناک شدن و مراد اینجا عیب و شین ست و در جمیع  
النجار گفته که طمع به سکون فکر کردن و بجرکت دلس و شینج رحمة الله میفرمود که طمع امیدوار شدن مالی که مشکوک  
باشد رسیدن آن و اگر قیقین بود چنانکه مشا هره و ادرا یا و عده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود  
چون کشتی یا بجزیره بکران رسیده و سه عوب و کسوت موفیه نزد آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسد و باران  
ما امید سے پیدا آید که مردم خواهند رسد و ما چیر سے خواهند داد ایما این از باب طمع و اشرافت که نزد این طایفه  
نرمومت باشد یا نباشد مادر جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم  
باران امید باران دارد و در موسم نبود و اشرافت نباشد - و راه احمد و البیہقی فی الدعوات الکبیر و عن عائشہ -

رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشہ کہ آنحضرت نگاه میکرد بپو  
ماہ پس گفت - یا عائشہ استعین سے با تهنه من تهنه - ای عائشہ پناه جو بخدا از تهنه این اشارت بقمر کردن فان تهنه  
هو الفاسق اذا وقب - پس بد رستیکه این ست غاسق وقتی کہ غروب کند و در قرآن مجید در سورہ فلق  
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد و بظہوبت  
شفق و قمر و قنیکه گرفته شود و بآفت سرد و قنیکه غامب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب یعنی فرو شدن آفتاب  
و خبر آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماہ و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقمر و قنیکه خفوت کنند  
و سبب استعاذه از ان آن ست کہ خسوف و کسوف از آیات خداوندی ست کہ مندر است بوجود حوادث و نزول آن  
چنانچه در حدیث آمده است کہ چون گرفته شد آفتاب ایما آنحضرت صلی الله علیه و سلم نرسان ہونا کہ  
و نیت مراد باین حوادث و فوائسب کہ منہان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا کہ آن نزد



و عبارت الی و او دیگر است - و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الله  
الجنة ثلاث مرات کفی به جوارح من الجنة و الله اعلم او خافی الجنة قالت الخیر - می گوید بیشتر بناطقی  
کردانیدن حق تعالی او را - اللهم ادخله الجنة - خداوند او را در بهشت - و من استجیر من النار ثلاث مرات - و یک  
ان جوید از آتش و نزع و بگوید - اللهم اجبرنی من النار - سه بار - قالت النار اللهم اجبره من النار - بگوید آتش  
خداوند امان ده او را از آتش - رواه الترمذی و النسائی -

**الفصل الثالث - عن القعقار - فی ثلث فواف و سکون عین معمله تابعی است - ان کعب الاحبار قال -**

او نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را و یافند اما آنحضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان  
آورده گفت کعب - مولای کلمات اقول من کلمتی یهودی و حمار - اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هرگز نمیگویم و اندک  
مرا میبود و خبری که ایمان من برایشان دشوار آمد و مرا در خبر ساختن یا دلیل زبیدی و مسلوب عقل ساختن است  
یا انقلاب حقیقت که از کوه الطیبی - قلیل که ما هن - پس گفته شد که کعب را چه چیز اندوخته که نام اند آن کلمات - قال

گفت کعب آن کلمات این است که - اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه - پناه میجویم بوجه خدا که بزرگ  
که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن - و بکلمات الله الثمات الی لا یخاف من بر ولا فاجر و پناه میجویم بکلمات خدا که نام  
اند و نه یکنزد و از آن هیچ کس نه نیکو کار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفات نیست همه اشیا و احاطه آیند  
و اگر کلمات قرآنی است از عدد و عهد قرآن ثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست - و با سمار الله الحسنى

و پناه میجویم با سمار خدا که نیکتر اند از همه اسما و اشیا - ما علمت منها و ما لم اعلم - آنچه میدانم از آن اسما و آنچه نمیدانم  
من شریا حلق - از شریخ خبری که پیدا کرده - و ذره - و پراکنده گردانید - و بره - قرار شد و پیدا آورد از کتب  
عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی بزرگ تفاوت و در خواشی در تفسیر بران نوشته و بری گردانید مخلوقات  
را از نقصان و تفاوت و در آنچه تفاضا که حکمت - رواه مالک - و عن مسلم بن ابی کبره - تابعی ثقة است

قال - گفت - کان ابی یقول فی دبر الصلوة - گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز - اللهم الی اعوذ بیک  
من الکفر و الفقر و عذاب القبر فکنت اقول من - پس بودم من می گفتم این کلمات را - فقال ابی عنی عن اخذت  
نما - اسی پسک من آنکه گرفته توانی را - قلت عنک - گفتم گرفته ام از تو و از اینجا معلوم میشود که در او را و

دو از کار اخذ از شایخ سخن است - قال ان رسول الله - گفت پدر من بدستیکه بنهر خدا صلی الله  
علیه و سلم کان یقول من فی دبر الصلوة - بود که میگفت این کلمات را در پس نماز - رواه النسائی و الترمذی  
الا انه لم یکر - مگر آن است که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که - فی دبر الصلوة و روی احمد لفظ الحدیث  
در روایت کرده است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه بنده و سپهر - و نذر اند این چنین است که -

علیه و سلم کان یقول من فی دبر الصلوة - بود که میگفت این کلمات را در پس نماز - رواه النسائی و الترمذی  
الا انه لم یکر - مگر آن است که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که - فی دبر الصلوة و روی احمد لفظ الحدیث  
در روایت کرده است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه بنده و سپهر - و نذر اند این چنین است که -

نی در ہر کل صلوات۔ نیز یاوت لفظ کل و ظاہر آن است کہ در روایت نسائی نیز زمین مراست۔ و عن ابی سعید۔  
رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدری شنیدم کہ آنحضرت۔ کہ میگفت  
اعوذ باللہ من الکفر والدین۔ پناہ بخیریم بخدا از کفر و ایمان فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعدل  
الکفر بالدین آیا برابر میکنی کفر را با ایمان۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آری برابر می نمودم این سب و در او وجه آن ذکر  
تقریب و در وجهش آن است کہ مردم تقریب و ایمان دروغ میگویند و خلاص و عذر میکنند و این از صفات کافران و  
مناظران است چنانچہ در آقا و حدیث آمده است۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ اللهم انی اعوذ  
من الکفر والفقر۔ کہ در کفر و فقر برابر می نموده و معادل کرده۔ قال رجل وای دلان۔ گفت مردی بطریق مستقیم  
دربار کرده میشود کفر و فقر۔ قال نعم گفت آنحضرت آری برابر اند زیرا کہ فقر گاهی بکفر میکشد اگر بی صبر  
کند و چیزی بگوید و بکند کہ مستلزم کفر است۔ رواہ النسائی۔

### باب جامع الدعاء

انچه در باب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب  
در ذکری ادعیه کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است کہ جامع اند دعائی  
کثیره را در الفاظ مثل جامع الکلم

**الفصل الاول۔** عن ابی موسیٰ الاشعری رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یسبح اللہ  
روایت است از ابی موسیٰ اشعری کہ آنحضرت علیہ السلام دعا میکرد باین دعا اللهم اغفر لی خطیئتی۔ خداوند ای مرا مراد  
گناہان مرا۔ و جہلی۔ و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کار سے کرده باشم۔ و امرائی۔ و بیامرز اسرار۔ و  
واحد در گذشتن مرا و اسراف خدا قصد کہ بعضی میانہ رو سے کردن است و در جہلی سے۔ فی امرائی جہلی کردن  
و اسراف کردن من در کار من۔ و امانت اعلم یعنی۔ و بیامرز مراجیرے یعنی گناہان کہ تو داناشی۔ باین از من  
اللهم اغفر لی جدے و نهرے و خطائی و عذے۔ جدا بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد نهرل و نهرل مہود و لغتن  
و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عذر ضد وی است۔ و کل ذلک عندی۔ و مہم این اقسام از دین است  
این تواضع و منعم نفس و تضرع است ازان حضرت بجانب غوث و کبریا سے حق و در حقیقت این تعلیم است امت را  
کہ این چنین استغفار کنند و توجہیات دیگر کہ در قول و سے تعالیٰ لینفک اشعریہ گفتہ اند تیر بار ہی است۔ اللهم  
اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوند ای مرا مراد مراجیرے کہ پیش کرده ام از گناہان و مراجیرے کہ پس کرده ام کنایت  
از جمیع گناہان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از و است یا اعتبار کردہ مشور نسبت بنبی  
از گناہان بہ بعضی چہ گناہان کہ واقع میشود بعضی بپیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی بپس از آنجا آخرت گناہان کہ پیشتر

بوقع پیامہ معراو غفران انہا است بر تقدیر وقوع۔ و اما اسیرت و ما اعلست۔ و خیر سے کہ یہاں کہہ دہ ام از گناہان  
 و خیر سے کہ آشکارا کہہ دہ ام از گناہان۔ و اما انت اعلم بہ منی۔ و خیر سے کہ تو دانا تر سے ہاں از من۔  
 انت المقدم و انت المؤخر۔ توئی پیش کنندہ ہر کسے را کہ خواہی تبوئق و قربا در گاہ خود و توئی پس  
 انگنبد ہر کرا خواہے تحقیق این منے در باب اسما اللہ معلوم شد۔ و انت علی کل شئی شہید و تو بر  
 ہر چیز سے قادر سے۔ متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یقول اللهم اصلح لی دینی الذی ہو عصمتہ امر سے۔ خداوندانیک گردان ہر اسے من دین مرا کہ آن نگاہ است کارست  
 زہد کہ عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و اما ان از عذاب آخرت ایمان  
 کامل ست۔ و اصلح لی دنیا سے الی فیہا مآشی۔ و نیک گردان ہر اسے من دنیا سے مرا کہ دروے زایت و زہد کا  
 من ست۔ و اصلح لی آخرتی الی فیہا مآوی۔ و نیک گردان ہر اسے من آخرت مرا کہ دروے بازگشت و جاسے  
 قرار من ست و صلاح نیکی خدا و اصلاح دنیا بحصول کفایت ست از وجہ حلال تا تمام گرد و بان امر بصیحت و  
 حاصل گرد و دعویٰ بر طاعت و سلامت از آقائی کہ مورت حلل و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق  
 بخیر سے کہ سبب نجات از عذاب و فوز بہ سعادت آن جہان بود۔ و اجعل الحیوۃ زیادہ لی منی کل خیر۔ و بگردان  
 حیات را سبب زیادتی ہر اسے من در ہر نیکی کہ بسیار نبیم و کار باے خیر بسیار کنم و خود کا خیر سبب زیادتی حیات  
 و بہرکت و روان ست۔ و اجعل الموت راحۃ لی من کل شر۔ و بگردان موت را سبب آسایش و ربائی مرا  
 از ہر ہی چیز کہ اگر فتنہ پیدا گرد کہ باعث ہزار تکاب گناہ و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گرد و مردار  
 مرا پیش از آنکہ در بلا بیفتیم اشارت بقول وے صلی اللہ علیہ وسلم و اذا اردت البقوم فتنہ فتوفنی غیر مفتون۔ رواہ  
 و عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اللهم انی اسالک اللہ  
 خداوند ایچو اسم از تو راہ راست۔ و التقی۔ و بہر ہیز گاری۔ و العفاف۔ و باز داشتن از انچہ حلال نیست  
 و محمود نہ چنانکہ سوال کردن و خواہ شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال۔ و التقی  
 و تو انگر سے ہال و بدل اصل تو بگر سے بدل است و بی نیازی از اسوا سے حق۔ رواہ مسلم و عن علی رضی اللہ  
 عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قل۔ گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت مرا آنحضرت ہم بگو۔  
 اللهم امرنی۔ خداوند راہ راست نما۔ و بدوئی۔ مرا راست گردان مرا نے الصراح سدا و درستی کردار و گفتا  
 و انکر بالہدی۔ و یاد کن و تصور کن در سنی ہدایت۔ ہدایتک الطرفی بہ فتون و نمودن تو راہ راست را چنانکہ ای  
 میباشد راست و میانہ و راہبہاے دیگر کہ معنی چون بگوئی اللهم امرنی این معنی را در دل بگردان این تشبیہ و تغفیم  
 معقول ست بجهت۔ و بالساد و سداد السم۔ و یاد کن در طلب راستی راستی تیرا یعنی مجھو تیرا راست کن مرا۔





دلیل و بیان مراد و سلسلہ - و راست و درست گزردان زان مراد و اہد قلی - و راہ راست نمود مراد -  
 و اسلئے تخیلہ صدر سے - و یکش نیای دل مراد از غل و حقد و حسد و سائر صفات ذمیرہ منقید و پاک گردود - و اہل  
 و ابوداؤد و ابن ماجہ و عن ابی یحییٰ بن خاتم - رسول اللہ - گفت ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ است و پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم علی التبر - بر منبر - ہم کی - بہتر بگزیست - فقال - پس گفت - سلوا اللہ العفو والعافیۃ - بخوابید از خدا  
 عفو از گناہان و سلامت از فتنہ و بلا - فان احدالم یطوب لہم الیقین خیر من العافیۃ - زیرا چہ پیچ کی را دودہ شدہ  
 بعد از یقین ایمانی نسبت بہتر از عافیت و گویا کہ گریہ آنحضرت بہ سبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از حروب قتال  
 و شہوات و حرص و غفلت و تفصیرات و سائر خصائل ذمیرہ و اللہ اعلم - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی  
 ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن انس بن مالک - یارسول اللہ اے اللہ عار افضل - کہ ام دعا فافلت و روانہ شد  
 و رشتہ شد - فقال - گفت آنحضرت - سل ربک العافیۃ - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات  
 ظاہر و باطن - و العافیۃ - و آنکہ عافیت و بہتر از خدا یعنی از مردم و برگرداند از تو از آزار ایشان را و از ایشان آوار ترا  
 تا مہم از شرم یکدیگر سلامت باشند - فی الدنیا و الاخرۃ - و دنیا و آخرت - ثم اتاہ فی الیوم الثانی - پس آمد آنحضرت  
 را در روز دوم - فقال یارسول اللہ اے اللہ عار افضل فقال رسول اللہ - پس گفت آنحضرت مراد را جواب  
 مانند آنکہ در روز اول گفته بود - ثم اتاہ فی الیوم الثالث فقال رسول اللہ - پس آمد آنحضرت را در روز سوم  
 رہبان سوال کرد و پرسید گفت آنحضرت مراد را مانند آن - فقال - گفت آنحضرت - فانما اعطیت العافیۃ و العافیۃ  
 فی الدنیا و الاخرۃ - پس چون دادہ شوی تو عافیت و عافیات را در دنیا و آخرت - فقد افلحت - پس بہ تحقیق  
 رسیدگی - فی و فیہ و فیہ یافقی تو - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن  
 سعید القدر بن نیر - یہ اصطی - یعنی خاصے چہ و سکون طالعے حدیث بہت خطبہ قبیلہ نیست از اوس صحابی است  
 ہفہ سہ سالہ بود کہ در حدیبیہ حاضر شد - عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول فی دعایہ - روایت میکند  
 انما آنحضرت کہ میگفت در دعا سے خود - اللہم از منی جبک - خداوند از منی کہ مراد دوستی خود را - و حب من  
 یعنی چہ شندک - و در می کن دوستی کسی را کہ سود کند مراد دوستی او نزد تو - اللہم از منی ما احب خداوند را  
 چہرہ سہ کہ در می کردہ تو مرا از آنچہ دوست میدارم من - فاجعلہ قوۃ لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانا  
 مراد را آنچہ دوست میداری تو یعنی نعمتہا کہ دادہ از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز -  
 اللہم از منی ما احبنا فاجعلہ فراغالی فیما تحب - خداوند از منی چہرہ سہ کہ قبض کردہ و برگزیدہ از من از آنچہ دوست  
 میدارم از انشیائے نہ کردہ پس بگردان او را سبب فراغ در چہرہ سہ کہ دوست میداری تو تا بفرغ بال فی ما

و صواب و مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا می تو فایده شک آن بدو تا از اغنیای شاکر باشم و اگر  
 منع کنی و نهی مرا از ان فارغ دارم و مرا از ان غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم - رواه الترمذی - و حسن ابن  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تقوم من مجلس حتی یرعونی مولای الله عز و جل لا یصیبه - کم بود  
 آنحضرت که می استاز مجلس تا آنکه دعا میکرد و باین دعا بسیار از خود راند زیرا که ایشان داخل اند و از این برای  
 تعلیم ایشان اللهم قسم لنا من خشیتک ما نحول به بیننا و بین ما میبک - خداوند اجتنق و بهره ده ما از ترس خود  
 چیزی که حاصل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان  
 آید و نگذارد که گناه کنیم - و من طاعتک ما تبلغنا به جهنم - و بخش ده از طاعت و فرمانبرداری خود چیزی که  
 برسانی ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را - و من الیقین ما توان به علینا نصیبات الدنیا - و بهره ده از یقین  
 چیزی که آسان گردانی بآن یقین بر ما نصیبتا سخته و نیاز از نصیبت اغریبت و سختی و اندوه برسد به کسی  
 و شتبا با شما غایب البصار ما و قوتنا سیر و مند گردان ما را به شنوائینا و بنیائینا ما را بقوت و توانائی ما و بعضی  
 روایات و توانایان هم قاف جمع قوت که آنرا خواست خوانند - ما اخیقنا - تا آنکه زنده داری ما - و اجعله الوارث  
 و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از یقین ما از عالم زیر که وارث مرده کسی میباشد  
 که بعد از او بماند باقی بود و مراد بقا حسن صیانت و تحریات است یا بگردان نکردن که اسمع البصار و قوی باشد و ارشاد  
 الهی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعطاء و حراس ما را سلامت دار - و اجعل لنا علی من ظلمنا -  
 و بگردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما کینه کشی بی آنکه  
 ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را به صورتی بر ظالم ما که تعدی و تجاوز از نه کشیم و کینه کشی  
 بغير ظلم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هرگز از قبیله و خویشان و رعی یافتند  
 می کشیدند و نیز در اسلام انصراف علی من عادانا - و یاری و وفور ما را بر کسی که دشمن دارد ما را از اعدای دین و دنیا - و اجعل مصیبتنا  
 و مینا - و گردان بهیبت ما را در دین ما را از دنیا که بر دنیا و ابلع علما - و گردان دنیا را از ترس اندوه و اندیشه ما و محل رسیدن  
 علم که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام بآن باشم و اگر بجهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب  
 و لباس خالی نیست - و لا تسلط علینا من لای رحما - و برنگار بر ما قدر و عطف کسی را که مهربانی کند به ما - رواه الترمذی  
 و قال بذات حدیث حسن غریب - و حسن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول  
 اللهم انفعنی بما علمتني - خداوند ما را سودمند گردان مرا چیزی که تعلیم کرده ما را در روزی کن عمل بر آن - و علمنی باین معنی  
 تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارت است بآنچه را بدو شد و اشته که هر که عمل کند بآنچه دانسته است بهر در  
 علمی که ندانسته است چنانچه فرمود - و در فی علما - و در و در و در علم را - الحمد لله رب العالمین - شکر خداوند



اما بنیاد آن پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال ایچ اللہ ان ایما فیہی۔ پس گفت دعا کن خدا را کہ عافیت و مدد شفا بخشند  
 مرا یعنی از نابینائی۔ فقال ان شئت دعوت وان شئت نصرت۔ پس گفت آنحضرت اگر میخواہی دعا میکنم و اگر میخواہی  
 صبر میکنی۔ نہو غیر یک۔ پس صبر کردن تو بر نابینائی بہتر است مگر آنحضرت ثواب آنوقت زیرا کہ ثواب آن بہشت  
 در حدیث آمدہ است کہ فرمود حق تعالی چون تہلک گردانم من بندہ خود را بدو چشم و سہ و بندہ صبر کند عوض آن  
 بہشت دہم ہو سہ۔ قال فادعہ۔ پس گفت آن مرد عافیت میخواہم پس دعا کن خدا را و این از جهت آنست کہ  
 و عدم تعب و اختیار او بود مگر ثواب را اولیٰ آنحضرت را ضعیف نشدہ از سہ و بنفس شریف مقید بدعا نشد  
 و ہم اورا فرمود کہ دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعا یقین کرد و مرا و خود را شفیع و وسیلہ استجاب ساخت  
 چنانکہ میفرماید۔ قال۔ گفت عثمان بن حذیف۔ قاصدہ ان تیوفانی حسن البوصیر۔ پس امر کرد آنحضرت امر را  
 کہ وضو کند پس نیک۔ کند وضو را بر عایت شراکت و آداب و اسباب و احوال۔ و بدو بخود ہذا الدعاء۔ دعا کند ہا این  
 دعا۔ اللهم انی اسالک و اتوجہ الیک۔ خداوند بدرستی کہ من سوال میکنم در و بسوے تویی آمدم۔ بنییک محمد  
 ہو وسیلہ پیغمبر تو کہ نام پاک و سہ محمد شست۔ بنی الرحمۃ۔ کہ پیغمبر رحمت است و او را رحمہ للعالمین فرستادہ و بنی الرحمۃ  
 یکی از اسماء آنحضرت است۔ انی توجہت بک الی ربی۔ بدرستی کہ من روے آوردم بسوے تویی تو بسوے  
 پروردگار خود و خطاب آنحضرت است و بعضی روایات صریح آمدہ کہ با محمد انی توجہت بک الی ربی۔ یعنی لی  
 فی حاجتہ ندہ۔ تا حکم کند برائے من در حاجت من کہ این است و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول و سہ سبحانہ است  
 و اصل فی فی ذریعتی۔ اللهم شفعہ فی۔ خداوند ایس قبول کن شفاعت او را در حق من۔ رواہ الترمذی و قال  
 حدیث حسن صحیح غریب و عن ابی الدردار۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعا ردا وود  
 یقول۔ بود از جلد دعاے داود پیغمبر علیہ السلام این کہ میگفت۔ اللهم انی اسالک جبک و حب من یحبک۔  
 خداوند من میخواہم دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوست میدارد ترا۔ والعمل الذی یملئنی جبک۔ و میخواہم  
 کاری را کہ برساند مرا دوستی ترا۔ اللهم جبل جبک احب الی من نفسی و مالی و اہلی۔ خداوند اگر دران دوستی ترا  
 دوست تر بسوے من از دوستی نفس من و اہل من و کسان من۔ و من الما بہار۔ و اناب سر و دوستی  
 روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سر و نزد شتہ۔ قال و کان رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ و ابوہریرہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر داود و سجده عنہ یقول۔ چون ذکر میکرد داود علیہ السلام را در حالی کہ حکایت میکرد  
 از وے میگفت۔ کان عبد البشیر بود داود بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زمان خود۔ رواہ الترمذی  
 و قال فی حدیث حسن غریب و عن عطاء بن السائب عن ابيه قال۔ عطا کہ از اوقات تابعین است  
 روایت میکند از پدر خود و سائب کہ صحابی است کہ گفت۔ علی بناکارین یا مہر صلوٰۃ۔ بگذازد با عمار بن یاسر از زیر

یعنی امانت میگردار - فاجر خرفیها - پس کوتاهی کرد و در آن نماز یعنی قرائت و از آنجا که بسیار نکر و چنانکه سبقت  
 حدیث ناظر و در آن مست - فقال بعض القوم - پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که باو بی نماز گذارند - تهدفت  
 در این جزیت السنوة - هر یک چه تحقیق سبک گذاروی و کوتاهی کردی نماز را - فقال اما علی بن ذک - پس گفت عمار را بی  
 فلان نیست برین موجب زیان این تخفیف و ایجاز - لقد دعوت فیها بدعوات - تحقیق دعا کردم و برین نماز بجا  
 و پیغمبر بن رسول الله - شنیدم آن دعا بار از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - ظاهر آن است که این دعا بار  
 و تشبیه خوانده باشد با احتمال دارد که در اشتقاق خوانده باشد و این جواب بر تقدیر است که مراد ایجاز و قرائت  
 باشد بان معنی است که گفت اگر چه ایجاز و قرائت کرده ام ولیکن بتطویل و عا جبه نقصان آن نموده ام و اگر  
 ایجاز و دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا یکبار از حضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست فافهم - فلما قام  
 تبعه رجل من القوم - پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد و از او پرسید از قوم و در پی او رفت - جوابی -  
 میگوید عمار آن مرد پیر من بود سائب - غیر آنکه کنی عن نفیسه جز آنکه و سکنایت کرد از نفس خود و صریح نگفت که من  
 در پی او رفتم - فانه عن الیاء - پس پرسید آن مرد که پیر من باشد عمار را اذان دعا - ثم جافا خضیر  
 القوم پیغمبر آخر و پس خبر داد آن دعا قوم ما دعا این است - اللهم بعلک انیاب - خداوند انبوال میکنم ترا بحق  
 و استحقاق تو غیب را که پدید آمده است بر جز تو - ذکر رنگ علی خلق - و تقدیرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پدید  
 و هر حکمی که خواهی بر آبی - اجنبی ما علمت الحجة خیر الی - زنده وار مرآت آنکه دانی زندگی را بته و لایق تر بر اے من  
 و توانائی او علمت الوفاة خیر الی - و پیغمبر آن مردی که دانی مردن را بهتر و مصلحت تر بر اے من - اللهم ابک  
 فاشک - ثم الغیب و الشهادة - خداوند سوال میکنم از تو ترس ترا در زمان و آشکارا - و اسألک کلمة الحق فی الرضا  
 و الغضب - و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی حال رضا خلق و غضب ایشان  
 یعنی حق بگویم خود غلطی را نمی باشد خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرایا مراد آن است که در حالت  
 راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه بنا گوید و بیتام ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بدگویم  
 و بنا گویم کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است - و اسألک القصد فی الفقر والغنی - و سوال میکنم  
 از تو میان روست و در فقر و ثروتمندی که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کنم و نه بخت توانم که اسراف  
 و ترفان کنم و گفته اند که کفایت افضل است از فقر و غنی - و اسألک لعل لا ینفد - و سوال میکنم از تو غنمی که سیر  
 نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آنرا خیر و ابر باقی اند - و اسألک قرعة عین لا تقطع - و سوال میکنم  
 ترا قرعة عینی که گستره و فانی نگردد و مراد بقا سبب اولاد است بعد از او چنانکه و سقر آن مجید و پیر ناید و سبب  
 آن من از و اینها و ذریه تا قرعة عین یا نماز و اوست ثواب آن چنانکه فرموده است و جعلت قرعة عینی

فی الصلوة وقرة عین بمنی خنکی چشم و خوار و سه و دیده بریدن محبوب خنک گرد و دو قرار یابد و چپ و راست نه بیند  
 و اسالک الرضا بعد انقضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضاء - و اسالک بر و العیش بعد الموت -  
 و سوال میکنم ترا سر و سی زندگانی و اسالک بعد از مردن - و اسالک لذته النفسانی و حبک - و سوال میکنم ترا لذت  
 ویدن بر و سه تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل مست هم در دنیا است -  
 و الشوق الی لقاءک سوال میکنم ترا از و مندی بسوی نقای تو که کنایت از موت است - فی غیر هذا مضطرب - و غیر  
 حالت سخت که زبان کنده است این یا متعلق است بشوق لقاء و مراد آن است که شوق میخوانم که زبان  
 نکند و سر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکند که  
 زبان میکند و غلبه حال و طبع سکر و هین مست مراد قبول و سه که فرمود - و لا فتنه تفتنه - و نه آزمائش  
 و ابتلا گرگاه کننده و یا متعلق است با چیزی که در بالا مذکور است تا همه ایشان باشد یعنی زنده دار مراد این است  
 مذکور در حال بودن من در غیبتی که در آن صبر کنم و شکر گویم - اللهم زینا بنیت الایمان - خداوند آراسته گردان  
 ما را به راستی ایمان - و اجعلنا مائة ممدین - و گردان ما را راه نماندگان راه راست زندگان یعنی چنانکه  
 و گردان را راه نماند خود نیز بر راه راست رویم و از قبیل لم تقولون لا تفعلون بنشینم رواد النسائی - و عن  
 رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی وبرا الفجر - و بعضی فتح و بطلوه الفجر بود آنحضرت که گفت  
 درین نماز باداد - اللهم الی اسالک علما فانما خداوند من سوال میکنم ترا علم سود کننده - و علما متعبدا - و علمی  
 قبول کرده شده - و زرت تا طیبیا - و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاقی است یا سازی درین وقت شنید  
 که میخواندند یا تخصیص به صلوة فجر حجت آن است که اتم بر نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق مست  
 و الله اعلم - رواد احمد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن الی هریره - رضی الله عنه قال دعا  
 خفطه من رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اذعه - گفت ابو هریره که دعائی است که یاد گرفته ام از آنحضرت  
 که ترک نمیکند آنرا - اللهم اجعلنی اعظم شکرک - خداوند اگر گردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتای ترا  
 و اعظم را از اعظام تعظیم هر دو ضبط کرده اند - یا کثر ذکرک - و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر از نیز زبان دو وجه تعظیم و یاد  
 و اتع لیسک و بر و سه کنم نصیحت ترا - و احفظ وصیتک - و نگاه دارم اتم تر ترا نصیحت در اصل خاص  
 شدن عمل ناصح میگردد شهادت خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو روم در اداسه حقی که تراست بر من و  
 نگار داشت وصیتی که تو کرده و حفظ حقوق طبعی گفته که نصیحت و وصیت در حدیث قریب اند و معنی - رواد الترمذی  
 و عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم الی اسالک الصحة - ظاهر آنست  
 که مراد صحت بدن است - و العفة - و پارسای و باز ایستادن از حرام و سوال - و الاثامه - و اسوال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - وعن الخلق - و عن شیخی - وارضاً بالقدر - وختیو می به تصدیق  
و عن ام معبد رضی اللہ عنہا - نام دوزخ است ہر دو صحابہ یکے آنکہ آن حضرت در سفر حجرت در سفر  
و سے نزول فرمود دوم بنت کعب بن مالک دعا ہر آن است کہ مراد اینجا این باشد واللہ اعلم -  
قالت سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - اللہم طهر قلبی  
من النفاق - خداوند پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الربا - و  
پاک گردان عمل مرا از ربا و ریا خویشی را - بنیکی به خلق نمودن - و لسانی من الکذب - و پاک گردان زبان مرا  
از دروغ - و عینی من البخاۃ - و حقیم مرا از ابا و یا تمی کہ نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراضی و کم کردن حق کسی  
فانک تعلم خائتہ الاعین و انحنی الصدور - پس بدرستی کہ تو میدانی نظر را کہ خیانت کنندہ چشمهاست در نظر حرام و  
چہرہ را کہ می پوشند سینہا از شہوات و معاصی و از ابن عباس و تفسیر خائتہ الاعین مروی است کہ مثلاً جاستہ  
از مردان نشستہ اند تا گاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکہ گز گاہ بان نکرد و چون چشمها خواہانید مرد  
درین میان چشم برداشت و وزیدہ پوش گاہ کرد - رواہا - روایت کرد این ہر دو حدیث را - ابوی فی الدعاء  
الکبیر و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عادر جلاسن المسلمین قد خفت - روایت ست از انس  
کہ آن حضرت عبادت کرد و مردیر از مسلمانان کہ تحقیق ضعیف شدہ بود چنانکہ آواز و سے شنیدہ نہیست خفت بستی  
و آرا میدن آواز خفت المیت میگویند و قنیک خاموش گردد و منقطع شود کلام او - نصار مثل الفوج پس گشتہ بود  
تا اندر چوڑہ مرغ - فقال لہ رسول اللہ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بل کنت تدعو اللہ شہی  
او ہما کہ ایاہ - آیا بودہ تو کہ دعا میکردی و میخواندی خدا را چہ - سے از دعایا سوال میکردی و میخوانستی از خدا  
چہیز را و کلمہ و احتمال شک و تنویع ہر دو دارد - قال ثم کنت اقول - گفت آئمہ و آرسے بودم من کہ دعا و سوال  
میکردم و میگفتم این را کہ - اللهم انکنت معاقبی بنی الاخرۃ فنجعل لی فی الدنیا - خداوند عذاب کنی کہ هستی تو منرا دندہ  
من بان عذاب و آخرت پس شتاب کن آن عذاب را براسے من در دنیا - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا یطیقہ - عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - و لا تستطیعہ - و نمی توانی  
برداشت آن را - افلا تلت - آیا پس چرا نہ گفتی این دعا را کہ - اللهم آتانی الدنیا حسنہ و فی الاخرۃ حسنہ و فنا  
عذاب النار قال فدعا اللہ بہ - گفت انس پس دعا کرد آن مرد و خدا را باین قول - فشفاه اللہ بہ - پس تندرستی  
داد او را خدا بہ برکت این دعا - رواہ سلم و عن حذیفۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لا یغنی المؤمن ان یدل نفسه - نمی باید و نمی سزد مسلمان را کہ خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا و کیف یدل  
نفسہ - گفتند صحابہ و چگونہ خوار میکرد و اند نفس خود را مسلمان - قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق - گفت آنحضرت



خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرخصی را از بلا که طاقت ندارد و راه التماس و این است  
 و البقی فی شعب الایمان و قال الترمذی بذاعده حسن غریب و یحکم عن عی النعمان قال علی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اعلیٰ من یرئی خیر من علانیة خلد و لا یکره ان  
 نمان مرأیة از آشکارا من و ظاهر مرأیة ترا باطن من - واجعل علانیة صالحة و مکره ان آشکارا من را  
 این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیة بد باشد پس فرمود علانیة صالح باشد و سریرت بهتر از ان  
 اللهم انی استسک من صالح اتوی الناس من الابل و المال و الولد - خلد و لا یسوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدی  
 مردم را از ابل و مال و ولد غیر الفال و لا الفضل - که این ابل و ولد و مال گمراه کننده نباشد - و راه التماس  
 تمام شد کتاب الدعوات توفیق و اہم اہمیات ربانی است اورا

کتاب المناسک

چون شک بفتح سین و کسر ان بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از شک ثلثة النون یعنی عبادت  
 و شک بمعنی منج تیر آید و فیک ذبیح را گویند و غالب آمدہ استعمال و سے در امور حج و حج ذبیح و کسر ان سرود  
 و در دو وجه خوانندہ اند در قول و سے سبحانہ تعالیٰ و الحمد علی الناس حج البیت و صحیح آن است کہ فرست حج بعد  
 ہجرت است و آنکہ آنچه گزاردن آنحضرت پیش از ہجرت مدعی است بنا بر عادت قریش است کہ در جا بلیت حج  
 میکردند و جمہور بر آنند کہ در سال ششم از ہجرت است و طافہ یکوینہ کہ در سال ہفتم است و بعدین سال حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم ہجرت اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال باصرہ و زنا و تشدید احکام شریعت تعلیم  
 و توفیر نشد پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساختہ بکہ قدرت و توفیق با مردم بگذارد و ابوبکر صدیق علی رضی  
 رض را فرستاد چون علی آنجا رسید ابوبکر گفت امیر او امور علی گفت بل ما سر و علی رضی را بر اس مصلحت دیگر  
 فرستادہ بودند کہ خواندن سورہ و توبہ و نقض عہد منافقین چون بیا کہ عہدہ و نقض آن باطل است بہت مرد  
 مغرض سے ہا شدہ

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رنی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا ایہا الناس  
 قد فرض علیکم الحج - سہی مردان تحقیق فرض گردانیدہ شدہ است بر شما حج - فمجاہدین حج را بہ فقال بل اهل  
 عام - پس گفت مردے کہ نام وی اقرع بن حابس بود یا ہر سال حج تعلیم - یا رسول الله - گو یا این مرد قیاس  
 رد و برفض دیگر کہ مکرر اند - فسکت حتی قال لانا - پس خاموش اند آنحضرت تا آنکہ گفت آمد باین فکر از سہ بار  
 فقال - پس گفت آنحضرت - تو قلت نعم لو حیت - اگر میگفتم من آری - و آری و اہم ہجرت حج ہر سال - و لانا  
 ہر آئینی تو ناستید کہ وظاہرا اینچہ میث در ان است کہ احکام مغرض اند آنحضرت چنانکہ سبب بعضی است و لانا

در بعضی حدیث آمده است که آن مرد فرمود که ترا دو بار جواب میدهم که قول عام است بومی باشد یا از پیش خود فاهم  
 ثم قال فدری ما ترک کنم - پس گفت آنحضرت بگزارید مراد میسرید از من که چند است و چون است که نادانیکه ترک دهم  
 شما را و بیان نکنیم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدوی عمل باطلاق آن کنید  
 و اگر بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مراد من از بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند  
 هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما ملک من کان من قبلکم کثیره سورهم پس بگو  
 نشند انکسافی که پیش از شما بودند که به سبب بیاری رسیدن ایشان - و احکامهم علی انبیائهم - و بسبب اختلاف  
 کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم نبی اسرایل منقول است - فاذا امرکم شیئاً فأتوا منه ما استطعتم -  
 پس چون امر کنم من شما را بچیز پس بیاریه از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست و این تاکید و بیان  
 است در انبیا مأمور به و ندان طاعت محمود و زان و یا اشارت است بتبسیر و رفع حج چنانکه در نماز و ارکان  
 و شرائط و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است اما در نهی  
 باید که احتیاط کرده شود و ترک آن و بدل مجبور نماید چنانکه اشارت کرد بدان قبول خود - و اذا امرکم عن شیء فادعوا  
 چون نهی کنم باز دارم شما را از چیزی پس بگزارید آنرا به تمام و کمال - رواه مسلم - و عنه قال سئل رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم - پر سیده شد بغیر خدا صلی الله علیه و سلم ای تعالی افضل کلام کار فزون تر است در جواب - قال ایان بعد رسول - گفت  
 آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بعد از رسول خداست - قیل ثم ماذا سکنه مثله لیس لیس ایمان که کلام فاضلتر است - قال  
 الجهاد فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد - قیل ثم ماذا -  
 گفته شد بهتر کلام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول یعنی علیه - بدانکه حج مبرور کلام است گفته اند آنکه دوست  
 از کباب مناسبتی کند و سعه در پاشد و این صحیح است و امح آن است که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول  
 افتد و اگر چه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از نیت و میکند ارد  
 از تقصیرات و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن است که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بپاید باغب  
 در آخرت و زاندر دنیا و بعضی عود بکنند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف  
 جهات و حیثیات و مقامات و احوال سالکین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم  
 قنکر - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج فمکرم یرفعه و لم یسقط به حج گویم و الله ته الله کسیکه  
 حج کند براسه خدا نه براسه ریا و اغراض دیگر پس رفت نکند و وفق نورزد باز گردد پاک از گناهان هم چو پاک  
 بودن او از گناهان در روزی که زانیده است او را و مرا و مرا و رفت بفتح را و فاجماع و محش و سخن کردن  
 باز نماند در جماع است و در نهایت گفته رفت منی غنه آن است که خطاب کرده شود آن زن را و اگر چه شنیدن



این زن بمشاهده جمال او وارد و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بوده اکثر زنان فتنه‌ی صاحب حسن میدانند  
 هر دو چشم یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چو این حال مشاهده کرد دست بر خنجران فضل بن عباس نهاد و گردن  
 او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن سپهرم خود را فرمود ای عم شیطان سلطانیت بر منی ام  
 و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیه - وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه و سلم  
 فقال ان اختی نذرت ان تجع و انما ماتت - و هم از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت  
 بر رستی که خواهر من نذر کرده که حج کند و دوسه مرده است - فقال النبی - پس گفت بنیبر - صلی الله علیه و سلم  
 لو کان علیها وین انکنت قاضیه - اگر می بود بر خواهر تو و ای آیینی بودی تو که میگذاردی دام و سه را - قال نعم  
 گفت آن مرد آری میگذاردم - قال فاقض دین الله - گفت آنحضرت پس گذارد و ام خدا را - فوافق بالقبض  
 زیرا که دام خدا را ترست بگذاردن و درین صورت نیز جایز نیست مگر بوضعیت و اتفاق در این نسبت  
 است و نزد شافعی هر که مرد و در گردن و سه حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راه  
 مال و سه مقدم بر و یا میراث - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یلین رجل  
 یا مکره - باشد که خلوت کند از مردی یا زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پسر خلوت تنهایی ساقط - و لا تأمن  
 امرأه الا و معها محرم - و باید که سفر کند زنی مگر آنکه باشد با دوسه محرم کسی است که کحل با دوسه جایز نباشد اما خوا  
 جوان باشد یا پسر و بعضی روایات فتنه آمده است که اگر با دوسه زنی باشد که بیرون و توفیق و اعتماد و صحبت  
 جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد ثقات و با یک زن روانیست و بعضی گفته اند که در بیعت ازدواج  
 صحبت شرط نیست زیرا که اقامت و سه در آن حرام است - فقال رجل یا رسول الله کتبته - یعنی منزه و سکون  
 کاوان و ضم ای اولی و که شمس ثانیه و سکون بانوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان - فی خیر  
 که او کزاده در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جاعه که بچنگ کافران در غزوات رفته نوشته اند که همراه ایشان بنفرا بودیم  
 و فرخت ادراتی حاجه - و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چکا کنم بجهاد روم و زن را بکشد از  
 که حج رود یا همراه زن روم - قال او سب فاجع مع امرأک - گفت آنحضرت هر و پس حج کن با زن خود زیرا که  
 غازیان بسیار اند و با زن تو خبر تو کسی نیست که برود - متفق علیه - وعنه قال عایشه - رضی الله عنها قالت استأذنت  
 النبی صلی الله علیه و سلم فی الجماعه - گفت عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را و جوابی انان طلبیده ام که اگر  
 بفرا بید جهاد روم - فقال جهاد کن الحج - پس گفت آنحضرت جهاد شما سه طائفه زنان حج است یعنی بس مستعززان  
 را که حج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد بآیند - متفق علیه - وعنه ایلی هر سیره - رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تصافر امرأة مسیره یوم و لیلته الا و معها محرم - سفر کند زنی در مسیر یک روز شب

مگر اگر کلمہ باشد یا دوسرے محرم و فقط ذوق ناکد است و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده و گفته اند هر چه تقدیر مراد تخریر نیست بلکه علق سفر است طویل یا قصیر و نیز محدثین در سفر و احکام و مسائل حدیثی معین از شارح ثابت نه شده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال وقت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاهل المدینۃ فی الخلیفۃ بیقات گردانیده است آنحضرت برای اہل مدینہ ذوالخلیفۃ و کہ نام جای است قریب بدر نیز پنج شش میل وقت ہنگام و بیقات ہنگام کار و جای آن و غالب آمد و این اسم ہر جای احرام بستن کہ از آنجائی احرام گذرند و مردم اتفاق را مواضع معین ساخته اند کہ از آنجا احرام بپوشند پس اہل مدینہ را ذوالخلیفۃ بیقات ساخته اند۔ و لاهل الشام اجحف۔ و در اہل شام را جحفہ بنعم جم و سکون حامی ہمد او فانیتر نام موضع است میان مدینہ و مکہ۔ و لاهل بلاد قرآن المنازل۔ و بر اسے اہل نجد موضعی کہ نام رے قرن المنازل است و نجد در اصل یعنی زمین بلند است و مذکور کہ بنی نضیر است و الآن نام بلاد عرب است کہ از یہاں تا زمین عراق است و تسمیہ بفتح قاف و سکون را کہ اورا قرن المنازل ہم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن کہ ایس رضی اللہ عنہ را بوسی نسبت کنند بفتح است از بلادین کذا فی القاموس۔ و لاهل الیمین یلم۔ و برای اہل یمن یلم۔ بفتح تحتانیہ و فتح لام و سکون ہم ہر دو مکرر نام موضعی است۔ فمن لمن و لمن اتی علیہن من غیر الیمین۔ پس این مواضع مذکورہ بیقات اند برای اہل آن مواضع گذر کنند و مرکسانی کہ بپایند و برسند برین مواضع و گذرند از آن چنانکہ اہل مدینہ ہر سوارہ شام برسند از جحفہ احرام بندند و اہل ہندوستان بر سوارہ یمن برسند از سمت یلم احرام بندند مثلاً۔ من کان یرید الحج والعمرة۔ این مواقیت است مرکسانی کہ ارادہ میکنند حج و عمرہ را ازین حد معلوم میشود کہ ہر کہ از بیقات میگذرد بے ارادہ حج و عمرہ لازم نیست و اگر احرام برای دخول مکہ و حج از نہیب شافعی ہمین است و نزد ما روایت است در آمدن مکہ بے احرام اگر حجہ ارادہ حج و عمرہ ندارد از جہت قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجوز احد البیقات الا حرما و این حدیث مطلق است تقید ارادہ حج و عمرہ نہ بلکہ وجوب احرام بر اسے تعظیم این بقعہ است پس برابر است حاج و مقصد و خبر ایشان و انہر کہ داخل بیقات است اورا جائز است دخول مکہ بے احرام از بر اسے حاجت خود زیرا کہ در آمدن او مکہ را بسیار میشود و در ایجاب احرام ہر بار حج است پس حکم او حکم اہل مکہ است کذا فی الہدایۃ۔ فمن کان دونہن مہملہ۔ یعنی ہم رنج با و نشد بلامین الہ۔ پس سیکہ باشد و اسے این مواضع داخل آن پس اہل و احرام و اسے از جہت اوست کہ در آنجا ساکن است و اہل در اصل یعنی آواز بلند کردن و آنجا احرام مراد است کہ در و سے بہ تلبیہ آواز بلند میکنند۔ و کذا کہ و کذا کہ و ہم چنین و ہم چنین یعنی ہر کہ آن طرف تر مواضع احرام و اسے از ہاں جا است کہ ساکن است در آن۔ حتی اہل مکہ۔ بیرون منہا۔ تا آنکہ ساکنان کہ احرام می بندند از کہ و این مخصوص است بحد و از بر اسے عمرہ اہل مکہ از زمین حل

احرام می بندند و آن متعارف موضعی است که نام آن نعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است بکعبه و عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از همین جا پاسبان عمره احرام بست با امر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا موضعی است که در مسجد عایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز گزار دو احرام بست چنانکه در باب حجه الوداع باید متحقق علیہ و سخن جابر بن عبد الله رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال صل اهل مدینہ من ذی الحلیفۃ و الطرق الاخری حقیقۃ نعل اهل مدینہ من ذات عرق و صل اهل نجد من و صل اهل البیمن یلم رواه مسلم - ترجمہ این حدیث از شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول رسے و الطرق الاخری حقیقۃ آن است که گفته شد کہ اہل مدینہ چون بر سر راہ شام بیایند حقیقۃ میقات ایشان میگردد و رواست کہ از اینجا احرام بندند و ذات عرق کہ میقات اہل عراق گفته در این حدیث مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادیسیہ تا حلوان و سیعیہ و ابراق و حجت آن است کہ این بلاد بر عراق و جلد و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعی است از شرقی کہ بر دو درجہ موازی قرن و عرق کعبہ عین کو بیچہ خرد را گویند - وعن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع عمر - گفت انس عمر سپر او را آنحضرت چارہ عمره - کلین فی ذی القعدہ - ہمہ این چارہ عمره در راہ ذی القعدہ بودند - الا انی کانت مع حجه - بلکن عمره کہ بود ہمہ ارجع آنحضرت کہ آنرا در ذی الحجہ در ایام حج آورد عمره - مرتفع و نصب - من الحدیث فی ذی القعدہ - اول عمره از آن چارہ عمره کہ آنحضرت کرده از حدیثیہ است بضم حاء ر فتح و ال مضمین رکعہ موحده و تخفیف تخانیہ و تشدید نیز آمدہ و تحقیق اشہر و اکثر است نام قریہ است بر زمیل از مکہ کہ اکثر آن در حرم است باقی حل بعضی گویند نام جای است و بعضی گویند نام و ختیت است کہ آن بقعہ را بوس نام کہ فخر بنقیعہ الرضوان کہ تحت شجرہ بود و قرآن مجید در شان آن میگوید اللہ رضی اللہ عنہ عنہ بنین از بیابانیک تحت الشجرۃ آنجا بود و برآمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ روز دوشنبہ ذی القعدہ در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک سہزار و چہار صد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند او را اندر آمدن مکہ پس صلح کردہ باز گشت و عمد کرد کہ سال آیندہ بیاید و عمره بگذارد و پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آنرا از عمره شمرده اند و حکم احصاء از اینجا مشروع شد و این را فتح نیز گفته اند کہ مبادا فتوحات بود و بعد از و سبب فتح خیمہ بود و جز آن و تمامہ قصہ حدیثیہ در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجہاد و جہاد از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدہ - دوم عمره بود از سال آیندہ نیز در ذی القعدہ کہ در وقت صلح قرار یافتہ بود و آن حضرت بکعبہ درآمد و عمره بگذارد و سہ روز در آنجا بود و روز چہارم برآمد و این عمره را عمره قریہ گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شدہ و این مؤید مذہب خنقیہ است میگویند کہ محرم با حصار از احرام برآید و واجب است قضا سے مافات و نذر دشمنی بر دے قضا نیست و لفظ فضا کہ در احادیث





بر سر کعبه کافر بیرون بیرون یا دین نصاری و درین غایت تعلیق و تشدید است بر تارک حج و بیرون نصاری  
نعت زیرا که صاحب کتاب و ناست اند اگر چه کافر اند نه از مشرکان از مجوسی و غیر هم که از ایمان و ملت مجوس و مجوس و ذوالکلب  
ان الله تبارک و تعالی یقول - و ان دعیه بحبت ان است که خداست تعالی میگوید - و الله علی الناس حج البیت من استطاع  
الیه سبیلا - و حق است هر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که بتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید من کفر  
فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کفر و زندقه و کفران نعمت خدا کند پس خدای نیازست از عالمیان بکنند یا نه کنند او را  
از ان سودی و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تعلیق در اینجا موافق آنچه حدیث واقع شده گویا  
مراد تمام این است - رواه الترمذی و قال به حدیث غریب و فی اسناده مقال و بهال بن عبد الله مجبول و الحارث  
یضعف فی الحدیث - و این هر دو را در این حدیث یکی مجبول است و دیگری ضعیف - و عن ابن عباس  
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا صرورة فی الاسلام - ضرورت بعد از جمله بر وزن ضرورت  
بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج مکروه باشد و گردن نگردیده و صراره نیز گویند و اصل کلمه  
انصر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزویج و حج نکند - رواه ابو داود - و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من اراد الحج فلیعجل - کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجو است طاقت پس باید  
که شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند - ع که انتم است و تاخیر طالب از ایمان دارد - رواه ابو داود  
والداری - و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العواہین الحج و العمرة  
متابعتا یکنین میان حج و عمره معنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری - فانما ینفیان النفر و الذنوب - پس بدرستی  
که حج و عمره در می کنند فقر و گناہان را - کما یفی الکیر خبث الحدید و الذنوب و الفتنه - چنانکه در می کنند و آهنگری  
سیم و چوک آهن و سیم و زر را که کبر کان و تخمین شک که در می و در و روی آهنگر و کوفتیم آن خانه که آهنگر از گل می سازد و کانی القاموس  
و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث لغتین چرک که بیرون می اندازد و آتش از جوهر معدنیه و نفیم خا و  
سکون باین روایت کرده بعضی شئی خبیث و اول شهر و اطهر است و اما که سبب و نفی حج و عمره فقر و گناہان را  
آن باشد که در آن صرف اموال کرده میشود پس جزای آن افتنا فامضاعفه بیانند و تعب و مشقت بسیار میکنند  
و موجب غفور و مغفرت میگردد - و لیس للجه المبرورة ثواب الا الجنة - و نیست مرجع مبرور را ثواب مگر بهشت -  
رواه الترمذی و النسائی و رواه احمد و ابن ماجه عن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب  
قال جاز رجل الی ابی بنی اسلم علیه و سلم فقال - آدمرد بسوی پیغمبر پس گفت - یا رسول الله یا واجب  
الحج - چه چیز واجب میگردد و امر حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف - قال الا و الراحلة - گفت آنحضرت واجب  
میگردد و امر حج را ملک توشه آن قدر که در رفتن و آمدن از راه عیال او را کافی باشد و احدی که بران سوار برود

والمی



وہا بن رفته اند جماعت از ائمہ شافعی و احمد از ایشان سنت و جماعت دیگر میگویند جائز است و مذہب ما و مذہب مالک نیست  
 رواہ الشافعی و ابوداؤد و ابن ماجہ و عتقہ قال وقت رسول اللہ توفیت کردہ یعنی میقات گردانیدہ است پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المشرق و العقیق - مراد اہل مشرق را عقیق بفتح عین و کسرات مؤنث است قریب ذات عرق  
 کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید کہ باید از عقیق احرام بست احتیاطاً و جمعا  
 بین الحدیثین و عقیق نام وادے مدنیہ مطہرہ است برسد میل از وے و ظاہر آن است کہ آن مراد نیست  
 بکہر و مکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد و اللہ اعلم بطبیعی گفتمہ است کہ اصح آن است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 بیان کردہ مراد اہل مشرق را میقتاتے بکہر امیر المؤمنین عمر حدیث وقتی کہ فتح کرد عراق را - رواہ الترمذی و ابوداؤد -

و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت لاہل العراق ذات عرق - اہل مشرق  
 و اہل عراق کی اندو ذات عرق و عقیق نیز کی اند با اعتبار قریب کی اند و گیسے چنانکہ گفتمہ شد - رواہ ابوداؤد و الترمذی و عن ام سلمہ  
 رحمہا قال سمعت رسول اللہ - گفت ام سلمہ بنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقول - میگفت من اہل النجر او عمرہ من المسجد  
 و توی الی المسجد الحرام کسیکہ احرام بندد حج یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت اللہ است و شہام بسوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است  
 در مکہ غفرلہ تا تقدم من ذنبہ و تا آخر - آمرزیدہ شود مراد از چہرے کہ پیش رفته است از گناہان او و چہرے کہ پس  
 سے آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر - او وجبت الی الحجۃ - شکند وی است و چون از مسجد اقصی بیاید مدنیہ مطہرہ  
 در راہ نیز باید رسید پس مشرف میشود بفضل نقات در اول و اوسط و آخر و لابد آنرا این ثواب عظیم درزی  
 گردد و فاقم - رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ

الفصل الثالث - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمین یحجون - گفت ابن عباس  
 یوم ذی الحجۃ یبرأ من الذنوب - ثلاثین و دون - پس توشہ برنیداشتند - و یقولون نحن التواکلون - و میگفتند ما  
 متواکلینم - تا خود را تہوا کہ ساوا اناس - پس وقتیکہ قدمی آوردند و میر رسیدند بکہ سوال میکردند از مردم و گدائی  
 میکردند - فاشتری اللہ تعالی - پس فرو فرستاد خدا سے تعالی ابن آدم را - و تزد و و اما ان خیر الزاد التقوی  
 یعنی توشہ بر دارید و تقوی کنید مدبر بہر نامید از سوال زبرد کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا  
 کہ ایشان توکل را توشہ خیال کردہ بودند پس فرو فرستاد تقوی بہترین توشہ از ان است کہ اورا توشہ گیرند از آن حقیقت  
 توکل ہم نبود و حاجتی از آن نکردند فاقم - رواہ النجاشی - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -

روایت است از عائشہ گفت گفتم - یا رسول اللہ علی الناس جہاد - آیا بر زبان جہاد است - قال نعم علیین جہاد  
 و انما الجہاد - گفت آنحضرت آرسے بر زبان جہاد سے است کہ نیست قتال در روی آن جہاد کہ نیست قتال در روی  
 احرام است - الحج و عمرہ یعنی حج و عمرہ از زبان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواہ ابن ماجہ - و عن ابی امامہ -

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم ينس من الحج حاجته طاهرة - كسكة باز نادر باردا انج حاجتی طاهره عدم زاد و راحله است ای سلطان جائز - یا قهرمان شکر سلطان در اصل یعنی سلطنت و قهرمان مست و الآن استعمال می یابد و زرات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که تواند آن سفر کرد - فمات و لم یحج - پس بمرد آنکس و حج نکرد که این نوع ندارد طبیعت افشاریه و یا افشاریه و یا افشاریه - پس گویم بر آنکس اگر خواهد بودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و سلف از ترندی و بعضی را بآیا آن حدیث طعن کرده اند و درین حدیث داری طعنی مذکور نیست و الله اعلم - رواه الدارمی و عن ابی هریره - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال - روایت است از ابی هریره از آنحضرت که گفت - الحج و الفحاح حج کنندگان و عمره برآوردگان یعنی آنها که حج و عمره برآوردند آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است و در اصل یعنی تصدیت - و فقه شکر قدوم از نه گانند و رسانند گانند بدرگاه و سکه و فاقوت بالکسر بر سولی بر آمدن و افد بر سولی برآینده و فقه فتح الوداد و سکون فاقود و فقه واد و فقه جماعت آن - ان و عده احابهم - اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را قبول میکند دعا را ایشان را - و ان استغفوه غفر لهم - و اگر طلب آمرزش کنند آن می کند از خدا می آمرزد ایشان را - رواه ابن ماجه - و عنه - قال سمعت رسول الله از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را -

صلى الله عليه وسلم يقول و قد افترقت - و افتران خدا سه کاند - الفارسی و الحجاج و القمیه رواه النسائی و البیهقی

فی شعب الایمان - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت الحجاج نسلم علیه و صافحه - چون بر بنی حاج را پس سلام بکن بر روی دوست و سکه را بگیر مضافه دست بگیرد اگر رفتن و حاجت سلام مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکند - و مره ان یستغفرک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا - قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید خانه خود را - فانه مغفور له - زیرا که کسی که مراد او استغفار او مقهور و دعا سکه او استجاب است و قید قبل ان یدخل بیته بر آن است که و سکه منور در راه خداست و باطل و عیال مشغول نشود پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعا سکه و سکه اقرب با اجابت است و حقیقت مراد آن است که ثواب

حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج - رواه احمد

و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فحج حاجا او مقمرا او غازیاء کسکه

بیرون آید حج یا عمره یا غیره ثمرات فی طریق - پیغمبر و در راه - کتب الله که اجر الفارسی و الحجاج و القمیه - می نویسد خدای تعالی مقرر اجزای آن کرده و حج که از نه و عمره برآورد و در حکم او است هر که بگوید و احکام دین برآورد - رواه ابی هریره فی شعب الایمان

### باب الاحرام والتبیه

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز غیر ازین باب است

یا احرام بمنی و آمدن است و چون احرام سبب استباحه و دخول حرم است نام کرده شد بر آن تلبیه بیک گفتن چنانکه بیان  
 الفصل الاول - عن عائشه - رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا احرام قبل ان يحرم  
 گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را بر ابروهای او و بر پیش او از آنکه احرام نپوشیده بود و لحظه  
 قبل ان يطوف بالبيت - و برای او می مالیدم یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهم شد  
 که روز عید که اندر زلفه بنامی آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال میشود و از زنان پس بگویم آیند  
 و طواف میکنند بعد از آن بهنار جوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند - بطیب فیه مسک - بطیب میگردد و بلبی که در دست  
 مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظرانی و همین الطیب فی مفارقه رسول الله  
 عائشه میگویی من می بینم و خوشیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و همین بصا و عطر و خوشیدن  
 و جز آن و مفرق کبیره را تا که سر و مفارق بلفظ جمع تیر میگویی گویا سر موقت از تارک را مفرق نام نهادند - و هو محرم  
 و حال آنکه آنحضرت محرم میبود و یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند متفق علیه - و درین حدیث دلیل  
 بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مقصد احرام نیست مقصد استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه این طیبی که در وقت  
 احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذہب ما و احمد نیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و  
 شافعی و بروایتی از احمد کرده است تطیب بچیزیکه باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و اگر است  
 قول مالک و ایجاب فدیة قول ابی حنیفه ساخته و آنچه مذکور کردیم مذکور است در باب و شروع آن و در شرح کتاب خواتم  
 که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و در صبح  
 صباح که بوسه طیب می آید از او پرسیدند گفت از من بکنم فقط ان دوست ندارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس نکاح  
 کرد بر این عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد الله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش او طیب  
 بود و الله اعلم - و عن ابن عمر - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يبل ثبدا - بکبر با - مشدود گفت  
 ابن عمر شنیدم آنحضرت را که ابلال میکرد در خانه که تلبیه است ابلال بلند کردن آواز و تلبیه و تلبیه کرد و این حدیث  
 محرم در سر خود و خیر است از خنس منع خطی تا هم بخشد موسی و ثرو لیده و غبار آلوده نکرد و در ایام محفوظ اند بقول  
 میگفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایستم بر ابرو خدمت و طاعت تو اسے بار خدا یا  
 نیست شریک مرا و در استحقاق خدمت و طاعت - ان الحمد لله - بکبر مبر و رفیع نیز روایتی است - و التلبیه لبیک  
 بدستنی که تا پیش و نیکوئی و منت مرا است - و الملک یضرب هم بمنی باو شاهی - لا شریک لک لا ینیر علی من لا  
 الکلمات - زیاده نمیکرد آنحضرت و تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده و ابن عمر میگویی این من شنیدم  
 برین کلمات مست زیاده بر آن فی و همین مقدار کافی است فالحمد - متفق علیه - و عنده - قال کان رسول الله صلى الله

علیه السلام از او نقل رجلی فی الزمره و هم از ابن عمر است گفت بود آنحضرت چون می درآورد بای تبارک خود را در کتاب خزانة جبرئیل و سکون را و از می در آخر کتاب که از جبرئیل باشد و چون از جبرئیل آید از کتاب بخواند و استوار باشد تا نامة نامة و زیاده آنحضرت را بر پشت خود نامة می استاده - اهل من عند مسجد نبوی (علیه السلام) باگ می آورد آنحضرت تبلیغ از مسجدی که در روزی حکایت که میقات اهل مدینه است مسجد را بعد از زبان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبوی در آن مکانی که موافق این زمان بوده آنحضرت نماز ظهر گزارده اند مدینه روان شد و نماز عصر در روزی الحلیه گزارد و شب آنجا که از روز مباح احرام بست و چون بر پشت نامة برآمد و بایستاد تبلیغ گفت یتفق علیه - از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر و بایستادن شتر تبلیغ گفت و این اخذ کرد شافعی و نزد تبلیغ بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در بعضی سنی گویند که تبلیغ کند عقیب مسنونه که مرسه آنحضرت است و اگر بعد از استوار بر پشت را حله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذمب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب و سنی بعد از استوار است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعد بن جبر گفت گفتیم بن عباس عجب از سخاوت رسول صلی الله علیه و سلم که اختلاف کرده اند در اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوار بر پشت نامة پس گفت این عباس بد رستی که من و اناترم بحقیقت حال اهلال کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند از توفی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند از توفی و گفتند اهلال آنحضرت بعد از این حال بود بعد از آن روان شد و نیز رسید اگر که موضعی بلند است برآمد و اهلال کرد و شنیدند توفی و گمان بردند که الآن ابدای اهلال کرد و در آنم البته ابدای اهلال و سنی الله علیه و سلم در مصاصی او بود و از اینجا حاصل شد توفیق بیان روایات و از وحام و اجتماع صحابه و حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار پیروان بود و از حدیثی که از هر طرف آنجا که چشم کار میکرد آید بود و عن ابی سعید - الحنفی رے رضی قال فی جمیع رسول الله صلی الله علیه و سلم نصح باج صراخا - بیرون آیدیم با آنحضرت در حالتی که فریاد می آوردیم و فریاد می آوردیم یعنی نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده همین کرد و در آن نصح ما و خلفه و پیغمبر در آخر او از فریاد - رواه مسلم - و عن انس - قال كنت روي ابی طلحة - گفت انس بودم من در پس ابی طلحة انصاری که می بود سوار شونده - و انهم یصرخون بها جمیعاً الحج والعمرة - بد رستی که ایشان یعنی صحابه هر آینه آوازی برآوردند و حج و عمره - رواه البخاری - و عن عائشة - رتی الله عنها قالت قد خضع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع بیرون آیدیم با آنحضرت برآی حجة الوداع که آنحضرت حج برآمده بود و وجهه نسیمه حجة الوداع معلوم خواهد شد - فمن من اهل البصرة - پس بعضی از کسانی بودند که باگ می آوردند و بجهت آنها - و من من اهل نجد و عمرة - و بعضی از کسانی بودند که تبلیغ میگفتند حج و عمره هر دو - و من من اهل الحج - و بعضی از کسانی بودند که تبلیغ میکردند حج تنها - و اهل رسول الله

و اهل کربلا و غیره علی الله علیه و سلم باج می کنند - و اما کسی که اهل کربلا و غیره پس حلال نشد یعنی  
 بیرون برآمد از احرام بعد از او اسے عمر پیش از ایام حج - و اما من اهل باج و حج و عمره و حج - و اما کسی که اهل  
 کرد حج تنها جمع کرد حج و عمره پس حلال نشد و نه برآمد از احرام و در بعضی نسخ علم یکنوا بصمیر جمع - حتی کان يوم النحر -  
 تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیه - و عن ابن  
 قال تھے رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج - متفق و آنحضرت در حجة الوداع بعمره بسوے  
 حج تفسیرش آن است که گفت - بعد از اهل بالعمرة - آغاز کرد بعمره - ثم اهل بالحج - پست اهل کرد حج متفق علیه -  
 تنبیه مساکن مساک حج بر سه قسم اندکی مغر و بضم میم و سکون فاء کسر یعنی افراد کنند که و سه احرام بر سه حج  
 تنها است یا بر سه عمره نهاده و قارن یعنی قرآن کنند که احرام بر سه حج و عمره هر دو بیست سوم متفق و صورت  
 متفق آنست که اول عمره میکنند اگر شوق پدید کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نگذرد است از احرام می بر آید بعد از آن  
 در مکہ می نشیند و چون ایام حج می رسد و اگر حج می کند چنانچه در بیان این احکام بیاید و فضیلت متفق  
 آن است که این هر دو یک سال بدست آمده و احادیث را خبر مختلف آمده که صحابه مغر حج بودند یا قارن  
 یا متمتع و همچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قارن بودند و نه صحابه  
 آنرا روایت کرده اند و در افراد حج نیز احادیث بسیار آمده و در متمتع نیز احادیث مرده شده و در توفیق تطبیق  
 این احادیث و روایات علما کلام کرده اند و قرآن را ترجیح داده اند و شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده شده است  
 آنجا باید نگریست بعضی از ملاحده و ابر اهل اسلام در اینجا راه طعن گشاده شد و گفته اند چه شده شما را سے معاشر  
 مسلمانان که ضبط نتوانستید که در حال پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم که قارن بود یا مغر و با وجود این همه کثرت و جماع  
 که شما از آن موافق بود و ندانستند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و از و حام مانع تشخیص و تعیین شد  
 و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق شخص است که حال چه بود شما بیکدیگر بی تشخیص زبان طعن میکشاید - ع خوسه بدرا

### بماند بسیار است

الفصل الثانی - عن زید بن ثابت رضی الله عنهما اندر اے النبی صلی الله علیه و سلم تحبوا لاهل البیت و اهل  
 روایتی است از زید بن ثابت که از فقها سے صحابه و کبار ایشان و کاتب حج و جامع قرآن و قائم فرائض بودند که  
 دید آنحضرت را که بر نهاده برای احرام خود و غسل کرد و اهل البیت یعنی آواز بلند کردند و است بر اے تبلیه و مراد اینجا  
 احرام است که سبب اهل است و در نسخ مصابح الاحرام واقع شده و غسل کردن بر اے احرام افضل و اکمل  
 و اگر وضو کنند نیز کفایتی است - و رواه الترمذی و الدارمی - و عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 بعد از سه یا افضل - و روایتی است از ابن عمر که آنحضرت چپانید موسی سر مبارک خود را افضل بکشتن عجم





که تلبیه کنی و عاکبند - رواه الشافعی

**الفصل الثالث - عن جابر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اوجع اذن في الناس -** روايت مست از جابر که آنحضرت هنگامی که خواست نج برآید ابر و او در مردم و خبر کرد که برآید - قاضی و سپس فراموش آمد مردم -  
 علیاً ابی الیه احرام - پس هنگامیکه رسید آنحضرت به بید که نام موسی است و منی میا بان نیز احرام بست و تلبیه کرد  
 احرام خود را در مسجد نوحی الحلیفه بسته بود و تلبیه ایجا کرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از بر آمدن بر پشت  
 نازک چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواه البخاری و عن ابن عباس - رضی الله  
 عنهما - کان الشکر کون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکه تلبیه میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم - وای بر شما - قدر پس پس بفتح قاف و سکون وال و بنون آن نیز در روایت است  
 الا شریک یا هو لک تلک و الملک - مگر شریکی که او مقرر است مالک هستی تو او را و چیزی را که مالک است آن شریکی  
 آن چیز را - یقولون نه او هم یقولون باللبت - میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طوائف میکردند خانه  
 کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم میکردند و لیکن بحجت شرک  
 تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریک یا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند و میان را  
 استثنای میکردند که آنها شریک خدا اند و لیکن ملوک او نیستند و اگر مالک هم باشند آن چیز را آن نیز ملوک خداست  
 و چون تا اینجا میرسد لبیک لا شریک لک آنحضرت صلى الله عليه وسلم میفرمود پس پس همین مقدار بگوئید  
 که نیست شریک بر خدا را و زیاده بر آن نگویید که الا شریک یا هو لک و بحقیقت شرکت با ملکیت منافات دارد و ملوک  
 شریک مالک نمیشد - رواه مسلم

### باب قصه حجة الوداع

وداع یعنی داود پر و دو و دو و بیچ پر و دو کردن و بی را که آنحضرت صلى الله عليه وسلم که حجة الوداع گویند زیرا که  
 مردم را تعلیم شرائع نموده و وداع کرده و خبر داد بر حلت خود و ایشان را گواه گرفت بر او اے رسالت و تبلیغ  
 احکام دین در سینه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف و سه بود صلى الله عليه وسلم و حدیث جابر جامع و آم  
 احادیث است درین باب دوی مردی است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر  
 و امام محمد باقر شکر و جابر بود و سماع حدیث از و سه دارد گویند که آنحضرت بشارت داده بودند  
 جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عطا سے تابعین و کبار علی بوده  
 رضی الله عنه و عن ابائه الکرام

**الفصل الاول - عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم**

گفت بالزینة تسع مین لم یحج - روایت است از جابر که آنحضرت درنگ کرد و بدین سه سال که حج نکرد و در نیم اذن فی الحاکم فی العائنة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج - بیشتر نداد و او را نداد و نه شد و در سال دهم که آنحضرت حج گزارانده است یعنی اراده دارد که حج بیرون آید - فقدم المدينة بشیر کثیر - پس آمدند بدین مردم بسیار و بعضی را روایات آمده که مردم بیشتر از حصه و احصا بودند و تعیین نکردند و در ایشان را در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم سد شهر را کس بودند و حجة الوداع بعد از سه بود و ولادت زیاد بر آن شده باشند و در روایتی یکصد و چهل و هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار را آنرا علم - فخر جاسعه - پس بیرون آمدیم با عینی صحابه بان حضرت - حتی اذا اتينا فاما الخليفة - تا آنکه چون آمدیم ذوالحلیفه را رسیدیم باین موضع شولدت اسماء بنت عیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس برانید اسماء دختر عیس بنضم مهمله و فتح میم و حبه ابی بکر صدیق بود و محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عیس زنی بود جمیله عاتقه که همه کس را را اینها استند نخست و تحت ابوبکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از سه جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتیکه حضرت حج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را ناییده - فارسلت الی رسول الله - پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کیف اضع - که چه کار کنم تا حاکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم - قال - گفت آنحضرت - اغتسلی غسل کن - و استغفر سے خوبتر - و بر بند جاسه خون را بجاسه - و احرام بند و صورت استغفار نباشد مثلثه و نقای آن است که چیز سے را در خود بندند و خرقه بین گرفته بر جاسه خون به بندند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس آن کر نمیدانند حکم کنند شبیه و او آنرا بفروخت تا او فاسق بپایه دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسار و این مجمع علیه است فیصلی رسول الله - پس گزارد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی نماز احرام در رکعت ثانی المسجدر - و مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القموصا پسترسوار شد ناقه خود را که نام و سه قصوار است بفتح قاف و سکون صاد و مهمله و تسمیه او قبصوار بجهت آن است که سابق بود و در مسیر و در اقصا سے مسیر و نهایت جر سے بود و بعضی گفته اند که تسمیه او قبصوی بجهت آن بود که جانب گوش و سه بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش و سه بریده باشد و شاه قصوی و ناقه قصو سے و محل اتصی گویند و گفته اند که قصوی بضم قاف و عین مهمله و سکون ضاد و حجه و بهوجه و جهر و جیم و وال مهمله نام تکیه است که آنحضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند بعد خامست و اگر به ربع رسیده قصوار اگر زیاد بر ربع غصبار است اگر از پنج بریده اند معلما است بعدا و اما و بهر این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت مخین واقع شده حتی اذا استوت بر ناقه علیه البیدار اهل بالتوجیه تا آنکه چون برداشت آنحضرت بر ناقه و سه بریده آواز بلند کرد و توجیه مرا - تبهیم است چنانکه بیان کرد - لیکن اللهم لیکن لیکن لا شریک الا لله ان الحمد لله و الله رب العالمین و لا شریک له

قال جابر بن سنان نوى الا الحج - گفت جابر بن سنان که نیت میکردیم که حج را - سنا نعت العمرة - میزدیم مگر بی شستن  
 عمره را یعنی در اشهر حج - یعنی اذا اتينا البيت معه استلم الركن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت  
 چهار سوره را رکن کرد آن خانه و مرا و آن کرد آنست که در دوسه حج را سوره کوثر است و آنرا رکن بود نیز گویند در رکن آنجا  
 که مطلق واقع شود همین رکن مرا و گرد و مرا و باسلام بوسه دادن است با سوران بدست افتخار است از سلام  
 یعنی تحیت و سلام بر دوسه همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل بین این رکن را بخوانند گویند بقیه هم و تشدید پاک  
 او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و یعنی گویند از سلام است بکسر سین معنی چهاره واحد و سه سله بکسر لام پس  
 استلام از دست چنانکه کنجی از کنج استلمت الحج یعنی نیت و وجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم -  
 ضرب ثلث و ششی اربعه پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه شستن و ششی کرد در چهاره و ذکر طواف نکرد از جهت  
 حضور و شمرش و در بعضی نسخ نوشته اند قطعات مبعاف رمل الی آخره و رمل بفتح تین چیدن و ششی که سخت بود و یا چنانکه  
 در شها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو وصف قتال بکنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل  
 در تشریع این فعل آن است که چون آنحضرت در غزوة القضا بکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را لب نیرب  
 الاغوست ساخته است پس آنحضرت سلماتان را فرمود که باین نوع ششی و حرکت و اظهار جلالت و قوت  
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجه الوداع نیز کردند اگر چه گاست بزرگال علت حکم نیز نازل میگردد و چنانکه  
 مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از دوسه سعی است چنانکه طواف عمره و  
 طواف قدوم و طواف افاغت نه طواف وداع کنایه و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس میاید که آنحضرت  
 در طواف افاغت رمل نکرد و قد بر معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم گردان شار آنکه تعالی و در نهج  
 ذکر انطباع ایضا و موردی موجود نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن میاید و کیفیت انطباع بر آن نیز نقل  
 راست برکت چپ انداختن وضع یعنی باز دست و چپ نیز بغل نیز آید و درین نیز صورتی تجدد است چنانکه در رمل - تم تقدم الی مقام  
 ابراهیم - پیشتر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که روی نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الا آن پیش  
 خانه در حجره نماده اند و قرار پس خوانند آنحضرت این آیت را - واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بکسر یاء مقام ابراهیم را بجای  
 آنخذ و بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و روایت در حدیث کبیر آمده - فصلی رکعتین - پس گزارد  
 آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود او در آن و نزد شافعی  
 سنت است - ففعل المقام نبیه و بین البیت - پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خان  
 مقام ایستاد و این افضل مواضع است بر آنکه گزاردن این دو رکعت واجب است هر جا که گذارند - و فی روایات  
 شریفی رکعتین - و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند و درین دو رکعت - قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون

و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صیغ مسلم و در یک روایت از شریعت و توحید میکنند آنرا که  
 قل هو الله احد براسه اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تیر مسه از شرک پس تقدیم کرده شد جهت  
 اتهام بحال اثبات توحید و بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت  
 کرد بر آنکه تقدیم سوره قافیه بر سوره متقدم جائز است و این را شواهد کثیر است در احادیث - ثم رجع الی الرکن  
 فاستلمه یستر بر پشت آنحضرت بسوسه رکن یعنی حجر اسود پس بسوسه داد آنرا - ثم خرج من الباب الی العضا - پسر  
 بپردان آمد از مسجد بسوسه که صفا دهم بر آمدن از صفا بود و صفا در تحت سنگ سبط صلب الماس آن نام  
 کوهی است متصل باباقیس - خلما و امن العفا قرأ - پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را  
 ان العفا والمرقۃ من شعرا کثیر - بر پستی که صفا دمره از نشانها اند که ساخته است خدا سے تعالی بر اسے حج  
 و فرمود آنحضرت - ابد ابد ابد - آغاز کنم پیچیده که آغاز کرد خدا تعالی بان - فبدا بالعفا - پس  
 آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچه خدا تعالی در آیت کریمه آغاز بان کرد و فرمود علیه - پس بر آمد آنحضرت بصفا  
 حتی راسه البیت - تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الا من بنا سے  
 حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی و در هاسے حرم که محاذی اوست می افتد - فاقبل  
 القبلة - پس روسے آورد آنحضرت قبله را - فوجد الله و کبره - پس بگمانگی یاد کرد خدا را و به بزرگی یاد کرد و اورا  
 وقال - و گفت - لا اله الا الله و حمد له لا شریک له لا اله الا الله و حمد له لا شریک له لا اله الا الله و حمد له لا شریک له  
 و حمد - سو اگر دو راست گردانید و عده خود را که نیت که حصول قنوجات غلیم کرده بود همه بوجد آورد -  
 و نصر عبده - و یاری داد بنده خود را که ذات شریف و سے باشد - و سهرم الاحزاب و حمد - و شکست داد  
 گرد هاسے کافران و دشمنان دین را تنها - ثم دعاهن ذکک یستر و عاکر و بیان این اذکار - قال شمل بذات  
 مرات - گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سه کرات انجین کرد و ثم نزل - پسر  
 فرود آمد از صفا - و شعی الی المرقه - و رفت بسوسه عروقه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا - حتی البیت قدما  
 فی بطن الوادے ثم سبی - تا آنکه بر پستی فرود آمد و بسوسه آنحضرت در صفاک وادی یعنی از بلندی وادے  
 بر پستی آمد و دید و شتاب رفت انصباب در اصل رنجته شدن آب است و صلب بختین نشیب چون پاک  
 از بلندی بر پستی زیرا آن می آمد تعبیه بالنصباب کرد و در بطن شکم و خاک زمین - حتی اذا اصعد تاشی بفتح نمهر و سکون  
 صا تا آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کرد و هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی بر بلندی بر آمد شعی کرد و تبه  
 رفت و سبی بگذاشت و اوصاف و در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و انجی از ارتفاع  
 مراد است که از قبیل وقاضی عیاض و مشارق گفته صعود و صواب معنی است و اصل درین باب آن است

که با جمیع جمیع عمر در وقتیکه اسمعیل عمر طفل بود روزی سه بطلب آب رفت و چون درون وادی می درآمد  
 اسمعیل از نظر دس پوشیده میگشت پس بر صفای مردی برآمد تا بر دس نگاه کند پس این سنت از دس ماند و آنحضرت  
 نیز کرد و آن چوین زمین بلند را خاک پیر کرد و منافک گذاشته و بعد از نزول از صفای آن مرد و انصباب نمانده کاف باید کرد  
 و در سبی بجهت بجای آوردن سنت - حتی الی المرقه - تا آنکه آرد آنحضرت بر مردی که کوسه دیگریست مقابل صفای مرد  
 در اصل سنگ سفید بران را گویند که از دس آتش بجهت ففعل علی المرقه ففعل علی الصفا - پس کرد بر مردی آنچه  
 کرد بر صفای آنکه از توحید و کبیره و دعا و سبی بن الصفا و المرقه واجب بهفت بارست از صفای مردی یکی و از مردی به صفت  
 و پس ابتدا از صفاست و ختم بر مردی چنانکه فرمود - حتی اذا کان آخر طوان علی المرقه - تا آنکه چون یافته شد آخر طوان  
 برود - فقال - پس گفت آنحضرت - تو انی استقبلت من امری ما استبرأت - اگر میشد که من پیشتر میبراستم  
 از امر خود و حال خود چیز که از پس دانستم - لم اسق المدی - غیر اندم بدی را و منی آوردم با خود و بدی بفتح با سکو  
 دال قرآن که بحرم فرستند - و جاتها عمره - و میگردد اندم حج را عمره و بیرون می آید از احرام من کان شکم پس من به  
 لیصل - پس یکدیگر هست از شما که نیست با دس بر می باید که حلال شود و بر آید از احرام و بجهت عمره - و گرداند  
 آن عمره شرح این کلام مسبطی طلبه حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه عمره و ادای عمره  
 اصر کرده اصحاب را که هر که ساق بدی نموده و با خود قربانی که آنرا فدایم نخواستند کند یا رسیده عمره کند و از احرام  
 برآید و فسخ حج بجهت کند و بعد از آن در ایام حج احرام بنماید و حج بگذارد و هر که ساق بدی نموده است عمره کند بر احرام  
 خود یا نه تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام برآید و آنحضرت خود ساق بدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجه  
 بر صبی بگرازان آمد یکی بجهت آنکه از احرام برآید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرم باشد و شک است او کند و دوم  
 آنکه گفتند در بیان ما و خوفه خبری که روزی نماند پس مناسب نیست که از احرام برآیم و پیش زنان برویم و هنوز از  
 تکریم انبی بیچیده باشد و بعد از آنیم حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج ادا شد و شانه بود پس آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم در غضب آمد و فرمود چه کار کنیم حکم آتی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم بر آمدن  
 از احرام بر شما شایسته بود آمد من نیز ساق بدی میکردم و از احرام می برآمدم و فسخ حج بجهت میکردم و من نمیدانستم  
 که حکم آتی چنین خواهد شد - فقام - پس ایستاد - مرقه - بضم بین جمله - بن مالک بن حبشتم - بضم جمیع و سکون بین  
 و شین بضم - فقال - پس گفت مرقه - یا رسول الله العاتق اذام لابد - آیا برای سال است این حکم یا بار  
 همیشه است - فثبک - رسول الله - پس دریم آورد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اصاحبه - انگشتان خود را -  
 واحدة فی الاخری - یک انگشت را در انگشت دیگر برانست و تخیل - وقال دخلت العمرة فی الحج - و گفت درآمد  
 عمره در حج مرتین - و بار گفت این کلام را و گفت - لا - اینچنین نیست که تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد

بل لا بد ابرہ - بلکہ برای ہمیشہ مقصود ابطال آن است کہ در جاہلیت بود از امتناع عمر و در اشہرج - و قدم علی رضی اللہ عنہ من الامین امیر المؤمنین علی زاکہ لبقنا سے سین فرستادہ بودند و ہمین ایام حج قدم آورد - بہ بدن البھی - بہ نہ ہای پنجیمہ خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و بدن انہم با وسکون وال جمع بہ نہ بفتح با و وال شتر و گا و قربانے کہ بحرم کنند و نزد شافعی مخصوص بہ نہ شتر است یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد و بدن بسیار ہر اسے آنحضرت آورد و فقال اذا قلت حین فرقت با حج پس گفت آنحضرت بہ علی حج چیز گشتی و نیت کرد سے تو نہ گامیکہ فرض کردی حج را و احرام بستی - قال - گفت علی رضی اللہ عنہ ثابت - ان گفتم و نیت کردم کہ - اللهم انی اہل باہل بہ رسولک - خداوند بدستی کہ من احرام بستم بہ چیز کہ احرام بستم با آن چیز نمیر تو - قال - گفت آنحضرت - فان فی المدی - پس بہ رستی کہ با من ہمی ست و از احرام نمی برام - فلا تحلل - پس حلال شود و از احرام بیرون میا - قال - گفت جابر کہ راوے این حدیث است و کان حجت المدی الذی قدم بہ علی بن النعمان - پس بود مجروح شتر آن کہ آورد آنرا علی رضی اللہ عنہ بنعمان - و القہی انا بہ البھی و آن شتر آن کہ آورد آنرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ ہجرہ خود - ماتہ - بعد - قال - گفت - جابر - فعل الناس کلام - پس حلال شد و بر آمدند از احرام مردم ہمہ - و قصروا - و موسے قعر کردند مردم ہمہ گویا قصر موسے با وجود افضلیت حاق چنانچہ در حدیث آمدہ است ہر اسے آن بود تا بقیہ از موسے ہاند کہ در حج حلق کنند با هنوز و طبیعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند در ابقاے حکم آن حج تمام کہ حلق است و اقتصاد کردند بر قدر کفایت و اللہ اعلم - الا البھی - مگر پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم - کہ از احرام نہ ہر اسے من کان حجتہ ہی - و دیگر کسی کہ بود با وی ہر علما کان یوم الترویہ - پس ہر گاہ کہ شد روز ترویہ - توجہوا الی منی - و سے آوردند موسے منی و سارا منی از ان گویا کہ در سے ریختہ میشوند و نہایا بخت آنکہ چون جہیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہا السلام گفت منی کن چہ خواہ گفت بہشت میخوام - و اہلوا با حج - و احرام بستند ہر اسے حج یوم الترویہ نام روز ہشتم از فے الحج است نہ کہ در سیراب میکردند شتہ انرا یا بخت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را سے منہ و در تنگ میکرد و در رویاے خود کہ در فوج دیدہ بود گزارنے القاوس و رفتن بہ منی و ہیئت و در ان نزد ما واجب نیست بکایہ سنت است - و رکت البھی صلی اللہ علیہ وسلم فعلی بہا الطہر والعصر والغرب والعشاء والنجوم - و سوار شد تا آنحضرت موسے منی و رسید بہ منی پس بگذارد و رشتی این پنجینہا زو شب در منی ہیئت کرد و گفت قلیلا - پست و رنگ کرد و انکی بعد از گذاردن نماز فجر - حتی طلعت الشمس - تا آنکہ بر آمد آفتاب - و اصر بقیہ من شتر لغت و خبر - و امر کرد و پیغمبر از موسے کہ زدہ شود ہر اسے و سے صلی اللہ علیہ وسلم و در داوے تفرغ فون و کسیر ہم کہ قریب وادی عرفات است و منتہا کے زمین حرم است و آنجا کو ہے ست کہ بروے اشارہ است کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ از ہر اسے نشان جسم بنا کردہ و عرفات اصل است و مکر نام حیوان شہوت کہ از اپنگ گزیدہ این کوہ کہ نکتہ ہر اسے سیاہ و سفید دار و بان تشبہہ کردند - فصار رسول اللہ - پس رفت و را نہ پیغمبر خدا



صلی الله علیه و سلم - بجانب عرفات - و الاثنا عشرین الاله واقف عند الشرحام - و گمان نمی بردند قریش اگر آگاه آنحضرت  
 وقوف کننده است نزد شرحام که نام کوهی است بنزد و گفته که آنرا قنح میگویند - گمانت قریش بفتح فی الجاهلیه - چنانکه  
 بودند قریش که میکردند جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بنزد میکردند و آنرا موقع محس و اهل حرم الله میگفتند و  
 برفات میرفتند بخلاف ساعرب که وقوف برفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف بنزد خواهد کرد -  
 فاجاز رسول الله - پس تجاوز کرد و دو بگذشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - از مزدلفه - حتی اتی عرفه - تا آنکه آمد عرفه را  
 و عرفه بفتح راء مفروجه یعنی مکان در میان آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بکمان است و وجه تشبیه بعرفه باید -  
 فوجد القبة قد ضربت له خیمه - پس یافت خیمه را که به تحقیق زده شده است براس و سه نمبره - فدخل بها - پس  
 فرود آمد نمبره - حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصور - تا آنکه وقتی گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان  
 کرده شود تصوارا که ناقه آنحضرت بود - فرحلت له پس پالان کرده شد تصوارا براس آنحضرت - فالی بطن الوادی  
 پس آمد آنحضرت درون وادی غره و غاک آنرا خطیب الناس - پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را و فرمود  
 و گفت - ان دمارکم و امواکم و ادم علیکم - بدرستی که خونهای شما و اموال شماست بر شما - کجاست  
 یوکم نذا - بچو حرام بودن این زدر شما که عرفه است - فی شهرکم نذا - درین ماه شما یعنی ذی الحجه - فی بلدکم نذا - در  
 شهر شما یعنی که ولایت تاکید و تقویر است حرمت دمار و اموال را و غرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و  
 شهر که نایاب شماست در حرام است - الا کل شی من امر الجاهلیه تحت قدی موضوع - آگاه باشید که هر چیز دیگر رسم  
 از کار جاهلیت زیر هر دو پاس من نهاده شد و پست و پایال مستثنی نوار و باطل و متروک است - و دمار  
 الجاهلیه موضوع - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و بدرست یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که کینه  
 نگاه میداشتند بر کس از هر قبیل که خون کرده هر خدی که در آنها بران میگذاشت کینه میکشیدند و می کشند پس آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دما و ابن ربیع بن الحارث  
 و بدرستی نخست خونی که می خسم و بدرست که از خونهای قبیلکه اوم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است  
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه و سلم و ربیع پسر دوسه محبالی است در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله  
 عنه وفات یافت و او را پسر بود و ناسخ آدم یا نام یا یاس و در جنگی که میان سعد و ذیل بود و جنگی بود که سید و کشته  
 و کان مشرف غسانی بنی اسعد - و بود پسر ربیع شیر داده شده و قبیلکه بنی سعد - فقتله ذیل - پس کشتند او را ذیل بنهم  
 با و فتح ذال مجریب جنگی که میان سعد و ذیل شده - و ازینجا معلوم شد که هیچ دم ابن ربیع است بنیادت لفظ  
 این چنانکه در عبارت مشکوٰه از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ صحیح که دم ربیع واقع شده بی ذکر لفظ  
 ابن ربیع از اهل علم گفته که راویان این حدیث و ظاهر کرده اند که دم ربیع اعلی کرده اند و سواب دم ابن ربیع است

پس تعبیر لفظ ابن را در نسخ صحیح الحاق کرده اند و توریستی میگوید که تسلیم میکنیم این تفسیر را و چون امکان تفسیر یعنی حدیث  
بر وجه ثواب و حال آنکه این روایت بخاریست و در جای دیگر نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند که درم رسید و وجهیست  
آنست که اضافت درم بر وجهیست آنست که درم است و درم را چون گفته اند بقتول توان کرد و بولی و  
تیز توان کرد و در ضمیر در کان مستر معانیست بقتول نیست فافهم باز و میفرمود آنحضرت - و در باب النکاح ایضا موضوع - در باب النکاح  
نموده شده و رسالت گردانیده شده است - و اول را باضع سن را با نیکو عیال بن عبدالمطلب - و نعت را با نیکو  
عنه نم از با نیکو عیال بن عبدالمطلب است - و تفسیرش اینست که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
موضوع در باطل است و عیال بن عبدالمطلب هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در باب النکاح موضوع را در  
حکم را بر طرف مردم بود آن همه را از زنده ایشان نهاد و باطل گردانیده و باز در مورد - فافهم الله فی انفسه - پس آنرا  
در بر سیرت کتب از عذاب خدا و در زمان و ادب - حقوق ایشان - فافهم الله فی انفسه - پس در سیرت که در گذشته  
زمان را با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
بکلیه آنکه در حلال کرده اند و فرجهاست بر زمان را بکلیه آنکه در حلال کرده اند و فرجهاست بر زمان را بکلیه آنکه در حلال کرده اند  
زیرا که حلال نیست زن مسلمان بر مرد مسلمان را - و تفسیرش اینست که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
بر زمان این که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
کنایت است از آنکه گردانیده اند و میفرمود آنکه با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
فان فعلین و کلمه فافهم ایضا بر وجهیست که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
بر وجهیست که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
آن عقوبت زنا می بود و این حکم از من و کسوت من بالمعروف - و میفرمود آنکه با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
ایشان بر وجهیست که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
و قدری که حکم مالم یصلوا لعلهم ان یفهموا به - و تحقیق آنکه شهادت در شهادت نیست که هرگز گواه نمیشود بعد از وجود  
و گذشتن و با اختیار و قبول و عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
کتاب الله - کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت و حکم و عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است  
گردانیده است بر شهادت فرموده - و اتمم قیاسی - و شهادت میدهد بر شهادت از من که چه مسأله کردم با شما  
در رسانیدن احکام دینی و اداسه امانت نصیحت - فافهم قیاسی پس چه خواهید گفت شما - تا اولیای شما که  
با نعت و ادب و نصیحت - گفتند صحابه گوهری سیدیم یا یعنی پیش خدا که در تحقیق رسانیدی رسالت را را داد که در  
امانت را نصیحت کرد و است را نصیحت خالص شدن و خیر خواهی نمودن - فقال با نیکو عیال بن عبدالمطلب است که با نیکو عیال بن عبدالمطلب است

کرد آنحضرت با گشت شهادت خود بر قبا الی السهار - و حالیکه بر میدار و آن انگشت را بسوی آسمان - و میگفت اے  
 الناس و اهل بیگروانید و می فرمود آن را بسوی مردم و فی الصراح انکتمه کالقطعه یعنی نمک - اللهم الله هم شهداء خذوا مني ما  
 انکتم مراتب - سه بار گفت این کلمه را یا نبه بار که و اشارت و نکست این شهادت و را بعضی گفته اند که نیکبها صواب آن است که  
 بپای سر و دره باشد بجای تاسه فوقانیه و در مشارق گفته که روایت یا بنابر و نقطه فوق اوست و بعضی متعین گفته  
 که ضوایش بپایک نقطه و منتهی تکبیر برگردانیدن و میگوید که این یعنی رو و قلب و سه بجانب مردم اشارت کنند  
 بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود و اتمی و نظیر انصاف معنی نکست بقوقانیه غیر ظاهر است اگر چه بقیه کلمه الی بخار  
 از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هم در روایت آورده و گفته بقوقانیه لیسید المعنی - ثم اذن بلال - پس ترانگ ناز گفت  
 بلال - ثم اقام - پس ترانگ ناز گفت و تکبیر بر آورد و فصلی از طهر - پس گزار و آنحضرت نماز پیشین را - ثم اقام - پس ترانگ  
 گفت بلال - فصلی از طهر پس گزار و آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل بینهما شیئا - و نگذاشت میان نماز طهر و عصر چیزی را  
 از منین روایت و فوائد و درین استعجال و قوت است اینجائی پرسند هیچ جایست که فرض را بجهت نفل ترک دهند  
 چرا بگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال و قوت که نفل است ترک میدهند ثم ركب  
 حتی اتی الموقف - پس ترانگ ناز شد آنحضرت تا آنکه آمد بجای ایستادن را در عرفات - فجلجل بطن ناقه القصواء الی الفحرات  
 پس گردانید شکم ناقه خود را که قصواء بود بسوی فحرات جمع مخزن سنگ بزرگ و در روایتی فحرات با فطش شیر سنگهای خود  
 و سیاه نزدیک جبل رحمت که در آنجا موقت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - و جبل جبل الشاه بین یدیه و استقبال  
 القبلة و گویند که داند جبل الشاه را که نام موشی است هم در آنجا پیش رو دست خود یعنی پیش خود و در و سه آورد بجانب قبله  
 جبل الشاه است و سه و سه و سه که در آنجا افتاده باشد و گفته اند قوه ریگ سطر و جمع وی جبال است  
 و بعضی گفته اند جبال بجا در ریگ مانند جبال بجم و غیر ریگ و مشاهه لغو هم جمع ماشی و اضافت جبل بشاه از جهت اجتماع  
 ایشان است و سه و سه و سه و قاضی عیاض گفته که مراد بجبل الشاه صفت مشاهه محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صفت  
 ایشان را بجبل رحل و موقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات در آنجا بود و اگر چه موقت شریف بشخصه تعیین شده است  
 اما باید که در گرد و زمین موقت می شده باشد گاهی آنجا نزدیک پنهانای قدیم که آنجا است که عامه مردم آنرا بطین  
 آدم خایه السام میگویند شاید که موقت شریف فاکر و دو باین نعمت مشرف شود - فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس  
 پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه غروب آفتاب - و در هیئت الصفرة فلیکانه و رفت ز روی اندر یک - حتی  
 غاب الشمس - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد از ریگ خوب است  
 و بدون اسامه و پس خود سوار گرد و اسامه بن زید را - و روئید - و برگشت بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و سیر  
 حتی اتی امرؤ القیس - تا آنکه آمد مرؤ القیس را که موشی است و در میان عرفات و منی و بقیوت در و سه نژاد واجب است

و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه وی نیز در فقه چنانست که مشتق از لغت  
بمعنی قرب است و مردم در دو سه قریب یعنی که محل مناسک است می آیند و نیز زلفه بمعنی زمین هموار جابوب داده را  
گویند و زمین این موضع همچنین واقع شده است و مرد زلفه را جمع فقه جم و سکون می گویند و مردی است از ابن  
عباس که میان آدم و نوح و این موضع اجتماعی واقع گردانی حاصل شد و تبارت و عرفات شده بود و الله اعلم  
بالصواب - فصل به المغرب یا العشاء - پس گزاردا آنحضرت در مرد زلفه مغرب و عشاء را - باذان واحد و اقامت  
بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این ندب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است  
و نزد امام ابوحنیفه به روایتی از امام احمد و بسیارے از علما بیک اذان و یک اقامت زیر آنکه عشاء ایجاد وقت  
خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در  
صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و نزد می نیز این را تحسین و تصحیح نموده - و لم یصح بیننا شیء - و اگر از نماز  
نفل در میان مغرب و عشاء چیزی و سبجه نفیم سین نماز نفل را گویند - تم ضبط سبجه سبجه سبجه و آنحضرت و نحو آن  
رفت - حتی طلوع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تعجب برینماست با وجود آنکه سنت دائمی و علی بن ابی  
علیه و سلم بود - فصلی الفجر بین الصبح - پس بگزارد نماز فجر را در مناسک ظاهر شد مرا و فجر و ازین کلام معلوم  
میگردد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را و غیر وقتش و در وقت  
گزارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گزارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نگرد آنحضرت  
راصلی الله علیه و سلم بوحی یا بحجت کمال علم و سه ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد آنکه در غیر وقت گزارد نیست  
در غیر وقت مرسوم گزارد و سخن دین باب در وقایع مرسوم گذشته است فلیتذکر - باذان و اقامت پس گزارد نماز  
فجر باذان و اقامت این را عباس دفع قوم گفت که با وجود آنکه استقبال نمود و یکبار گزارد اما اذان و اقامت که سنت  
مستمره بوده ترک نداد - ثم رکب القصور حتی اتی الشرا الحرام - پس سوار شد ناقه تا آنکه آمد بر شتر حرام که نام شتر است  
در مرد زلفه که آنرا قریح میگویند بفرمان و قریح ناس و حار هله در آخر که قریح در جایت رتوف و ران میگرد چنانکه  
گذشت بد آنکه در باب حج مشر حرام و شاعر و شاعر حج تکرار میکرد و در شاعر حج مشر است و شاعر حج شاعر  
مراد اموریج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور یعنی علم است - فاستقبل القبلة - پس روسته آمد و  
آنحضرت قبله - فدعا کبره و بده و حده - پس دعا کرد و حق سبحانه را تکبیر و تهلیل و تهجید یا کرد و او را علم نزل  
و اتفاقا حتی سفر جدا - پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشید و کار را درین  
رتوف مرد زلفه واجب است نزد ما - فخرج قبل ان یطلع الشمس - پس براند و پیران آمد از مرد زلفه پیش از آنکه  
بر آید آفتاب - و ارون الفضل بن عباس - و در وین گردانید فضل بن عباس را چنانکه از دعای اساس

بن نید مار و لیت ساخته بود - حتی اهل بطن حشر تا آنکه آمد بطن و او سه مجسم را بنیمیم و فتح حاکم سرین  
 شد و که میان نزول و نجات و برنج است میان هر دو باره ازان است و باره از این گفتن از حسی مانی مانده شدن  
 تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگزارند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیس را چنانکه در بیان حکمت  
 آن معاموم گرد و متحرک قلیلا پس جنبانید مانده زانده که و تیر را ند و از بعضی احاطه و بیست مفهوم میشود که سخت تر از آن  
 شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت و از سه ست و سنج ست شتاب رفتن از این وادیه و اگر  
 پیاده است تیر و در و اگر سوار است تیر را ند و از بعضی در یافت شرف اتباع و اخلاص کرده اند و در سبب حکمت تیر را ند  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا قدر این وادیه و مشهور آن است که این مکان نزول عذاب بود و اصحاب ذیل گفته  
 هم بیت الله را و الله تعالی را و کرم یا آمده بودند پس سنج داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده است  
 در هیچ امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیر گذشتن و گردن و عبرت  
 گرفتن ازان همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده و در سبب عذاب خدا و در مواضع که نازل شده  
 که از علمای شافیه است نقل کرده که سبب و سبب آن است که نصاری ایستادند و در سبب چنانکه رافضی  
 گفته یا شمر کان عربی ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بنی خلفت ایشان و امام شافعی در این گفته  
 که جائز است که این تیر گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جا سبب بود و نسیان  
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متسکی بنویسم که در و که چون تیر گذشتن از مکان نزول عذاب  
 مشروع است این تیر از این باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلبه محض است زیرا که الله جل و علاه گذرندگان را  
 به تیر گذشتن جهت خوف حق و شهود و قهر و جلال او است تعالی و تیر از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذاب نازل شده  
 تا آنکه اگر می ایستاد نازل میکرد و عذاب این بابان اصلا نمی ماند و با وجود آن چون صریح نمی وضع و وعید و در گذشتن  
 از طاعون دارد و شده این قیاس در مقابل نص است و فائده ندارد و در گذشتن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه  
 کسی در خانه شسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن با قتل و نجات است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستاد سوز  
 از اینجا باید پیر آمده اگر این را بران قیاس کنند تیر هیچ نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرق است  
 میان اسباب فحشه و همیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در همیه منافی است و اینجا خبر منع و نهی واقع نشده  
 و بر اثر کسب آن وعید و بیهوشک مواجید واقع شده و دیگر چه جاسه سخن است اعاد الله من موجبات مخط و سبب  
 عذاب به هم سلک الطریق الوسطی بتر رفت آنحضرت میان راه را و این غیر رایجی است که ازان رفقه بود آن راه  
 سخت را طریقی ضعیف میانه بود و مجرب و تشدید موحده و این را طریقی بازمین که نام و گوهر است بکسر را  
 و فتح هم و لند در وقت رفتن بر وادیه مجسم گذشتن بود - التی تخرج علی الحجر الکبر - آن طریقی که بیرون می آید

بر جمهره اولی که در جانب مزولف قریب مسجد خیف مبت مقبره تعیین طریق است اما امر و از ان جمهره میگذرد و در جمهره اولی که در جانب که است او را جمهره عقبه میگویند و عقبه یعنی رقبه را در کوه و این جمهره در دست و بقیه عقبه که آنها که در زمین صفات بارست و احکام رمی چهار تفصیل در باب خود میاید حتی آتی الحجره التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت و در آن روز درخت است هر دو زمین جمهره عقبه است که مذکور شد فرمایا بسبع حصیات پس انداخت و در سه هفت سنگیزه یکم به کل حصاه مشا و در حالیکه کبیر میگفت با هر سنگیزه از ان سنگیزه با مثل حصی الخندق - مانند سنگیزه ها که خندق بفتح خاء و سکون ذال تحتین سنگیزه انداختن با انگشتان خندقه کبیر هم و سکون خافلاخن و صورت خندقه آن است که سنگیزه یاخته دارد و انگشت سیاه میگیرند تا میان ترا انگشت و سیاه نهاده می اندازند یا خندقه میسانند از چوب و بوسه می اندازند و در حدیث از خندق نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگیزه است و دفعه دیگر و بعضی تفسیر کرده اند بعضی و خندق را مقدار دانه بالا و بعضی گفته اند کلان تر از خود و خود ترا زندقه و بعضی مثل پشک گو سفند - رمی من بطین الوادی - انداخت آنحضرت سنگیزه ها را از میان وادی که جمهره در آنجا است - ثم انصرف الی المنحدر پشتر از برگشت آنحضرت بسوای قربان جاس که در منا بود - فخرنا و سنین بدنه بید و پس نحر کرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان نحر و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر است و در غیره ذبح و در باب انجیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه نحران عمر - پشتر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار و را بعلی پس نحر کرد علی چیزه را که باقی ماند بعد از نحر آن حضرت از شتران سابقا معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی می و بقیه باشد - و اشتر که فی بدیه - و شتر یک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه و قربانے خود - ثم امر من کل بدنه ببقعه - پشتر امر کرد آنحضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر به نه بقعت واحد بن نعیم و سکون - فحملت فی قدر - پس گردانیده شد این گوشت پاره ها و در دیگی میپخت - پس پخته شد آن گوشت پاره ها - تا کلان همه - پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پاره ها یا از گوشت قدر و قدر و گوشت می آید - و شتر با سن مردها - و نوشیدند از شور باسه آن مرقه بفتح میم و شور با بجهت آنکه مستحب است که از قربانے خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایت آمده که تا که گردانید موزند که هر که خواهد گریه و تراج کند - ثم ركب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم تا ناض الی ابیت - پس شتابی راند بسوای خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج عید از وقوف بعرفه تا تمام بشود و این افضل است روز نحر و بعد از سه نیز جایز است فصلی بکایه النظر - پس گزارد و در که نماز پیشین را این روایت جایز است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزارد پیشین را بنا بعد از نحر برگشتن از که و هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح بسین شده و الله اعلم - فاتی علی بنی عبد الله

نام جبرائیل است و منصب ستایہ زمرہ بہت ایشان بود۔ یسوع علی زمرہ۔ ورحا لیکہ آب میداؤد زمرہ را بر  
 زمرہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ انزعوا بی عبد المطلب۔ بکشید آب از زمرہ اسے پسران عبد المطلب۔ فلولوا ان  
 یطلبکم الناس علی سبائکم۔ پس اگر نمیبود غوث انیکہ غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمرہ و اجتماع و از و جام نشانی  
 بران از جهت اتباع فعل من و پیروان آید این منصب از دست شما۔ انزعوا عنکم۔ ہر آنکہ میکشیدم من آب از زمرہ  
 از جهت فضل و شرف این فعل۔ فلولوا و لولوا شرب منہ۔ پس دادند آنحضرت را دلوئی از آب زمرہ پس نوشید  
 آنحضرت اطمان آب این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طوانہ ہست کہ در ایام نبی  
 آنرا میکنند در محل خود و کور گردان شمار اللہ تعالی۔ رواہ سلم۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع  
 صلی اللہ علیہ وسلم فی حجہ الوداع۔ گفت عائشہ بیرون آمیم ما با آنحضرت در حجہ الوداع۔ فنامن اہل البئر و نامن اہل الحج  
 پس یعنی از کسی بود کہ احرام بست و بلبیہ کرد و بمرہ و بعضی بود کہ احرام بست حج و بلبیہ کرد حج۔ فلما قد منا مکہ فیس بنا سیکہ  
 قدوم آور دیم بکہ۔ فقال۔ پس گفت۔ رسول اللہ پیغمبر خدا سے۔ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل البئر و لم یبد فیہل۔  
 سیکہ اہل کہ و بمرہ و مدنی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود بر آید از احرام نبی احرام بند حج و ایام حج۔ من اہل احرام  
 البئر و اہل البئر۔ و سیکہ احرام بست بمرہ و مدنی نہ فرستاد پس باید کہ اہل کند حج با عمرہ۔ ثم لا یحل حتی  
 یحل منما۔ بعد از ان حلال نشود تا آنکہ حلال شود از مدنی۔ و فی روائہ فلا یحل حتی یحل بمرہ۔ و در دستہ اخیرین  
 آید کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود و بمرہ گردن مدنی خود و بمرہ این حکم دارد۔ من اہل الحج علیتم حجہ۔ و سیکہ احرام  
 بست حج پس باید کہ تمام کند حج خود را۔ قالت۔ گفت عائشہ لخصنت۔ پس حیض کردم من۔ ولم الحف بالہیت۔  
 و طوانہ کرد و بچنانہ کہ بمرہ۔ و لابن الصفا و المروہ۔ و نہ طوانہ کردم میان صفا و مروہ مراد بہ طوانہ انبیائی  
 و بر سبی نیز اطلاقی طوانہ آمدہ است۔ فلم ازل حائضا۔ پس ہمیشہ بودم من حائضہ حتی کان یوم عتقہ۔ تا آنکہ شد روز  
 عتقہ۔ و لم اہل البئر۔ و احرام نہ بستہ بودم من کہ بمرہ۔ فامر فی البئر صلی اللہ علیہ وسلم ان یقضی لاسی و تلبطہ۔  
 پس امر کرد و آنحضرت کہ بکشایم سر خود را و نشانہ کنیم نبی بر ایم از احرام و بباح کردیم انچہ حرام شدہ بود با احرام۔ و ان الحج  
 و احرام بندم بعد از ان حج۔ و ترک العمرہ۔ و ترک کنیم عمرہ را۔ فقلت۔ پس کردم من انچہ فرمود آنحضرت حتی قضیت  
 حجی۔ تا آنکہ تمام کردم حج خود را۔ بعثت منی عبد الرحمن بن ابی بکر غرنا و با من مبارکہ عبد الرحمن بن ابی بکر با شہ۔  
 و ابن عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر۔ و امر فی ان اعتمر مکان عمرتے۔ و امر کرد و مرا کہ عمرہ کنم و برل عمرہ من  
 کہ فوت شدہ بود از من بجهت حیض و برآمدہ بودم از احرام آن۔ من التیمم۔ احرام بندم این عمرہ را از تیمم کہ حاجی است  
 بیرون کہ بدو سہ میل نزدیکی تر زمین حل بجم و در آنجا حاجی است کہ از سجدہ عائشہ میگونی یعنی جاے احرام بستن  
 و سہ از آنجا و عمام الناس این تیمم را عمرہ گویند چون از براے عمرہ احرام از آنجا می بندند۔ قالت۔ گفت عائشہ۔



نطاق الذين كانوا بالعمرة بالبيت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند براسه عمره بخانه کعبه - ومن العدا  
 والمروة - وستی کردند میان عفا و مروه - ثم حلوا - پشتر حلال شدند و برآیدند از احرام - ثم طافوا بعد ان رجعوا من منى -  
 بعد از آن طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از منار و از منار طواف نداشتند - واما الذين هموا بالعمرة فانما  
 طافوا طواف واحد - واما ان کسانی که حج و عمره را دو قرآن کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روزی که برآید  
 حج و عمره - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة  
 المالحج - تسبیح کرد و آنحضرت بهره بسوسه حج - فساق معه الهدى من ذبي الحليفة - پس را نزد و برود با خود بدی را ان ذبی الحليفة  
 که آنجا ساعه احرام است - و بعد آقا قبل بالعمرة - و آنجا که در پس ابلال کرد بهره - ثم ابل بالبحج - پشتر ابلال کرد حج - فتمتع  
 الناس مع النبي - پس تسبیح کردند مردم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج - بعمره بسوسه حج چنانکه صورت  
 تمتع است - فكان من الناس من ابره و منهم من لم يبره - پس بود از مردم کسیکه بری بود با خود و بعضی از ایشان  
 بود که بری نبود - فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس - پس هنگامیکه قدم آورد آنحضرت مکه گفت مردم  
 را - من كان منك ابره فانه لا يحل من شئ حرم منه - کسیکه هست از شما که ابره کرده پس برستی که در حلال نشود  
 از هیچ چیزی که حرام شده باشد - یعنی از احرام نه برآید و هم بران حال که بوده باشد - حتی یقینی حج - تا آنکه بگذارد  
 حج خود را - ومن لم يكن منك ابره فله طه بالبيت و بالعفا والمروة - و کسیکه نباشد از شما که ابره کرده پس باید که طواف  
 کند بخانه کعبه و بعفا و مروه - و ليقصر - و باید که قصر کند سر خود را و این است و لا خلق افضل من - و لا يحل  
 و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آورد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست  
 که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم تمتع بود و اصح آن است که آنحضرت قارن بود و قارن  
 این حدیث آن است که مراد تمتع منی لغوی است که انتفاع و التذاد است و شک نیست که این منی در قرآن موجود  
 از جهت اتقا از و نسک نسک واحد یا مراد آنست که امر کرده اصحاب را تمتع و اسناد تمتع بحضرت و سبطین  
 اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد با و شاه شهره را زیرا که چون بنا با امر اوست گویند و بنا کرده اما روایت آنکه  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم منفرد بود پس وجه آن است که نخست احرام حج بست پس ازان نیت عمره کرد و قارن  
 شد مگر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها براسه حج احرام بست و افراد که روایت تا ویات بحجت تطبیق میان  
 روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است و شرح منوال سعادت ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب  
 حال تمتع را که بدی نکرد و بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد - ثم ابل بالبحج - پشتر باید که  
 چون ایام حج برسد احرام بنماید براسه حج - و لیهد - و باید که ابره کند که بدی کردن را راقبت دم نمودن واجب است  
 در تسبیح را براسه شکر کردن - سعی این نعمت که توفیق ادا سهر و نسک یافت - فمن لم يجد هدیا لميسر کسیکه نیابد هدی را

فليعلم ثم ان في الحج ليس بايديك روزه واروزه روز و روزه سه هر روز که باشد و ان فصل آن است که سابع و ثامن و تاسع  
 مدار و بعضی گفته اند که پیش از تاسع وارو - و سبعة اذارجع الی الله - و روزه وارو هفت روز و فیکه برگرد و بسوسه خانه  
 خود که مجموع و روزه باشد و قرآن مجید مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سبعة اذارجع ثم بعضی تفسیر کرده اند  
 آنرا رجوع بابل و بعضی بفرانج از اعمال حج و سب آمدن از منا و رجوع بکعبه بفرانج گفته که نه هب الی حنیفه این است و طبعی نیز  
 موافق آن گفته اند و راهی گفته که از ارجع الی الله و طاهر این حدیث موید این مذہب است و چون آنحضرت قدوم آورد  
 بکعبه و امر کرد اصحاب را بدینچه کرد و فطاف حین قدم مکة پس طواف کرد و هنگامیکه رسید بکعبه و استلم الرکن اول شمی - و برادر  
 حجره خود را نخست از هر چیز تم غلبه طواف - پشتر بود که در داخل گذشت در سه طواف که آنرا شوط میگویند  
 که یکبار گرد کعبه شستن است - و شمی اربعاً - و شمی که در بطریق متداوله است چهار مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف  
 گویند بفرانج حین شمی طواف بالبيت عند النقام الحقیقین - پشتر گرد و هنگامیکه تمام کرد طواف بیت سازند و مقام ابراهیم دوست  
 نماز را تمام پشتر سلام داد - فالتفات - پس برگشت از نماز - فالتی الصفاء - پس آمد که صفاء - فطاف بالصفاء و روزه  
 سبعة طواف - پس طواف کرد و صفاء و روزه هفت طواف مراد طواف اینجا گشتن است میان این دو که هفت بار که  
 آنرا سعی بین الصفاء و المروه گویند تمام محل من شمی حرم منه - پشتر حلال شد آنحضرت از هیچ چیز که حرام شده از دو  
 و از احرام نیز آمد زیرا که قارن بود اگر شستن هم بود و می با خود داشت - حتی قضی حجه و نحر بدیوم النحر تا آنکه گزارد و حج  
 خود را و نحر کرد و بدی خود را و روزه نحر - فافاض - و رخت بسوسه مکة یعنی از منی بکعبه آمد - فطاف بالبيت  
 پس طواف کرد و بخانه کعبه طواف زیارت - ثم حل من کل شئی حرم منه - پشتر حلال شد از هر چیز که حرام  
 شده بود از روزه حتی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام  
 برآمد - ففعل مثل فعل رسول الله - و کرد مانند آنچه کرد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من ساق الهدی من الناس  
 کسیکه سوقی هدی کرد از مردم شفق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 بنده عمره است و عبا بها - این عمره است که منفعت گر قیم بادران - فمن لم یکن عنده الهدی فلیحل الحل مکة - پس کسیکه  
 نباشد نزد روزه هدی پس باید که حلال شود و حلال شدنی همه سفان العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم النحر - زیرا که عمره  
 چه حقیق و رآم و حج ثار و قیامت شرح این معنی گذشت - و رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی - و این  
 باب تقی است از فصل ثانی

الفصل الثالث - عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله في ناس مني - و روایت است از عطاء گفت شنیدم  
 جابر را در میان مردی که شریک بودند بن و شنیدن - قال - گفت جابر - اللهمنا اصحاب محمد - احرام بقیتم که اصحاب  
 محمدیم - صلی الله علیه و سلم با حج خالصا و حده شیخ ساده و بی انبیرش نمودند - قال عطاء قال جابر - گفت عطاء که گفت جابر -

تقدم النبي ليس تقدم آوردن پیغمبر صلی الله علیه وسلم مع راجعه مضت من ذی الحجة - ورمیج شب چهارم که گذشته بود از ما  
 ذی الحجة - فامرنا ان نحل - پس امر کرد و آنحضرت را که حلال شویم و از احرام برآئیم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر  
 قول جابر که امر کرد و آنحضرت را که حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - خلوا واصیبوا النساء - از احرام برآئید و برسید  
 زنان را - قال عطار لم یزیم علیهم سدا و واجب مکرر و انیده شده به ایشان رسیدن زنان - وکن احلن لهم وکن حلال  
 اگر دانیان را براسه ایشان و مباح گردانید و طے ایشان را - نقلا لالم یمن بیننا و بین عرفة الا نس - پس گفتیم  
 که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفة مگر پنج شب - امرنا ان نقضی الی نساکنا - امر کرد و ما را که برسیم بسوی زنان  
 خود و به شتر کنیم ایشان را - فنانا عرفة تقطعنا کینا الی نس - پس بیاییم عرفة را در حالیکه می چکاند آلتها بسوی مرد  
 با آب منی قطره چکانند و چکانند و نه که جمع ذکر است فختان بر خلاف قیاس - قال - گفت عطار - یقول جابر -  
 در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از بر است تخیل چکاندن نه که بر می - کالی الطرالی قوله بیده بجر کما عطا میگوید  
 گوید که من نگاه میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود که می چکاند و دست خود را از بر است نمودن صورت ذکر  
 قال - گفت جابر - تمام النبی - پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فینا - در میان ما - قال قد علمتم  
 الی انفاکم الله تحقیق دانسته اید شما که بد رستی که من پیغمبر گارترین شما ام مر خدا را و در بعضی نسخ علی الله یعنی اگر اس  
 ترین شما بر خدا و احد فکم - و راست گوترین شما ام - و ایکم - و نیکو کارترین شما ام - و لولا لایه کلمات کما کلون  
 و اگر نمی بود بدی من بر آینه حلال می شدم من چنانچه شما حلال میشوید - و لولا استقبلت من امری استدرت لم تنق  
 الهی - و اگر پیش میداستم از کار خود چیزه را که پس دانستم یعنی اگر میدانستم که بر آمدن از احرام این چنین شما  
 شاق خواهد آمد غیر اندم بدی را و من نیز از احرام می برآمدم - خلوا - پس حلال شوید و برآئید از احرام که حکم الهی بر شما  
 چنین است - محلنا و سنا و اطعنا - پس حلال شدیم ما شنیدیم قول آنحضرت را بر مع رفا و اطاعت و فرمانبرداری کردیم  
 قال عطار قال جابر - گفت عطار که گفت جابر - تقدم علی رضی الله عنه من سعایه - پس قدم آورد و امیر المؤمنین علی رضی  
 ازین که بر اسب گرفتن صدقات رفته بود سنی و سعایت خراج و باج سعای باجستان - فقال لم اهلک - پس گفت آنحضرت  
 علی را به چه چیز زخمی نوع احرام مستی تو - قال با اهل به النبی - گفت علی رضی الله عنه احرام ستم بخیر است و نوعی که احرام  
 بست آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاهر و اکث حراما  
 پس ادا کن یعنی بران بدی با خود و رنگ کن و بایست که در حالیکه محرمی چنانکه من کرده ام - فقال و اهدی الی علی  
 مر یا - گفت جابر پس گرفت بدی بر اسب خود علی رضی الله عنه - فقال سراقه بن مالک بن حشیم - پس گفت سراقه -  
 یا رسول الله العاصما غلام لایه آبراسه اسال است این حکم یا براسه همیشه است - قال لایه - گفت آنحضرت  
 جرای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشة رضی الله عنها انما قال الله و رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اربع مضین من ذی الحجۃ - گفت عایشہ قدوم آورد آنحضرت یعنی یکہنگامیکہ چہار شب گذشتہ بودند از ذی الحجۃ - او چہن - یا پنج شب - فدخل علی وہو غصیان - پس درآمد آنحضرت برین و حال آنکہ وسعہ خشتناک ست یقلت من اغضبک - پس گفتم من کہ در غضب آورد ترا - یا رسول اللہ اذ علمہ اللہ النامہ - در آرد او را خدا سے تعالی در آتش و نزع - قال - گفت آنحضرت - او ماشرت الی امرت الناس بامرہ - آیا نمیدانی و خبر نداشتی کہ من امر کردم مردم را بامرہ - فاذا هم تیر و دون پس ناگاہ مردم تر دو و دو وقت میکنند در اتشال آن - و لو انی استقبلت من امر ما استدربت ما سقت المدی سی - و اگر می بود کہ پیش میداستم من از کار خود چیز سے را کہ پس دانستم نمی آوردم و میراندم ہی را سہراہ خود یعنی اشتہر بہ - تا آنکہ می خریدم ہی را اکنون بعد از احرام شتم احل کا حلوا - لپترہ حلال میشود چنانکہ حلال شدہ مردم - رواہ مسلم

### باب دخول مکہ والطواف

ذکر کرد درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید باز کدام جانب بدر و و وجہ وقت در آید و ذکر کردہ کیفیت طواف را و آنچه لازم ست اورا از ہتلام حج و جز آن و کسب منی ہلاک و نقصان کردن ست پس این بحدہ تشریف را ازین مکہ میگویند کہ وسعہ ہلاک میکند و ناگس و فاسد میگرداند گناہان را و ہلاک میکند مرکبہ را کہ ظلم کند و الحاد و زور و در آن و کہ نیز میگویند و یک منی کو قفن ست از جہت کو قفن و وسعہ اعناق جباران را یا از جہت از دوام خلافت نزد و کہ موجب وق اعناق ست یا از جہت آنکہ وسعہ میگوید مردان را وسعہ شکستہ قوت و تیزی ایشان را بربا یست و عجاہ و طواف گشتن گرد چیز سے اکنون غالب آمدہ و اسم شدہ گشتن گرد کہیہ را و ہا اللہ تعالیم و شہد یفا

الفصل الاول - عن نافع - قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکہ الا بات نبی طوی - گفت نافع کہ ابن عمر بود کہ قدوم نمی آرد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد و نبی طوی بقیع طاسے حملہ و ضمیم و کسر نیز آمدہ و فتح اصح و افصح و اشہر ست بہ تنوین و سبہ تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ حتی یصلح و یصلی - تا آنکہ صبح میکرد ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میکرد و طاهر آن ست کہ مراد نماز نفل ست برای در آمدن مقام شریف فیدخل مکہ نہا را پس درآمد مکہ را و فراندہ - و اذا نفر منها من نبی طوی و بات بہا حتی یصلح و یدکر ان النبی - و ذکر میکرد ابن عمر کہ پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک - بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیعت نبی طوی و غسل و صلوة و درین حدیث استیجاب در آمدن مکہ در در دست تا بہ بینہ کہیہ را و دعا کند و الا ان عادت جاری شدہ بہد آمدن وقت سحر مکنانے را کہ می آیند از جہہ و سنت موافق اول ست و اگر چہ جہہ جمال محفوفتے و حالے دیگر سے بخشد و لیکن ظہور سلطان غرت و ابستہ و جلالت بیت اللہ را و ہا اللہ تعالیم و تشریف آرد وقت چاشت اظہر ما ہر ست عرف ذلک بالذوق والحمد للہ رب العالمین علیہ - و عن عایشہ رضی اللہ عنہا قالت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم



یعنی ابتدا سے طواف از حجرا سود کرد۔ ثم مشی علی یمنیه۔ پشتر مشی میگرد و بر دست راست خود از براس طواف۔ ثم لکثرت مشی از برجا پس رمل کرد و در سه طوفه و شش کرد و چار۔ رواہ مسلم۔ وعن الزبیری بن عربی۔ تابعیست ثقات  
 میکند از ابن عمر و غیرہ سے روایت است از دوسے یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام  
 الحجر۔ گفت سوال کردم دوسے از ابن عمر از بوسہ دادن حجر اسود۔ فقال۔ پس گفت ابن عمر۔ روایت رسول اللہ  
 و یرم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یتذیر یقبیل۔ استلام میکرد و اورا بوسہ میداد و اس بقا معلوم شد کہ استلام  
 شامل لمس بید و تقبیل بہ بان ہر دو راست و گویا مراد با استلام این جاس بیدست بقرنئہ نقابہ تقبیل  
 رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لم ار النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستلم من البیت الا اللین  
 الیہما ین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را کہ استلام میکرد و از خانه کہیدہ گرد و رکن یانی را کہ حجر اسود است و رکن  
 یانی کہ محاذی اوست رکن یانی نام ہین رکن است و لیکن اینجا ہر دو رکن را یانی خواند بطریق تغلیب و بیت  
 دو رکن دیگر است یکی رکن عراتی دیگر رکن شامی و ہر دو را شامیان میگویند و دو رکن یانی را افضل است  
 باعتبار بقاے ایشان بر اصل بنا سے فلیل علیہ السلام ازین جهت تخصیص کردہ شدہ اند با استلام و رکن  
 اسود افضل است بوجہ حجر اسود و دوسے و لہذا تقبیل کردہ میشود و دو رکن یانی اکتفا لمس میکنند و از حضرت  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقبیل رکن یانی ثابت نہ شدہ و ہر دو رکن استلام رکنین شامین کلام  
 ذکر کردہ ایم از شرح سفر السادات الصحیح لفظ یانی در شرح کردہ شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس  
 رضی اللہ عنہما قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجة الوداع علی بعیر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت و حجة الوداع  
 بر پشت بیتلہم الکرکین بحجن۔ در حالیکہ استلام میکرد و حجر اسود را بچپہ سے کہ در دست و سے بود بان چوب اشار  
 بچپہ میکرد و چوب را بوسہ میداد و بحجن کہبر مسم و سکون حاسکے معلوم دفع جم چوب سرج مانند چوگان متفق علیہ  
 و عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یألف بالیت علی بعیر۔ ہم از ابن عباس سب کہ آن حضرت طواف  
 کرد بخانہ بر پشت کلماتی الی الکرکین اشار الیہ بشی نے بیدہ ہر گاہ کہ می آمد و میرسید ہر حجر اسود اشارت میکرد  
 بسوسے و سے بچپہ سے یعنی بر چوبی کہ در دست مبارک و سے بود۔ و کہبر۔ و کہبری بر آورد و ورین حدیث  
 بوسہ دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی الطفیل۔ صحابی است آخر الصحابہ  
 موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی اللہ عنہما۔ قال روایت رسول اللہ گفت و یرم  
 پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یطوف بالبیت و سلم الکرکین بحجن معہ تقبیل الیہما۔ طواف میکرد و بخانہ و استلام میکرد  
 سکن را بچپہ کہ با د بود و بوسہ میداد و بحجن را ورین حدیث استلام رکن است بچوب و تقبیل آن و در حدیث  
 سابق اشارت بحجن بود و محمل آنکہ ہر چہ استطاعت دار و کند بوسہ یا استلام یا اشارت بہرست یا بچوب

وأنه إن ردها سلم - عن عائشة - رضي الله عنها قالت فرجع رسول الله - صلى الله عليه وسلم -  
 لا ذكر إلا الحج - ورحلها في ذلك الوقت وبعثها إلى أبيها - فلما كان في ذلك الوقت -  
 آخر ما من مني ست برك من حمله أنكره - وراى بها من تمام المؤمنين يمينه استرضى وكنح - وبعث رسول الله - صلى الله عليه وسلم -  
 دوت وبعثه رين موضع اتفاق اتقاده بودند - فدخل النبي - صلى الله عليه وسلم - وانا ابى - پس در آمد آنحضرت و حال  
 آنکه من گریه میکردم از وقوع حیض که بسیار مان شده از گزاردن حج - فقال لا ملک لنفس - به لفظ معلوم پس گفت آنحضرت  
 شما یکدیگر تصحیف کردی نه از انفس اینها حیض است و در ولادت نفست به لفظ مجهول میگویند قلت نعم گفت آری فقال فان ذلك  
 شئ قبل انکمل الی نبات آدم - گفت آنحضرت اندیشه کن نه بر آنکه حیض چیزی است که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است بخدا تعالی  
 آنرا بر دختران آدم بعد از حوا و در بعضی روایات آمده است که ابتدا سے آن از نسا بر نبی اسرائیل است و کلام در و  
 در باب حیض گذشت - فافعلی ما فعل الحاج پس بکن ای عایشه چیزی که میکنند حاجیان - غیر ان لا طوطی بالبيت  
 حتی تطهری - جز آنکه طوطی نمیکند بچانه تا آنکه پاک نشوی - متفق علیه - وعن ابی هريرة - رضى قال بعثني ابو بكر  
 رضى الله عنه في الحج التي امره النبي - صلى الله عليه وسلم - عيشا - گفت ابو هريرة فرستاد مرا ابو بكر و حجی که امیر گردانیده بود  
 او را آنحضرت برای حج یعنی برای حج قبل جهاد و پیش از حجة الوداع که آنحضرت بنفس شریف خود گرد و سابقا حرام شد که چون حج  
 فرض شد آنحضرت بجهت تنهال برفاقت شوالفت رفت ابو بكر رضى الله عنه را امیر حاج ساخت - يوم النحر في بطن  
 فرستاد مرا ابو بكر - فرستاد میان اردویی که - امره ان يردن في الناس - امر کرد ابو بكر آن گروه را که ازان گوید و اعلام  
 کند و مردم احتمال دارد که تمیز از ابو هريرة روى - الا لا يحل بعد العام مشرك - آگاه باشید که حج نمکند بعد ازین حال  
 پنج شریک حج کردن مخصوص مسلمانان باشند - ولا یطوفن بالبيت غریان - و باید که طواف کنند بخانه کعبه هیچ سببه  
 و این عادت اهل جا بایت بود که بر من طواف میکردند و میگفتند عباوت نه کنیم خدا را و رجا های که گناه میکنیم و ران -

متفق علیهم

و الفصل الثاني عشر من كتاب النكاح - قال س جابر بن الرحل يري البيت يرن يده - گفت مهاجر که از  
 ما بعين مستطاب صید شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر سید ابرو هر دو دست خود را - فقال قد حجنا مع النبي -  
 گفته جابر ب تحقیق حج کردیم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - فمکن نفس - نبون پس نبودیم که بکنیم آنرا و بیان بر دوت  
 است ثانی نبی بود آنحضرت که میخواست که نزد پیغمبر آمده باشد این است و امام احمد گفته دستا بر دارد و عا کند و در شرح  
 آنجا فرستاده که در تمام با هم احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسائل که در مذمت خلعت  
 و اگر چه اندک که در اول آن حضرت است آنکه و عا کند و لا بد از حج بدین از منن و عا است و الله اعلم - رواه الترمذی  
 و ابو داود - وعن ابی هريرة - قال اقبل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فدخل مكة - وبعثه آورد آنحضرت



پس در آمد که را - فاقبل الى الحج - پس در و سب سے حج اسود - فاسلمه - پس اسلام کر و حج را - ثم طاف بالبيت  
 و طهر الطواف و نجاة - ثم اتى الصفا - پھر آید بحیل صفا - فعلاه - پس بالا بر آمد اورا - حتی ينظر الى البيت - تا آنکه نظر میکرد  
 بنجاة - فریاد میدید - پس برداشت هر دو دست را و بحیل نذر کرد الله را شانه ویدعو - پس گشت که ذکر میکند خدا تعالی  
 را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسو سے خانه دست بر میداشت و دعا میکرد و دیگر مراد از حدیث  
 سابق در غیر این حالت که صعود صفاست باشد و الله اعلم - رواة ابو داود - وحنان ابن عباس رضی الله عنہما  
 علی الله علیه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة - طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب - الا  
 انکم تملكون فيه - پس فرق این است که شما سخن میکنید در آن سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکه نماز او درین جبارت  
 ایما کیست که اگر سخن کند بهتر است - فمن تکلم فیه فلا ینکح الا بنحو - پس کسیکه سخن کند در طواف پس باید که تکلم کند  
 گمراه نیکی یعنی سخن نیک کند اگر چه از خمس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت  
 در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذنب است و لیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه بن کل الوجود مراد  
 نیست زیرا که طهارت ثوب و استقبال قبله و قرائت و سایر ارکان معتبر نیست و لیکن طهارت افضل است نزد ما  
 و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که براس غیر با طواف افضل است که غنیمت است و  
 جاسی دیگر خواهند یافت - رواة الترمذی والنسائی والدارمی و ذکر الترمذی جماعة و نقوه علی ابن عباس - و ذکر کرده است  
 ترمذی جماعة را از رواة که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است و لیکن  
 علامه آنست که این بوقت در حکم فروع خواهد بود و الله اعلم - و حقه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت - و هو شایع فیما فی الملبین حیوی و حال دخول تحت تبرک و در پیغیه  
 از شیر - فسد و ته خطایابی آدم - پس سیاه گردانیده است او را گنایان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان  
 رواة احمد و الترمذی فقال هذا حدیث حسن صحیح - و گفته اند که درین حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان  
 است قبول می کند آنرا بے تردد و بے تاویل و ضعیف الایمان متردوسیکر و دو کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث  
 چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم با احتمال آن کند باشد تا تاویل کنند و صرن از ظاهر نماند و قول اهل زیع که با آن  
 ایم نبصوب که بهشت و آنچه در دست از جواهر بیان و مخالف است بحقیقت چیزی را که مخلوق اند و درین دار فانیه  
 زخه اص و لوازم و در زوال و فساد و احاطه آفات بدان و باین حجر خود آفات بر سید تا آنکه از دست قریب ملاحظه  
 شکست که هنوز نشان آن در و سب باقی است و بجا ایش آنست که تواند که بعد از نزول در و در دنیا آن احوال  
 متغیر و تبدیل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده اگر سنگی و تشکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد  
 چودن او از خشت جهت وجودین و سبکت و شرف و کرامت است گویا چیزی است که از بهشت آمده است

و سفید بودن او و سیاه گشتن او بگناہان او میان جنبیاست مراد میان راکه عبرت گیرند که گناہان در جوار تاثیر میکنند  
 چه در لباس ایشان و این همه تر و در شک و تاویل از ظلمت باطن و حیل نفس ست و راه راست آن ست که بظاهر  
 آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا به علم الهی تفویض نمایند بگویند که ان الله علی کل شئی قدير و در شرح زیاده برین تبیین  
 و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بابت التوفیق - فائز - مشهور شده میان مردم که باقی مانده است  
 در حجر اسود و سفیدی چونکه آن سفیدی میر و روی آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین تبحر بود که این  
 را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ نگه فارسی که تصنیف کرده گفته که این خیر ذکر کرده است که در حجر اسود و لفظ سفیدی  
 صغیر شرف و بود و رحلت این خیر در سند پانصد و هشتاد و نود و فقیه سیاهان عقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من  
 در حجر اسود سه جاسفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفتاد و هشت بود و الله اعلم  
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الحج - و هم از ابن عباس ست که گفت آنحضرت در شان حجر اسود  
 و الله لیثبتن الله لکم العقیقه بخدا سوگند هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خداست تعالی روز قیامت - له عینان بهیرون  
 در حالیکه مرا و در چشم ست که می بیند آن و چشم می شناسد کسی را که استلام کرده است او را و مسلمان نطق  
 و زبانی ست که سخن میگوید آن - یشهد علی من استلمه حتی - گواهی میدهم و ترتیب و حافظ میگردد و هر کسی که استلام  
 کرده است او را حتی یعنی بایمان و صدق و یقین - حسبہ الله - گواهی میدهم حتی راستی و انجیدیت نیز محمول ست  
 بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصیر و نطق و جهادات و تاویل میکنند آن کسانی که دخول ایشان نیل  
 و تقلب ست و میگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب تسلیم و عدم ضیاع اجر و سعی و عجب ست از بهیاد می  
 که میگوید غالب بر ظن آن ست که مراد همین ست اگر چه ممکن نیست حمل او بر ظاهر و بیع عجب نیست از بهیاد  
 زیرا که در محمول ست نیز بر تقلب و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز الله عنه - رواه الترمذی  
 و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن عمر - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان المکین و المقام  
 یا قوتان من یا قوت الخبیه - گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت برستی که رکن یعنی حجر اسود  
 و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی ست که در آن اثر پانهای درست علیه السلام بر دو یا قوت انداز جنس یا قوت بهشت  
 و یا قوت نام جوهری مشهور است - طمس الله نورها - محو نماید یک کرده است خداست تعالی نور این هر دو را - و لو لم طمس  
 نورها لافکار ما بین المشرق و المغرب - و اگر ناپدید نکند نور این هر دو را هر آنکه روشن میشود هر چه میان  
 مشرق و مغرب ست یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بر غیب باشد استحسان ایمان درین  
 صورت ست - رواه الترمذی و امام احمد غنبل در سند خود و ابن جان در صحیح خود نیز روایت کرده اند  
 و عن عیبه بن عمیر - هر دو لفظ مصغر ست از کبیر تا بعین و نقل است و در زمان نبوت ولادت یافت



و رواه احمد بن حنبل - روایت کرده است این حدیث - و شرح است این لفظ که گذشت در روایت کرده  
 از احمد بن حنبل در لفظ - و عن قتاده بن ربعی - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب -  
 قدیم الاسلام ساکن شد که در هجرت نکردان - قال بنایت رسول الله صلی الله علیه و سلم بی بی ابی بکر  
 و الهی بنی بکر - گفت و دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه برشته میسوار - لا ضرب و لا طرد  
 نه زدن بود و نه زدن و دو کردن مردم را چنانکه پیش ملک و امر میکنند و لا الیک - الیک - و نمید و کیو شو  
 کیو شو - رواه فی شرح السنه - و عن یحیی بن یحیی - بن یحیی بن یحیی - بن یحیی بن یحیی - بن یحیی بن یحیی -  
 و تسمیه یا صحابی است حبیب قریش اسلام آورد و در فتح و حاضر شد چندین و طاعت و توبه را عامل عمر بن الخطاب  
 بود و بنجران - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم طاعت بالبيت مضطجعا - گفت که پیغمبر خدا طاعت کرد و بخانه کعبه  
 حالیکه مضطجع است و اضطجاع زوار از زیر بغل راست برکت چپ انداختن - برود احضر - بجایه سبز - رواه ابو داود  
 و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابن عباس رضی الله عنهما رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحابه اعظم راس الحجاز  
 روایت است از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب و سعه عمره کردند از جبرانه که نام وضعی است چنانکه در میان  
 عمره های آنحضرت سابقا معلوم شد - فلو ان بالبيت ثلثا - پس ریل کردند بطواف بیت در سه شوط و جعلوا  
 از تسمیه تحت آب اثم - و گردانید رواه خود را از زیر بغلها که خود شتمند فوای علی عوانهم الیسر که پیش از آن  
 رواه ابان بن و شهابه چپ خود که معنی اضطجاع است مشهور آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جبرانه شب  
 بلکه آمد و بچسبید را خبر کرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند از روایت میکند و الله اعلم - رواه ابو داود -  
**الفصل الثالث** - عن ابن عمر - قال ماتت اسلام خیرین الکرین الیهانی و الحجاز فنه شده و لا رخا -  
 گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یانی و حجر اسود است در سختی و دشواری یعنی  
 در ازو حام و خلوت - منذ رایت رسول الله - از آن باز که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تسلیمها که بوسه  
 میداد آن دو رکن را متفق علیه و فی روایه لها - و در روایتی مر سجا - و مسلم را ۱۱ بخینین آمد و ایست  
 که - قال نافع رایت ابن عمر سجد الحجر میداد - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود و تمسک  
 بپسر بوسه دست خود را - و قال ماتت کتبه رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم ففعله - و گفت ابن عمر  
 ترک نکردم این را از آن باز که دیدم آنحضرت را که میکرد این را - و عن ام سلمه - رضی الله عنها قالت شکوت  
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اشکی - گفت ام سلمه که کردم بسوی آن حضرت گریه و باری دلم  
 یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد و شکوا و شکایت یعنی گله کردن و منی بجا شدن نیز می آید و این نیز جامع منی است  
 گویا عضوده گله میکند از حال خود - قال طوفی من وراء الناس و انت را کتبه بین گفت آنحضرت طواف



بودن او شکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم نکرد خدا کند مستغرق میگردد و در دریا حرکت از پا سرازیر است تا اعلام الله اعلم  
نافع و بالله التوفیق - رواه ابن ماجه

### باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکعت است و در رکعت عظیم است چنانکه در او شش رکعت است که هیچ غزوه عرفه اسم مکانی  
مخصوص است و معنی زمان که روز عرفه است نیز آید و امتزاجات لطیفه حج یعنی مکان آید فقط او شاید که حج با اعتبار  
نواجی و اطراف و نقد و محال و وقوف است و وجه تسمیه عرفات بوقت تمام است و درین مکان بعد از  
پیش از آنکه مشهور است یا از جهت آنست که در پیش از آنکه میگوید درین مکان ابراهیم خلیل را خدا سبک حج و میگفت  
عرفت شناختی ابراهیم میگفت آفت شناختی از جهت آنکه این مکان را معلوم و مشهور است گوایه عرفه است پیش از  
تقریب یعنی آنکه از جهت تعریف عباد و در پیش از آنکه خدا عبادات را در عید این تنی اگر چه پیش از آنکه است میان آنکه  
و آنکه دیگر و لیکن این مکان غلیظترین مکانهاست که موازینی و معادل نیست و از این مکانی از آنکه عرفه نیست  
تسمیه کرده شد بدان که از قبل و درین وجود شتق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است یعنی  
و سکون را و اگر چه استمالی کرده میشود آنرا و در پیش از آنکه خوش و درین برایش بود با سه بدرجهت گذشتن و در آنجا پدید آید  
و در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن  
و ادوی اگر چه ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد بیک ساعت که درین موضع ایستاد و حاجی شد بعد از آن  
طوان است چنانکه گذشت

افصل الاول - عن محمد بن ابی بکر الشقی - که تابی ثقه است - انه قال افس بن مالک - رواه یحیی  
که در سید افس را - و هانان را - بن مثنی الی عرفه - و حال آنکه آن هر دو میر نقد وقت با ما و از منی بعرفه -  
کیف لکن تصنون فی هذا ایوم مع رسول الله صید چگونگی بود و در شها و چه کار میکرد و چه ذکر میکرد و در درین روز  
عزیز با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال کان یل منا اهل نخلایک علیه - بود که تلبیه میکرد از اسیر که تلبیه کند و او  
پس انکار کرده نیت بران - و تلبیه التکبیر منا فلا یکر علیه - و تلبیه میگفت هر که تلبیه کند و بدو پس انکار کرده نیت  
بود یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند رواست و لیکن گفته اند که تلبیه گفتن رخصت است و نیت است  
که تلبیه گویند و تلبیه روز عرفه حجاج را سنت نیست سنت آنست که تلبیه گویند و تلبیه گویند و تلبیه گویند و تلبیه گویند  
سنت است در پیش نماز با حجاج و غیر حجاج را یثقی علیه و محسن جابر - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قال نحرته هنا - روایت است از جابر که گفت آنحضرت که نمحرکرم من اینجا اشارت بوجهی معین میکند از شریعت  
که آنحضرت در اینجا نمحر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنجا منحر الی نمانند و سیر کار در اینجا

کر دہ اند۔ و منی کلہا منحر۔ و منہا محل نحرست در ہر موضعی از ہنہی کہ نحر کنند جائزست۔ فانحر وافی رحاکم۔ پس نحر کنید  
شمار و نحر ایما و جاہیہ رخت خود این را و منی گفت و در عرفات گفت۔ و وقتت ہننا و عرفۃ کلہا موقوف۔ و رتوف  
کردم من اینجا و عرفات ہر محل رتوفست و در ہر دفعہ کہ اورا جمع نیر گویند بفتح جیم بجات اجتماع آدم و حوا در دسہ و از دلا  
نیر ہنہی تہرب و اجتماعست گفت۔ و وقتت ہننا و جمع کلہا موقوف۔ و رتوف کردم من اینجا و جمع ہرہ موقوفست و شک  
نیست کہ مکان آنحضرت افضل و اشرف خواہ بود اما جواز شاعلیست ہر راہ سلم۔ و عن عیسیٰ بن عمار رضی اللہ  
عنا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من یوم الا من انہ من ان یقیق الشرفیہ عبد من النار من یوم عرفۃ  
گفت آنحضرت نیست ہج روزی بیشتر از دسہ آزاد کردن خدا سے تعالیٰ در ان روز بندہ را از آتش و نزع از  
روز عرفۃ۔ و اندید نو۔ و ہر رستی کہ دے تعالیٰ نزدیک شود بہ رحمت و مغفرت۔ ثم یابی ہم الملکۃ یستہر مغفرت  
می نماید و نازش میکند بہ بندگان کہ حاضر اند در ان موقف ملائکہ را۔ فیقول اما اراہم الار۔ پس میگوید ملائکہ چہ خواہ  
این بندگان من بلفظ استفہام تعجب تا ملائکہ اعتراف کنند بفضیل نبی آدم و پیشینا شوند از طہنی کہ در ایشان میکردند  
رواہ سلم

### الفصل الثانی۔ عن عمرو بن عبد اللہ بن صفوان۔ تابعی قہ شعی مست ذکر کردہ اور ابن جہان و ثقات

عن خال لہ یقال لہ یزید بن شیبان۔ روایت میکند عبد اللہ از حالیکہ مراد راست گفتہ میشود اورا یزید بن شیبان  
صحابیست۔ قال کنانی موقف نبا عرفۃ۔ گفت یزید بن شیبان بودیم اور موقوفی کہ بود مارا و عرفۃ در قدیم از ان  
در عہد جاہلیت بمرات آبا و اجداد و قوم ما آنجا رتوف کردہ آمدہ اند۔ پیامدہ عمرو بن موقف الامام جہاد۔ دوری  
انداخت یعنی وصف میکرد بہ بعد ان موقف را عمرو بن عبد اللہ از موقف امام بسیار و العتبہ۔ فانما ناہیں آمد مارا۔

این مربع الانصار سے۔ بکسر ہم و سکون را و فتح موحده نام اور یزیدست۔ یا زید بن عبد اللہ۔ فقال ابی رسول  
رسول اللہ۔ پس گفت من فرستادہ پیغمبر خدایم۔ صلی اللہ علیہ وسلم ایکم۔ بسوے شما۔ یقول لکم تفوا علی شاعر  
میگوید آنحضرت شمارا و توف کنند شمار بہ شاعر خود۔ فاکم علی ارث من ارث ابکم ابراہیم۔ پس ہر رستی کہ شمار بہ  
ان میراث پدر کلان شما کہ ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلامست حاصل معنی حدیث آنست کہ ہر توفی و قبیلہ  
را از عہد پیش از زمان اسلام موقوفی معین بود از عرفات کہ در آنجا و توف میکردند و موقف قبیلہ این یزید  
بن شیبان در جائے بود کہ بسیار بود و از موقف آنحضرت کہ موقف امام عبارت از انست پس اینہا فرستند کہ عرض  
نمائند کہ نزدیکتر بایستند یا حضرت خود و تفرس نمود کہ خواہند در خواست پس صحابی را کہ این مربع میگفتند۔  
بہ ایشان فرستاد کہ بجائے خود بایستند از موقف قدیم کہ از پدران آمدہ است و شاعر ایشان عبارت  
از انست انتقال نکنند کہ عرفات ہرہ موقوفست دوری و نزدیک از موقف امام تفاوٹے نہار و تا در نزع



و تخلف نیتند - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل عرفة موقف همه عرفة و هر خبر و دوسه موقف است هر جا بیکه وقف کند صحیح است - و کل منی منحر - و هر منی منحر است - و هر جا بیکه وی که نحر کند جائز نیست - و کل المزدلفه موقف - و هر مزدلفه موقف است - و کل فجاج مکه طریق و منحر - و هر راه بهایه که راه و منحر است فجاج بکسر فجاج فتح راجع است و بیان در کوه یعنی از هر راه که بیکه و تائید و نیست و هر جا بیکه در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است و روز نحر کرم منی نحر است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند و دهمایه دیگر شل بر می و دم شکر متع و نذر و قربانها اگر در مکه کنند تصور سے غلار و مقصود از تسویه مواضع مذکور اصل جواز و خروج از عمد است و الا فضیلت موقف آنحضرت و منحر و طریق و باقی است که لا ینحی - رواه ابو داود و الدارمی - و عن خاتم - بن هذله - بنی حاکم و ابو داود و ابن حجر - قال رایت النبی - گفت دیدم پیغمبر را - علی الله علیه و سلم یخطب الناس یوم عرفة - خطبه میکرد مردم را روز عرفة یعنی در عرفات - علی بعبیر قاضی الرکابین - بر شتر سوار ایستاده و هر دور کا بگوید یا که این تقیید ارتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک همه بشنوند - رواه ابو داود و عن عمر - بن تمیم عن ابی عن ابی عن حمزه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خیر اند عار و دعا یوم عرفة بهترین دعا و دعا یی روز عرفة است که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان است - و خیر اقلت انما الایمور من قبله - و بهترین دعا و ذکر کسی که گفت من و پیغمبر ان که پیش از من بوده اند این است - لا اله الا الله و حمده و ثنائه که لا اله الا الله و حمده و ثنائه و علی کل شیء قدیر - رواه الترمذی و دوسه مالک عن طلحه بن عبید الله بنی قول لا اله الا الله و عن طلحه - بن عبید الله بن کریم - ففتح کات و کسر او سکون ثناء و تحمید و ثناء آخر است و عبید الله بن ثناء تعبیر از چنین واقع شده است در نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شده است و در بعضی نسخ معابج و کاشف نویسی و بعضی کتب دیگر و ثواب عبید الله بن یاموافق آنچه در اکثر کتب اسما و الرجال است تا باقی است و است میکند از دوسه حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و جزایشان و حدیث او مرسل است و طلحه بن عبید الله بن ثناء غیره بیشتر است و دوسه طلحه بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحانه است و اندالی بکر صدیق رضی الله عنه - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رنی الشیطان یوم یاموفیه الا غمر - گفت آنحضرت دیدم شیطان است شیطان در هیچ روزی که دوسه و در آن روز خود ترا باشد - و لا اوج - ببال و حاسه و مالمین و نه دور تر و رانده تر - و لا احقر - و نه خوار تر و خور تر - و لا اعظم منه - و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش - منی یوم عرفة که در روز عرفة میباشد یعنی شیطان همیشه از مشاهد خیر و خوبی از آدمیان غصه بخورد و و خوار میگردد و دور تر و خور تر از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خوار می و غصه و دوسه - و لا ذلک الا لایرمی من تنزل الرحمة - و نیست آن



نیقون بقره پس بر دوز پائی عرب که وقوف میکردند معرفه فلما جارا اسلام امر الله بنیه پس هنگامیکه آمدین اسلام  
امر که خدا سے تعالیٰ نیز پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم ان یائی عرفات که باید عرفات را یقین بها پس وقوف کند و رو سے  
ثم یقف بها پس بر اندو سیه کند بهشتابی از و سے یقین یضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار  
روان شدن از عرفات - فذلك قوله تعالیٰ یس آنت یعنی قول خدا سے تعالیٰ - ثم افیضوا من حیث افاض الناس

بتر روان شوید و بر آید از آنجا که روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براسے قریش است و لازم می آید ازین  
امر مسلمانان را نیز متفق علیه - وعن عباس بن مرداس - صحابی است از مولفه القلوب اسلام آورده  
پیش از فتح باندک زمانه و نیکو شد اسلام و سه و شریف بود و در قوم خود حاضر شد فتح را با یافند کس از قوم خود و سے  
از جماعه است که حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود و در جاهلیت - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است

از و سے که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و علامه عشیه عرفه بالمعقود - و عاگرد مر است خود را در شبانگاه روز غزوه با نیز  
شدن گناهان مراد استی است که حاضر شده اند عرفات یا مطلق است راول ظاهر تراست - فاجیب الی قد غفرت

لهم ما خلا النظام - پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عاے آنحضرت باین طریق که بدستی که من تحقیق آمرزیم  
مرایشان را همه گناهان را خیر نظام که مراد بآن حقوق عباد است جمع مظلوم کبر لام و فتح آن و بعضی فقر را منکر بعضی  
ضم را نیز تحویر کرده اند نظام حاضر است که درال باشد یا عرض - فانی اخذ المظلوم منه پس بدستی که من گیرم و در بدل البته  
از براسے مظلوم حق او را دین قسم از گناهان را نمی بخشم و اخذ بلفظ تکلم نیز روایت است - قال ای رب ان

اعطیت المظلوم من الخیة گفت آن حضرت اسے پرو کار من اگر سخاوتی میدی من مظلوم را از نعم بهشت یعنی  
در بدل حق و سے که ظالم گرفته است - و غفرت لظالم - وی آمرزی مر ظالم را - فاجیب عشیه - پس اجابت کرده شد  
و قبول کرده شد و عاے آنحضرت در شبانگاه عرفه - فلما اصبح بالمزدلفه - پس هنگامیکه صبح کرد آنحضرت بمزدلفه  
عاد الی عار - باز کرد و عار - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوے چیزی که سوال

کرد و قبول افتاد و عاے آنحضرت و آمرزیده شدن تمامه گناهان اگر چه مظلوم باشند - قال فضک رسول الله

گفت را و سے پس خنده کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم او قال تبسم - یا گفت را و سے بجای ضحک تبسم - نقال  
له و ابو بکر و عمر پس گفتند مر آنحضرت را ابو بکر و عمر - بابی آنت و امی ان نده الساعه ما کنت ضحک فیها - بدر  
و مادرین خدا سے تو با و بدستی که این ساعتی است که بودی تو که خنده میکردی و رو سے یعنی شان و مقتضا  
حال این ساعت نیست که خنده کنی با مراد مثل این ساعت است این تاویل از براسے آن میکنم که ابو بکر  
و عمر آنحضرت را هرگز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند که بودی تو که خنده میکردی و درین ساعت

فانادی الضحک الله نك - پس چه چیز خدا نید ترا همیشه به خدا اند خدای تعالیٰ دندان ترا کنایت

است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عبد الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعای  
و غفر لاتی - بدست می که دشمن خداست که ابلیس است هنگامیکه دانست که خداست تعالی تحقیق قبول کرد و دعا  
مرا در بیان زید مراست مرا - اخذ الله ابی فجعل یثوره علی راسه - گرفت خاک را پیش کشت که بی انداز و بهر دو دست  
خاک را بر سر خود - ویر عوبالویل و القبور - و دعا میکند بویل و ثبور - هلاک و میگوید یا ویراه و یا ثبوراه و ویل معنی  
و سختی و ثبور معنی هلاک و در قاموس گفته که ویل معنی حلول شرست و ثبور ثبا معنی نصیحت و گفته اند که ویل نام  
دادی ست و در وزنخ - فاصحکنی مارایت من خیر - پس در خنده آورد مرا چیزیست که دیدم من از بی صبر  
و ناله فریاد او - رواه ابن ماجه در وسع البیاتی فی کتاب البعث و النشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که  
حج مکرم نظام نیز میشود و طرانی گفته که این ممول ست بر ظالمی که توبه کرده و عاخر آمده از وفاست حقوق و بهی گفته  
که مر این حدیث را شنیده بسیار است اگر هیچ ست حجت ست و الا پس قول حق سبحانه و نفیر ما دون ذلک کافی ست  
و ظلم داخل در ما دون شرک ست و در مواهب لدرینه میگوید که در نزدی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است  
که کسی که حج کند در وقت ننگد و فسق نورزد و بیرون آید از گناها نهم چنانکه فرست که زانیده است ابرار را در مخصوص  
بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط نمیکرد و نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه ارباب  
یا کفارت ست و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکرد و زیرا که آن حقوق ست نه ذنوب و نه نیست مگر تأخیر  
پس نفس تأخیر و ساقط میگردد و هیچ نه آن حقوق بانفسها پس حج مبرور ساقط میگردد اندام مخالفت را نه حقوق  
و این تمییه که از مشاهیر علمای محدثین ست گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگردد و اند چیزست را که واجب است بر  
از حقوق خدا هم چنانکه بر ذمه او ست مثلاً توبه داده شود او را ازین قول او را توبه نکند قتل کرده شود و یا  
نیکزد و حق آدمی حج اجماعاً اتفی و درین کلام از تشدید و تمیق چیزست که مخفی نیست و مشهور آن ست که حقوق  
الله مغفور است حج و در حقوق عباد خلایف ست و جمهور بر آنند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم ست و الله اعلم

### باب الذی فی

سن عرفة و الزلفه باب و بیان گشتن و بیرون آمدن و ستاب راندن از عرفه و من و نلفه ظاهر آن ست که بجای  
اندفع گویند زیرا که دفع معنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست اند بر گشتن و بیرون آمدن لیکن  
دفع اینجا بمعنی خراج از باب ست تعبیر بدفع بجهت آن که زند که چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی  
دفع میکردند یا مردود دفع نفس و مرکب ست و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شد اینجا بیان کیفیت  
الفصل الاول - عن هشام - بن عروة - تابعی ست شل پدرش - عن امیه قال - روايت میکند  
از پدر خود که گفت - سئل انس بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم پسیر فی حجة الوداع عین وقت - بچو کیفیت سیر میکرد و در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات - قال  
گفت اسامه - کان یسیر العقیق - بود آنحضرت که سیر میکرد و شتاب و عقیق پنجتین سیر سیر و بعضی گفته اند میان آبشگی  
و شتابی زیاده بر شنبی و بعضی گفته گام کشا و نهادن - فاذا وجد حجرة النصب - پس چون می یافت فرجه نیز تر میرفت فی صراح  
فجوة بفتح فاء سکون حیم قوله تعالی فی قصته اصحاب الکلمت و هم فی فجوة منه و نصب بصا و مله سیر شد بد فوق عقیق و فی صراح  
نصب نیک راندن نصب ناقه میگویند و فقیه بر آمد نهایت آنچه در و است از سیر و اصل و س استقصا و رسیدن نهان  
چیزی ست یمنق عایه - چون ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه و سلم یوم عرفة - روایت ست از  
ابن عباس که و س وقت کرد و بیرون آمد همراه آنحضرت روز عرفة - مع النبی صلی الله علیه و سلم و راه زجر شده و  
بصره الابل - پس شنبه آنحضرت در پس خود منع سخت و زردن مرشتران را که مردم مبالغه میکرد و دند و تیر راندن  
و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند - فاستابوا بوطه الیهم - پس اشارت کرد آنحضرت بآنرا بآنرا خود بسوس مردم  
و قال - و گفت - ایها الناس عاکم بالکفایت - ای مردمان بر شما باد که آبشگی و آرام و وقار و دیرید - فان البلیس  
بالایضاح - برید که نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و زیارت آن نیست به تیر راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن  
و شتابی کردن بلکه باجنب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفتن و فسوق در بودن - رواه البخاری  
و عنه ان اسامة بن زید کان روف النبی صلی الله علیه و سلم من عرفة الی المزدلفة - و هم از ابن عباس ست  
که اسامة بن زید بود سوار و پیش آنحضرت در سوار شدن از عرفة بسوس مزدلفة - ثم اردت الفضل من المزدلفة  
الی منی - پشتر سوار کرد آنحضرت و پیش خود فضل بن عباس را و سوار می که اسن اولاد عباس بود و مزدلفة بسوی  
منی - فکلمها قال لم یزل النبی صلی الله علیه و سلم - پس هر دو یعنی اسامة و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم - یلی حتی رملی حجرة العقبة - نمید میگرد تا آنکه رمی کرد و حجرة عقبه در روز غر و بعد از - فی بایه  
تام کرد و حجرة العقبة در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید - متفق علیه - و عن ابن عمر -  
رضی قال جمع النبی صلی الله علیه و سلم المغرب والعشاء - جمع - گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشاء  
در یک وقت که وقت عشاء است بگزارد و مزدلفة و جمع نام مزدلفة است چنانکه گذشت - کل واحد منها  
باقامة - گزارد هر یکی ازین دو نماز با قامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا جدا و اگر چه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول  
از باب حجة الوداع گذشت - لم یسج بینهما - و نگزارد نماز فضل میان این دو نماز - و لا علی اثر کل واحدة منهما -  
و نه در پس هر یکی ازینها یعنی نماز فضل اصلا نگزارد نه راقیه مغرب نه عشاء - رواه البخاری - و عن عبد الله  
بن مسعود رضی قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الصلوة الا یقمتا - گفت ابن مسعود در پی من پیغمبر  
که گزارده هیچ فائده را که در وقتش - الا سلتونین المغرب والعشاء - جمع - نگزارد نماز راقیه مغرب و عشاء باشد و مزدلفة

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکنند بر آن وجهی که شافعی نهیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در سفر غرض گفت از جهت شهرت امر است - و صلی الفجر بپوشیدن قبل میقاتها - و بگذارد و نماز باید او را در روز و روزی پیش از وقت و سه یعنی وقت متاخر و سه که همیشه میگذارد و در تاریکی گذارد و چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافت نمود - وحی یا فرید علی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری است که از ابن مسعود آمده که منسب انجیر است و صبح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گذاردن پیش از آن و در بعضی روایات بخاری است که از ابن مسعود در من آمده که سه گذارد و نماز فجر را بعد از طلوع فجر گفت که گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بیست و نه قریب که کرده اند که پیش از دخول وقت گذارد و این خلاص است و مخالف اجماع -

متفق علیه - و حسن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قدم النبی صلی الله علیه و سلم لیلته الفروفتی فضعفه الله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود و آنحضرت شب فرود آمد و در منضم ضعیفان اهل عیال خود از نسار و اطفال چنانکه در احادیث پیاد و فرود آمد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت است و این جامع را در شب فرستاده فرمود که رمی حجره العقبة نکند مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی خنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بر وید رمی حجره العقبة بکنند و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز می دهد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستثناة شافعی آن است که مطلق را حمل بر تنقیه میکرد و الله اعلم - متفق علیه - حسن الفضل بن عباس و کان روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از فضل و بود و سه پس آنحضرت نشینند بر ناقه - الله قال فی عتیه عزته و فداها جمع الناس حیدر و لغوا - که آنحضرت گفت در شب با نگاه عرفه و باید از فرود آمد مردم را هنگامیکه تیر را نهند و دفع جز بر و سرب بسیار که دزد علیکم با سکنیت - بر شما باد و سه مردم که قرا و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید - و هو کان ناقه - و حال آنکه آنحضرت باز دارند و بود ناقه خود را از تیر زدن کان به تشدید فاذک گفت منی باز داشتن - حتی دخل محسرا - تا آنکه در آد وادی محسرا رسیدن کسوره شده - و هو من منی - و این وادی محسرا از مناسبت بعضی میگویند از فرود آمدن است و تحقیق آن است که بر پنج ست میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحصی مثل حصی الخد الذی یرعی به الحیة - که آنحضرت بر شما باد که بر وید سنگ نیر را ازین وادی مانند سنگ نیر و خد و است که رمی کرده بود بان حجره و سابقا میان حصی الخد گذشت ظاهر این حدیث آن است که سنگ نیر به از راه برداشتن و در بعضی روایات آمده که از فرود آمدن برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موهنی که بردارند چنانکه اگر آن حجرات که بوسه رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشتن و اگر از آنها بردارند اصل جو از باقی است لیکن خلاف ادلی و افضل است و نیز اخلاص کرده اند که نیست سنگ نیر بردارند که براس رمی حجره العقبة امر و بکار خراست





را خبر سے نوشتہ و در تخریج ابن حجر افردہ البیہقی من حدیث مسور بن مخرمہ نحوہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 قال: لما رآنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلة المزدلفہ۔ پیش فرستادار آنحضرت و در شب مزدلفہ۔ انجیلہ بنی عبدالمطلب  
 کہ کہ گودکان عبدالمطلب با شیم۔ علی حمیرات۔ سوار بر خرگان۔ محفل بطح انخازنا۔ پس گشت آنحضرت کہ منیر و بکند ست  
 ران ہاے مار بر و جہلطف و زوداع فی الصراح بطح بطاوحاے مہتدین بکند ست بہ پشت زون کسے لازم نرم  
 و اقبال و میگفت۔ ابنتی۔ بضم مزہ و فتح موحده و سکون تخانیہ و کسر نون و فتح یاے مشدودہ اسے سپر کان من  
 در تہیج این لفظ سخن بسیار ست در شرح بیان کردہ ام۔ لا ترموا الحجۃ حتی تطلع الشمس۔ رمی کنید حجرہ را تا آنکہ  
 طلوع کند آفتاب وقت مستحب بر اسے رمی نزدایں ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جائز ست و پس کن  
 انسانی دار و زو شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر ہم رواست بی اسارت بشرطیکہ بعد از نصف لیل باشد

رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت ارسل الیہی صلی اللہ علیہ وسلم بام سلمہ  
 لیلاہ الحج۔ گفت عائشہ فرستاد آنحضرت ام سلمہ را در شب نحر۔ فرست الحجۃ قبل الفجر۔ پس رمی کرد حجرہ را پیش از فجر  
 ثم مضت فانما فت۔ بہتر گذشت ام سلمہ پس طواف افاضہ کرد۔ وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم غدا۔ و بود آن روز کے کہ می بود آنحضرت نزد ام سلمہ یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست  
 بہ سبب استقبال و سے در رمی و افاضت و ائید اعلم و گفته اند کہ این شخصتی بود خاص بام سلمہ و درین حدیث  
 مقالہ ست و اساطین علم حدیث شکر اند آثر۔ رواہ ابو داؤد۔ و در فرستادن ام حبیبہ و سودہ نیز احادیث آمدہ  
 و بطایر نیست کہ مہر را فرستادہ بودند۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال یبوی القیم او المتمر حتی یسلم الحجۃ بلیہ  
 بیا نہ یقیم ایستمر تا آنکہ اسلام مجر میکنند و شروع در طواف می نماید و کلمہ او برانے شک را وی ست و مرا و یقیم  
 کہ بی ست کہ اقامت بکند کردہ است و عمرہ بجای آورد پس مرا و یقیم و یقیم کی می افتد و مقصود آن ست کہ در عمرہ  
 قلیل بلیہ نزد اسلام مجر میکنند چنانچہ و حج برمی حجۃ عقبہ می نمایند۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کردہ است  
 ابی بٹیش را ابو داؤد و یحییٰ مرفوعا بحضرت۔ وقال۔ و گفته است۔ وروے موقوف علی ابن عباس۔ و روایت  
 کردہ شدہ است موقوف بہ ابن عباس ولیکن این موقوف و حکم مرفوع خواہ بود۔

الفصل الثالث۔ عن یعقوب۔ بن عاصم بن عروہ انہ سمع الشریہ۔ روایت ست از یعقوب  
 بن عاصم بن عروہ بن مسعود ثقفی تابعی ثقف است کہ وے شنید شریہ را بفتح شین مجر و کسر را و سکون تخانیہ و دال  
 ہاء را آخر کہ از صحابہ است و وے نیز ثقفی ست و بعضی گفته اند از حضرت موت ست۔ یقول۔ میگفت شریہ  
 ہست مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ افاضہ کردم از عرفات ہمراہ آنحضرت۔ نماہست قدامہ الارض منی الی الجبا  
 پس مسودہ پایاے آنحضرت زمین را تا آنکہ آمد مزدلفہ را مقصود آن ست کہ در تمام راہ سوار رفت و پیادہ راہ رفت

تہ انکہ اصل امر و دنیا بدالاور کہ در حدیث بخار سے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در را بجانب شعب رملت و بول  
 کرد و وضو ساخت پس اسامہ گفت الصلوۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش نشست یعنی در منظر و نماز است۔ رواہ ابو داؤد  
 و عمن ابن شہاب۔ از مشاہیر تابعین است زہرے کہ گویند است۔ قال اخبرنی سالم ان الجراح بن یوسف  
 نام نزل باین الزبیر گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبد اللہ بن عمر کہ جراح بن یوسف ثقفی عالم مشہور  
 ساسے کہ نزد آمد کہ بہ جنگ عبد اللہ بن الزہر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گزارد۔ سال عبد اللہ کفین  
 مضغ فی الوقت یوم عرفة۔ پرسید از عبد اللہ بن عمر کہ چگونہ کنیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سلام کہ بہ  
 عبد اللہ بن عمر است بجراح۔ ان گفت ترد استہ ہجرا بصلوۃ یوم عرفة۔ اگر ہستی تو کہ سجدہ ای سنت را پس سجود  
 بخاز و در نیم روز بگذارد و روز عرفہ و ہجرو ہجرتی گرمی در نیم روز و تہجد و اسجاسی کردن و نہیزد۔ فقال عبد اللہ  
 بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انما کنا یجمعون بین النکاح و العصر فی السنۃ۔ ہرستی کہ ایشان  
 یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر  
 راست و درست نام کردہ است او را ما را و سالم یعنی کہ حق گفت نزد آن عالم و سلامت ماند از دہانت و در پیش  
 انجین ظالمی۔ فقلت لسالم۔ زہرے میگوید پس گفت مرا سالم را ابن عمر فعل معا بہ نقل کرد۔ ففعل ذلک رسول اللہ  
 آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ من مل یتیمون فی ذلک الاستہ۔ و آیا ہست کہ پیرو  
 یکسرند و را بن یعنی در تہجد و گزاردن نماز و نیم روز مگر سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ البخاری

### باب رمی الجمار

جار و اصل معنی سنگداری خودی آید و جارح نام سنگدیزہ ہست کہ رمی کردہ میشود و آن مواضع را کہ آنجا رمی میکنند  
 ہرات میگویند بجهت رمی جار و ران یا بجهت آنکہ محل اجتماع خصاست و ہجرتی جمع می آید و بعضی گویند کہ جارحی  
 اشراع است یعنی شتابانی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد و ابیسی را ہنایس بگنجت ابیسی انہ پیش  
 دے بہ شتابانے

الفصل الاول۔ عن جابر رضی اللہ عنہ قال رايت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلہ یوم  
 النحر۔ گفت جابر دیدم من آنحضرت را کہ رمی میکرد و سوارہ بر شتر خود روز نحر۔ و یقول لتاخذن اناسکم۔ و میگوید  
 باید کہ بگیرید و بیا سوزید مناسک خود را و مناسک در اصل معنی عبادات است و اکثر اطلاق و سے در اعمال  
 و عبادات جنست و درین کلام اشارتے بعد از سواری ہم هست کہ تمامہ بہ ہتہ و در یابند۔ فانی لا اور سے  
 لئے لاج بعد تجبی نہ۔ زیرا کہ ہر رستی کہ من در نمی یابم شاید کہ چکنم بعد از حج من کہ این است۔ رواہ مسلم  
 و در نہایت دلیل است بر جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتہ است کہ ہر رے کہ بعد از و سے رمی است

ری جبرائیل و غیره خبره العقبه افضل انست که پیاده کند زیره که بعد از وسته ایستادن و دعا کردن و خیر نمودن است  
و حالت شنی آفرین است به تفریح و بیان فضیلت مردی است از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابی ایمن  
بن جراح که گفت در آمد مشهور ابی یوسف در مرض موت و سه پیش بکشا و چشم خود را و گفت رمی سواره فاضله است  
یا پیاده گفت پیاده فاضله است گفت خطاکر و سه پیش گفتم سواره فاضله است گفت خطاکر دی بعد از آن گفت هر  
که بعد از وسته ایستادن است پیاده فاضله است و آنکه بعد از وسته ایستادن نیست سواره فاضله است  
پس به خواشم از وسته تا در خانه رسید و بودم که آواز موت و سه برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از  
حرف و سه بر علم و فضل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
رمی جبره عقبه کرد و روز نحر سواره در روزهای دیگر رمی کرد پیاده در کل - و عتبه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم رمی الجمره بقل حسی الخندق - و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را که رمی جبره میکرد و مانند  
حسی خندق شرح این گذشت در باب حجه الوداع - رواه مسلم - و عتبه - رمی رسول الله صلی الله علیه و آله  
الجمره یوم النحر - و هم از جابر است که رمی کرد آنحضرت جبره را در نحر وقت چاشت - و اما بعد از آنکه  
اشمس - و اما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس رفتی کرد که بگشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاید - متفق علیه  
و عن عبد الله - بن مسعود رضی الله عنهما انه انتمی الی الجمره الکبری - روايت است از ابن مسعود که و سه  
پس به جبره کبری که در جانب مسجد خیف است - بمحل البیت عن یساره و منی عن یمنه - پس گردانید خانه  
کعبه را بجنب دست چپ خود گردانید تا از آنجا دست راست خود - درمی چپ حسیات - و از دست  
بافته سنگ نیزه را - کیه بتکل حصاه - تکبیر میگفت با هر سنگ نیزه - ثم قال - بینه گفت ابن مسعود - که از رمی  
الذی انزل الله علیه سوره البقره - آنچنین رمی کرد آن کسی که فرود آورده شده است بر و سه سوره البقره عبارت  
است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تخصیص سوره البقره بحجت آنست که در رمی میساک  
جنگ کند و است یا مقصود از انزال قرآن است و سوره البقره اطول و این سوره قرآنی است چنانکه در حدیث پیش  
است که لکل شیء منام و منام القرآن سوره البقره متفق علیه - و عن جابر - رمی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم الاجماع - و فیج شناه و تشدید و از بنی فروع و طاق و مراد با ستیجار مسیح کردن چهار است و سه استیجار  
از غایت یعنی سنت و پاک کردن موضع استیجار آنست که به سه کلخ و سنگ و کند شرح این در کتاب الطهارة  
در باب آداب الحلال گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در حجر میوزند یعنی سه قطاع از عود مثلاً بگیرند  
یا سه بار بگیرد و اند - و رمی الجمار - و انداختن سنگ نیزه را در حج خیر عاقبت است که هفت سنگ نیزه می اندازند و در  
روایات رمی جابر که در نیست و مراد با ستیجار همین است - و السی بین الصفا فالمرزوقه - و سی و سیان

صفا و مروه نیز بهفت بار است - و الطواف تو - و گشتن گرد کعبه نیز بهفت بار است - و اذا استجمعت احدکم فلیستحبه -  
و چون استجماعت کند یکی از شما باینکه استجماعت کند بطاق نموده براسه تاکید است هر حکم سابق را بجهت اهتمام و مبالغه  
در رعایت ثبات - رواه مسلم -

الفصل الثانی - بحسن قدر ائمه - یضم قاف و تخفیف دال - بن عبد الله بن عمر - ففتح عین و تشدید میم

سجای است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد و بکبر و هجرت نکرد بدینیه - قال رایت رسول الله صلی الله  
علیه وسلم یومی الحجرة یوم النحر علی ناقه صهباء - گفت دیدم آنحضرت را که رمی میکرد و جبره را - و فرخ بر شتر مادی  
سفید موسی که صربا که موسی و سبج بود فی البصر انصب شتر که سفیدی و سبجی آنحضرت بود باین  
نوع که بالا که چشم و سبج بود و درون و سبج - بلیس ضرب و لا طرد - و نبود درون و نیز لادن یعنی مردم  
را از پیش می رانده باشند و نیز و باشند چنانکه پیش بلوک و امر می کنند - و لیس قیل الیک الیک -

و نبود گفتن یکسو شود و شوقیل یعنی قول است - رواه الشافعی و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی

و عن عائشه - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار و اسمی بین الصفا و المروه

لا قاته ذکر الله - فرمود آنحضرت شروع گردانیده نشده است انداختن سنگ نیزه ها و دویدن میان صفا  
و مروه مگر از برای اسمی که خداوند تعالی چون افعال حج اکثر از آن قبیل بود که در عقل نمی آید امر از آن  
و درک نمیکند معنی عبارت و ران خصوصاً سنگ نیزه ها کیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا آنجا و ویران که  
این امور قبیله می محض اند اشارت فرمود باینکه شریع این امور را برای اسمی اقامت و ذکر خدا و یاد کردن او  
تعالی در حد ذات شان بآنچه مقارن آنهاست از ادویه و ادکار اگر چه ظاهر نزد عقل شانند آید یا آنکه عاقل اگر

تفکر کند در سعی و رمی مثلاً متوجه میشود و فهم نمیکند مگر از آن بعد محض می یابد و عقل خود را مغرول و مشغول می شمارد و

نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آورد و سوا کسی را و این قسمی از فاسد است که اخف انواع ذکر حقیقی است و این

باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود و قوت آنحضرت در آن اما کن و در مواقع و اتباع و تقویت

در سعی صلی الله علیه وسلم و رسیدن و بان و دست و پاسه و تراشیده و نهد و نهد و نیت و ذوق و حالت

می بخشند و اثر با و ذوقها در باطن می آرد که نه بان تعبیر از بیان آن عاجز است عرفان ذوق این

می شناسی بخدا تا بخشی اللهم ازرقنا و اذقنا - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی حدیث حسن صحیح

و عن عائشه قالت فاما - و هم از عائشه است که گفت گفتیم اهل بیت یا رسول الله الامنی لک بنار انیظک بنی - آیا

ندبر آیم براسه تو نباشد و خانه که سایه کند ترا بمنها - قال لا - گفت آنحضرت بنا نکنید و در مناخانه - منی مناخه -

مناخه فرود آمدن و شستن کسی است که پیشی کرده و پیشتر آنجا رسیده مناخه و اصل لغت جامی شستن

شسته است و مراد اینجا منزل است یعنی مناجاسه نیست که مخصوص کسی باشد جاسه عبادت است اگر در آنجا بنا کنند  
تنگ گردد و جاسه بر بنندگان خدا این توجیه شافیه است و نزو او جبهه می آن است که زمین حرم و وقف است زیرا که  
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد و مکه را و وقف گردانید زمین حرم را پس ملک نشود آنرا هیچ کی و آلا آن  
جای ساخته و محلهای بنا کرده اند و عمارت های عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی  
از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یازمی آمد رحمه الله علیه که خادمان ایشان جانی بگردانها گرفته و زمین  
ساخته بودند و بنا کرده اند آن عادت است قاضی صالح سند می مدعی که مرد صالح و اعظم و فاضل بود آنجا آمد نشست  
خادمان آن حضرت شیخ آمد که گفتند که قاضی صالح آمده از ما بنور آنجا گرفته نشسته است فرمودند قرض نکنید  
و بگناید و چند طبقه اندو که طعام میا ساخته و نزو قاضی صالح فرستاد و فرمود ایشان عرض کنید که ملازمان خوب  
گردند که آنجا آمده نشسته جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است اما فرمودند -  
رواه الترمذی و ابن ماجه و الدار

**الفصل الثالث - عن نافع** - قال ان ابن عمر كان يقف عند الجمرین الاولین - گفت نافع که  
ابن عمر بود که ایستاد و نزو و جمره اولی یعنی بعد از ریس - و قفاطو یا - ایستاد و در از یعنی بسیاری ایستاد  
یکبار الله تعالی بکبر میگفت خدا را - و سبحه - تسبیح میکرد و در تعالی را - و حمده - و حمد میگفت و بعد از تحفیت  
و تشدید هر دو روایت است - و بعد از الله - و دعای میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دعا کردن  
و تضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند مقدار قرائت سوره بقره می باید ایستاد و بعضی از غربای متعطلش  
شلال رحمت چند از ایستاده اند که پایا سه ایشان اما سیده شده و الله التوفیق - و لایق عند جمره ثانی  
و ثانی ایستاد بعد از ریس و جمره عقبه در روز پنجشنبه و در ایام دیگر و در باب یوم تحریر باید که گفت این عمر بن  
ویدیه ام بنیمیر خدا را صلی الله علیه و سلم و عقبه را و بیا آمدن بکره و این جمره در پایان کوه واقع شده است  
و وجه عدم وقوع نزو این جمره عقبه و طول وقوع نزو و جمره دیگر اینجا مذکور گردان شار الله تعالی - رواه مالک

### باب الهمدی

بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و در  
قرآن است و واحد هر دو بدیه است و در سه چیز است که فرستاده میشود از چهار پایا بکته تا وج کرده شود  
و گاهی بر مطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشبیه بدیهی آنست که بنده بدیهی فرستد بجناب حق و تقرب  
بمجموعه نزو و سه بدیه از اهل و بقر جانز است با اتفاق و در غم خلاف است و نزو و جانز است و  
جانز نیست و در اینجا مذکور است و در اینجا

**الفصل الاول - عن ابن عباس** - قال **صلی الله علیه وسلم** الظاهر بهی الحلیقه - گفت  
 ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه بر آمدن در ذی الحلیفه که بیقات اهل مدینه است تم دعا بناقده  
 پستری طلبید و خوانده ناقد خود را که میخواست آنرا بدی گرداند - فاشعرا فی صحف سما الا این - پس نیزه روان  
 ناقد را در کرانه راست کوبان و سه فی الصراح صفی که آنرا هر چیز صفی انسان پهلوی دی - وصلت الدم عنهما -  
 پستری و پاک کرد خون را از آن - و قلده لعین - و آویخت و گردن ناقد و نعل رافی الصراح تقلید چیزی در گردن  
 مستور بماند و در آویختن بجهت علامت بدی و این از عادات جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که بدی  
 است و تکیس نذر دود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم ركب راحلته - بعد از آن سوار شد  
 آنحضرت بر شتر سوار سه خود که ناقد تقوا بود - فلما استوت به علی البیدار اهل بالیج - پس هنگامیکه بر دشت  
 ناقد آنحضرت را بیدار کرد که نام موضعی است پسید گردن - رواه مسلم - بدانکه اشعار پاره کردن یکجا نبی کون  
 تا آنکه روان شود اندر سه خورن شوق از شور و صحت یعنی علم یعنی تابدا نند که این بدی است و تنبیه گردن و نذر  
 اختلاط و شتافته شود و نذر کم شدن و باز آیند از آن و روان و نچو رند آنرا فقر اگر بلاک گردد و اتفاق دارند  
 بر ترک اشعار و غنم به سبب ضعف و سه و نیز مستوری گردن و در موها سه او و در غنم تقلید بس است و  
 اشعار سنات مست نذر و جمهور آنکه و روایت کرده شده است از امام ابو حلیفه که مستحب است تقلید و کرده است  
 اشعار زیرا که این شده است و تعذیب حیوان مست و آن حرام است و آنحضرت **صلی الله علیه وسلم** که کرده بودند  
 جهت آن کرد که مشرکان با نهمی آمدند از قرض آن نگه اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند  
 که این مخالف احادیث صحیح است که دارد شده اند در اشعار و این شده نیست بلکه در حکم قصد و حماست و حجت  
 و دافع است که بر اے مصلحت میکنند و نیز قرض مشرکین در آن وقت بنایت بعید بود از جهت قوت  
 اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بچیت لایع و لایحیی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند که کرامت  
 ابی حلیفه را اشعار را از اهل زمان خود بود که بمبالغه میکردند و در آن چنانکه خوف سرایت جرات و فساد و غنم بود  
 پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست بدانکه اصل اشعار را کرده  
 می پنداشت یا آنرا کرده می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند نیز در زمان و سه مردم اشعار ترک  
 داده بودند و آنرا که میکردند به بمبالغه میکردند و اشعار علامت احرام نمانده بود پس کرده پنداشت  
 از جهت آن و الله اعلم و توریشتی از توجیه این سخن زیاد و تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده اند و  
 التوفیق - و عن عائشة رضی الله عنها قالت اید سه النبی **صلی الله علیه وسلم** مره الی البیت غنا - گفت  
 عائشه بدی فرستاد آنحضرت یکبار سه بخانه کعبه که سفیدی را - فقلدها - پس تقلید کرد آنرا و اشعار کرد

متفق علیہ و عن جابر - رضی اللہ عنہ قال فرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن عائشۃ بقرۃ یوم النحر - گفت جابر فرج کرد آنحضرت از جانب عایشہ و از جهت او سے گاوی را در زحر و گفته اند شاید این باذن او سے بود زیرا کہ تفسیح از غیر بی اذن او سے روانہ و رواہ مسلم - و عنہ نحر النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن نسائہ بقرۃ فی حجتہ - و ہم از جابر است کہ نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاوی در چرخ خود نحر انجاء یعنی فرج است زیرا کہ نحر یعنی نیزه زدن است مخصوص بہتر است و مشہور نیزه وائمہ آن است کہ گاوی از بہت کس بود و نیزه امام مالک از اہل بیت تمام کفایت میکند و انجاء ملاحیت احتیاج مالک دارد اگر زیادہ از بہت کس کردہ باشند - رواہ مسلم - و عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت قلت فلانہ بدن النبی - گفت عایشہ با فتمن کردن بندهای شتران پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم بید می - بد و دست خود بدن بضمیمین و سکون جمع بر نہ نبتات - ثم قلہا و اشعرہا - پیشر تقلید کرد بدن را و انداخت آنرا در گردن آنرا و اشعار کرد و آنرا - و اندھا - و فرستاد آنرا بکلبینی ہمراہ ابی بکر کہ دو سال اول فرستید و حج اسیر حاج کردہ فرستادند - فاحرم علیہ تثنی کان اجل لہ - پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی کہ حلال کردہ شدہ بود و ما رواہ یعنی جاری نشد احکام احرام عایشہ این را بر اسے آن گفت کہ رسید بوی کہ ابن عباس میگوید کہ ہر کہ پیروی بکند فرستہ حرام میگردد و بر او سے انحر حرام میشود بر محرم تا برسد ہر ہی بحرم و نحر کردہ شود پس رد کرد و ابن عباس این قول ویرا متفق علیہ و عنہا قالت قلت فلانہ بدن من کان عندی - و ہم از عایشہ است کہ گفت با فتم فلانہ بدن آنحضرت را از صوفی کہ بود نزد من عن کبیر و سکون با و پیشم یا پیشم رنگین - ثم بٹ بہامع ابی سیر فرست آنحضرت بدن را ہمراہ پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ متفق علیہ - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا یسوق بقرۃ - آنحضرت دید مردی را کہ میراند شتر سیاہ فقال ارکبا پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا - فقال آنابندہ - پس گفت آنمرو این بندہ است یعنی شتر ہدی است چون سوار شوم - قال ارکبا ہا ملک - باز فرمود سوار شو آنرا و اسے بر تو من میفرایم کہ سوار شود تو عذوی تمامی - فی الثانیۃ و الثالثۃ - و رکرت دوم گفت آنحضرت این را یاد رکرت سوم و از انچہ ذکر کرد درین حدیث معلوم میشود کہ در رکرت سوم فرمود اما این درین روایت است و در روایت دوم باز آمدہ است و علما اختلاف کردہ اند کہ سوار شدن بر ہدی درست است یا نہ قوی بر آنند کہ درست است اگر زیان نماند و را حجبی میگویند اگر مضطر گردد و درست است و الا نہ و قول امام ابو حنیفہ است و حال این رجل معلوم نیست کہ چہ بود و اللہ اعلم متفق علیہ - و عن ابی الزبیر - نام او سے محمد بن مسلم کی است تابعی است واسع اعلم - قال سمعت رسول اللہ عبد اللہ بن ان رکوب الہدی - گفت شنیدم جابر را و در حالتی کہ بر سیدہ شد جابر از سوار شدن بر ہدی فقال سمعت النبی - پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت - ارکبا ہا لک و



سوار شود و با اعتماد بر افرات و تجاوز از حد اعتدال - اذ الجنت البها - این نیز و تیکه مضطر گردانیده شود  
 و ضرورت آنست و تو آنکه این سال بالمره باشد - حتی تجد ظهرا - تا آنکه بیانی تو پشت را یعنی مرکب را که بر پشت  
 او سوار شوی - رواه مسلم - و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سنه عشر بدنته رجل - گفت ابن عباس در ستاد آنحضرت شانزده بدنه بکمر همراه مردی و گفته اند که نام  
 آن مرد ناجیه بن جندب سلمی است - و امره فیها - و امیر و جملگرم گردانید او را و در آن بدنها که نگاهبانی آن نکنند و خبر  
 باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کین اصنع با ابدع علی منها - چگونه کنم و چه سازم بدنه که  
 مانده شود و بلاک گردد و ابداع باز آید شتر از جهت ماندگی یا بارگرا ان ابداع نفهم نموده و سکون موحده  
 و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم و شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین است  
 که گفته شد - قال - گفت آنحضرت - انحر با - تحر کن او را - ثم اصنع فعلیهانی و ما - پشتر رنگ کن هر دو فصل  
 بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون و بے - ثم اجعلها علی صفحتها - پشتر گردان فصل را گو یا هر دو  
 فصل یکی اند و لذت و حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید فصل بلفظ مفرد ذکر کردیم و صفحہ شام بدنه تا بدانند را که در بیان  
 که بدنی است پس بخورند از دوسه فقر از غنیا که خوردن آن برایشان حرام است - و لا تأکل منها انت و لا احد  
 من اهل رقتک - و مخور از آن بدنه تو و نحو - و هیچ کی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقر باشند یا غنیا  
 و حکمت در نمی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و بقیه تمت تا یکی بکشد و بخورد  
 و ابواع را بهانه سازد و در رفقہ نفهم را که کس نیز گفته اند و سکون تا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ فقط اهل نیست لیکن  
 صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از  
 بدنه قطع میشود - ان خور و اگر گویند چو یکس نخور و بضاع میخورند و درین تفسیر مال است جوابش آنکه عادت بر آن  
 که اهل بودی می آیند و پس ایشان و میخورند و نفهم میگردانند و گاهی فائده دیگر هم میرسد و منفع میگردانند - رواه مسلم -  
 و عن جابر - قال نحرنا مع رسول الله - گفت جابر بن عمر که دیم بابا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عام الحیدریه  
 الیه عن سبعة و البقرة عن سبعة - و در سال حدیثیه که بهره آید و محضر شدند شتر را از هفت کس و بدنه نزد شتر  
 مخصوص به شتر است و نزد خفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه برای بقره  
 مقابل نهاد و در باب المجموعه نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن امیگویم که اینجا بقره متقابل شتر  
 مراد است و اگر نه شامل اهل و بقر و غنم است لذا قال اهل اللغه - رواه مسلم - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما -  
 رجل قد اناخ بدنته یحربا - و از این عمر آمده است که بدستی دس آمد بر مردی که نشانده است بدنه خورده  
 در حالیکه خرم میکند آنرا - قال - گفت ابن عمر - البعثا قیاما مقیده - بر انگیز آنرا و در حالیکه ایستاده است

بسته شده یعنی با سه چپ بسته محمد لازم گیر سنت محمد را - صلی الله علیه وسلم سنت در شتر نحرست و طریق نحر نیست که با سه چپ بسته را بر سپهانی بر بند و دور بالا سه بند و سه نیزه زند تا خون رو بپنید و دو گاو و گوسفند و بز است و در شتر نیز بز است و است و لیکن سنت نحرست بر وجه مذکور - متفق علیه - و عن علی رضی الله عنه قال امر لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی برنه - گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آنحضرت که با پشم بر بدن و سه و خبر دار باشم از کار و بار آن - و ان الصدق بلحا - و امر کرد که تصدق کنم بگوسفند آن و جلودار و پوستهای آن و اجلبتها و جلای آن - و ان الاعلی الخیر انما - و امر کرد که نهم شتر گشده را یعنی اجرت او را ازان قال - گفت آنحضرت - یحیی بن نعیمه بن عذنا - ما یدیم جزار را از پیش خود - متفق علیه - و عن جابر بن رض قال کنا لانا کل من لحوم بدنا فوق ثلث - گفت جابر بودیم ما که نهم شترهای قربانیهای خود بالا نهم روز یعنی در سه روز پنجش یکدیگر ویم و میخوریم و بهر دم میدادیم و زیاده تر سه روز جابر نبود گاو داشتند آن - حص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال کلا و تزودوا - پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز - فاکلنا و تزودنا - پس خود رویم و توشه کردیم چون احتیاج بهر دم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه سازند و زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد ازان که احتیاج بر طرف شد و قربانی کردن همه کس را میسر شد رخصت کردند که اگر زیاده بر سه روز نگاه دارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن بالا کوع بیاید - متفق علیه - و ضابطه در خوردن و باج آست که از ضحیه دوم شش و قرآن بخورد از دم جنایات بخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهره عام حجة  
فی بایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جلاکان لابی جمل - روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرستاد در  
سال هجری که محصر شد و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره و عمره ببارد و در به ایا سه خود شیر  
که مرابو جمل را بود و در روز بد نعیمت بدست آمده بود - فی راسه بره من نفقة - و در سر آن شتر یعنی در  
بینی و سه حلقه بود از نقره بره نعیم با و فتح را سه مخفقه حلقه که در بینی شتر یا در حلقه بینی و سه اندازند کذا فی القاموس  
بنیفا بزرگ المشرکین - و خشم می انداخت و گلین بد ساخت به سبب آن مشرکان را تا به بنید آند و است  
مسلمانان اقتاده و فوج گشته و از آنجا معلوم میشود که گلین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان  
ستحسن و مستحب است قوله تعالی لیفیضهم الکفار - رواه ابو داود و - و عن ناجیه الخراعی - صحابی  
نام و سه ذکوان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و بد ایا سه خود را بوسه سپرده و بیکه فرستاده بود چنانکه در  
اول گذشت و رانا که تسمیه او با نجیه بجهت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیه گفتند

گفتم من یا رسول الله کیف اضع باعطی من البدن - چگونه کنم معامله بخیر که هلاک و مانده گرد و از بدن - قال انما  
 ثم انمس لعلمانی و ما - گفت آنحضرت نحر کن آنرا پست بر غوطه ده نعل و او را که قلاوه اوست - ثم خل بین الناس  
 و بینهما - پست بر سر ده و بگذارد و مانع بر دار میان مردم و میان آن بدنه - فیا کلوا نهاسیس بخورید مردم آنرا یعنی نقود  
 غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت - رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارمی عن ناجیه  
 الاسلمی - ظاهر آنست که اختلاف در نسبت ست و ذات یکی است زیرا که ناجیه و صحابی یکی است و در کتب  
 او را اسلمی گفته اند و مولف فزاعی گفته - و عن عبد الله بن قریط - یضم قاف و سکون را در آخر طای محله  
 صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان عظم الايام  
 عند الله یوم النحر - گفت آنحضرت بدرستی که بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است - ثم یوم القر - یعنی قاف  
 و تشدید را - قال ثور بن عبد الله - و هو الیوم الثانی یعنی یوم القر و یوم دوم از روز  
 نحر است نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین ایشان در شبی بعد از تعب کشیدن  
 و رادای مناسک و مراد آنست که از جمله عظم الايام روز نحر است و الا و حدیث آمده است که افضل الايام  
 روز عرفه است پس افضل الايام عشره ذوالحجه است و روز نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است  
 که افضل الايام است و مردم اختلاف کرده اند و عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل الايام هفتمه جمعه است و افضل  
 الايام سال روز عرفه است و الله اعلم - قال - گفت عبد الله بن قریط - قرب لرسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بدئات خمس اوست - نزدیک گردانیده شد از براسه نحر بر ای آنحضرت بدنه با پنج یا شش خطمقن نیزه  
 البیه بایهین پیدا پس در ایستادند بدنه که نزدیک میشدند بسوسه آنحضرت تا بگذارد از ایشان آغاز کند  
 و نحر - فلما رجعت جنوبها - پس هنگامیکه ماقط شد و افتاد بر زمین پهلویا بر بدنه بایهینی سر شدند و افتادند  
 قال - گفت راوے - فکلم بکلمه خفیه - پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت - لم انهم - که نهیدم  
 من آن کلمه را - قال و قلت ما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلویا آنحضرت بود  
 و در بعضی نسخ فسالته الذی یلیه یعنی پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت -  
 قال قال - گفت آنکس که گفت آنحضرت - من شاء اقطع - هر که خواهد بر دایره شتران براسه خود قطع  
 رواه ابو داود و ابن خباب استلال کرده اند بعضی علما بر جواز نصب و غارت و زنا بعد از اذن مالک - و ذکر حدیث  
 ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضحیه - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در صایح و رین باب

مذکور اند و سابع

الفصل الثالث - عن سلمه - بن الاکوع - صحابی مشهور است از شجاعان و شیرمندان ناسه بود

و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت می نمود. قال قال انبی صلی الله علیه وسلم من غمی شکم فلا یحزن بعد ثلثه - گفت ساید گفت آنحضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس که بعد از شب سوم - و منی بینه مذ شئی - و حال آنکه باشد در خانه و سه از آن چیز سه - فلما کان العام المقبل قالوا - پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند - یا رسول الله کما فعلنا العام الماضي - بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاهند ازیم گوشت اضحیه را بعد از سه روز - قال - گفت آنحضرت بگو او اطعموا و او خروا - بخورید و بخورانید و ذخیره کنید - فان ذلک العام کان بالناس جمه - زیرا که بد رستی در آن سال بود و مردم مشقت و سنج یعنی فقر و احتیاج - فاروت ان تعینوا فیهم پس خاتم من نبی از او خاد که اعانت کنید و مردم بخورانید آن چون اسال احتیاج بر طرف شد منی نیز بر طرف گشت و اگر نبود رخصت است - متفق علیه - و عن بنی شیهه نعیم نون دفع موحده و سکون تخانیه و شین معجمه مالی است او را بنی شیهه الخیر میگویند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم انما بینکم عن کوحمان تا کلو با فوق ثلث - گفت آنحضرت بد رستی با بودیم که نمی میکردیم شمار از گوشت تهاست قربانی ها که بخورید از بالا سه روز زیاده بر آن کی نسکیم - برای آنکه تا گنجایش کند شمار و فراخی شود میان شمار بجهت کس برسد - جاز الله بالسعه - آرد و خدا تباری فراخی و گنجایش را - فکلو او او خروا پس بخورید و بنید - و اتجروا - بهز و یعنی طلب کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت و الا به تشدید تابی بود و تجارت و گوشت قربانی درست نبود و منی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در غور و نیراجه و ثوابی باشد که ایام میانه الله است چنانکه فرمود - الا ان یه الا ایام کل و شرب - دانا و گاه باشد بد رستی که این روز با یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای غور و آشناییدن است چون سال تمام - با صفت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز که حج کردید و مغفور شدید بخورید و بنوشید و روزه آسایش بنید اما با وجود آن خدا را یاد و ارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر الله - و این روزهای ذکر خداست - رواه ابو داود -

### باب الحلق

حلق مندر در موس و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و منبر را که زانرا که حلق حرام است بر ایشان و وجه انضلیت آن است که مقصر باقی مانده است بر نفس خود و نیت را از موسی و حاج و منبر با سوارند تبرک نیت و تبدل و انکسار و ادنی قصر آن است که بکیر نماز موسی سر خود مقدار سه انگشت و کفایت میکند در حلق نزد حلق ربع راس و حلق تمام ستر است چنانکه در مسج و ثابت نشده است حلق از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موفع خود و نیت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن است

**الفصل الاول - عن ابن عمر -** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق طائفة من خيرة الودع - انحضرت خلق کرد سرسار ک خود را در خجۀ الودع - و اناس بن السحاب - و خلق کرد جماعه از اصحابا و سے نیز از جهت و ریانت شرف و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آنحضرت آنرا بد عامر محققین را چند بار - و قصر بقیع - و تقصیر کرد بعضی از اصحابا جنت اخذ به خصت بعد از دعای آنحضرت مقصر آن را نیز در مرقه اخیر التماس ایشان چنانکه در حدیث باید -

متفق علیه - **وعن ابن عباس -** رضی الله عنهما قال قال لی معاویه انی تقرت من ناس النبی صلی الله علیه وسلم عند المرقه بشقص - گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من فکر کرده ام موسی از سر آنحضرت نزد مرقه بشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و شقص یکسریم و سکون شین خجۀ و فتح تان پیکان عریف با طویل یا تیر که این پیکان در دست و بعضی گفته اند که شقص نام حلم است بفتح جیم و لام مقراض که بوی موسی و شیم و خجۀ و گویند و شتر را بیزند و این معنی النسب و اطهر است - متفق علیه - **وعن ابن عمر -** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی خجۀ الودع - روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در خجۀ الودع در وقت برآمدن از احرام - اللهم ارحم محققین - خدا و نذر رحمت کن موسی و سرش و گان را - قالوا او المقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موسی را نیز و عابر رحمت کن - یا رسول الله قال اللهم ارحم محققین - از آنحضرت دعا کرد محققان را و گفت خدا و نذر رحمت کن محققان را - قالوا او المقصرین یا رسول الله - التماس دعا باز کرد و صحابه بزرگ مقصران و درین مرتبه - قال - گفت - و المقصرین - و مقصران را هم رحمت کن درین روایت و بار شخیصس به محققین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرد و ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت و المقصرین متفق علیه - ازین حدیث معلوم شد که این دعا محققین را و التماس صحابه دعا مقصرین را در خجۀ الودع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را برآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از احرام حج باز آمد و بعضی گفته اند که در حدیث بود که بعثت احصاء از احرام برآمد و خلق کرد و صحابه را نیز امر کرد و خلق و ایشان در تیشال این امر توقع کردند چنانکه در باب الاحصاء بیاید و الله اعلم و عن یحیی بن الحصین - بنیم حامی تابعی ثقة صدوق است عن حدیثه - روایت میکند از حبه خود که صحابی است و کنیت وی ام الحصین است - انما سمعت النبی - که حبه او شنید پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم فی خجۀ الودع دعا للمحققین ثم دعا للمقصرین مرة واحدة - که دعا کرده آنحضرت محققین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر حدیث آن است که سه بار گفت اللهم ارحم محققین چهارم بار گفت و المقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محققین در قول او و المقصرین که مفید اشتراک آنهاست با مقصرین فافهم و چه عجیب است موقع لفظ و المقصرین در مقام که بجهت تقصیر خود را در اشتغال امر محروم شدند از دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم - رواه مسلم متفق علیه - **وعن انس بن النبی صلی الله**

علیه و سلم اقی منافاتی الحجة فرمایا - روایت است از انس که آنحضرت آمد بنیاب پس آمد حجة العقبة را پس رمی کرد آنرا و این روز نحر است که از منزهة آمده چنانکه گذشت - ثم اقی فشره ببناء ونحر نسك - پشتر آمد و منزل خود که منزهة داشت و نحر کرد قربانی خود را - ثم دعا بالخلق - پشتر طلبید سر تراش را که نام و سه هم عمر بن عبد الله است قرشی عدو سه قديم الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون عمر آمده واسترو در دست گرفته بر سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد آنحضرت گفت یا عمر تمکین گردانید ترا پیغمبر خدا بر دوش نه گوی خود و در دست تو است یعنی پیشتر تراش و قدر این نعمت بدان عمر گفت یا رسول الله بدستی که این از نعمت های خداست و دست اوست بر من آنحضرت گفت آرسیم چنین است - و ناول الخالق تقی الامین - و داد سر تراش را جانب راست خود ظاهر این حدیث آن است که معتمر در ابتدا این مخلوق است و بعضی باین حلق اعتبار کنند - محلقه - پس حلق کرد جانب راست آنحضرت را - ثم دعا بالخلق الانصار - فاعطاه اياه - پشتر فرمود آنحضرت ابو طلحة انصار سه را که از شایر صحابه است و اوست که بعد قبر شریف را حفر کرده و زرع ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و ازین جهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد - ثم ناول الشق الايسر فقال احلق - پشتر داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت تراش - محلق - پس تراشید - فاعطاه ابو طلحة - پس داد موسی را بابی طلحة - فقال افسر بین این پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس هر یک را یک تاره موسی و دو تاره موسی نصیب رسید و گو یا شاعر باین قصه اشارت کرده است - بیت - مرا از زلف تو موسی بستم دست - ففوسه لکیم بوسه بستم دست - و همچنین ناخشان نیز تعلیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات و میان است تا الی یومنا نذر باقی ماند که باعث تذکره و یادداشتی بود و از اخباری وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم گو یا بوسه بستم دست که گفته است این معنی مراوست - متفق علیه - و عن عائشة - رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله - گفت عایشه بودم من که طیب میکردم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم قبل ان یحرم - پیش از آنکه احرام بپوشد - و یوم النحر قبل ان یطوف بالبيت - و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعد از حلق و سپس ثیاب طیبیه میسک - بخوشبوی که در سه شک می بود و گفته اند که افضل اولی در طیب احرام شک و گلاب است که بوسه دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می بر آید و همه چیز حلال میشود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز حلال میشوند - متفق علیه - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم افاض یوم النحر ثم حج فصلی الظهر مبنا - روایت است از ابن عمر که آنحضرت آمد روز نحر بکه طواف کرد و پشتر باز گشت بنبی پس گفتا - و ظهر را بنی - رواه مسلم - و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد ظهر را بکه و درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

در صحیحین است یتفق علیه اگر چه اینجا از مسلم آورده

**الفصل الثانی عن علی و عایشة** - رضی الله عنهما قال انی رسول الله - یقصد نبی که در پیغمبری است  
علیه وسلم ان تخلق المرأة لاسهام - از خلق کردن زن سرش را - رواه الترمذی وعن ابن عباس رضی الله عنهما  
رسول الله علی الله علیه وسلم لیس علی النساء المخلق نیست بر زنان خلق و چون این عبارت محتمل جواز حق بود  
رفع این توهم کرد و بقول خود انما علی النساء النقصیه نیست بر زنان مگر نقصیه - سواه ابو داود و الدارمی و ابن ابی  
حال عن الفصل الثالث

### باب در لواحق و تهمات سابق

**الفصل الاول** - عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة  
الوداع بین الناس یسألونه - آنحضرت توقف کرد و ایستاد و رجاسه در حجة الوداع بنا برای نا طرد مردم که  
سوال میکردند و استفساری نمودند و تعلیم احکام و اشکشان ابهام می نمودند - فجاء رجل فقال لم شعرت بحلفت  
قبل ان اخرج - پس آمد آنحضرت را مردی پس گفت آنمرد آگاه نشدم پیش حلق کردم پیش از آنکه بیرون کنم  
و حال آنکه خلق بعد از بیرون آمدن - فقال اخرج و اخرج - پس گفت آنحضرت بیرون کن بی بی و باکی نیست  
آخر فقال لم اشعر بخبرته قبل ان اری - پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پیش حلق کردم پیش از آنکه  
می کنم - فقال ارم و اخرج - گفت آنحضرت بنید از و نیست بیج حج - فما حل البی علی الله علیه وسلم عن شئ قسم  
ولا آخرا قال اقبل و اخرج - پس پرسیده شد آنحضرت در بیج چیزی که تقدیم کرده شد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد  
مگر آنکه گفت بکن بیج باکی نیست یتفق علیه فی رواة مسلم - و در روایتی مسلم را چنین آمده که - آاه رجل  
فقال حلفت قبل ان اری - آمد آنحضرت را مردی پس گفت حلق کردم من پیش از آنکه می کنم - قال ارم و اخرج  
گفت آنحضرت می کن بیج باکی نیست - و آاه آخر فقال انفتحت الی البیت قبل ان اری قال ارم و اخرج -  
تقدیم و تاخیر درین صورت بدو سه واسطه است - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله  
علیه وسلم یأی الی الخمر بنی فیتقول اخرج - گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده میشد روز خمر  
بنی پس میگفت نیست بیج حج - فانه رجل فقال - پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت -  
ریت بعدا امیت - می کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه می وقت بیدار هست - فقال - پس گفت  
آنحضرت - اخرج - و نزد آنکه اگر تاخیر کند تا غروب لایم میگردد و مراد از زمانه و ایشان بعد از عصر است  
و نزد اگر در شب که لازم نمیشود چیزی و اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود - رواه البخاری و بعد از آنکه نهال بزرگ  
به عبارت می و بیج و خلق و بطور آنکه آنکه از این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علماء بر آنند و شافعی



و احمد از ایشان است که سنت است تمسک باین حدیث و جماعت که امام ابوحنیفه و مالک از ایشان است میگویند واجب است  
و میگویند مرد و زنی حج رافع اثم است از جهت چهل و پنجاه و یک و لیکن ذم واجب است و طبعی گفته که ابن عباس روایت کرده  
مثل این حدیث و واجب گردانیده و دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نیک و بخلاف آن و الله اعلم -  
**الفصل الثانی - بحسن علی -** رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال - ی گفت علی آمد آنحضرت را مردی پس گفت  
یا رسول الله انی افضت قبل ان اخلق - من طواف افافه کردم پیش از خلق - قال له اخلق او اقص ولاحج  
گفت آنحضرت مر آن مرد را خلق کن یا تقصیر کن و نیست حج چون تخفیف کرد و بروی و در ترتیب زیاده کرد و در  
ترخیص یعنی اگر خلق هم نکنی بقصر گفتا کنی نیز جائز است - و جابر آخر فقال زیجت قبل ان اری - و آمد دیگر  
پس گفت فوج کردم پیش از رسی - قال ارم ولاحج - این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود -

رواه الترمذی

**الفصل الثالث - عن اسامة - بن شریک -** یفتح شین و کسر راصحابی است نزول کرد کوفه را و پیش  
او در کوفیان است - قال فرجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فکان الناس یا تونه - گفت برآمد  
من با آنحضرت قصد حج کنند پس بودند مردم که می آمدند نزد آنحضرت - من قائل - پس بعضی گویند بود این را  
که - یا رسول الله بیت قبل ان اطوف - یعنی کردم میان مفاومرده پیش از آنکه طواف کنم - و آخرت شتا  
او قد است شتا - یا گویند بودند که تاخیر کردم چندی را پست کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن - فکان یقول  
لاحج - پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ نبرد نیست - الا علی رجل اقترض عرض مسلم - لیکن  
حج و نبرد بر مردی است که بریده و پاره کرده و آبرو و مسلمان را بغیبت و امانت و جز آن فی الصراح عرض  
بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواهد و نفس و سب باشد یا در پیران یا  
در هر چه لازم امر است و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن -  
و موطا لم - و حال آنکه آن مرد و شتم کننده است و بناحق از او رساننده است و بر اے عرض صحیح و مبنی نکرده  
چنانکه حج روزه و شهود و تفصیق و کمزیر و مانند آن میکنند - فذلک الذی جمع و ملک - پس آنکس است  
که نبرد کار شده و هلاک گشته به معصیت و حج بکسر راست بر وزن سمع - رواه ابو داود

## باب خطبایه یوم النحر و رمی ایام التشدید و التودیع

خطبایان نشان و اگر که واقع شود و روی مخاطبت و خطبه کلام شود و حج کنانی القاموس معنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آن در  
حج بر معصیت چنانکه خطبه بکسر خا و طلب امرأه و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن

گرفت و چون گوشتی بانی بنادین ایام قدیم میکنند ایام تشریف گفتند و از جهت آنکه نیکو گفته اند که قربانها را هیچ وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شرق بنی نورش باشد و در حدیث آمده است من هیچ قبل التشریق فلیند و مراد باین وداع کردن کعبه است بطوان وداع یا وداع کردن آنحضرت است مردم را و اینداج آنحضرت را حجه الوداع نام کردند

**الفصل الاول - بحسن ابی بکره -** بفتح با و سکون کاف تا و را آخر صحابی مشهور است - قال خطبنا البنی

صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد و را آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کدکیت یوم خلق الله السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال تحقیق بازگشت همچو هدیه و حالت و معنی وضع و حساب و معنی که در روز پیداکردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الا بمعنی کلام آن است که عرب تا فیر میکرد و محرم را منفرات قال کنند و روی و میکرد و زمان را در هر سال و از هر سالی یک روز می وزیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبته العرب میگویند و این سال

که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد و بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم قبل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در وی الحج و حج که میقات اوست - منها اربعه حرم - از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال آنها حرام است و حرم نصرتین جمع حرام است - اثنا عشر ایام - سه ماه حرام پیغمبر اند - ذو القعدة - بفتح قاف و کسر نون آمده ماهی است که می

در و سه از سفر - و ذو الحجه - بکسر حاء می که در و سه حج میکرد و در و سه یعنی بفتح ست - و رجب مقرر مقرر بفتح هم و فتح ضا و حجه بن نزار که ابو قبیله است و مقرر اصل شیه ترش را گویند که جزرات ست و و سه دست میداد و بیا میخورد و آنرا اینجهت نام او منفرات و یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و راضا رجب بنصر محبت آن است که به الله میگردد و اندایشان در محافظت تحریم و - الذی بین جمادی و شعبان - آناه که میان جمادی

و شعبان ست صفت رجب مقرر است از برای زیادت بیان - وقال - و گفت آنحضرت - ای شهر نذر - کدام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمسید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در یاد آن ایشان قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم خدا و رسول خدا و اناترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آنرا میدادند مستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه بیایم و تعیین بود

پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - تسکنت - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی ظننا انه سیمیه بغیر اسمیه - تا آنکه گمان بردیم که آنحضرت نزدیک است که نام می برد و آنرا بجز نام مشهور که دارد - فقال الیس ذا الحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -

کدام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمسید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در یاد آن ایشان قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم خدا و رسول خدا و اناترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آنرا میدادند مستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه بیایم و تعیین بود

پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - تسکنت - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی ظننا انه سیمیه بغیر اسمیه - تا آنکه گمان بردیم که آنحضرت نزدیک است که نام می برد و آنرا بجز نام مشهور که دارد - فقال الیس ذا الحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -

گفت آنحضرت - ای بلند پای کدام شهر است این شهر - قلنا الله ورسوله اعظم مکت حتی قلنا انه سیمیه بغیر اسم الله قال  
 الیس البلده - گفت ای نیست این بلده - قلنا بلی - گفتیم آری این شهر بلده است بلده بر مسکون لام یعنی شهر است  
 شهر شهر که باشد و به غلبه نام که شده که فردا کل شهر این است که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل و کمالات است  
 گویش شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده و رفعت یعنی اقامت است - قال فایس یوم نذر  
 گفت آنحضرت پس کدام روز است این روز - قلنا الله ورسوله اعظم فمکت حتی قلنا انه سیمیه بغیر اسم الله قال  
 ایس یوم نذر یعنی روز نذر و روز نذر و روز نذر - گفت آنحضرت پس برستی که خبر ناسی  
 شما و الهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شریعتی از شما کشید بآن - که هر چه یوم نذر یعنی روز نذر است  
 مانند حرام بودن روز شما که این روز است و شهر شما که این شهر است و ماه شما که این ماه است این تا کید است  
 بر ای حرمت که هر یکی ازین سه محل حرمت و اجتناب است خصوصاً نزد اجتماع - و متقون بکم روز و یک است که پیش  
 آیند پروردگار خود را و بر سر و در حضرت و سه - یوم کرم حق اعظم - پس برسد نزد پروردگار شما از کردار اس  
 شما - الا - و انوار آگاه باشید - انما تر جبر بعدی ضلالت - پس اگر وید بعد از رفتن من از دنیا گمراهان و دور و اوتی  
 که از راه یغیر با هم - قاصد بعضی - نهند بعد از شما که روزی بعضی را که از علم انواع فضیلت است مقصود منی از  
 علم و در گذشتن از حد شریع و حفظ حرمت و ما و انوار و اعراض است و در توجیه نواذات کفار چنانچه وجه گفته اند  
 یکی آنکه کفر در حق است ایما و کفران نعمت است و تفسیح حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن آنکه اگر از کتاب  
 حرام مودعی بفرساید و روزی یک بان میسازد یا بکشد اشعالی که مشابه افعال کافران است و در غرضی بعضی  
 گفته اند که مراد بفرسایدن سلاح است و کفر یعنی لبس سلاحی آید بعد ازین خطاب با سبیلانان که ده فرمود -  
 الا اهل البیت - و انوار آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را - قالوا نعم - گفتند صحی  
 آری رسانیدم قال اللهم اشهد - گفت آنحضرت خداوند ما گوید ایشا که ایشان قرار کردند که رسانیدم از  
 قیامت متکافرشوند و عهد نمایند - فلیبلغ الشاهد الشاهد - پس باید که رسانیدم چنانکه شنیده است احکام را پس  
 حاضر است امر غائب - فلیبلغ اذی من سامع - پس بسا که رسانیده است بوسی یا دوازده باشد  
 از کسیکه شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه و عین و برهه - بفتح و او و بفتح موحده و سکون  
 و سه و دواتا بعین مست و ایت و ارد و از ابن عمر و سعید بن جبیر - قال سالت ابن عمر بنی ارمی الحجار -  
 گفت پرسیدم ابن عمر را کی رسیده - قال - گفت ابن عمر - از ارمی اماک فارمه - و قتیکه رسیده اند امام تو پس  
 رسیده کن تو ظاهر آن است که مراد سلطان است یا امیر که نائب اوست در اقامت مناسک حج چنان  
 بشهر آنکه علم باشد و در تفسیر کرده است این را یعنی و گفت یعنی افتد کن بکسیکه آنکس اعلم است از تو بود

ری میگوید و بهره - فاعادت علیه المسکة - پس باز عرض کردم بروی مسکة را - فقال کنا نحین - پس گفت ابن عمر  
بودیم که انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت ری را - فاذا ازلت الشمس ربنا - پس وقتیکه  
میگشت آفتاب ری میگردیم - رواه البخاری و حقن سالم - عن ابن عمر انه کان یروی جمرة الدنیا بسبع حصیات  
روایت میکند سالم از ابن عمر که فرمود که ری میگردیم و جمره را که نزد یک ترست از منازل که در جانب مسجد  
خیف است بهفت سنگ نهد - یکبار علی اثر کل حصیات - در حالی که بکبر میگفت بی بی سر سگ نهد - ثم یقترن - پشتر  
پشتر میرفت - حتی یسبل - یعنی یا کسر یا نوری آمد زمین نرم را و سبل خند چون بفتح حای نهاد و سکون رای زمین  
درشت - فیقوم مستقبل القبلة طویلا - پس می ایستاد و مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدمه ای ایستاد  
که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت - و یروی - و دعا میکرد - و یرفع یدیه - و بر میداشت برده دست خود را  
ثم یری الوسطی - پس ری میکرد و جمره میانه را بسبع حصیات یکبار یکباری بجهت - یکبار میگفت هرگاه که ری انداخت  
سنگ نهد را سبک یا خد نبات الشمال - پشتر میگرفت راه ری رفت بجانب دست چپ فیسبل و یقوم مستقبل  
القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا - و می ایستاد دراز - ثم یری جمرة ذاتا العقبة من بطن الوادی - پشتر  
ری میکرد و جمره العقبة را از مغاک وادی - بسبع حصیات یکبار عند کل حصاة و لا یقف عندها - و می ایستاد نزد  
جمرة العقبة - ثم یصرف پشتر بری گشت فیقول کذا ایست رسول الله پس میگفت انجین و یدعو ثم یخبر خدا را - صلی الله علیه و آله  
یفعله - میگردانند و راه البخاری - بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از ری دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار  
ایستاده در دعا کرد و جمره اخیر را می میکنند و برگردانند بر سر آن از خشای کسی ندانند و معظم را که آن حج و اضحای آن تعبیه است که غسل  
را بر ریافت کنند آن را بی نیست و این نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما بکذا رأیت و بعضی از  
علما گفته اند که وجه در نما ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بودند از فرج و خلق و افاضه بکبر  
برای طوائف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبة در راه واقع است پس وقوف نزد  
آن موجب از وحام و تفصیق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو جمره دیگر که برگردانده اند  
نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و در وسط وی میباشد نه در نهایت و دعا در صلب  
عبادت افضل است و اکثر دعاسے حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز در تشهد بود و پیش از سلام  
و بر آمدن از نماز و دو جمره اولی در وسط اند پس دعا کرد و در آنها و بعد از جمره عقبه منتهی گشت عبادت و باین  
وجه اشارت کرده است در بابیه و ششمی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از معنی نیست چه دعا  
بعد از فرغ نیز مشروع است و چندین او عید و افکار بعد از نماز ثواب رفته و دعا بعد از انظار صوم نیز آمده و بعضی  
گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازها - که فرض و عقیب نماز قرآن و خیر آن و پند

تجاوز الله عنه وعفا عنه فیکه شرف شد باین عبادت انداخته شد و رسول وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکشته  
در عدم وقوف نزد این جبر و بینی جبره العقبه و امید است که صواب باشد آن این است که در عدم وقوف نزد این جبره  
اشارت است از ترس جبر و رسول کریم که نبهه چون در و در جبره اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه  
کرد و در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و او را نمود حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید  
و سے تعالی کار را بر وسع و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بغضیل و کرم خود و افاضه کرد و بر وسع آثار رحمت  
و غفور و مغفرت خود و آسان دین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج منفعت است چنانکه بیک وقفه در غایت  
نامه گناهانی بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که اسے نندگان من بسیار قسب کشیدید و مجاهده کردید یکدی  
آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکّه که در آن وقت  
درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخ مولانا القاضی علی ابن القاضی جبار الله القرضاوی الخالدي  
مفتی بلد الله الحرام الشیخ باین نظره پس همه قبول کردند و استخوان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم -

و عن ابن عمر - قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيت بمكة ليالي  
ثلاثي - رواية مستند ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بمکه و سه شب  
منی - من جبل سقايه - از بهر منصب سقايه نرزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و او  
و سقايه جامی آب دادن - فاذن له - پس اذن کرد آنحضرت بر عباس را به بیوت مکّه - متفق علیه - بدانکه بیست  
بنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و مقبره بیست  
اکثر دلیل سنت و همچنین سنت حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت  
کفایت است و تمسک قول بسنت آن بانچه نیست است که اگر واجب بود و چون اذن میفرمودند آنحضرت  
عدم عباس را به بیوتت مکّه و جواب میگویند که بحجت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بافظ رخصت و منع  
بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بے اذن نیز میرفت و این  
سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود و نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام  
این مجانبیت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و شک نیست که در  
ترک سنت آثار است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در حدیث گفته است که بیوتت بنی ازین  
چ مقصود لذت نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کی بیوتت کند در غیر بنی و حاضر گردد و در وقت رمی لازم نمی آید  
به دسّ چیرنه لیکن ترک متابعت رسول الله صلى الله عليه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه اوجوب  
میکرد و بر ترک آن - و عن ابن عباس - رمی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حارای استقايه

روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوسه سقایه زمزم - ناستقیه - پس طلب کرد آب از عباس که سقاء  
 حواله دے بود - فقال العباس يا فضل اذهب الي ابي - پس گفت عباس مر سب خود را که فضل نام داشت ای فضل  
 برو بسوسه و در خود فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشرب من عندی - پس بیا را آنحضرت را الی الزنود و لا  
 خود - فقال استغنی - پس گفت آنحضرت بباس آب بخور ان مرا یعنی از آب زمزم و آب درون خانه میار - فقال  
 پس گفت عباس - یا رسول الله انهم يجعلون ایدیم فیہ - مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم - فقال  
 استغنی - باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند - فشرّب منه - پس خورد آنحضرت از آب زمزم  
 ثم اتی زمزم - پسر آمد آنحضرت باب زمزم - و هم یقولون ویملون فیہا - و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب سید  
 مردم و کار میکردند و سقایه - فقال - پس گفت آنحضرت - اعلوا فانکم علی عمل صالح - کار کنید و شققت نه شدید درین  
 کار زیرا که شما هر عمل صالح آید یعنی این آب و اذن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است - ثم قال لولاء ان تعلبوا  
 پسر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن جهت  
 اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب به کشید و این کار از دست شما برود - فقلت حتی یمنع الجبل علی ہذہ -  
 هر آنی فرو می آید یعنی از نایقه آنحضرت آنروز سوار بود تا مردم به بنهند و احکام بیاورند تا آنکه می نهادم پس باز  
 برین - و اشار الی عاتقه - و اشاره کرد آنحضرت باقطعه بسوسه گفت خود - رواه البخاری - وعن انس  
 رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقدت بالحسب - روایت است  
 از انس که آنحضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و حقن را به محصب پس خواب کرد و یکان خوابی و محصب  
 بفتح صا و مشدود به هر موضعی که بسیار باشد سنگ نریه در وی و الا آن نام موضعی معین است بر درون مکه در جانب مشا  
 متصل بملا و انما الطبطبی نیز میگویند و خیف نبی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از نماز آن نبی بود  
 در روز چهارم از یوم نحر و سیر دوم ذی الحجه - ثم ركب الی البیت وطان به - بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه  
 آید و طوان کرد و طوان و دواع رواه البخاری - وعن عبد القریز بن رفیع - نعیم را و فتح فا از مشا بهر البعین  
 وثقات ایشان است - قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشئی عقلتہ عن رسول الله - گفت پرسیدم  
 انس را گفتم خبر ده مرا آنچه بیکه دانستم یا داری از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بن صلی التلمیز یوم الترویہ -  
 گجا گزارد آنحضرت نماز پیشین را روز ترویہ که روز ششم ذی الحجه است و مردم از مکه بمناسبت روز و جمعه منسحب  
 حجة الوداع و در حدیث جابر گذشت - قال یعنی - گفت انس نماز ظهر نبی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه  
 پیش از ظهر برآمد - قال فابن صلی العصر یوم النحر - گفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق به سیاق این بود که گوید  
 فقلت پس گفتم من پس گجا گزارد نماز عصر را روز نحر یعنی روز نحر و سکون فافتح نیز جابزه ست نام روز چهارم

اندر ذر محبت که از منی برای نینی اصرار نفرمیکون کرده بازگشتن حاجیان از نما - قال بالاطح - گفت اگر ارد  
 نماز عصر باطلی که همان محصب است - ثم قال - پسر گفت انس - افعی که افعیل امرارک - بکن چنانچه میکنند امر  
 قولی آنحضرت خود بخین کزده و تو بخین کن که امر اسے تو میکنند و مخالفت کن که باعث تیج شمرند و و اسے  
 ضرورے هم نیست متفق علیه - وعن عائشہ - بنی الله عنہا قالت نزول الابطح لیس بته - گفت عایشہ  
 فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک چ و آنحضرت از بطریق سنت و تبعه نکرد - اما نزول  
 رسول الله فرود نیاید پیغمبر خدا در و - صلی الله علیه و سلم لانه کان اتبع لخرجه اذا خرج - مگر از جهت آنکه  
 نزول در آن موضع ستره و آسانتر بود بر اسے بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون  
 در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بکه در آمد و طوان کرد تا از جهان راه بدر نیه رجوع  
 نمودن آسان باشد - متفق علیه - بعد از آنکه اختلاف است در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است  
 یا نه بعضی میگویند این قول ابن جریر است که آن از سنن حج و تہ مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در مناسک ما فرود آورده ایم انشا الله تعالی فرود آنحضرت بنی کثانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده  
 و سوگند نموده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالفت نکنند و مناسک و مسالیت نکنند و موصلت  
 نمایند تا آنکه محمد و سلیم را بکشند و با سایرند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ظاهر گردد اند شاعر اسلام  
 را و در مکانیکه ظاهر کرده بودند شاعر کفر را و تشکر نعمت خدا و فضل و سعه جیل و علا و ادانایید و طهرانی در اوسط  
 از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول باطلح و ریل یوم النفر و امر میگوید مردم را  
 بدان و در هر ایگفته که اصح آن است که نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم محصب بقصد نمودن مشرکان بود  
 صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه سل در طواف اتقی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امرے اتفاق  
 بود و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و عمده دار بار خاند و سے بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه و سلم  
 آنجا زده بر حسب اتفاق و اسے خود نه بر مقتضایے امر آنحضرت چنانکه سلم از ابو رافع روایت کرده است و  
 قول ابن عباس است چنانکه بخاری از و سے آورده است و عائشہ نیز همین جانب است چنانکه در حدیث تعلق  
 آمده مخفی نماند که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع  
 و سے احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز از امیکه دند و امام محمد در موطن اسے خود گفته که نزول  
 در محصب احسن است و اگر نکنند چیزے لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بنی  
 سیف الدین صلح الله حاله و احسن مبداء و آله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او جد عبد الوهاب رحمہ  
 علیہ حج گزارد و نفرمود با و سے از مناسک محصب نزول فرمود حضرت شیخ و نگهارد و نماز ظهر را آنجا بجا برد



بجانب محشر که زمین شام است و او را طلب هر ترو صواب ترست و الله اعلم بخلق علیه ۱۷ - و حسن ابن عباس عن ابی جریج عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکرم محشر رول خفاة عراة غزلا - روایت می کند ابن عباس از آنحضرت که گفت بدستی که شما محشر کرده و بر آن غنچه می شود بر پرنده یا بر بنده تن ناخته کرده و غزل بغم غم مجبه و سکون را بمع اعلی یعنی اعلی ناخته کرده شده و بجم قرارا بپستر خوانند آنحضرت این آیت را که بداننا اول خلق نعیده - چنانکه پیدا کرده ایم ایشان را و با اول پیدا ایشان باز پیدا می آیم از قبور و بعد علینا - و عده لازم است این پیدا کردن بر ما - انما کنا عالمین - بدستی که هستیم ما کشته گان آنرا و گفت آنحضرت که اول من کسی بودم یقینا بر اسمی نخستین که پوشانیده می شود و او را جاده روز قیامت بر این پیل است زیرا که و س علیه السلام نخستین کسی است که بر پرنده کرده شده و در راه خدا در وقتیکه که انداخته شد و آتش تشراب و ماین فضیلت ازین وجه دلالت نمکند بر فضیلت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت این اغراض را کرام و س بملاقه الموت او است و آنحضرت را با آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جا مها که در آن دفن کرده شده بموش گرد و در آن ناسا من اصحابی یوفد بهم ذات الشمال - و گفت آنحضرت که جماعه از اصحاب من گرفته می شوند و بر دوش می شوند بجانب دست چپ که عاصیان و گنایگان به آنجا می برند تا قول پس می گویم من بطریق تحسیر بقصد استخلاص ایشان - اصحابی اصحابی - صیغه جمع قلت آورد و تصغیر کرد از جهت قلت عدد ایشان میقول - پس می گوید پروردگار تبارک بقصد شکایت و بیان سبب تندیب ایشان - انهم لمن زیر الامر تدین علی اعقابهم نذارتهم - بدستی که ایشان بنده بودند برگشته از دین و رجوع کننده بر پشتها س خود از آن باز که جدا شده توار ایشان - تا قول که حال بعد از ایشان پس می گویم پس چنانکه گفت بنده صالح که عبارت است از عیسی بنجیه علیه السلام و را عذار و استخلاص قوم خود و حضرت رب العزت این آیت را که - و کنت بلهیم شیدا ما دمت نیم - و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت که دوم در میان ایشان - الی قوله انوز الکیم تا این کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت این است که عیسی گفت علیه السلام نذارتهم تا من و در میان ایشان بودم بر حال ایشان واقف بودم و نگذاشتم که فرورزند و خرق گویند و چون بر داشتی تو خرا از میان ایشان بودی تو ز گاه میان و واقف بر حال ایشان و تو بر هر چیز شاهد و حاضر می اگر عذاب می کنی ایشان را و می گیری ایشان را بر کر دار ایشان ایشان بندگان تو اند هر چه می خواهی می کنی و کسی نتواند گفت که چرا می کنی و اگر می آفریزی ایشان را و در می گزیری از عذاب ایشان تو عالمی و میکنی هر چه می خواهی می کنی و یقین علیه - و گفته اند که چرا و آنجا با اصحاب خواص اصحاب نیست زیرا که ما را یقین معلوم است که هیچ یک از خواص اصحاب بعد از او نیست صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نگشته الا قومی از خفاة عرب از اصحاب مبدل و اسود یا بعضی از مولفه القلوب که بدعیه سیرت در دین رفوت و رایان داشتند با مرد و بروت رجوع از دین سلفانی نیست بلکه خروج از حد استقامت در بعضی حقوق و صلاح سیرت در بعضی امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت و ادب

با ایشان بخت ابتلا بدینا و منتہیہ آنحضرت فرمودہ بود کہ من نمی ترسم بر شما کفر را دیت پرستی را ولیکن می ترسم از مداخلت و مداخلت و آفات آن کذا قالوا۔۔۔ و عمن عائشہ رضی اللہ عنہما۔۔۔ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول یخیر الناس یوم الیقینہ حقاۃ حراۃ غلا قلت۔۔۔ گفتیم یا رسول اللہ۔۔۔ الرجال والنساء جمیعاً۔۔۔ مردان و زنان ہمہ بنظر بعضہم الی بعض نگاہ می کنند بعضی از ایشان بسوئے بعضی یعنی مردان و زنان برہنہ می بینند مردان را و زنان را پس در حشر ایشان برہنہ چہ حکمت باشد فقال۔۔۔ پس فرمود آنحضرت۔۔۔ یا عائشہ الا حراشد من ان یظہر بعضہم الی بعضہم اے عائشہ کاروان روز سخت ترست ازین کہ نگاہ کنند بعضی بہ بعضی یعنی کجا مجال و فرصت و شور و سرور تبانند کہ کسی بہ کسی نگاہ تواند کرد متفق علیہ۔۔۔ و عمن السان رجلاً قال روایت است از انس کہ مروی بہ آنحضرت گفت یا رسول اللہ کیف یحشر الکافر علی وجه یوم الیقینہ چگونہ حشر کردہ می شود کافر بر روی خود روز قیامت و چگونہ ممکن باشد جزو سے رفق۔۔۔ قال۔۔۔ گفت آنحضرت۔۔۔ ایس الہی استواء علی الرطبین فی الدینا قاورا علی ان یشہ علی وجه یوم الیقینہ سدانیت نشان این کہ آن کسی کہ روان ساقیہ است او را بر روی او در دنیا توانا است بعد روان گردانیدن وی روز قیامت بر روی و سے متفق علیہ۔۔۔ و عمن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یلقی ابراہیم اباه کہ از یوم الیقینہ۔۔۔ گفت۔۔۔ آنحضرت کہ پیش می آید ابراہیم پدر خود کہ نام او از دست روز قیامت تحقیق نزد بعضی علماء رحمہم اللہ کہ فاعل اند یا نہ آباء آنحضرت ہمہ از لوث شرک و کفر پاک و منزه اند آیت کہ از رحم ابراہیم است علیہ السلام کہ بجز از آن پدر خواندہ اند نام پدر سے تلخیص است و ازین جهت بقدر ساخت اباء را باز در قمر و پیش می آید ابراہیم این پدر خود کہ از دست۔۔۔ و علی وجه از قمر و غیرہ۔۔۔ و قال آنکہ بر روی سے آید سیما ہی و غیرہ است قمر و غیرہ بقیعتین بمعنی غبار آید ولیکن قمر و غبار یکہ در روی سیما ہی بود بمعنی گوشت قمر و سیما ہی و کدورتے کہ از ہم و خرم بر روی و در و فیقول لا ابراہیم۔۔۔ پس می گوید ابراہیم مرا از را اقل لبک لا العصی۔۔۔ آیا نہ گفتیم من ترا بے فرمانی مکن مرا و اطاعت کن مرا و از اینچہ از جانب حق بگویم و خبر و ہم فیقول لا ابود۔۔۔ پس می گوید ابراہیم را پدر وی کہ از دست فایوم لا عصبیک پس امر و زبانی نمی کنم ترا شفاعت کن مرا فیقول ابراہیم۔۔۔ یا رب انک و عدتی ان لا تخیرنی یوم یقوتون۔۔۔ پس می گوید ابراہیم اے پروردگار من بدرستی کہ تو وعدہ کردہ مرا و اجابت کردہ دعا سے مرا کہ رسوا نکردی مرا و ازینکہ بدستہ شوند مردم و مشرک و مشرکہ فاشی علی آخری من ابی الابد پس کدام رسوائی سخت تر و اقربون تر از رسوائے پدر من کہ با لک است و در دست از رحمت تو فیقول اللہ تعالی۔۔۔ پس می گوید خدا سے تعالی۔۔۔ الی حرمت النجۃ علی الکافرین۔۔۔ بدستی کہ من حرام گردانیدہ ام بہشت را بر کافران و دعا سے کہ از روی و رقی وی کنی و التماس کہ در مغفرت و سے واری شود و منہ یفتند ثم یقال لا ابراہیم انظر ماتت بطیک بستر گفتہ می شود مرا ابراہیم را نگاہ کن کہ چہ چیز است در زیر ہر و دپاے تو و بین فینظر۔۔۔ پس نگاہ می کند ابراہیم زیر پاے ما سے خود و فاذا ہو بنہ کچ پس ناگاہ وی ملائیس و مقرون است بندج بکس و نال عجب و سکون یا سے تمنا سے عجبہ و آخر گرگ گفتا ز کہ میوانے است کلان شکم بے اندام و نئے انعاموں لایخ

بأنک الذی یب ودر بعضی نسخ فوج بسیار موجوده و حادثه واقع شده بمعنی مذبح تسلط آوده بکل و سرگین شیونند بقوا ائمه۔  
 پس اگر گفته می شود و کوشیده می شود و پایا می آید آن فوج را می یلقی فی النار پس انداخته می شود و در آتش و دوزخ و این آنست  
 که نسخ گردانیده و خوار ساخته شده در چشم ابراهیم نامبر و س که پیدا شده بود و ساقط گرد و گفته اند که اگر چه ابراهیم از آرز  
 در دنیا تیزی کرده و بیزار شده بود و لیکن چون روز قیامت وی را دید هر پیری دامن گیر می شد و بر آید و س  
 مغضرت در خواست شاید که بدر کج قبول افتد و چون نیفتاد و مسخ شده و بدنا آیند شد و تیرا ابد نمود و بعضی گفته اند  
 که موت آنرا بر کفر یقین ابراهیم نشده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد و میرا اطلاع دست نداده و تیرا س  
 از وی بکام ظاهر بود و روز قیامت یقین شد که به کفر رفته بود پس متبری شد به تیرا ابدی و الله اعلم۔

رواه البخاری۔ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعرق الناس یوم القيمة حتی ینوب عرقهم  
 فی الارض سبعون ذراعا۔ عرق می کنند و خوس می ریزند مردم روز قیامت تا آنکه می رود و خوس ایشان در زمین  
 بنفشه و گز و یلجم حتی یصلع آذانهم و لکام می کند عرق ایشان را یعنی می رود و تا دمانهای ایشان مثل لکام و باز می دارد  
 ایشان از کلام تا آنکه می رسد تا گوشتهای ایشان متفکک علیه۔ و یحتمل المقادیر صیغی قیدیم الاسلام است سادس و اسلام  
 حاضر شده بر او باقی شایده از فضلای کبار و نجما می اقبال است روایت کرده است از و حسن بن ابی طالب  
 و جزوی اصحاب و در بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است نقل سمعت رسول الله گفت شنیدم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول که می گفت۔ تدنی الشمس یوم القيمة من الخلق نزدیک گردانیده می شود  
 آفتاب در روز قیامت از خلق حتی یکون منهم مقدار یسل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان هم چون مقدار یک میل کشد  
 فرنگ است و بعضی گفته اند که حد یسل سمره است و مقصود نهایت قرابت فیکون الناس علی قدر اعمالهم فی العرق  
 پس می باشد آدمیان بر قدر عملهای خود و در عرق منهم من یکون الی کعبه۔ پس بعضی از ایشان کسی است که می باشد  
 عرق تا بهر دو پاشنه پا می آید و این جماعه اندک اعمال ایشان بیشتر و خوب تر است و برین قیاس منهم من یکون الی  
 کعبه۔ و بعضی را تا بهر دو زانو می آید۔ و منهم من یکون الی مقبیه۔ و بعضی را تا بهر دو جاسه بطن از او می آید۔ و منهم  
 من یلجم العرق الجاما و بعضی از ایشان کسی است که لکام می کند ایشان را عرق لکام گردانی یعنی نادمان می رسد بلکه در  
 دیان می آید۔ و اشار رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیده الی فیه بهرست شریف نادمان  
 مبارک خود۔ واه سلم۔ و حسن ابی سعید الخدری عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت  
 می گوید خدا می آید روز قیامت یعنی و محشر و نداجی کند آدم را و می گوید یا آدم فیکون۔ پس گوید آدم۔ بل یک  
 و سعد یک می ایستم بر سر خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد می کنم ترا الله پروردگار ایستادنی و بعد از ایستادنی  
 و آخر کلامی دیگر و یکی توبه در دو دست تست۔ قال۔ می گوید پروردگار تا آدم۔ اخرج بعث النار برین آتش که آتش

یعنی آن جماعت را که بدو پنج فرستادنی اند از میان فرزندان خود بیرون آوردند و جاکن محال می گوید آدم پسر دور کار  
و بالبعث النار و حیث مقدار لشکر و دوزخ از میان ایشان قال من کل الف تسماة و تسعة و تسعين - می گوید بیرون آر از هر  
هزار کس نه صد و نود و نه را و این است مقدار دوزخیان که از هزار یکی را به جهنم می فرستند و باقی را بدوزخ و در حدیث ابی  
هریره از هر صد نو و نه آمده و شیخ ابن حجر گفته که ممکن است محل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث هریره بر اعدا  
یا جوج و با جوج یقیناً باشد که در حدیث ابو سعید ذکر با جوج و با جوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره یا اول تعلق بهم  
فلا کفست و ثانی مخصوص این است و جمله است یا بخت ناز در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصا است و در حدیث  
ابی هریره عصا است و منین و کرمانی گفته که مفهوم عدد و تفریق نیست و مقصود تقبیل عدد و منین است و تکیه بر عدد و کفار و الله اعلم  
فصله و شیب الصغیر پس نزد این حال و این حکم پیر می گردد و فرود سال - و توضع کل ذات محل علمها - و می نهد و سبب افکند  
به زن باره و بار خود را یعنی فرضا اگر در آن وقت زنی باره باشد از بیت این حال و حدیث مقام باره خود را  
می افکند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله مبعوث گردد و از بیت این مقام حل خود بنگذارد و بشیده خانه که در صغار  
نیز هم چنین تاویل می رود که ایشان نیز صغیر مبعوث می شوند پس نزد و وقوع این حال پیر می شوند پس از آن در و این  
بخت جوان می سازند و صواب آن است که این عبارات کنایت است که از شدت هم و حزن و محنت با قطع نظر از  
مخصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند - و ترمی الناس سکاره - و می بینی تو اسه فحالب و ران حال  
حروم استمان - و ما هم لبکاری و غیتند ایشان ستان - و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است  
و این سستی و مبهوشی از آن است - قالوا گفته صحابه از خوف و حسرت چون شنیدند که بشتیان یکی از هزار خود را بدو  
یا رسول الله و اینا ذلک الواحد - و کدام از ما آن یکی باشد که او را به بخت بزند - قال - گفت از برای تفهیم و تسلیم ایشان -  
البشر و اشرار و ان شوبه و غم بخورید - فان حکم جلای پس بدستی که از تخلیک مردی - و من یا جوج و با جوج الف و از یا جوج و با جوج هزار  
آنها بجای کشیدند که اگر بشتیان یکی از هزار باشد چنانچه اشاره می گرد و بعد از آن اشارت کرد و بکثرت احم سابقه نیز غیر یا جوج  
و یا جوج اگر شما بنده من بشت باشید و بشتی یکی از هزار باشد گنجایش دارد و چنانکه گفت - راوی ثم قال - بشت گفت آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم که اگر از اهل الجنة امید دارم که باشد شما چهار یک بشتیان نمکین یا پس تکیه بر او و دریم ما و گفتیم ما الله  
اکبر بحکمیت استبشاره استعظما هم این نیست فقال پس زیارت بشارت داد و گفت آنحضرت - ارجوان تکونوا انکم اهل الجنة  
امید دارم که باشد شما یک اهل بشت نمکین یا پس باز تکیه بر او و دریم ما فقال پس گفت آنحضرت ارجوان تکونوا انکم اهل الجنة امید دارم  
که باشد شما یک اهل بشت نمکین یا پس باز تکیه بر او و دریم ما فقال گفت آنحضرت ما انتم فی الناس نیستند شما در میان مردم و دنیا را که  
السودانی جلد نو از یس - مگر مانند موسی سیاه در پوست گاو سفید او کشته و بقیضانی جلد نو از اسود و با هم چه موسی سفید  
در پوست گاو سیاه - تنفق علیک - ۱۱ - و عنده قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول و هم از ابو سعید



تزوج میمونہ و ہو محرم۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت نکاح کرد میمونہ را رضی اللہ عنہا و حال آنکہ آنحضرت  
محرم بود بر اسے عمر و قضاہ تعلق علیہ۔ و عن یزید بن الاصم بن اخت میمونہ رضی۔ خواہر زاد میمونہ بعضی روایت  
کہ او را روایت سبب و صحابی است و صحیح آن است کہ تابعی است ثقہ کثیر الحدیث عن میمونہ۔ روایت میکند از خاتم  
خود میمونہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تزوجا و ہو حلال۔ کہ آنحضرت تزوج کرد او را و حال آنکہ محرم نبود۔  
رواہ مسلم قال الشیخ الامام محمد بن اسمعیل رحمہ اللہ والا کثرون علی انہ تزوجا حلالا۔ گفت محمد بن اسمعیل کہ برائند کہ آنحضرت  
تزوج کرد میمونہ را و در حالی کہ حلال بود۔ و ظاہر امر تزوج و محرم۔ و ظاہر شد امر تزوج و سے در حالی کہ آنحضرت  
محرم بود۔ تم نبی بہا و ہو حلال۔ بیشتر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونہ را و حال آنکہ سے حلال بود۔ بسبب فی طریق  
کہ نہ نکاح میمونہ و بنا سے وی و سبب بود و نتیجہ سیدن مملکہ و کسر را و بغا نام موضوعی است بر راہ کہ ہر دو میل  
از کہہ و از عجائب اتفاقات آنکہ فوت میمونہ نیز درین موضع اتفاق افتاد و الآن در اینجا در مرقہ و سے عبارت است  
کہ بعضی امر را ساختہ اند بد آنکہ حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم ہر دو متعارض آئند حدیث ابن عباس  
ناطق است با آنکہ تزوج میمونہ در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکہ در حالت حل بود  
و اصحاب متابعتی کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا کہ ابن عباس افضل و اکمل است  
در حفظ و اتفاق و ثقہ و حدیث و سے متفق علیہ است مانند آنکہ حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ دال است  
بر نبی ماول است با آنکہ مراد آن است کہ نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست کہ مشغول است  
بکار دیگر نہ آنکہ مراد تحریم دست و آنکہ محل کردہ اند شافعیہ حدیث ابن عباس را بر آنکہ ظاہر شد امر تزوج و سے  
در احرام باین اعتبار گفتہ است تزوج و ہو محرم تکلیف است و نبی است کہ مراد حل اصلی است کہ قبل الاحرام  
بود و حال آنکہ اکثر روایات در آن است کہ حل عارضی بود کہ بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم  
را نیز حمل میتوان کرد کہ مراد آن است کہ ظاہر شد امر تزوج و حال آنکہ حلال بود و کلام در اینجا در کتب اصول  
زیادہ برین است جملہ الان و شرح ذکر کردہ ام قدس۔ و عن ابی ایوب۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
کان یسئل ساعہ و ہو محرم۔ روایت است از ابی ایوب انصاری کہ بود آنحضرت کہ ششت سر مبارک خود را  
و حال آنکہ دست محرم است۔ متفق علیہ۔ بد آنکہ حلز دست محرم را شستن مر از برای جنابت باتفاق و در  
تبر و خلاف است و ہم چنین در شستن خطمی و مانند آن نیز خلاف است و در ہر ایہ گفتہ است کہ لا باس است  
و غسل کردن و ہر ہام در آمدن و در شرح گفتہ است زیرا کہ بجز شستن نیز و در ولیدگی موی بلکہ زیادہ کند  
لمبہ شعر و میرا و نشویر سر و ریش خطمی زیرا کہ سے نوعی از طیب است و سے میکشد ہوام سر و میرا۔ و عن  
ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال اجزم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ہو محرم۔ گفت ابن عباس کہ خون کم کرد

آنحضرت و حال آنکه دوسه محرم بود و اکثر علما بر جواز نجاست محرم اند اگر موی مشکسته نشود و تنقی علیّه - محسن عثمان  
 رضی الله عنه حدیث عن رسول الله - حدیث که عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نقلی از ابن  
 ادا اشکی علیّه و هو محرم - و رقی مردی که چون شکایت کرد و سر و چشم خود را یعنی چو این پنهان او بدر آید -  
 تمام بجا الصبر - تفصید کند سر و چشم را به صبر و قید غنیه انفاست - ست اگر یک چشم نیز بر آید و دست  
 است به طریق اولی و صبر به فتح صا و کسر موحده و سکون آن جایز نیست مگر در ضرورت شهر صبر داروی  
 تلخ شهر و دست که در و چشم را بدان و واکند و در و چشم و تفصید و تفصید جواحت بنین است بظاهره  
 یعنی بعصابه و نمادون دار و را بر جواحت نیز گویند اگر چه عصابه بسته نشود و ظاهر آن است که مراد اینجا بستن  
 عصابه باشد زیرا که دوسه می پوشد خبری که از روی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بگو  
 ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم و عن امم الحنفیه - صحابه است حاضر شد  
 حجه الوداع را - قالت رایت اساتمه فی بلاد واحد بها اشد خطام ناقه رسول الله - گفت ویدم اسامه را  
 را رضی الله عنهما و یکی از این دو کس گیرنده بود و هزار ناقه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الاخر را فاع تو پیغمبر  
 من الحمر - و دیگر بردارنده بود و خانه خود را که می پوشید آنحضرت یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب شقی را  
 العقبة تا آنکه می کرد و آنحضرت حبره العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده باشد تلخ چیزه بر سر وی  
 را بخند و دلیل است بر جواز استظلال مرحوم الطائی گفته که این قول اکثر علما راست و مالک و احمد کس در  
 سید ارند آنرا سر و اسلام و عثمان کعب بن عجره - نعم عین معله و سکون جمیع در اصحابی انصاری است از آنجا  
 شجره گویند که او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباد بن صامت یا را و بود روزی بر و سه و آمد دید که بت را  
 پرستیده از خانه بیرون آمد و عباد بن صامت و در خانه او درآمد بت را به شکست و چون کعب درآمد بت  
 را شکسته دید چشم آمد و خواست که در شتم ابن صامت کند باز تفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی  
 می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر به و هو بالحدیثه یلیل  
 ان یدخل مکة - روایت میکند که آنحضرت گذشت بر دوسه و می تا آنحضرت در حدیث بود پیش از آنکه در آید  
 بکه و هو محرم و هو یوقد تحت قدر - و حال آنکه کعب محرم بود و دوسه آتش می افروخت زیر و گی - و انقل  
 متناهی علی وجه - و پشاهای اقبادند بر دوسه و - فقال اتو ذیک هواک - پس گفت آنحضرت  
 آیا آزار میکنند ترا شپشها - تو - قال نعم - گفت کعب آرسه آزار میکنند - قال فاحلق راسک - گفت  
 آنحضرت پس اگر آنچنین است تبرایش سر خود را - و العلم فر قاین سته ساکین - و نحو وان قسمت کن  
 فرق را میان شش مسکین - و الفرق یفتح الفار ثلثه اصع - و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است



از گندم بدو و اصع جمع مساع و اصل بود و اصع قصب که روزه اصع خواهر خاله او و جمع و از میکنند و او هم شصت ايام --  
یا زوزه وارسه روزه او و نسک -- بضم سین بلفظ امر نسکیه -- یا فح کن فو سجده -- متفق علیه

**الفصل الثانی - عمن ابن عمر** - رضی اللہ عنہما انہما مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نبی النساء فی احسن  
 عن القناتین والقیاب وامن الویس والحق ان من القیاب ترجمہ این از حدیث ابن عمر و فصل اول  
 ظاهر شد۔ و القیاب بعد از آنکه حاجت من الوان القیاب۔ و باید کہ بیوش۔ بعد از بر آمدن از احرام بہ حجہ  
 دوست دارد کہ انکشاف جامہ ہا و بیان کردہ آنرا بقول خود۔ معصفا و خدا و علی او سر او را بلی او تمیص او و خفا  
 فی الصراح عصفرا رنگ مسطح معصفا معروف و وز نجاسہ ہجہ و زنا کے نیز نوعی از جامہ دور قاموس گفتہ عصفرا بہ  
 معروف است معصفا جامہ رنگ کردہ شدہ بآن بہت معروف و علی زیورست اور انیز داخل لباس اعتبار کردہ  
 رواہ ابو داؤد۔ و عمن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کان الکلبان یسرون بنا۔ بودند سواران کہ می گذشتند  
 ہا۔ و عمن مع رسول اللہ۔ و ما یعنی زوجات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم حرات  
 محمد بودیم۔ فانما حاروا انبساط احدنا جلبا ہا۔ پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگذاشتند  
 از پیش ما فرود می نشست یکی از ما ہا و فرود آمدن را سماع علی و جہا۔ از نہر خود بر روی خود و لفظ جانہ و  
 همچنین واقع شدہ است از جوار و بر سن اہل داؤد و در مساجح جاؤنہما از مجاوزت و در بعضی الفاظ جاؤنہما  
 صلوہ و فال ترجمہ نیز آمدہ فانما حاروا پس چون میگذاشتند از پیش ما گذشتہ۔ و در میگذاشتیم ما چارہ را  
 از روی و میکش ویم۔ و می را و بر ہنہ میگذاشتیم۔ رواہ ابو داؤد و لابن ماجہ معنہ۔ عمن ابن عمر  
 ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان بدین - فتج یاتونہ بیدال - بالزیت و ہجوم۔ بود آنحضرت طلا میگذاشتند  
 زیت طلا بر خود و حال آنکہ روغن ہجوم بود غیر البقت۔ اما زیت غیر مقت۔ یعنی غیر الطیب۔ زیت خوشبو  
 نگذاشتہ شدہ و بقت نفہم ہم و تشدید تاریخی کہ ریختہ شدہ در روی ریاحین یا آبنجہ شدہ بر روغنہاے خوشبو  
 وقت و بقت سدر و عمن در گل پودرون و نزد امام ابو حنیفہ زیت مطلقا از طیب است زیرا کہ اصل او  
 کزہ قالوا۔ رواہ الترمذی

**الفصل الثالث - عن نافع** - ان ابن عمر رضي الله عنهما وجدا انفردا - روايت است از نافع كه مولاي ابن عمر  
كه ابن عمر بافت مردى و سرافور و فقال - پس گفت انقلى على ثوبى يا نافع - بنيد از پير من جابه را اى نافع  
كه سرى من نافع مىگرد - فالقيت عليه برئا - پس انداختم بر بالاى ابن عمر بر نسي را - فقال تلقى على ثوبا  
وقد نى رسول الله - پس گفت ابن عمر آيى اندازى بر من اين را و حال آنكه بتحقيق نى كرده است بغير خدا  
صلى الله عليه وسلم ان يلبسه الحرام از انيكه پوشد بر نفس را و هم ظاهر اند سبب ابن عمر احتياط بخيط بود و مطلق بر نفع

که پوشند و سابقا معلوم شد که اگر فحشاء پوشند نه بر وجهی که متعارف و رایج است بایکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرد  
 و انکه اعلم - رواد ابو داود - و عن عبد الله بن مالک ابن عقیله - مالک بن عقیله است و این صفت ثانیة عبد الله  
 و عقیله بن عبد الله بن مالک است و انکه نام پدر اوست و اگر بجهت تنوین بخوانند لازم  
 آید که عقیله مادر مالک باشد و مالک زوجه اوست و این را در وضع دیگر ذکر کرده ام قدس سره - قال اجماع رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و هو محرم - خون کشید و آنحضرت و حال آنکه و سه محرم بود - علی الجمل - بفتح لام و سکون حای ملام  
 و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت - من طریق مکه فی وسط راسه - خون کشید  
 در میان سر خود وسط را اینجا بفتح یاء و فتح کاف و اندر مرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است  
 و گفته اند که این غسل بر ضرورت است زیرا که بجهت قطع شعر خواهد بود اگر در بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست  
 جائز است بی فدیة - یفق علیه - و عن انس بن مالک قال اجماع رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو محرم علی ظهر القم  
 حجامت کرد و آنحضرت و حال آنکه و سه محرم بود بر پشت پا - من رجع کان به - از جهت در و سه که بود در پشت  
 پا و پا جاسه موی نیست غالباً و بار بود آن در و سه هم داشت رواد ابو داود و انسائی - خون ابی رافع  
 مولا را آنحضرت و وی نخست غلام عباس بود که بخت نبشید قطعی بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانید  
 از او شد کرد و حاضر شد احدی و خندق را ناامش بعضی معصب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام  
 او پیش از بدر بود و لیکن در بدر حاضر نشده - قال ترویج رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونه و هو حلال -  
 حکام کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود و نبی بها و هو حلال - و دخول کرد آنحضرت میمونه را حال آنکه آنحضرت حلال بود  
 و گفت اما رسول بنیها - و بود من سیانجی میان آنحضرت و میمونه - و رواد احمد و الترمذی و قال ابی هریرة بن

## باب المحرم

بجنت البقیة - به آنکه صید کردن محرم و رواد لودون و سه و دیگر که با بید و اشارت کردن بدان حرام است  
 باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگردد و خبر اما در خوردن محرم صید تفصیل است اگر خود صید کند  
 یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا باذن  
 و سه و اینچنانکه در ابواب و اقوال است مرعانا و مذنب بعضی صحابه و تابعین و من بعد هم و ابن عباس و طاووس و غیر  
 آن است که حرام است بر محرم اکل صید و مطلقاً بیل اطلاق حدیث معصب بن جثامه که باید و مذنب مالک و سه  
 و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی بر او سه صید کند باذن و سه یا باذن و سه حرام است و  
 اما اگر غیر محرم صید کند بر او سه خوردن بر او سه حرام است و اگر حلال است و مذنب امام ابی حنیفه و شافعی  
 و سی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم و دیگر اما دام که خود صید کند و امر بدان نکند و ولایت و اشارت

و اعانت بران نماید و سب یا محرم دیگر اگر چه برای وحی میزد کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران ولایت داد این  
تحریر مذاهب و احادیث و درین مجیب ظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعاده این را به تفصیل هر چه  
نماز استیناف کرده شده است آنجا باید نگریست و الله اعلم

**الفصل الاول - عن الصعب -** بنحو صا و سکون عین معتمین - بن جثامه - نفتح جیم و تشدید ششقه صحابی  
ابن عباس از دوسه روایت و ادوات فی خلافة ابی بکر الصديق رض - انه اهدى رسول الله روایت است از دوسه  
که دوسه بنیه آورد و برای پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم حمار او خشیام گور رخ را که شکار کرده بود - و هو بالابوار - و  
آن حضرت در ابواب و نفتح غمره و سکون موجد - او بود آن - یا در و دان بود و نفتح و او تشدید و ال نام و نفتح  
است میان که و در بنیه نزدیکی بر بنیه و میگویند که قبر عبد الله و الد اخضر در ابواب است و ابن الصعب ابن جثامه و انجا  
ساکن بود و عمر علیه - پس بگردانید اخضر بر دوسه و قبول نکرد - فلما رمی مانی وجه - پس هنگامیکه دید اخضر  
چیزه را که دوسه دوست از ناخوشی و انفال و اندوه از قبول کردن آن حضرت بدیده او را - قال - گفت  
اخر حضرت - انما نرده عليك الا ان احرم - بدرستی که باز نگردانیده ایم آنرا به تو که بحجت آنکه ما محرمانیم و حریم بنشین  
جمع حرام است بکسر یعنی حرام گذاشتن القاموس در صحاح گفته که جمع حرام است - متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر  
این حدیث در آن است که الصعب بن جثامه حمار خوشی زنده به بنیه آورد و محرم را جانزند نیست قبول آن و لیکن  
سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که به یحرم حمار و شش  
بود پس در روایات مسلم آمده که به یحرم حمار خوشی را که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شش حمار را  
و شش بکسر به هر چیزه و در روایتی آورده عضوی از دوسه و در روایتی پاسبی او را پس بفرماید این روایات

درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود - و عن ابی قتاده - رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
روایت است از ابی قتاده صحابی که مشهور دوسه بیرون آمد همراه اخضر و این در عام حدیث بود در سب  
ششم از هجرت - فتختلف مع بعض اصحابه و هم مخرمون - پس پس نماند و بو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران  
و سب محرم بودند - و هو غیر محرم - دوسه محرم نبود - فزاد حمار و خشیام قبل ان سیراه - پس دیدند یاران که  
حمار خوشی را پیش از آنکه به بنیه دوسه اندازد - فلما راوه ترکوه - پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را  
و ولایت و اشارت نکردند بدان - حتی راه ابو قتاده - تا آنکه دید آنرا ابو قتاده - فركب فرسالة - پس سوار شد  
ابو قتاده اسب را که مراد او بود - فسالهم ان بنا و لوه سوطه - پس سوال کرد و ایشان را که به بنیه بدست و  
تا زبانه او را بعضی گفتند که مراد سوط اینجا سیف است و در بعضی روایات یا سوط ریح نیز مذکور است -  
قالوا - پس آیا آوردند یاران از او و ان سوط بدست دوسه بحجت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید -

فتاویٰ کہ پس فرود آمد ابو قتادہ از اسب پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و ریح را محمل علیہ پس حملہ آورد و  
 تباخت بر چار و خشی نغیرہ۔ پس پے کرد و بیفکند و گشت او را نیم اکل فاکلوا۔ پس خورد ابو قتادہ پستہ خوردند یاران  
 و سے نیز رفتہ بوا۔ پس پشیمان شدند بعد از خوردن کہ چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتادہ پاره  
 گوشت را نگاہداشتہ بود۔ فلما اورکوار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سائوہ۔ پس ہنگامیکہ دریافتند آنحضرت  
 را و بلازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن کہ را و ابو خوردن  
 آن یانہ۔ قال اہل مکہ منہ شیء۔ گفت آنحضرت آیا بہت باشند از ان چیزے۔ قالوا معنار جید۔ گفتند بابا پامی او  
 و در روایتی باز و سے او۔ فاختہ بالنبی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاکلہا۔ پس خورد یک  
 آنرا متفق علیہ فی روایتی لہا۔ و در روایتی مرخا سے و سلم را بر دو آنچنین آمدہ کہ۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم قال۔ پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود۔ انکم احدا مرہ ان تحیل علیہا۔ یا شما از بیج کی بود کہ اگر کرد  
 ابو قتادہ را کہ حملہ کند و تبار و او بروے۔ او اشار الیہا۔ یا اشارت کردہ باشد بجانب وی یعنی اعانت  
 کردہ باشد بوجہی از وجوہ بر شکار کردن آنرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکردہ۔ قال فکلوا ما بقی من لحمہا۔ گفت آنحضرت  
 پس خوب کہ دید کہ خوردید و خوردید آنچه باقی ماندہ است از گوشت و سے این حدیث دلالت بر اباحت میکند  
 ما دمی کہ خود مید کردہ یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکردہ است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً  
 دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آمدہ و لابد بعضی ناخ بعضی خواہ بود و قد حقق فی موضعہ  
 و عن ابن عمر۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خمس لاجناح علی من قتل فی الحرم و الاحرام۔ پنج چیز اند کہ گناہ  
 بر کسیکہ بکشد آنرا در زمین حرم اگر چہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بہ تخفیف را موش۔ و الذباب۔ ذراع  
 و الحدادۃ۔ بکبر حاف و فتح و ال و ہمزہ بر وزن غلبہ جانورے معروف است کہ آنرا علیہ از میگویند و در صراح خاشاک  
 و العقرب۔ و کثر دم۔ و الکلب العقور۔ و سگ جراحات کنندہ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا  
 ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحلال و الحرم۔ پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشتہ میشوند  
 در زمین حل و حرم و میکشد آنرا حرم۔ الخیۃ۔ مار۔ و الذباب الاقبح۔ بوجہ وقافت نافع بیشہ کہ سیاہ و منقبہ  
 میباشد و در پشت و شکم و سے سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصراح بقع پسگی در مرغ و وحش  
 در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ و علی ابائہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم کہ گویا من می بینم سبے کلب القبع کہ وہاں می اندازد و در خون اہل بیت من و بود و شمر خون اہل بیت  
 و الفارۃ۔ و موش۔ و الکلب العقور۔ و سگ گزندہ و الحدادۃ تصغیر حدادہ است کہ در حدیث سابق مذکور  
 شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر کی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب مذکور شد نه چیه و در حدیث الاحق برعکس و خواب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی موصوف باقیع و گفته اند که مقتول در محل و حرم که قاتل و سعه محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موزیات را حکم مبین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقوراند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مرایشان را و هر موزی را جائز است قتل و در محل و حرم و اقل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در محل جائز است نزد شافعی و نزد اگر در حرم کرده باشد یا بنا به حرم بوده تنگ ساخته شود بر و س محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کرده شود و بعد زنده شود

**الفصل الثانی - عن جابر - رضی الله عنہ - قال سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لکم الصيد لکم فی الاحرام حلال ما لم**

تصیدوه - روایت است از جابر که آنحضرت گفت گوشت شکار مرثی را در احرام حلال است اما دام که صید کنید شما که محرمید - او صید لکم - یا صید کرده شود بر اے خاطر شما اگر صید کننده محرم نبودند بهب مالک و شافعی این و این متوسط است میان دو مذہب دیگر چنانکه مذکور شد رواه ابو داود و الترمذی و النسائی - و عن ابی سیرہ

رضی الله عنہ صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر - گفت آنحضرت که طغ از شکار و ریاست دینی حکم و س

حکم صید بحر است و آورده است که جراد از پنبی افشادن ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد و از ماهی مانند

که کما پس می اندازد ایشان را در یا با صل و پرورش می یابد و این حدیث تجویز کرد و بعضی از علما که صید کنند

او را محرم زیر آکه و س صید بحر است و صید بحر حکم قول حق سبحانه و اصل لکم صید البحر ما قتم حراما حلال است اما

که یک تجویز میکند میگوید که و س صید بحر است که استقرار و در انجام است و بقیه میکند و زمین و قوت میکند

از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید

بحر گفت مراد آن است که در حکم صید بحر است در محل اکل بی زوج و تنکیه و الله اعلم - رواه ابو داود و الترمذی

و عن ابی سعید - الخدری رضی الله عنہ صلی الله علیه وسلم قال یقیل الحرم السبع العادی فرمود بکشد

حرم درنده حمل کند بر او و س در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و عن

عبد الرحمن - بن ابی عمار - نفع عین حله و تشدیدیم تا بی است کی قرشی عابد بود شغوف و بیاد است مشمول

عفت و سلامت - قال سالت جابر بن عبد الله عن السبع الصید ہی - گفت پرسیدم جابر را از صید نفع

مجره و شتم موحده حیوان معرون که آنرا اگر گرفتار گویند آیا شکار است و س که حرام است قتل آن محرم را - قال اما

نعم - پس گفت جابر آری نفع از جهات شکار است - فقلت ایوکل - پس گفتم من آیا خورده میشود در حلال است

خوردن آن - فقال نعم - پس گفت جابر آری خورده میشود - فقلت سمعت ابن رسول الله یسئل گفتم من

آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال نعم - گفت آری شنیدم از آنحضرت - رواه الترمذی و النسائی و الشافعی و قال الترمذی نه حدیث حسن صحیح - بعد آنکه اختلاف کرده اند و ابحاث کم ضعیف است

ابی وقاص آمد که در سه میخورد و از ابن عباس نیز باحث آن مروی است و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمی کرده اند هر زنی ناب از سباع و حدیثی در کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگویند که ضعیف مخصوص است از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر و الله اعلم - و عن جابر رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن التبع قال هو میده - گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضعیف که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جناحیه ثابت میشود گفت آن حضرت ضعیف صید است - و یجعل فیہ کبش اذا اصاب بالحرم - و میگردداند و میده بر محرم و در خجای آن پیچقار را وقتی که برسد و بکشد آن را محرم - رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و عن ج - و تیهه لفهم غای بمجه و فتح زای - بن جنلی - پیستجیم و سکون زای بعد از و سه بهره و فتح جیم و کس زای و بیان میگویند بعضی تشدید زای میخورند بی یا - قال سألت رسول الله - گفت پرسیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم عن اکل التبع - از خوردن ضعیف - قال او یا کل التبع احد - گفت آنحضرت آیای خوردن ضعیف را هیچ کی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را بخورد - و سألته عن اکل الذئب - و پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ - قال او یا کل الذئب احد فیه غیر - گفت آیا میخورد ذئب را هیچ کی که در وی نیکی است - رواه الترمذی و قال لیس اسناد به بالقوی -

المحصل الثالث - عن عیبه الرحمن بن عثمان التیمی - عبد الرحمن بن عثمان بن عیبه الله صحابی است برادر زاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیتة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح گفته شد با ابن زبیر در روز - قال کتاب طلحه بن عبید الله و نحن جرم - گفت بودیم با طلحه و حال آنکه با محرم بودیم - فابدهی لطلحه پس بدید آوردن شد براس طلحه پزندگان پنجه - و طلحه را قد - و طلحه خوابیده بود - فنامن اکل - پس بعضی از کسی بود که خورد - و نامن قوبع - و بعضی از کسی بود که بر بنیر گاری نمود و بخورد - فلما استقیظ طلحه و افاق من اكله - پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورد و بودند قبول موافقت کرد با ازان چیزیه که باقی مانده بود بخورد - قال فاکلناه مع رسول الله - گفت طلحه پس خوردیم با آنرا با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم یعنی بهاس آنحضرت نیز اید کرده بودند و بخورد زیرا که براس ایشان صید کرده بودند و این تاویل کسی است که میگویند بخورد محرم از آنچه برای وی صید کرده باشند ظاهر این مطلق است و توریج کسی که بخورد و بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در ولایت یا اشارت و اعانت و الله اعلم

### باب الاحصاء وفوت الحج

حصه واحصاء منع و حبس و بازداشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی حصه المرض ادا سلطان میگویند و قتی که باز دارد بیماری یا بادشاه منع کند از کار و مقصد سه که دارد و هم چنین میگویند حصه جم الله همین

معنی و چون محضت در محرم تنوا نیست به مقصد رسید جانزست اورا که از احرام برآید لیکن انتم نشسته میگویند که احصاء نمی باشد مگر بعد و چنانکه در واقع حدیثیه شده و مرضی نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر بعد زائل و حج فوت شد برآید از احرام بعل عمره و نزد احصاء بر مرض نیر می باشد و در حدیث آمده است که کسی انگشت یا شکست پاسه او برآید از احرام و بر دست در سال آید و درین باب خلافی دیگرست و آن اینست که بر می میفرستند نزد ابجرم زیرا که شناخته فاشه است ریختن خون قربت و جهاد و جزو زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعییه موتون نیست جسم و ذبح کنند همانجا که محض شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم هم در حدیثیه ذبح کردند و حدیثیه از زمین حل است و آبش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان بر می راجع پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیثیه پاره از حل و پاره از جسم است پس شاید که ذبح در جسم کرده باشد و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیثیه اکثرش از جسم است و خلافی دیگر آنکه چون محض شود قضا و نزد شافعی قضا نیست تسمیه بعمرة القضا و غیر مذہب ماست و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است۔

**الفصل الاول** - عن ابن عباس رضی قال احصر رسول الله صلی الله علیه و سلم فحلق رأسه و جامع نساره و محرمه گفت ابن عباس احصاء کرده شد آنحضرت یعنی در حدیثیه و منع کردند مشرکان که او را از درآمدن بکعبه و عمره گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد و سر مبارک خود را در جماع کرد و از آن خود را و محرم کرد و شتران خود را که همراه داشت حتی آنشتر عا قافلا - تا آنکه عمره کرد سال آئیده بقتضای صلی که باطل مکه واقع شده - رواه البخاری - و عن عجمه السمری عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بهره پس نزول کرد آنحضرت بحدیثیه - فقال كفار قريش و ون البيت - پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش از دخالت کعبه فخرانی پس نحر کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم به ایاه - به یای خود را که همراه داشت و حلق کرد آنحضرت - و قصاص اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق کردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در سر آمدن از احرام بجهت عشم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و حلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند و بعضی و قصر کردند یعنی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند - رواه البخاری -

**و عن المسور** - بکسر میم و سکون سین و فتح واو - بن مخوشه - بفتح میم و سکون خای معجمه و - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان يحلق و امر اصحابه بترك - نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهودست و در برابر گفته که نیست حلق یا تقصیر و احصاء و - قول ابی خنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نگردد جزا نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد و عام حدیثیه و ایشان میگویند که حلق قربت



و عبادت بر تقدیر نیست که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از آنکه نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام بر عمریت بر انصاف و الله اعلم - رواه البخاری - وعن ابن عمر رضی الله عنه قال ایس حکم سنه رسول الله گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - سنت آن است که ان جس احدکم عن الحج طواف بالبيت و بالصفاء المروءه - اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصف و مرده یعنی عمره کند - تم صل من کل شئی - بیشتر حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود - حتی حج عاقلان باشد تا آنکه حج کنند سال آینده - فیه می - پس نوح کند هر سی را - اولیوم ان لم یجد بهیا - یار و زده دارد و اگر نیابد بهی را و درین حدیث بیان احکام احوال و گویا بعضی مردم جاہل بودند بآن یا جاهلی میکردند در آن پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حجر و طواف کرده شود از حج عمره بر او از احرام بر آید و بعد از آن حج را نفا کند - رواه البخاری - وعن عائشہ رضی الله عنہا قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فہاء بنت الزبیر - گفت عائشہ در آمد آن حضرت بر فہاء بنم فہاء و تخیف موجد و یلین مہلہ بنت عم آن حضرت است و زبیر بن جہد المطلب یکی از احکام اوست که بشرق اسلام مشرف نشد و فہاء صحابه است از مہاجرات آن حضرت بود و آمد - فقال لعلک اردت الحج - پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلافی و تلافی قالت - گفت فہاء آری اراده حج دارم و لیکن - والله ما جدلی الا رجعت - بخوایسوگند نمی یایم خود را اگر بسیار در دو تن یعنی در خود وضعی صحابہم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یا هم یا نه و حج فہاء بنم در دو کعبه در دو تن چنانکه در دو در و در - فقال لہا جی - پس گفت آن حضرت مر فہاء را حج کن یعنی احرام حج بپوشد - و ثم طلی و طلی - و شرط کن و گویا - اللهم علی من حیث یشتئی - خدا یا مکان بر آمدن من از احرام من بآنجا است که جس کنی و باز و از منی تو مرا و آنجا محل بفتح میم و کسر حاکمان یا زبان حل - متفق علیہ - و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق احصاء بر من لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصاء نیست مگر بعد دو میگویند که اگر من هیچ تحمل بود اختیار به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط بر آنست تحمل است که اگر اشتراط نبود می متأخر باشد تحمل تا رسیدن بهی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از خبر بهی تحمل متیو اند که در بعضی است مذہب ابی حنیفہ و هر که موافق است بر آنست در تحقق احصاء بر من و بعضی گفته اند که جائز نیست تحمل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بفہاء و الله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکند و حج و قول و سے در حدیث سابق ایس حکم سنه رسول الله بجهت این است و ازینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصاء از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنہما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه

ان یسبوا المدی الذی نحر و اعلم الحدیث فی عمره القضا بر وایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را  
 که تبدیل کنند بدی را که نحر کرده اند و رسال حدیبیه و عمره قضای بی سابقه و وقت احصاء نحر کرده بودند رسال آینده  
 که عمره قضا بجا آرند بدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که بدی احصاء فرج کرده نمیشود مگر در حرم  
 چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و این بر تقدیر است که نحر در حدیبیه و غیر حرم بود ظاهر است و اگر گوئیم حدیبیه  
 نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثر شش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجهت ثبوت  
 و ادراک فضیلت است تا نیا و امر بر اسس استجاب است - رواه ابو داؤد - و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است  
 که در ذیل ضعیف و فی سنده محمد بن اسحق - و عن حجاج بن محمد و الانصاری - صحابی است معدود در اهل مدینه  
 و حدیث و سنی نزد مجازین است و ایت کرد از وی عکرمه و جزو سنی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 من کسر کبریک شکسته شود بافظ مجهول یعنی پای او - او عرج - کبر بافظ معلوم بالک شکسته شود - فقد حل پس  
 تحقیق ملال شد یعنی باید که از احرام برآید - و علیه الحج من قابل - و بر و است حج از سال آینده  
 این حدیث نیز در الت دار و بر آنکه احصاء بغیر عدوم میباشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و تقیید بافته  
 تکلف است - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و زاد ابو داؤد فی روایه احمری  
 و زیاده کرده است ابو داؤد و در زرایث و غیره - او مرض - یا بیمار شود - و قال الترمذی فی حدیث  
 حسن - و در نسخ حسن صحیح - دلی المصباح ضعیف - و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و قوی شستی  
 گفته که حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته که مر این حدیث را تمه است از قول عکرمه و وی سیکه  
 از راویان حجاج بن عمر و است و آن قول این است که گفت قد ذکر ت ذلک لابی هریره و ابن عباس  
 عکرمه میگوید که به تحقیق ذکر کردم من آنرا امر ابی هریره را و ابن عباس را که حجاج بن عمر و همچنین میگوید  
 نقلا صدق پس گفت ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است و عن عبد الرحمن  
 بن یعمر - بفتح تخانیه و سکون عین فاعله و فتح میسم - القیدی - کبر و ال فاعله سکون تخانیه صحابی است  
 که نزول کرده و کوفه و وفات یافت به خراسان - قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الحج عرفة -  
 گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفة است یعنی ملاک حج و معظم ارکان و سنی و قون است  
 بعرفه اگر چه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد - من اورک عرفة  
 لیسبه جمع قبل طلوع الفجر نقد اورک الحج - سیکه در یابد و قون عرفه را در شب مزدلفه که شب و هم از  
 ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس به تحقیق دریافت حج را اول وقت و قون بعرفه بعد از زوال  
 رفقه و هم است و آخره بی تا طلوع فجر عید است یعنی قون ستادان در آن را و است اگر چه کیا عت بود و اگر چه در خواب باشد اینجا سکه است

می آید که یکی در جنود و آخر شب و آنجا رسید و ناز عشا نگذاشت و دوست بخشنی که اگر توقف کند ناز از دست رود  
و اگر عقید ناز شود چو برست نیاید چه کار کند ناز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند ناز کند که افضل عبادت است  
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضا است و عسرتی تمام و شقته عظیم است و هو الخت را یام شتی ثلثه - روزهای شنبه  
است یا زده و زده و سینه و کتافها را یام تشریق گویند درین سبب روز دوشنبه باید بود و دوشنبه باید کرد و نمون تعجل  
فی یومین فلا اثم علیه پس کسیکه شبانی کند و در روز آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ بزه بود  
و نیست در و سه ترک واجب و من تا آخر فلا اثم علیه و کسیکه پس ماند و روز سیزدهم هم بایستد پس نیست  
بسیار بزه بود و نیست در و سه از کتاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و چون اگر چه توقف و تاخیر  
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول نیادت ثنقت و آورده اند که اهل جاهلیت و در سوره بود و ندیدیم  
تجلیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اثمی  
و حرمی نیست - رواه الترمذی و الواد و الدارمی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حديث حسن

### باب حرم مکة حرمة الله تعالى

حرم مکة زمینی است که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او خدا است و حکم آن  
بجهت تعظیم و تشریف و تقسیمه بحرم بجهت آن است که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی و در و سه  
بسیاری از آنچه حرم نیست در غیر و سه و سبب تحیم بعضی گفته اند آن است که چون آدم علیه السلام را بن زمین  
فرستاد و ترسید از شیاطین تا ملاک نکند او را پس فرستاد و سه سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسپانی وی کنند  
پس درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکة و مواخت ملائکه بود -  
حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا و در وقت نبای  
کعبه نهاد و روشن گشت بوسه درین و شمال و شرق و غرب و سه پس هر چه از زمین روشن شد بجز حرم  
شد و حدود حرم را علامات است و آن مناره است که بنا کرده شده اند در جمیع جهات و در جانب حرم و در  
که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلات جبریل علیه  
بعد از و سه یعنی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد و بعد از پدرش و بعد از و سه و گفته اند  
عذران بن اوس اول کسی است که نصب کرد و انصاب حرم را در وقتیکه رسید که مندرس نکرد و حرم و بعد از وی  
حضرت عیسی که بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح پیتر عمر بن الخطاب پیتر عثمان  
بن عفان بعد از و سه معاویه بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیک تر اند  
همه جانب تقسیم است و در تاریخ مکه هر را تفصیل بیان کرده است و الله اعلم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا یجوز لکون  
 جهاد وینة - گفت آنحضرت روز فتح مکة نیست هجرت و لیکن باقی ست جهاد و نیست بیاننش آن ست که هجرت از مکة  
 بدینہ فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بدینہ و چون  
 فتح شد که شطع گشت آن هجرت که فرض بود بر کسی که دارد الحرب نماند و لیکن باقی ماند هجرت از ديار کفر به ديار اسلام  
 از براسه صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جهاد و نیست یعنی باقی ماند جهاد که در آورده  
 شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه توت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیست و نیک کردن آن در عمل  
 و دین نیز معنی هجرت است یعنی ترک هوا سے نفس و پیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه فی  
 کروی شایع ازان - و اذ استغفرتم - و چون خوانده شود و بر آورده شود براسه جهاد یعنی حکم کند امام که برآید  
 بجنگ کافران و نصرت دهد مسلمان را - فالفروا بهن برآید و اجابت نماید و آتشال کینه امر او را - و قال  
 یوم فتح مکة - گفت آنحضرت روز فتح مکة - ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض - بدرستی که این شهر  
 یعنی مکة حرام گردانیده است او را خدا تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی سه چند در آن روزی که پیدا  
 کرده است آسمانها و زمینها یعنی تحریم و نهی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست ازان قبیل که حادث بود  
 و مخصوص باشد بشیریتی و دن شریعتی یا مردان آن ست که این زمین را در وقتیکه پیدا کرده است محرم کرده شده  
 است و این صفت در و سه نهاده اگر گفته شود که در باب حرم المذنبه بیاید که ابابهم عم حرام گردانیده که راوست  
 است او را حرم و من حرم گردانیده ام بدینہ را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن و سه قدیم باشد وجه نهاد  
 آن بابابهم علیه السلام چه باشد بواجبش آنکه اسات و تحریم بابابهم علیه السلام از جهت آن باشد که و سه رسانید  
 و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم شریعت و احکام خدا تعالی ست و حکم و سه قدیم ست و انبیا صلوات الله  
 و سلامه علیهم رساننده آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور یا آسمان در وقت طوفان نوح عسم  
 و مندر رس و طمس گشت عمارت که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمه نه او و گشت شریعت  
 متر و کعبه تا آنکه احیا کرد او را بابابهم علیه السلام - فهو حرام بحرمه الله تعالی یوم القیمة - پس این بلای حرام  
 بحرام گردانیدن خدا و سه تعالی نماند قیامت - و انه لم یکن القتال فیہ لاحد قبله - و بدرستی شان این  
 که هرگز حلال نگردد کارزار کردن و راین بدم پیچ کی را پیش از من - و لم یکن لی الا ساعة من نهار - و  
 حلال نشد مرا اگر یک ساعت از روز شاریت ست بوقع قتال از خالد بن الولید و لابان با مردان  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و این اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست میگویند که فتح مکة بقره  
 و غلبه است که آنرا در کتب فقه غنوه میگویند و در مذهب شافعی و بروایتی از احمد آن ست که فتح

او صلح است زیرا که ایشان شش می نمودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و بعد از دخول خالد رضی الله عنه و تعرض بعضی مشرکان به او را اعتذار آنحضرت بجلال شدن قتال مرا و ساعتی صبح است و وقوع قتال و فتح عنوه رفته و خلفه آن است کسیکه میگویی فتح عنوه بود و جائز نمیدار و غرض وقتن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را زیرا که آنحضرت گرفته اند از آنکه در وقت گرفتار و اندید میان مسلمانان و کسیکه میگویی صلح بود و تجویز میکنند مع و اجاره زیرا که این تجویز آن ملک مداحیان اوست و باقی است بر ملک ایشان - فهو حرام بجمعه الله الی یوم القيمة - کما یزید باین تقریر و تأکید است - لایعنه شکوه - بریده نشود و خارا و چه جای اشجار و در بریده گفته که هر که خشیش درم یا درخت از آنکه بر آن ملک نیست و غرضه است بر و است قیمت آن اگر آنچه خشک شده از آن دور آنکه خشک شدن آن است زیرا که نامی نیست و چنانچه نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خود امام ابو یوسف گفته باکی نیست به چیدن این جهت وجود ضرورت و لغو ربيع و داب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث است و نیز برداشتن آن از اصل ممکن است پس ضرورتی نباشد و از فرستنی است چنانچه در حدیث بیاید و جائز است قطع او در آن است زیرا که امر است نیز مشغنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و از امام شافعی و هر که موافق او است جائز نیست و این را که در کتب امام احمد و مذنب امام احمد میجو ند سبب است و شیخ امام اجل غارون و اوزع با رعایت بعد از این که از غایت غرض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مروی بود که وی را احمد سقا میگویند روزی کلی از مردم آن روزه به است مای میداد به تقدیر آن می سر شد و آن را بوی کردیم و بوی کردن الهی در پیش ما و در پیش ما و در پیش ما رسید و از انواع بهر و چشم بر آمد و در روز بر و زیاده شد تا رسید بجایی که رسید اشارت بر روزه و لا ینف صیده - در اینده در بخانیده نشود و شکار او و چون تغییر حرام شد قتل و آلودن بطریق اولی حرام باشد اگر تغییر کرده ام در نقاشی از سکون تلف شد ممانین گردد - و لا یلقط لقطه الامن عرفه ما - و بر نذر و بر نذرین اقاده و حرم لا مگر کسیکه تعریف کند و شناساند از این در نقطه حرم نیست مگر تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا مالک دیگر و در تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است و تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را باید بدید اما اینجا بد یعنی در نقطه حرم خبر تعریف و این اطر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان لقطه حرم و غیره و آنرا مکن و مذنب و نیز همین دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که در او شده اند و لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید انشاء الله تعالی و میگویند که معنی قول و من الامن عرفه ما و بر نذرین حدیث آن است که تعریف کند تا یکسال در است چنانکه همه جا میکنند و مخصوص با یام مدیم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم که فایده خاص اوست و اگر حکم لقطه و من حکم لقطه سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینم قدر به - و لا یجملی خلافا - و بریده نه شود

علفت مردے و خلا مقصور علف تر و خشک خشک را گویند و قطع خشک نیز درست نیست زیرا کہ حکم شوک و از روی بعضی  
 خلا را بہر روایتی کہ در آن خلاست کہذا قال التوفیقی - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول اللہ (ﷺ)

مگر او خر کہ از آن استثنائات این میان خلا و او خر کہ بر عمرہ و سکون ذال حمہ نام گیا ہی مشہورست خوشبوی - فانہ یقتضی  
 و یہ کہ او خر برای آنکہ ان مردمست و بعضی روایات یقیناً قیون جمع قین ففتح قاف و سکون تحانیہ آنکہ

و صاحب نہایہ گفتہ آنکہ و زگر یعنی محتاج اند باو خر و گر گداختن آمین و زگر - و لیسو ہم و از برای خانہامی مردم  
 نیز کاسی آید کہ بدان سقف خانہ می سازند و در روایت صحیحین آمدہ فانما یجعل فی قبورنا و موتنا یراکہ ما سیکر و انیم

و خر را در قبر باو خانہ ہای ما او خر را عصب در میان گور ہا نیز می انداختند - فقال چون التماس کرد عباس استثناء  
 او خر را از آن حضرت وحی آمد پس استثناء کرد و فرمود - الا الاوخر - مگر او خر کہ رواست قطع کردن و در نہ سب

بعضی آنست کہ احکام مفوض بود بوی صلی اللہ علیہ وسلم ہر چه خواہد و برہر کہ خواہد حلال و حرام گرداند و بعضی  
 گویند با جہا و گفت و اول اصح و اظہرست و اللہ اعلم - و فی سوانید ابی ہریرۃ لا یبعد شجر با ولا یلتقط سنانا

الا تشد - ہذا رو بہ زمین افتادہ کہ را مگر تشد و انشاء تعریف گم شدہ کردن - و محسن جابر - رضی قال  
 سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا یحیل لاحکم ان یحیل بکۃ السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را کہ بیکفت

روایت مری را از شہاک بہر و در بکہ سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفتہ اند کہ کہ وہ است سلقا و  
 قول اول صحیح ترست و قول دوم علماءست زیرا کہ آنحضرت در عمرہ قضا سلاح در آمد لیکن کافران گفتند کہ انہا را در تراب وارد

و در زقیق نیز مسأ آمد - رواہ مسلم - و عن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل مکہ یوم الفتح  
 و علی رأسہ المغفر - روایت است از انس کہ آنحضرت در آمد بکہ روز فتح و بر سر مبارک و سے مغفر بود و کہ بر سر سکون

غیر مجہ و فتح فائزہ خود کہ در زیر کلاہ می پوشند کہ فی المصراح - فلما نزعہ جابرہ جل و قال ان ابن خططل  
 متعلق باتار الکعبۃ - پس ہر گاہ کہ شہید آنحضرت مغفرا از سر آمد نزد آنحضرت مردے و گفت کہ ابن خططل

فتح مجہ و ہذا آویختہ است سپردہ ہای کعبہ - فقال آتد - پس گفت آنحضرت بکش او را و ابن خططل نام او عبد اللہ  
 است و بعضی گفتہ اند غالب مرتد شدہ و مسلمانان را کشتہ گر بخجہ بود و آنحضرت را و مسلمانان را سجو بیکد و گفتہ اند

کہ او را و دواہ بود و غنیہ کہ بچہ مسلمانان یعنی سیکہ زد و نو و می گفتہ کہ درین حدیث دلیلست مرسئ را و او آ  
 است اقامت حدود و قصاص در حرم کہ چنانکہ مالک و شافعی و نزد ابی حلیفہ جائز نیست و جواب میدہند

کہ حکم ابن خططل بتشتی است چنانکہ از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم میشود - من دخل المسجد فہو امن کما آید  
 مسجد را امنست و نیز میگوید کہ باحت قتل و سہ در ساعت اباحت حرم بود و شاید کہ بر آورده

کشتہ باشند و اللہ اعلم یفتق علیہ بن و عن جابر رضی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل یوم فتح مکہ

در علیه غایت سودا در روایت است از جابر که آنحضرت در آمد و فرمود که و بر دوسه دینار سیاه بود و بقیه احوال در  
 بی احوال - رواه مسلم - درین حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن سواد چنانکه مذکور است و بعضی میگویند  
 سیاه نبود بلکه با سفال و من و سود و این سیاه نمی نمود زیرا که دلیل است بر آنکه واجب نیست احوال داخل شود  
 که را اگر آنکه نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی این است و جواب هر ضیق را آن است که حلال کرده شد و آنحضرت  
 براساعنی - وعن عائشه - رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یفرز ویش الا کعبه یفرز ویش  
 لشکره کعبه را خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و آنرا که سفایانی است با دشمن  
 در عهد مدی موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ بایست - فانما کانوا یبیدون الارض یحرقون بالهم و آخرهم  
 پس چون می باشند بر پایان زمین و زمین خست کرده میشود اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند  
 بیدار نام موعود است میان کعبه و مدینه عایشه میگوید - قالت - گفت من - یا رسول الله و کیف یخسف بالهم و آخرهم  
 و خیم سوادهم و چگونه خست کرده شود اول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای  
 ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجامع سوده است بمحی رعیت - و من یس تهم - و کسی که نیست از ایشان  
 یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن اهل آن بکافیه و غلبه و غلبه می باشد - قال یخسف بالهم  
 و آخرهم - گفت آنحضرت خست کرده میشود اول ایشان و آخر ایشان - ثم یحرقون علی نیا تهم - پیر بر آتش میشوند بر نیا  
 ایشان و همچنین است جریان عذاب آتشی غاصه پاک میکند اختیار را بشومی اثر را که مختلط اند میان ایشان بعد  
 از آن تمیز کرده میشود میان ایشان و قیامت متفق علیه - وعن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول  
 صلی الله علیه و سلم یخراب الکعبه ذوالسوفیقین من الحبشه - و بر آن سکن کعبه شخصی که اول ذوالسوفیقین میگویند  
 که از حبشه است و سوفیقین تصحیف ساق و سوفیقین تسمیه دست و حبشه را اکثر مائهای خرد و نجیب و باریک می باشد  
 و ظاهر این شخص را سائهای باریک تر و خرد تر از آنها باشد و حکم آتشی بر آن رفته است که پاک کعبه و خرابی وی باشد  
 حبشه است و این محل عبرت است که کعبه با نیک و عفت و دست احقران پس خراب میگردد و سفایان آنرا  
 شوکت و عظمت و قصد تخریب وی پاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله تعالی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب شود  
 قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد و ملک بقا ای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است  
 متفق علیه - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم قال کافی به - گفت آنحضرت گویا درین  
 می بینم خراب کنند کعبه وی نیم او را و وی حاضر است نزد من - اسود - سیاه است الحج - بقاء و تقدیم های بسیار  
 بر جیم آنکه در دو پاسه وی فرج گشته و نباشد و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در شمی و سینه بالای و زمین نزدیک  
 باشد و پاشنه ها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی و دوری بود چنانکه شتر و گاو و گوسفند نزد و در شمی



نشد و بقیه را تجرأ تجرأ میکند آن شخص که با سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد  
کرد و احتمال دارد که این منور قوم باشد و باوی لشکری بود و راه انجاری

الفصل الثانی - عن علی بن ائمه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحارثیه - غایه گاه داشتن تا بگذاشتن فرو شدند و در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار و در همه بلاد حرام نهیست و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین بر داشتن و از کتاب آنچه حرام است و در حرم - رواه ابو داود و عمن ابن عباس - رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مکته ما طیبک من بلد - وجه عجیب خوش شهر بودی تو - احبک الی - وجه عجیب دوست داشته شده تو - مسوی من دینا ان تو منی از خودی من - رواه الترمذی مسکت غیرک - اگر نمی بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من خود تو - رواه الترمذی و قال فی حدیث حسن صحیح غریب اسنادا - و عن عبد الله بن عبدی بن عمر - قرشی زهری است و بعضی گفته اند تقی حلیف بنی زهره صحابی است متعدد و در اهل حجاز - قال راایت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم واقفا علی الخزیره - استاده بر خزینه نفع حاکم سکون را سه نیمه و نفع او و مادر او و بعضی نفع را سه و نفع او و او را بیت کرده اند و عوام که تصنیف میکنند و کرده میگویند بعین محله در اصل تل صغیر را گویند و الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است - فقال و الله انک فی ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله - پس گفت آنحضرت خطاب بکر عظیمه کرده بد رستی که تو بهترین زمین خدای و محبوب ترین زمین خدای نزد خدا - و لولا الی اخرجت منک ما خرجت - و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و مسوی من و بود این قول را آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد خدیجه و ی از که در عمره مضانیر که قریش گفتند که بعد از من روز بر آید و نه نشیند و بعضی گمان برده اند که نزد خدیجه هجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آنحضرت گفت و وی سوار بود بر احمه خود و در خروج هجرت با این صفت نبود بلکه نهان بر آمد و در ترین ازین آن است که در تاریخ از رقی مذکور است که در سال نفع بود زیرا که در نفع اخراج نبود که آنکه تذکر حال سائق کرده باشد و الله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن ابی شریح المدوی - فتح یمین ووال صحابی ست روایت ست ازوے

انه قال عمرو بن سعيد - که وی گفت مرعم و بن سعید بن عامر اسوی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان و یوسف بن العوف الی مکة - و حال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکر باران به سوی که برای قتال عبد الله بن الزبیر  
میر گفت ابو شریح - امیران ای ایها الامیر احد تک تو اقام بر رسول الله - و ستوری و هر امر ای امیر ترا حدیث کنم

ترا سغنی که خطبه خواند بان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اند من یوم الفتح - فردای روز فتح مکه - سینه اذنانی شنیده است  
 این سخن را هر دو گوش من - و دعامه قلبی - و یاد داشته است از اول من - و ابهرته عینای - و دیده است  
 هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده - حین یکم به - هنگامیکه حکم کرد آنحضرت آن سخن را - محمد الله و الله  
 علیه - شایسته کرد و هر خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال آن که هر ما الله پس گفت آنحضرت برستی که  
 که حرام گردانیده است در اخلاصی تعالی - و لم یحرما الناس و حرام گردانیده اند او را مردم - فلا یحل الاصرعی فزون  
 بالله و اليوم الاخره پس حلال نیست مردی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت - ان یفک بهاد - این که  
 بر نهد و در که خون را - و لا یبینه بهائیه - و نه حلال است که بروی و خفی را - فان ترخص احد قتال یول  
 پس اگر حضرت جوید یکی و حجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما - و رکه و گوید که پیغمبر خدا قتال گردانید  
 کنیم - فقولوا ان الله قد اذن لرسوله - پس گویند مراد که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - و لم یاذن لهم - و اذن  
 کرده است مرثدا - و انما اذن لی فیما ساعه من زمار - و اذن نکرده است خدای تعالی مراد وی مگر کیست  
 و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمها اليوم کحرمها بالاس - و به تحقیق بازگشته است حرمت او امر و به حرمت  
 او ویرود - و لیصلح الشاهب الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که غایب  
 است - فقیل لابی ترشح اقال تک عمرو - پس گفته شد مراد شرح را چه گفت مرزا عمرو بن سعید در برابر این سخن  
 قال - گفت ابو ترشح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بک منک - من دانانم این حدیث که تو گفتی از تو با ابی  
 یعنی من هم میدانم که حرام است ولیکن - ان الحرم لا یبینه عاصیا - برستی که حرم نباه نمیدهد گناهکار را که خلاف امر را  
 کند و خرج نماید بروی - و لا فارادیم - و نه نباه میدهد گزیده را بخون یعنی کسی را ریخته و حرم درآید -  
 و لا فارانجرته یعنی خای بجه و سکون را و نفی نیز گفته اند و بوجه فساد و ورین و خیانت و بلیغی اگر کسی فساد و ورین  
 کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و مجرم گزیده و خای آن از وی ساقط نگردد و  
 مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید آنجا منزه العیش میدهم و اگر نه در حق  
 میکنم منفی علیه و فی البناسه الحرته النجانه - یعنی در هیچ بنجای تفسیر کرده ختم را بخیانته - و لمن عیاش  
 بنفح عین و نشد بدست نماند و شنیدیم معجم - بن ربیع - نفی را و کسر موحده - الخزومی - بنجای همه و زای محالی است  
 قدیم الاسلام بلور ابو جبریل است از او نش و آنحضرت او را و عابک و در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیع چنانچه  
 در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامه بخیر اعظمه ابده الحرته -  
 همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت که حرم خدا را در دنیا  
 کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند در آن حق تعالیها - چنانچه باید و شاید تعظیم و س که در دو بهانه و احتیاط در آن بود

فانما صيته واذنك لکوا - پس چون ضایع گردانند آن حجت را پاک شوند و راه این مایه -

باب حرم المدينه حرها الله تعالى

اجا ویش و حریم حرم مدینه مطهر است و آنکه و اخلاق کرده اند علماء و شریع حکم تحریم بران و نه سب امام  
ای خیفه آن است که سنی حرم و ران محرم و تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرم صید و قطع شجر و زرم  
جزا و هر که بگوید چنانچه از آن آثم میگردد و در خیالی نیست بران و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است  
در شافعی و ابو حنیفه که گفت که مشهور است که مالک و شافعی و جمهور علی آن است که همان نیست و صید مدینه و قطع  
شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توریشتی گفته که قائل نشدند به تحریم صید مدینه گرچه چندین محدود و از صحابه و جمهور  
ایشان منکر نیستند اصحاب طبرستان و مدینه و نه رسیده است ناراضی از آن به طریقی که احتیاط توان کرد و بران بعضی  
علما گفته اند که واجب است در و سه جزا چنانچه در حرم که بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اندک سلب است از حقیقت  
حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین که شافعی در قول قدیم -

الفصل الاول - عن علی - رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن  
و ما فی نبداه الصحیفه گفت اسیر المؤمنین علی نوشتیم ما از آن حضرت از وی مگر قرآن را و چنانچه که درین صحیفه است  
چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید و صحیفه دیگر جز قرآن پس  
گفت و رضی الله عنه که نوشتیم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورقه بود که در و  
احکام و آیات و بعضی احکام دیگر بود که در قرآن سابقه و رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که می گوید -

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدينه حرام ما بین عیالی ثور - مدینه حرام است و حد و سه از غیر فقیهین  
معه و سکون تخانیه تا ثور فقیه مثلثه و سکون و او این نام و گوید است مدینه مطهره که حرم است - فمن احدث فیها  
حدا - پس کسیکه نوید آید و دران بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند و از کتاب آن درین حرم - او آدمی محدثا  
یا جانی و بدعتی و پناه دهد و اعانت کند حدیث پیدا کننده را و محدث فقیه و ال نیز روایت است یعنی اسیر  
محدثا بدعت و آدمی بدعتی یعنی خود کند بدعت یا رضی الله عنه که دو بدعت از غیر خود - فعیله لئله الله و الملائکه و انما

الاجین علیهم بدعت است لغت خدا و لغت فرشتگان و او میان همه - و لا یقبل منه صرف و لا عدل - و نه برده  
او کسی که بدعتی نقل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگردد و اندک عذاب را از کسی که مستحق  
عذاب است و توبه بر نرسد که و سه باز میگردد و اندک عذاب را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدری که هر که وی معادل  
است و او بدعتی است و از جمله احکامیکه در صحیفه نوشته بود و این بود که قدس سلیمان و احمد بن حنبل و ابی حنبل و مالک و احمد و غیره

یکی است سنی میگویند آن در مذمت و درین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و مقهر بود مثل بنده دران امان  
است و او بدعتی است و از جمله احکامیکه در صحیفه نوشته بود و این بود که قدس سلیمان و احمد بن حنبل و ابی حنبل و مالک و احمد و غیره

کافر را و محمد بنده بود و در پناه خود در آرد و لازم است بر هر رعایت و حفظ آن و جان نریز نیست نقض آن و محمد بنده بود  
نوم از آن گویند که نقض آن موجب مذمت است. من آنقدر مسلمانم پس کسیکه محمد شکنی کند مسلمان را یعنی محمدی بود  
که با مسلمانان باشد و آن محمد را بشکند و محمد را کند یا همین محمد که مسلمانان بنده است بشکند چنانکه سوق کلام

در آن است. تعلیه لغته اکثر و الماکه والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی غیره از آن موالیه  
و یک که دوستی و پیوستگی کند و پی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان و س. تعلیه لغته اکثر و الماکه

والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل. چه آنکه در دو قسم است یکی را ولای موالیه گویند و عادت عرب بود که  
بیکدیگر دوستی میکردند و محمدی باشند و سگند میخورند که در نیک و بد و در یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند

و با دوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و با حق نیز با او و با دوست یکدیگر و در  
اسلام در حق میگردند و اکثر اهل بحکم که تابعین و تبع تابعین باشند و در عرب آمده است یا به عقد موالای میباشند

و دوم ولای غناقه است که هر که آزاد کرد و بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و نیز عدم و از آن قریب  
و از آن بیگانه و از و س. پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالای باشند و معنی آن باشد که هر که

را موالی باشد پس نباید که قوی دیگر را موالی گیرد و بی اذن موالی خود که دارد و با استثناء ایشان زیرا که دین  
نوعی از نقض عهد و این است که نباید که بعضی گفته اند هر که موارث کند کافر آن را تصداید ای مسلمانان و حرام

و از آن ولای غناقه مراد باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بغیر مقتضی خود تحقیق لغت کرد و چنانچه  
اگر نسبت کند بغیر پدر خود و تحقیق لغت است. یفق علیه فی روایه الامامین و بی الی غیره از قولی غیر موالیه -

و کسیکه غوی کند و انساب کند بسوخته غیر پدر خود یا ولای گیرد و غیر موالی خود را. تعلیه لغته اکثر و الماکه والناس  
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل. این روایت تأیید را و ولایت غناقت میکند چنانچه در حدیث آمده است

و اعتق لغته کلینة انساب یعنی عشق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب. تهیه - مشکلی که درین حدیث شده است  
این است که غیر خود را موی است به غیر مشوره و اجبیل شود پس آن کاه است نه بدین و آن کوی است که آنقدر

در غار آن با جوش خفتی شده بود و اما در نیه جلی مشهور نیست که او را نور خوانند و اندک آن را و اخباری از ابیهم  
گذاشته اند و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای نور بیان گذاشته و در فتح الهادی گفته که ظاهر آن است

که اصل بابین عبرانی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی مخفیین واقع شده و بعضی گفته اند که غیر نام جلی است که  
و بعضی حدیث آن است که حم مدینه مقدار سفت است که بیان غیر و نور است که و شیخ محمد الدین در قاموس

گفته که نور جلی است صغیر مدینه در حدای جبل احد پس ذکر نور صحیح است و درم نیست چنانکه آمد گمان برده اند  
و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام. و در همین سعه عن قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم في احرم ما بين لاتي المدينة ان يقطع عضلها او يفتل صيده - ما گفت سعد بن ابی وقاص  
که گفت آنحضرت پرستی که من حرام دیگر دارم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود و رخسان آن و کشته شود و شکار آن  
لایه به تحقیق موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آن است و عضله کبیر  
عین و ضا و حجه و ما در آخر جمع عضله و رخت کلان خار دارد - وقال - وگفت آنحضرت - المذنبه خیر لهم لو كانوا یعلمون  
مدینه بهتر است مرایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که با دو امصار نفع خواهد شد و مردم از مدینه  
بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرایشان را اگر بدانند - لا یذبحها احد من غنمها الا ابل  
الله منهن ما من بهو خیر منه - میگوید و مدینه را هیچ کی از جهت اء انش کردن و روسه گردانیدن از آن مگر آنکه بدل  
میکند و بجای او می آید و خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی - و لایثبت احد علی الاذانها و جلد -  
و یا بهر جانماند هیچ کی و صبر کند بر سختی دیگر سنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه - الا کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القيمة  
مگر آنکه باشم من مرا و شفاعت کننده گنایان او را و گواهی دهند بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند  
و جلد ما و نسخ نصیم صحیح کرده اند و ظاهر آن است که نفع باشد یعنی مشقت و نصیم یعنی وسع و طاقت است یعنی گفت  
این هر دو لغت است هر دو معنی - رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله  
عليه وسلم قال لا یعبر علی الاور المذنبه و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت صبر کند بر شدت و محنت مدینه  
هیچ کی از امت من - الا کنت له شفیعاً یوم القيمة - مگر آنکه باشم من مرا و شفاعت کننده روز قیامت -  
رواه مسلم - و عنه - قال کان الناس اذا اءوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم - و هم الی  
رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نوبت میگویندی آوردند آنرا بسوی  
آنحضرت - فاذا اخذ قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و اینجا نماز دعا - اللهم بارک  
لنابی و لفرزاده و لک و ما در میوه مبرکت نفع را گواییدن و افزون شدن و معنی ثبات و دوام نیز  
و بارک لنابی مدینه و مبرکت ده ما در شهر ما - و بارک لنابی صاعنا و بارک لنابی مدنا - و مبرکت ده ما  
در صاع ما و مبرکت ده ما در مدنا بنصیم میم و تشدید دال صاع و مدید و پمانه است ولیکن مدیک رطل و یک  
کلت نزد اهل تجاره و دور رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و مبرکت در آن است - اللهم ان  
ابراهم عبداً و حبیباً و نیک - خداوند ابراهیم است ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی تست و پیوست  
دانی عبداً و نیک - و پرستی که من بنده توام و پیوست توام اثبات خلقت برای خود کرد و با وجود ثبوت آن در ذات شریف  
و صلی الله علیه و آله و سلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب که اکمل است از خلقت زیرا که حبیب محبی است که بقام محبوبیت  
رسیده و خاصه ذات شریف او است از جهت تواضع و انکسار و ثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات را نفع



بعضی غنیمت اقبال جمع و می تفیل غنیمت دادن - و ابی ان یزید علیهم - و ابی آورو سعد از این که باز گردانند سلب او را  
بر ایشان این جزای قرض کردن مجرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت آن رفت - و راه مسلم - و سخن  
عایشه - رضی الله عنها قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدينة وعک ابو بکر و بلال گفت عایشه و بیک  
قدم آورده و آنحضرت مدینه را تپ زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و عک تپ یار و تپ و فی الصراح و عک تپ  
فجئت رسول الله فاجتره - پس آدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را - فقال ایس گفت آنحضرت  
السلام حبیب الینا المدینة کما کما احاشد - خداوند ما محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما که بلکه تحت تیر و تیر از  
محبت که - و در آنجا - و دوست و نیک گردان هوای مدینه را صحت یعنی تندی است و مراوندی که بساکنان مدینه است - و بارک  
النافی صاعدا و مرابا - و برکت ده مار در صلع مدینه و مدینه - و اقل حمام - و بجای دیگر بر تپ مدینه را - فاجعلها بالجنة  
پس گردان و بر تپ مدینه را بجهنم حیم و سکون حای و با نام موضعی است میان مدینه و مکه ساکنان او در آن  
وقت پیوسته و نابود بود و اندک گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین و با دیوار و تپ  
و بیماری بود پس دعا کرد آنکه بر زمین کفار و دوزخین حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار با مرض و استقام  
و موت و الاک و نسا و بلاد ایشان رفیع علیه - و سخن عبد الله بن عمر رضی عنهما فی رویا البی صلی الله علیه وسلم  
فی المدینة لایت امرأة سوداء ثابته الیاس - روایت است از عبد الله بن عمر و حدیث خواب دیدن آنحضرت  
در شان مدینه و مردم من و فی راسیاه و ولیده موسی - خرجت من المدینة - بیرون آمد آن زن از مدینه رضی  
فزلت صیقة - تا آنکه فرود آمد موضعی که نام او میده است ففتح یم سکون با و فتح تحتانیه و علین عمله تا آشفه  
فتا و التمان و بار المدینة - گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این روایا آن زن را که آن تپ و بیماری  
مدینه بود - نقل الی صیقة - برده شد بوی صیقة - و بی الحقیقه و صیقة نام صیقة است که در حدیث سابق مذکور شد  
فی الصراح و با و فی الصراح طاعون مرگ و با - و راه النجاری - و سخن سفیان - بن ابی بکر رضی عنهما فی و فتح  
با و سکون تحتانیه صحابی است سعد و و و رابل مدینه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح لیمین  
فیالی قوم یبوان ففتح تحتانیه و فتح موجد و تفتید سیمین مکه گفت سفیان شنیدم آنحضرت را که میگفت فتح کرده شود  
بین پس می آید که وی که سیر میکنند و نرم میرود می مانند ستوران خود را پس سیر نرم و را ندان ستور چنانکه  
در قرآن مجید واقع شده است و لیت الجبال بسا - فیتحملون بالیمین و من اطاعهم - پس کوچ میکنند با کسان  
خود و با کسانیک اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی باهل و عیال و توابع و لواحق خود - و المدینة حیم  
لوکانو یساون و ففتح اناس فیالی قوم یمینون فیتحملون بالیمین و من اطاعهم و المدینة حیم لوکانو یساون و ففتح



العراق فیاتی قوم یسبون یتیمون یا یمینون اعانهم والدمیتة غیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند  
و مردم برای طلب است معیشت و طعام دنیا و حظوظ فانیه وی از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم و اقامت در مدینه وی و منزل برکات اغراضی نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و مساوت مباد  
مال را اقامت بدینیه بهتر باشد پس بدین تدبیر و تحقیق حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آن است که مردم از ولایت  
و بلاد برآیند و بدین سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و تازان آن است و اول معنی اجمع و او جه است و اظهر

است از حدیث و الله اعلم بصدق علیه و عین ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم امرت بقبرته تا کل القرى - امر کرده شده ام من بهجت که در آن قبر می که میجو و در قبرهای دیگر یعنی خانه  
می آید و ضروری بود همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و در وطن بسیار و غالب می آید و فتح میکند همه بلاد را و این  
خاصیت این بلده عظیم ایشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب گردد و در تحت عاقله آمدند و غالب شدند  
و فتح کردند بلاد و ولایت را بعد از آن یهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عاقله پس از آن انصار رسیدند و  
غالب شدند بر یهود و پسر سید المرسلین آمد علی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و غلبه  
که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب درگیر کردند و اجبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب خود القلوب  
الی و یا را محبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده سلمه اکاتة القرى و اکاتة البلد  
است از جهت تسلط و غلبه وی بر همه بلاد و امصار و نقاط و در وی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند آنرا  
بر سر بادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار امکان گو یا فضائل همه معطل و متواری اند در جنب فضائل و  
چنانکه مکرر ام القرى گفتند از جهت اصالت و عراقت وی نسبت با تر بقاع ارض و گفته اند که معنون  
اکاتة القرى المبع و اکل از معنی ام القرى است چه امر متفاضل میکند محو و اطلاق را گشتن و احوالات و حق امتیاز  
بخلاف اکل که مقتضی تواری و اشتمال است و مراد این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حدیث و تاج و بعضی  
از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقولون شرب - میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را شرب  
و هی المدینه - و نام و سکه الآن مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت شربت و اشرب بود و در  
مسجد پس آنحضرت را در مدینه نام نهادند و جهت تدان و اجتماع مردم و استیناس و ایتلاف ایشان در وی و نهی کرد  
از خواندن به شرب یا از جهت آنکه نام جاہلیت است یا بسبب آنکه شوق اشرب یعنی بلاگ و فساد و شرب یعنی توحش  
و ملامت است یا به تقریب آنکه شرب در اصل نام صحنی یا یکی از جباریه بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که  
هر که بیکبار شرب بگوید یا بدین گوید تا در آن و تلافی آن کند و در دعا می گوید یا بدین که متفق اند که بعضی  
گفته اند که تفسیر یا بدین که تا کل القرى و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل شرب از زبان منافقان است که بزرگان

فصد انت آن میگرد و عجب که بر زبان بعضی اکابر و را شتعار فطریب آمده - یعنی الناس که مانیفی الکثیر خبث الحدیث  
میراند و دور میکنند مدینه مردم بدر او پلید را چنانکه دور میکنند کوره آهنگران چو که و پلیدی آهن را و کیر کسب و سکون  
تختانی کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگذارند یا مشک که بدان برینند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را  
کوره گویند و مشک را که بدان در دهند کیر خوانند و این قول اصوب و رایج است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که  
از انجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از آن پاک کرده شد - متفق علیہ -  
و عن جابر بن سمره - نفع سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است - رض قال آتت  
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمي المذنبه طایبه - بدرستی که خدای تعالی نام کرده است  
مدینه را بر زبان حبیب خود طایبه و همچنین طایبه نفع طای و سکون تخانیه و طایبه بر تشدید و طایب از جهت طهارت وی  
از انجاس شرک و موافقت هوای و طایب سلیمه را و طایب عیش و خوشی زندگانی و روی و طایب رانجه وی  
و همه چیز و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی و رانج طایبه می آید که در می باید آنرا کیم  
شامه باطن دے بکام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و مرکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص شاق  
تیر از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آنرا در آئینه باشد و بیست و این زمین که کسی وز و زطره و دست و  
چپ جامی دم زدن نا نهایی تا تاریست و ابو عبد الله عطار گفته است شهر طایب رسول الله طایب نسیها و  
فما المسک و الکافور و المندل الی طیب و رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا یابح رسول  
صلی الله علیه وسلم - روایت میکنند جابر که با دیشی نبی بیعت میکرد و آنحضرت - فاصاب الاعرابی و ملک بالمذنبه -  
پس رسید آن اعرابی را پستی مدینه - قال النبی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال  
و گفت یا محمد انا فی یحیی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی المصر ان قال له یا محمد ان بیعت مع - قال رسول الله  
پس آبا و در پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از سر انداختن بیعت و قبول گردان قول و ستم جا و -  
پس باز آمدن آن اعرابی آنحضرت را - فقال - پس گفت - یعنی یعنی فابی تم جاره فقال اقلنی یعنی فابی مخرج  
الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المذنبه کالکثیر منی فحبها و تمنع طیبها - نیست مدینه که مانند و منکر  
که دور میکنند پلید خود را و خالص میگردد و پاک خود را یعنی دور میگردد و پلید را و خالص میگردد و  
مردم پاک را از مردم پلید و تمنع بصاد و عین مخلصین از تنصیع است یعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز و برین  
تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند که از تنصیع یعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها مشعوب است و تنصیع  
تا و نفع فون که کسر صا و مشدود از تنصیع نیز روایت است و تنصیع موصوفه بجای نون و صا و جمله نیز روایت  
کرده اند از تنصیع یعنی جمع و موصوفه و صا و جمله نیز از تنصیع یعنی قطع کلماتی جمیع البحار را طیبها کسر طار و سکون یا

وقوع طاعون کسری می شده و هر دو روایت سنت و ثانی اصح و اقوی است - متفق علیه - و گفته اند که این نقی و نصح باورند  
 آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم باور آخر زمان خواهد بود و هنگامیکه وصال بیرون می آید و جنبانیده و افشانده شود  
 مدینه به سدرت پس بیرون آید و بر دو بجانب وصال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت  
 آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه مطیع بود چون بیرون آوردند  
 او را گفت می ترسم از آنجا نباشم که مدینه نقی آنها میکنند و بنشین می ترسد هر که از آن مکان شریف برآمده است  
 یارب مگر بفرورت حکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بیت ضرورت است و گرنه خدای است دانند  
 که ترک صحبت جانان نه اختیار من است - ووری ز حضرت تو خستیم با اختیار نه خود را ز هر چیزی چه در و چه در بیرون  
 نال الله العاقبه و حسن العاقبه - و عمر ابی هریره - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینه شهر ارام - بر پا میشود قیامت تا آنکه نقی میکنند مدینه بدان که در مدینه کما نبلی  
 الکیه خبث الحدید - این حدیث ظاهر است در آن که نقی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عجمه - قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی القاب المدینه لانه لا یجوز لها الطاعون ولا الوبال - بر راههای مدینه و شهران  
 نگاهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها و باوند و حال نقب بفتح نون و ضم شیر آمده و سکون قاف و دوسه  
 و دوه یا فرجه میان دو کوه بر آمدن و حال بیشک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن و یا بهر زمان  
 وقت خواهد بود یا همیشه است - متفق علیه - و عمر انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال - نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که بی سپر کند آنرا و دجال و در آید  
 الاکثر والمدینه - مگر که و مدینه - لیس لقب من القباها الاعلیه الملائکه - نیست هیچ راهی از راه های مدینه  
 مگر آنکه بر دس فرشتگانند - صافین - صفه زده - یحیی مونها - پاس میدارند او را - فی نزل السجده - پس  
 نزل میکند و فرو می آید و حال شوره زمین را که بیرون مدینه است و سنجیدین محله و موحده و خای مجمه  
 مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورستان - قرحف المدینه با لها - پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را  
 ثلث رجفات سه بار جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق  
 متفق علیه - و عمر سعد - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینه احد الا انما  
 کما ینایع الملعون فی الماء - بدستگاری نکنند و اندک کنند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگذارد و وفائی گرد و غنقریب چنانکه  
 بگذارد و نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال نیز بدستی که بعد از واقعه حره در آنک نفرستد بلکه شد و بدقت  
 آتی و المرق و سل بگذارد و وفائی شد - متفق علیه - و عمر انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان  
 اذا قدم من سفر فطر الی حدرات المدینه - روایت است از انس که آنحضرت چون قدم می آورد و از سفر

پس نظر میکرد و بنویسد و بارهای بدنیہ تا وضع و احاطہ تیر میراند شتر سوار می خود را - و انجان علی واثب - و اگر  
سوار بود و بر واثب دیگری که مراد بیان اسب و استر و مانند آن است - و حکما من جہا - می جنبانید آنرا بجای ذب  
محبت و بدنیہ استعمال ایضاً مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد - رواہ النجاشی - و عمنہ  
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم طلع لراحد - و ہم انفس است کہ ظاهر شد مر آنحضرت را جہل احد یعنی نظر شریف  
و سے بران افتاد - فقال - پس گفت آنحضرت - یا جہل یحبنا و نحبه - این کو میست کہ در دست میدار و مارا  
در دست میداریم ما و را - اللهم انی ابراهیم حرم کثر - خداوند اید برستی کہ ابراهیم حرام گردانید کہ را - والی احم  
ما بین لا یتہما - و بدرستی کہ من حرام میگردد نام منی را کہ میان دو سنگستان در نیاید است تحقیق علیہ - اثبات  
محبت احد را یعنی تاویل میکنند و میگویند کہ این مہم کلمہ بجز است باعتبار محبت اہل آن کہ دران مومنان و  
موجودان باشند از انفسار چنانکہ شاعر گفته است (سخ) او من ندی حب الہ یارب الہا - و در مقابل ابن در  
در آیات زیادہ آمدہ است کہ - غیر جہل یحبنا و نحبه - و غیر بعین محلہ مفتوحہ گوئی است کہ دشمن میدار و مارا  
و دشمن سب ابریم ما و را ازیرا کہ ساکنان و می منافقان بودہ اند و تحقیق آن است کہ این محمول بر ظاہر است  
از جهت اہل اربع علم و فہم و لوازم آن از محبت و عداوت در مجادات بران و جہی کہ لائق بحال آنهاست خصوصاً  
بانبیا و اولیا خصوصاً سید انبیا و سلطان اولیا کہ محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و ہر کہ را خدا  
در دست داشت ہمہ چیز و ہر کس او را در دست دارند و ہر کہ ہر چیز خلق و حکومت او است و زمین و جہنم بفرقت  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اول دلیل است بران و زمین و جہنم حدیث مشہور است کہ ہر حد تو اتر رسید  
است - وعن سہیل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - سہیل بن سعد ساعدی کہ از شہر

صحاح است گفت که گفت آنحضرت - احب بلی بخیر و خیر و راه انجاری  
 افضل الثانی - عن سلیمان - بن ابی عبد الله - ابی مست بیاری از صاحبان را در یافته روایت  
 میکند از سوبرین ابی و قاص و ابی هریره و صیب ثقات است - قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ جلابیه  
 فی حرم المکینه الذی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را  
 که شکار میکرد و در حرم مدینه که حرام گردانیده آنحضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و خزان  
 و ران منع کرده - و فعلیه ثیاب سپاس رب بود سعد و گرفت جامه های آنقدر و را - فجار مو الیه فکاهه فیه - پس آمدند  
 صاحبان آنقدر و پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدید - فقال ان رسول الله - پس گفت  
 سعد که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حرم هذا الحرم - حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را - و قال من  
 احد الصید فیه فایده - و گفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکنند درین حرم پس باید که بگیرد و رخت و سلاح

اورا - خلا - و علیکم لعنة طعنہما رسول اللہ پس باز نیگہ دام بر شما و نمیدم خود و شئی را که خود نیند و است - و آن خورش  
 پیش بر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و خطایک کرده است بن و فی الصراح طعنہ بالضم خورش و وجه کسی یعنی من که  
 نمیدم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت  
 حاصل کرده ام - و لیکن آن شتم و فتنه الکلم تم - و لیکن اگر می خواهید شما و بسیار بجا باید میباید شما بهای آنرا  
 از پیش خود - رواه ابو داؤد - و عن صالح - مولى لسعد - روایت است از صالح که مولى بود سر سعد بن ابی  
 و خاص را - ان سعد اوجده عبید ابن جعبه المدنیہ لقیطعون من شجر المدنیہ - سعد یافت چندی غلام را از غلامان  
 اهل مدینه که می بردند بعضی از درختان مدینه را - فاخذ متاعهم - پس گرفت رخت و جامه آنها را - و قال یعنی بگویم  
 و گفت سعد یعنی موالی ایشان را و قتی که طلب کردند و در آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول اللہ  
 شنیدم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم منی ان یقطع من شجر المدنیہ شئی - نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان  
 مدینه چیزی - و قال - و گفت آنحضرت - من قطع منه شیا فلن اخذه سلبه کیکه بهر دزد درختان مدینه چیزی را  
 پس هر کسی را است که گرفته است آن برنده را متاع او درخت او - رواه ابو داؤد - و عن الزبیر -  
 روایت است از زبیر بن العوام به نشدید و او که از عشره مبشره است و ابن عمر رسول اللہ است صلی اللہ  
 علیہ وسلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسید و ج و عفا به - گفت آنحضرت که نکار و ج و  
 درختان و ج بقیع و او و قته بریدیم نام و از این است اطلاق - حرم - حرام است حرم کبر حای و سکون را بعضی  
 حرام است - حرم اللہ حرام کرده شده است برای خدا تا کید حرم است - رواه ابو داؤد و قال فی ان زبیر بن  
 و ج و او و انما من ناحیه الطائف - و ج و که کرده اند علمای حدیث که روی از جانب طائف است - و قال خطا  
 و گفته است خطابی - انه یفهم نکر بدان آنها بضمیر مؤنث که در روایت محی السنه است و بر هر تقدیر با ج  
 بوج است و در اسمای موافق نکر و تانیث هر دو درست است تانیث بنا و یل بقعه و ناحیه مذکر باعتبار  
 موضع و مکان و گفته اند که حرمت و ج بر بیس حمی بود که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اگر بطریق حرم  
 بود و وقتی بود بعد از آن نسخ شد شافعی برین اند و حقیقه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علمای  
 که حرم مدینه و ج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحريم جنایت و وجوب خا و عن ابن عمر  
 رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یوت بالمدنیہ فیموت بها - گفت آنحضرت  
 کیکه میخواهد که بمیرد مدینه پس گوید و روی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقا  
 کند در و س تا آنکه بمیرد در و س - قالی اشفع لمن یوت بها - پس بدستی که من شفاعت میکنم هر کس را  
 که بمیرد مدینه و در بعضی نسخ اشفع به نشدید یا یعنی مقبول الشفاعه گردانیده میشود و خاص امیر المؤمنین

عمر است که میگردد و الله از حقش شهادت میسپارد و اجل موتی ببلد رسوایک تحقیق مستجاب شد دعای حق تعالی  
عنه باین دروغا میگویم بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت را علی الله علیه وسلم  
تمامه مسلمانان امید دارند و در موت رینه واجب میگردد و شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه گناهان  
و دفع مراتب و درجات عظیمه باین کنایت است از آنکه موت درین مبدء مطهره البته برایان است چه شفاعت  
خبر موثر را نباشد و بلکه در ذرات برترین نیز این توجیهات کرده اند و مثل این باشد که در موت بحرم مکرم  
واقع شده است چنانچه بیاید - رواه احمد و الترمذی و قال نه احديث حسن یصح غریب است ابی

هر سوره - رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آخر قریه من قری الاسلام خرابا المدینه فمرموذ انحضرت  
آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزدیک قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آباد  
باشد بعد از همه بجز این حکم الهی تعالی این نیز بیان وفائی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و ترتیب اسما برین  
طریق است که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جاست از همه مدینه و مدینه را در یک مرتبه نهاده اند و مدینه  
الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بجهت شرف و فضل بالاتر از همه است - رواه الترمذی و قال نه احديث حسن غریب یصح

بن عبدالله رضی صحابی مشهور است شریف و طایع و عیال جمیل بود و بسیار بیع الجمال بود و چنانکه میر ابو نعین گفته است که بنده ای که  
رازمهت خوب را در جریه میگردد حکایت کرده اند یا از حسن و حسن و صفات جمیده و بسیار است رضی الله عنه عن ابی - روایت میکند از  
بن عبدالله رضی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت - ان الله اوحی الی ای مولانا الله تزلزلت فی دار بجزیک - بدرستی خدا سے تعالی  
وحی فرستاد و موسی من که هر کدام ازین سه جا را که فرود آئی تو پس آن مرا سه و جای هجرت تست یعنی مرا بجز  
ساختند که هر کدام ازینجا که خواهی جا سه تست - المدینه - یثرب مدینه - او البجین - بجرین که جزیره ایست  
بجر عمان مشهور - او قیسین - بکس قات و قیام نین مشد و سکون سید و کبر و رفیع آن هر دو کبر و سکون  
نیز گفته اند نام بلدی است از بلاد شام و در تاسع مدینه میگوید که مخیر ساخته شد آنحضرت را پس از هجرت میان این  
سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن ابی بکره - بفتح موحده و سکون کان صحابی مشهور است از اهل طائف  
و چون آنحضرت طائف را محضر ساخته بود و در آن طائفه در چرخ چاه افکنده بجانب لشکر حضرت انداخت  
و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند - عن ابی - روایت میکند از پیغمبر - صلی الله  
علیه وسلم قال - گفت آنحضرت - لا یدخل المدینه رعب المسیح الدجال - ورنه نمی آید مدینه را ترس مسیح و دجال  
ابو ایوب بنه بقیه ابواب علی کل باب مکان - هر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نرود که  
هفت در خواهد بود هر دو در فرشته نگهبان داشته - رواه البخاری - عن ابی

صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از انس از آنحضرت که گفت - اللهم اسبغ بالمدينة ثمنی اجابات ثبته من طبرکته  
 خداوند بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول نیز مورد تشبیه بود این حدیث  
 و امثال آن در حالت درند بر افضلیت مدینه بر مکه و این سلسله بحثهاست میان علما و دلائل جانبین را در  
 کتاب خدایا القلوب ذکر کرده ام فیما یستلزم تنفیض علیه - و محسن رحیل - من آل الخطاب - و روایت است  
 از مردی از اولاد خطاب - عن ابی - ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت - من زارنی شهید اکابر  
 فی جواری یوم القیمة - کسیکه زیارت کند مرا به قصد نه بطیفیل کاری دیگر باشد آن کس در روز یاسی من  
 و بنام من است روز قیامت از بعضی عارفان می آید که می گویند زیارت نماید زیارت زیارت آن حدیث  
 لایمی خواهم که به تیغ و طفیل حج کنم و این غایت تشویق و تادیب جناب رسالت آبا صلی الله علیه وسلم است لیکن  
 صواب آن است که قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از اواپی حج داشته اند مقصود  
 آن است که مشوب انحراف دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بیت رفت بر بوی مزین و توحی بچمن و در نه  
 کی بوی نسیم سحری بود و غرض و تحقیق در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی  
 صلی الله علیه وسلم مع هر دو جای تست یا بدر الدجی - و من سکن المدینه و صبر علی بائساکنت له شهید او شهیدا  
 یوم القیمة - و کسیکه سکونت در مدینه و مدینه و صبر کند به بلائی وی و شدت و محنت وی و خصومت چنانکه در زمان  
 آن حضرت بود و در بعضی روایات علی الاوانها چنانکه سابقا گذشت با ششم من مراد را گواه و شفاعت کننده روز  
 قیامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصی - و من مات فی احد الحرمين بقعة الله من الامین  
 یوم القیمة - و کسیکه بمید و در یکی از حرمین مکه یا مدینه بر آنگیزد او را خدا تعالی از بی پایان از عذاب روز قیامت  
 و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند و بهشت مخچین بی سوال و حساب در کما جار - و محسن ابن عمر  
 مرفوعا من حج فزار قبره بعد موتی - کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مریدان از موت من - کان لمن  
 زارنی فی حیوئی - باشد هم چون کسیکه زیارت کرد ملاقات نمود مراد حیات من و کی از نواید و بشا زیارت  
 شریف آن است که زائر را از انضایه صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آن است حاصل میگردد و این منوی  
 بر ثبوت حیات است مر آنحضرت راضی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی بخلاف شهدا که بچیات منوی  
 مشرف اند و این مسئله را تفصیل هر چه تا شد در خدایا القلوب بیان کرده ام و باشد التوفیق - و رواجا  
 روایت کرد این هر دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - و محسن یحیی بن سعید رضی - یحیی بن سعید  
 دو است کی یحیی بن سعید قطان از کبار آئمه حدیث و لقاء ایشان و روایت میکند از مالک و شیب  
 و ثوری و غیر ایشان - و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکند از وی مالک و ثوری



و ثوری این رسول الله صلی الله علیه و سلم کان جالسا و قبر بحیره بالمدينه - آنحضرت نشسته بود و گوی می کشیده می شد در مدینه - قاطع رجل فی القبر - پس نظر کرد مردی در قبر - فقال یس مفتح المومن - پس گفت آن مرد بدو نگاه می داشت گوی - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یسما قلت - بدو عرض می نمود که تو گفتی که یسما گفت که گوی که گوی بدو است مسلمان - قال الرجل الی لم ارد ان اقول - گفت آن مرد بدو برستی که من مراد داشتم باین سخن که یسما گفت موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم که بحد و محن کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غیرت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بدین اندکشته شدن در راه خدا بلکه مردن بدین افضل و اکمل است با علی الارض یقینه احب الی ان یكون قبره بهامدا - نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در اینجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تقریر کرد و طلبی این حدیث را در اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث ابلیغ و اوصل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و اما پوشیده ماندن کلمات همین تقدیر آن است که گفته شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بدین و لفظ حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود مراد آن است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آری نیست موت مومن بدین مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در مدینه افضل است از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود و فضیلت موت بدین از موت در سائر بلاد ولیکن باقی می ماند از فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمعاد - رواه مالک مرسل - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعیست و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو بوادی العقیق - و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادی است از او دیده مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز میخواند - یقول - میگفت آن حضرت - انانی اللیله ات من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب خدا در وادگار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - و قل عمره فی حقیقه

و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را در برابر کن با عمده که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود  
در مسیح انعال - و فی رواتیه و قل عمده و حجه - مقصود به بیان نفی است نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره و  
حج دارد - رواه البخاری

### خاتمه الطبع

بسم توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف مسمی به اشتهاء المعات که شال است  
پیر احمدیست نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج ترجمه فاضل خلیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی  
خطاب شراد حسب خواہش طالبان دین بار دوم بصحت مطابقت و فکر غائر بمقام لکند و در مطبع نامی منشی فوکلشور  
لباس پوش الطبع شد خداے تعالی مرغوب دہما می اہل عالم کناد بمنہ و کرمہ

و ۳۹ م ش ع  
ج ۲  
ن ۲۵



۲۹۶۵۲

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY**

**ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

---

--	--	--	--

